

## فصلهای اول تا دهم

به نام خداوند بخشنده و مهربان

### انجیل برنابا

انجیل صحیح یسوع مسمی به مسیح

جهان، بحسب روایت برنابا پیغمبر تازه ای که فرستاده ی خداست بسوی (1) مسیح آرزو می کند فرستاده ی او. (2) برنابا، فرستاده ی یسوع ناصری مسمی به خدای بزرگ از برای همه ی ساکنین زمین اسلام تسلیه را. (3) ای عزیز! بدرستی که مسیح، به عجب تفقد نموده است ما را در این روزهای پسین به پیغمبر خود یسوع رحمت بزرگ از برای تعلیم و آیاتی که گرفته است آنها را شیطان وسیله ی گمراه نمودن بسیاری را به دعوی پرهیزگاری، (4) که بشارت دهندگانند به تعلیمی که است (5) خوانندگان مسیح را پسر خدای. (6) ترک کنندگان ختنه را که امر سخت کفر خدای همیشه. (7) تجویز کنندگان هر گوشت ناپاک را. (8) آنان که کرده است به آن نیز پولس، که سخن نمیگویم از او مگر با افسوس. (9) او گمراه شده در شماره ی آنها حقی را که دیده ام و شنیده ام در اثنای باعث است که بسبب او می نگارم آن و گمراه نکند شما را شیطان که هلاک معاشرت خودم با یسوع، تا اینکه خلاص شوید هر کسی که بشارت می دهد شوید در جزای خدای. (10) بنابراین پس حذر کنید از را، تا خلاص شوید، شما را به تعلیم جدیدیکه مخالف است با آنچه می نویسیم آن خلاص ابدی. (11) خدای بزرگ با شما باد و حفظ کند شما را از شیطان و هر

شری، آمین

### فصل اول

جبرئیل فرشته را به هر آینه، بتحقیق برانگیخت خدادار این روزهای پسین (1) یهودا. (2) درحالی که این دوشیزه ای که نامیده میشد مریم، از نسل داوود ازسبط ازملامت و ملازم نماز دختر زندگانی می کرد به پاکي، بدون هیچ گناهی و منزّه بود داخل شد بر بستر او و بود باروزه همانا يك روزی تنها بود که ناکاه فرشته جبرئیل آن دختر از ظهور سلام داد به او و گفت: برکت خدای باد بر تو ای مریم! (3) پس ترسید مریم! زیرا آن فرشته. (4) لیکن آن فرشته فرونشاند ترس او را و گفت: مترس ای شی که برخوردار شدی نعمتی را از نزد خدایی که برگزید تو را تا مادر پیغمبری با مبعوث می کند او را بسوی شعب اسرائیل، تا سلوک کنند به شریعت های او با اخلاص. (5) پس پرسید عذرا: چگونه میزایم پسری را، در حالی که نمی شناسم جواب داد فرشته: ای مریم! بدرستی که خدائی که آفرید آدم را از مردی را؟ (6) پس قادر است براینکه بیافریند در تو انسانی را از غیر انسان؛ زیرا غیر انسان، هر آینه او. (7) پس گفت مریم: بدرستی که من دانا هستم به اینکه هیچ محالی نیست نزد مشیت او. (8) پس گفت فرشته: بارور شو به خدای قادر است که انجام شود بازدار از او خمر و مسکر و هر پیغمبری که زود است او را یسوع بخوانی. (9) پس مریم بتواضع و می گوشت ناپاک را؛ زیرا آن کودک قدوس خداست. (10) پس خم شد گفت: اینک منم کنیز خدای؛ پس بشود بحسب کلمه ی تو. (11) پس فرشته رفت اما عذرا تمجید نمود خدا را و می گفت (13) بشناس ای نفس! یزرگواری خدای (12). فخرکن ای روح! به خدای رهاننده ی من. (15) زیرا به لطف نگریت پسینی (را). (14) را. (16) زود است که مرا بخوانند همه ی امت ها مبارکه. (17) زیرا خدای کنیز خود گردانید بزرگ. (18) پس مبارک باد نام قدوس او؛ زیرا رحمت او کشیده می توانا مرا گروه از برای آنانکه پرهیز می نمایند محرمات او را. (19) هر آینه شود از گروه به نموده، پس برانداخت متکبری را که از خود خرسند (20) هر آینه دست خود را زورآور از کرسی هایشان و بلند نمود صاحبان تواضع را (21) سیر پایین آورد صاحبان عزت را برگردانید توانگر را دست خالی. (22) زیرا باد می نمودگرسنه را به چیزهای نیکو و ابراهیم و پسرش را تا بید راکه وعده داده است آورد وعده هایی

### فصل دوم

و در باطن ترسناک بود از اینکه به غضب اما مریم چون دانا به مشیت خدای بود (1) است، و سنگ باران کنند او را که گویا درآید طایفه اش بر او بواسطه ی اینکه آبستن اختیار نمود خوش کردار، که او مرتکب زنا شده، شوهری از عشیره ی خود برای خود خدای و تقرب می جست یوسف نام داشت. (2) زیرا نیکوکار پرهیزگار بود از محرمات کرد؛ چون که بسوی او به روزه و نماز ها و معیشت خود را به کسب دست خود می

خود او نجار بود.(3) این همان مردی است که او را عذرا می شناخت و او راشوهر اختیار کرده بود و کشف کرده بود او را به الهام الاهی.(4) پس چون یوسف نیکوکار بود عزم نمود- وقتی که مریم را آبتن دید- بردوری کردن از او؛ چونکه پرهیز میکرد را.(5) در بین اینکه او خواب بود، ناگهان فرشته ی خدای او را سرزنش خدای عزم نموده ای بر دوری کردن از زن خویش .(7) پس بدان ، نموده، گفت: (6) چرا گردیده ؛ فقط به خواست خدا ی پیدا گردیده. پس زود بدرستی که آنچه در او پیدا او را بنامید یسوع.(9) باز می داری از او است بزاید عذرا پسری.(8) نیز زود است قدوست خداست از رحم مادرش؛ پس خمر و مسکر و هرگوش ناپاک را(10) زیرا او سوي دودمان به درستی که او پیغمبری است از خدای که فرستاده شده به در شریعت اسرائیل، تا برگرداند یهودیه را به سوي دلش .(11) و سلوک نماید اسرائیل پروردگار، چنانکه او نوشته شده در ناموس موسی.(12) زود است بیاید با قوت بزرگی که عطا میفرماید به او خدای.(13) نیز زود است بیاورد آیات بزرگی را که نجات بسیاری بشود .(14) پس چون یوسف بیدار شد از خواب ، شکر کرد سبب مریم در مدت عمرش؛ خدمت کنان خدای را به تمام اخلاص خدای را و به سر برد با فصل سوم

آن وقت پادشاه بود بر یهودیه به امر اوغسطس قیصر.(2) و ییلادس هیروُدس در(1) ریاست کهنوتیه از طرف حنان.(3) پس برای اجرای امر قیصر نام حاکم بود در زمان پس در این هنگام هر کس به وطن خود رفته، تقدیم (4) . نویسی شد همه ی عالم نام نویسی شوند.(5) پس مسافرت نمود نمودند خود را بحسب اسباط خود تا زن خود در حالی که او یوسف از ناصره ، که یکی از شهرهای جلیل است، با ی داوود بود، آبتن بود و رفت بسوي بیت لحم، که آن شهر او بود و خود از عشیره آنجا محل تا نام نویسی شود برای عمل به امر قیصر.(6) چون به بیت لحم رسید در بیرون نیافت ؛ زیرا شهر کوچک بود و جماعت انبوه و غریب بسیار بودند.(7) پس در شهر منزل نمود در جایی که محل شبانان قرار داده شده بود.(8) در هنگامی که یوسف در آنجا مقیم بود ایام مریم تمام شد که بزاید.(9) پس فرا گرفت عذرا را سخت درخشان بود.(10) آنگاه زایید پسر خود را بدون رنجی.(11) و گرفت نوری که خود.(12) پس از آنکه پیچید او را به قنداقه، گذاشت او را در او رتا در آغوش جایی در کاروانسرا .(14) پس گروه بسیاری از ملائکه آمدند آخور.(13) زیر پیدا نشد و تسبیح کنان خدای را و نشر می نمودند مژده ی سلام را بسوي کاروانسرا به طرب و حمد نمودند مریم و یوسف خدای را بر ولادت (از برای ترسندگان از خدای.(15) بزرگترین سروری یسوع و قیام نمودند بر تربیت او با

#### فصل چهارم

می نمودند به عادت خویش.(2) ناگاه در آن وقت شبانان پاسبانی گله ی خود(1) فرشته ای بر آمد که تسبیح خدای نور درخشانی ایشان را فرا گرفت و از میان او و ظهور فرشته.(4) پس می کرد.(3) پس ترسیدند شبانان بسبب این نور ناگهانی شما را به فرو نشانید ترس ایشان را فرشته و گفت: (5) اینک منم بشارت می دهم خوشی بزرگ.(6) زیرا بتحقیق متولد شده در شهر داوود طفلی که پیغمبر خداست زود است فراهم آورد برای خانه ی اسرائیل خلاص بزرگی را.(7) می یابید طفل و با مادر او که تسبیح می کند خدای را.(8) چون این بگفت حاضر شد گروه را در آخور که خدای را تسبیح گفتندی.(9) نیز بشارت دادندی نیکان را به بزرگی از ملائکه رفتند شبانان با هم گفتند:.(11) باید برویم به بیت لحم سلام.(10) چون ملائکه فرموده است به ما او را خدای بواسطه ی فرشته ی وینگریم کلمه ای را که بیت لحم که طلب می نمودند طفلی را که خود.(12) شبانان بسیاری آمدند بسوي را خوابانیده شده در آخور، بر تازگی متولد شده بود.(13) پس یافتند طفل موعود کردند برای مادر حسب گفته ی فرشته.(14) پس سجده کردند برای او و پیشکش بودند.(15) نهان داشت آنچه بود با ایشان، و خبر دادند او را به آنچه شنیده و دیده را.(16) پس برگشتند مریم این امور را در دل خود و یوسف نیز شکر گویان بود خدای را که دیده شبانان به گله ی خودشان و می گفتند به هر کس، چه بزرگ است آنچه را در اند.(17) آنگاه هراسان شد همه ی کوه های یهودیه.(18) نهاد هر مردی کلمه دل خود و می گفت: چه خواهد شد این طفل، چه می بینی؟!

### فصل پنجم

چون تمام شد ایام هشتگانه بر حسب شریعت پروردگار،-چنانکه نوشته پس(1) موسی-گرفتند یوسف و مریم طفل را و برداشتند او را بسوی شده است در کتاب را.(2)پس ختنه کردند طفل را و نامیدندش یسوع- چنانکه هیکل تا ختنه کنند او بارور شود در رحم.(3)پس دانستند مریم و یوسف که فرشته گفته بود،پیش از آنکه و هلاک بسیاری.(4)لهذا پرهیز می ورزیدند این طفل زود است بشود از برای خلاص خدای خدای را و نگهداری طفل می نمودند بر خوف

### فصل ششم

بودند از مجوس چون تولد شد یسوع در زمان هیروُدس پادشاه یهودیه، سه نفر(1) در اطراف مشرق که چشم داشتند ستارگان آسمان را.(2)پس نمایان شد برای ایشان ستاره ای که سخت درخشندگی داشت:پس از آنجا با هم مشورت کردند و یهودیه در حالتی که رهبری می نمود ایشان را آن ستاره که جلوی روی آمدند به پس چون رسیدند به اورشلیم، پرسیدند کجا تولد شده پادشاه (آنها می رفت.(3) هیروُدس این را، هراسان شد و همه ی مردم شهر یهودیه؟.(4)چون بشنید کاهنان و کاتبان را و گفت: کجا تولد مضطرب شدند؛ پس از اینجا جمع نمود هیروُدس متولد خواهد شد در بیت خواهد یافت مسیح؟.(5) جواب دادند: بدروستی که او کوچک نیستی میان !لحم؛ زیرا نوشته شده است در نبی اینطور: و تو ای بیت لحم طایفه ی رؤسای یهود؛ زیرا زود است برآید از تو تدبیر کننده ای که سرپرست شود مرا، یعنی اسرائیل را.(6) آنوقت هیروُدس مجوس ها را بحضور خود طلب نموده و از آمدن ایشان جویا شد .(7)پس جواب دادند، همانا ستاره ای در مشرق رهبری را بسوی اینجا.(8) پس از این جهت خوش داشتند که پیشکش کنند نمود ایشان برای این پادشاه تازه ای که نمایان شد برای ایشان ستاره هدایا را و سجده نمایند گفت: بروید بیت لحم و بدقت از این طفل سراغ ی او.(9) در آن وقت هیروُدس بیاید و مرا خبر دهید: زیرا من نیز می خواهم بگیرم.(10) چون او را پیدا نمودید، روی مکر گفت سجده نمایم برای او.(11) او این را از

### فصل هفتم

را که ظاهر شده بود برای رفتند مجوس از اورشلیم.(2) ناگاه دیدند ستاره ای (1) را دیدند مملو ایشان در مشرق، جلو روی ایشان می رفت.(3) پس چون آن ستاره ستاره را شدند از سرور.(4)وقتی به بیت لحم رسیدند و ایشان در بیرون شهر بودند، نجابالای کاروانسرا یافتند، آنجایی که یسوع متولد شده بود.(5) پس مجوس آ رفتند.(6) چون داخل کاروانسرا شدند، طفل را با مادرش یافتند.(7) پس خم شدند نمودند برای او.(8) آنگاه پیشکش کردند مجوس عطرها را با نقره و طلا.(9) و سجده کردند بر عذرا هر چه را که دیده بودند.(10) آنگاه ایشان را میان خواب، نیز حکایت نمود از رفتن بسوی هیروُدس.(11) پس رفتند در راه دیگر و بازگشتند طفل تحذیر دادند به آنچه ر یهودیه دیده بودند بسوی وطن خود و خبر

### فصل هشتم

باز نگشتند بسوی او، گمان نمود که ایشان او را چون هیروُدس دید که مجوس (1) بر کشتن طفلی که متولد شده بود.(3) استهزا نمودند.(2) پس بر بست نیت را او فرشته ی خدای لیکن وقتی که یوسف در خواب بود، ظاهر شد از برای هیروُدس و گفت:(4) برخیز بزودی و بگیر طفل و مادرش را و برو بسوی مصر: زیرا می خواهد او را به قتل برساند.(5) پس یوسف برخاست باخوف عظیم و گرفت طفل را رفتند بسوی مصر.(6) پس ماندند در آنجا تا مرگ هیروُدس، که گمان مریم و را ریشخند نموده اند.(7)آنگاه لشکرهاي خود را فرستاد تا به قتل کرد مجوس او را که تازه متولد شده بودند در بیت لحم.(8) پس لشکرها برساند تمام کودکانی را که بودند در آنجا، چنانکه هیروُدس فرمان داده آمدند و کشتند همه ی کودکانی پیغمبر که گفته : (10) نوحه و گریه در راه بود.(9) این هنگام تمام شد کلمات آن است.(11)راحیل ندبه می کند پسران خود را و هیچ تسلی نیست برای او؛ زیرا موجود نیستند

### فصل نهم

مرد ظاهر شد فرشته ی خدای در خواب یوسف و گفت:(2) و چون هیروُدس (1) آنانکه می خواستند مرگ طفل را.(3) پس یوسف گرفت برگرد به یهودیه؛ زیرا مردن رسیده بود و آمد به یهودیه، از آنجا که شنیده طفل و مریم را و طفل به هفت سال

در یهودیه بود. (4) پس رفت بسوی جلیل؛ بود اینکه از خیلوس پسر هیروُدس حاکم رفتند تا ساکن شوند در ناصره. (6) پس زیرا ترسید که در یهودیه بماند. (5) آنگاه چون رسید یسوع به سنین (بالید طفل در نعمت و حکمت پیش خدای به مردم. 7) کند آنجا بر طبق دوازده سال، روان شد با مریم و یوسف بسوی اورشلیم تا سجده هایشان شریعت پروردگار که نوشته شده در کتاب موسی. (8) چون تمام شد نماز باز برگشتند، پس از آنکه کم کردند یسوع را؛ زیرا ایشان گمان کردند که او به وطن گشته با نزدیکان ایشان. (9) از این رو مریم با یوسف باز گشتند به اورشلیم و سراغ می نمودند یسوع را میان خویشان و همسایگان. (10) در روز سوم یافتند هیکل، میانه ی علما که محاجه می فرمود با ایشان در امر ناموس. (11) کودک را در کس را به سؤالها و جواب های خود. هرکس می گفت: (12) بشگفتی در آورد هر علم را؟ حال آنکه او تازه جوان است و خواندن را چگونه داده شده است به مثل این و گفت: ای فرزندان! این چه کاری بود که به مریم نیاموخته! (13) پس ملامت نمود او را تو را من و پدرت سه روز، و ما غمگین ما کردی؟ پس بتحقیق که سراغ نموده ایم خدمت به خدای واجب است که بودیم. (14) پس جواب داد یسوع (( آیا نمی دانی مادر خود و یوسف در مقدم داشته شود بر پدر و مادر؟ )) (15) آنگاه یسوع نمود با ناصره. (16) پس بود مطیع ایشان را بتواضع و احترام

#### فصل دهم

چون یسوع رسید به سی سال از عمر - چنانکه خبر داد مرا به آن خودش - (1) زیتون برآمد با مادرش تا زیتون بچیند. (2) در بین اینکه نماز می کرد در ظهر، بر کوه کلمات رسید که: ((ای پروردگار من به رحمت...)) که ناگاه نور تابانی فرا به این انبوهی که حساب نمی شد از ملائکه می گفتند: باید تمجید شود گرفت او را و او فرشته ی جبرئیل کتابی را که گویا آن آینه ی خدای. (3) پس پیش نمود برای یسوع چیزی که شناخت به او آنچه را که درخشانی بود. (4) پس نازل شد بر دل خدای می خواهد؛ حتی هر چیزی خدای کرده و آنچه را که خدای گفته و آنچه را که فرمود: ((تصدیق کن ای برهنه و مکشوف شد برای او. (5) هر آینه بتحقیق به من همه ی آنچه می برنابا! اینکه بدرستی می شناسم هر پیغام و هر پیغمبری را، و شد بر گویم همانا بتحقیق آمده است از آن کتاب.)) (6) چون این نمایش جلوه گر یسوع و دانست که او پیغمبری است فرستاده شده بسوی خانه ی اسرائیل باز مریم مادر خود را به همه ی آن و فرمود او را اینکه، مترتب خواهد شد بر این، نمود مشقت بزرگی از برای مجد خدای و اینکه او نمی تواند پس از این به سر برد تحمل خدمت او نماید. (7) پس چون مریم شنید این را، جواب داد: ای فرزندان! بدرستی با او و داده شده ام به تمام اینها پیش از آنکه متولد شوی؛ پس با مجد باد نام که من خبر قدوس! (8) از آن روز جدا شد یسوع از مادر خود تا بپردازد به وظیفه ی خدای پیغمبری خود.

### فصلهای 11 تا 20

#### فصل یازدهم

اورشلیم، برخورد به پیسی، که به الهام الهی چون یسوع فرود آمد از کوه به (1) نمود بسوی او گریان کنان و گفت: ای می دانست یسوع پیغمبر است. (2) پس زاری یسوع: ((چه می خواهی یسوع، پسر داوود! به من رحم کن. (3) پس جواب فرمود آقا! عطا فرما مرا ای برادر که انجام دهم برای تو؟)) (4) پس بیس جواب داد: ای تو کودن صحت. (5) پس سرزنش نمود او را یسوع و فرمود ((بدرستی که هر آینه هستی. زاری کن بسوی خدائی که تو را آفریده است و او عطا می فرماید تو را صحت؛ زیرا من مردی هستم مانند تو.)) (6) پس بیس جواب داد: می دانم ای آقا انسانی؛ لیکن تو قدوس پروردگاری. پس حالا تو زاری کن بسوی خدای و او که تو مرا صحت. (7) پس یسوع آهی کشید و گفت: ((ای پروردگار، ای عطا می فرماید پیغمبران پاک خود، بهبودی بخش این دردمند را.)) (8) خدای توانا! از برای محبت مالید و گفت: ((به نام خدای ای برادر به شو.)) (9) چون گفت این را، بر علیل دست خود؛ حتی اینکه جسد پیسی او شد مثل جسد چون این بفرمود، به شد از پیسی به شده، فریاد کرد به آواز بلند: طفلی. (10) پس چون بیس این بدید و دانست که او فرستاده او را خدای بسوی تو. (11) پس بیا اینجا ای اسرائیل! و بپذیر پیغمبری را که برادر! خاموش باش و چیزی مگو.)) خواهش نمود از او یسوع و فرمود: ((ای گفت: اینک او همان پیغمبر (12) پس نیغزود آن خواهش مگر با فریاد او که می

بسیاری از آنانکه است، اینک او قدوس خداست.(13) چون شنیدند این کلمات را اورشلیم با می رفتند به اورشلیم با عجله برگشتند.(14) وقتی داخل شدند در یسوع، حکایت کردند آنچه را که کرد خدای بواسطه ی یسوع فصل دوازدهم

پس مضطرب شد تمام شهر از این کلمات.(2) و شتاب کردند همه بسوی هیکل (1) ببینند یسوع را که داخل آن شد تا نماز کند؛ تا اینکه جای بر ایشان تنگ آمد.(3) تا پیش رفتند کاهنان بسوی یسوع وگفتند:این طایفه می خواهد ببیند تو را پس پس بالای این سکو شو. هر گاه عطا فرماید خدای تو را کلمه ای، و بشنود از تو؛ نام پروردگار.(4) پس بالا شد یسوع به آنجایی که کاتبان پس تکلم کن به آن به آنجا را.(5) چون اشاره کرد به دست، اشاره ای برای عادت داشتند سخن گفتن در مبارک است نام خدای پاک که از بخشایش (( خاموشی، دهان بگشود و فرمود: (6) خود را تا تمجید نمایند او را.(7) مبارک و مهربانی خویش اراده نمود و آفرید آفریدگان پاکان و پیغمبران خود را قبل از همه است نام خدای پاک که خلق فرمود نور جمیع چنانکه تکلم فرموده بواسطه ی ی چیزها تا بفرستد آنها را برای خلاصی عالم؛ روشنی پاکان آفریدم تو بنده ی خود داوود که فرموده: پیش از ستاره ی صبح در خدمت کنند.(9) مبارک را.(8) مبارک است نام خدای پاک که آفرید فرشتگان را تا او را که سجده است خدائی که قصاص فرمود و سرافکنده نمود شیطان و پیروان او را (نکردند از برای آنکه دوست داشت خدای اینکه سجده کرده شود برای او.(10) مبارک است نام خدای پاک که آفرید انسان را از گل زمین و گردانید او را قیم بر خود . (11) مبارک است نام خدای پاک که راند انسان را از فردوس؛ زیرا او اعمال از فرمان های پاکیزه ی او را.(12) مبارک است نام خدای پاک که به نافرمانی کرد به شفقت به اشک های آدم و حوا، پدر و مادر جنس رحمت خود نظر فرمود قصاص فرمود به عدل قایل، کشنده ی بشری.(13) مبارک است نام خدای پاک که بدکار را و زد مصر را و غرق برادرش.فرستاد طوفان را بر زمین و سوزاند سه شهر طایفه ی خود را و ادب نمود فرعون را در مجر احمر و پراکنده نمود جمعیت دشمنان نام خدای پاک است فرمود کافران را و قصاص فرمود غیر توبه کاران را.(14) مبارک خود را تا که شفقت فرمود بر آفریدگان خود؛ پس فرستاد بسوی ایشان پیغمبران عطا فرمود راه روند بر حق و نکویی او.(15)آنکه رهانید بندگان خود را از هر شری و به ایشان این زمین را چنانکه وعده فرموده بود پدر ما ابراهیم و پسر او تا ابد.(16)پس عطا فرمود به ما ناموس پاکیزه ی خود را بر دست بنده ی خود نفرید ما را شیطان. برتری داد ما را بر همه ی طوایف. (17)لیکن ای موسی، تا کنیم تا مجازات نشویم بر گناهان خود؟)) (18) پس درآن هنگام برادران ! چه رابه سخت ترین درشتی؛ زیرا ایشان فراموش نموده سرزنش نمود یسوع طایفه خودشان را به غرور تنها.(19) سرزنش نمود بودند کلمه ی خدای را و سپرده بودند ،و بجهت حرص ایشان کاهنان را بجهت اهمال ایشان خدمت خدای را تعلیم های فاسد .(20)سرزنش فرمود نویسندگان را؛ زیرا ایشان تعلیم داده بودند ایشان باطل را و ترك نموده بودندشریعت خدای را.(21)سرزنش فرمود علما را ؛زیرا کلام نموده بودند شریعت خدای را به واسطه ی تقلیدهایشان .(22)پس تاثیر نمود و یسوع در طایفه ؛تا آنجا که ایشان همه به گریه در آمدند؛از کوچکیشان تا بزرگشان استغاثه می نمودند رحمت او را و زاری می نمودند به سوی یسوع تا دعا کند برای ایشان .(23) مگر کاهنان و رؤسای ایشان ،آنانکه نهان داشتند در آن روز عداوت با را؛ زیرا او اینگونه تکلم فرمود بر ضد کاهنان و کاتبان وعلماء؛ پس مصمم یسوع او .(24)لیکن ایشان سخن نگفتند به کلمه ای از ترس طایفه، که او را شدند بر قتل پیغمبری خدای .(25) بلند کرد یسوع دستهای خود را به سوی قبول نمودند به گریستند طایفه و گفتند :چنین باشد ای پروردگار ، پروردگار و دعا نمود.(26)پس ،فرود آمد یسوع از هیکل و سفر کرد همان چنین باشد!(27)چون به آخر رسید دعا نمودند . (28) پس سخن گفتند کاهنان در روز اورشلیم با بسیاری از آنانکه پیروی او میان خودشان به بدی درباره ی یسوع

سیزدهم فصل

کوه چون گذشت بعضی روزها و یسوع دانا بود بروح،رغبت کاهنان را،برآمد بر (1) زیتون تا نماز بگذارد.(2) پس ازآنکه صرف نمود همه ی شب را در نماز، یسوع دعا کرد در صبح در حالتی که می گفت:(3) ((ای پروردگار من!بدرستی دانایم به اینکه

بغض من مي ورزند. (4) کاهنان مصمم اند بر قتل من؛ من بنده ي توام. (5) از کاتبان پروردگار و خداوند تواناي مهربان! بشنو به رحمت، دعاهاي بنده ي خود براي اين از دام هايشان؛ زيرا توئي رهاننده ي من. (7) تو ميداني اي را. (6) برهان مرا بنده ي تو و تو را طلب مي کنم اي پروردگار من! و کلمه ي تو پروردگار من، اينکه منم کلمه ي تو حق است و آن دوام دارد تا ابد.)) (9) چون را طلب مي نمايم. (8) زيرا نگاه فرشته ي جبرئيل بتحقيق آمد بسوي او و گفت: تمام کرد يسوع اين کلمات را، از آنان که ساکنند بالاي آسمان، نگهداري مي (10) مترس اي يسوع! زيرا هزار هزار تا کامل شود هر چيزي و برسد جهان نمايند جامه هاي تو را. (11) نخواهي مرد و گفت: (13) ((اي خداوند نزديک پاين. (12) پس افتاد يسوع به روي بر زمين تو را اي پرور و پروردگار بزرگ! چه بزرگ است رحمت تو براي من. (14) چه بدهم داد دگار من! در مقابل آنچه احسان فرموده اي آن را به من.)) (15) پس جواب فرشته جبرئيل: برخيز اي يسوع! به ياد آور ابراهيم را که مي خواست پيش کند بکدانه ي خود اسماعيل را قرباني براي خدای تا تمام شود کلمه ي فرزند کارد توانا نشد بر ذبح فرزند او، پيش نمود از روي عمل به خدای. (16) پس چون پس بر تو باد اينکه پيش بکني آن را اي (کلمه ي من گوسفندي را. (17) يسوع: ((مي شنوم و فرمان مي يسوع! خدمتکار خدای. (18) پس جواب داد و حايز نيست دزدی برم. (19) ليکن کجا مي يابم گوسفندي را و نيست با من پولي نمود آن را آن.)) (20) پس راهنمائي نمود او را آن وقت فرشته بر گوسفندي و پيش يسوع حمد کنان و تسبيح کنان براي خدای ممجّد تا ابد

#### فصل چهاردهم

رود فرود آمد يسوع از کوه و عبور نمود تنها و شبانه به جانب اقصي، از کناره ي (1) اردن. (2) روزه داشت چهل روز و چهل شب و نخورد چيزي را نه شب و نه روز. زاري کنان بود هميشه بسوي پروردگار براي خلاص طايفه ي خود که فرستاده او را ايشان. (3) پس چون چهل روز به سر رفت گرسنه شد. (4) ظاهر شد خدای بسوي تجربه نمود او را کلمات بسياري. (5) ليکن يسوع راند او را بر او اين زمان شيطان و پس چون شيطان رفت، فرشتگان آمدند و تقديم نمودند (با نيروي کلمات خدای. (6) اما يسوع پس برگشت به نواحي اورشليم و (براي يسوع هر آنچه محتاج بود. (7) بزرگ. (8) آنگاه خواهش نمودند از او که بماند يافتند او را طايفه بار ديگر به خوشي کاتبان نبود، بلکه اثر کننده بود؛ زيرا آنها تأثير کرد با ايشان؛ زيرا کلمات او مثل کلمات گروهی که برگشتند بسوي او تا در شريعت خدای در دل. (9) پس چون يسوع ديد بالا رفت و بماند تمام شب به نماز. (10) سلوک نمايند گروه بسياري است، به کوه دوازده نفر انتخاب فرمود که ايشان را چون خورشيد طالع شد، فرود آمد از کوه و دار زده شد. (11) اما اسامي رسولان ناميدند، که يکي از ايشان يهوداست که به شکارگر. (13) و ايشان اين است. (12) اندرياس [= اندراوس] و برادرش پطروس باج. (14) برنابا که اين را نوشته، ومتي که باجگير بود و مي نشست براي گرد آوردن يوحنا وييعقوب، پسران زبدي. (15) تدي [= تداوس] و يهودا. (16) برتولما برتولماوس] و فيلپس. (17) يعقوب ويهوداي اسخريوطي خيانتکار. (18) پس بر [= مي نمود پيوسته اسرار الهيه را. (19) اما يهوداي اسخريوطي پس او را اينان آشکار آنچه داده مي شد براي صدقات، که او پس مي ربود ده يك را از وکیل قرار داد بر هر چيزي

#### پانزدهم فصل

نمود چون عيدمظال نزديک شد، توانگري يسوع و شاگردانش و مادرش را دعوت (1) به عروسي؛ (2) پس يسوع رفت. (3) در بين اينکه در طعام بودند نوشيدني تمام شد. (4) پس مادر يسوع با او حرف زد و گفت: ايشان سيرابي ندارند. (5) پس يسوع مرا چه کار است در اين اي مادر!)) (6) پس مادرش به خادمان ((: جواب داد نمايند يسوع را درهر چه او امر مي فرمايد ايشان را به سفارش کرد که اطاعت براي آب بود، بر حسب عادت اسرائيل که تظهير آن. (7) در آنجا شش قدح سنگي فرمود: (( اين قدح ها را پر از آب مي نمودند خود را براي نماز. (8) پس يسوع به ايشان فرمود: (( به نام كنيد.)) (9) خدمتکاران چنان کردند. (10) آنگاه يسوع کردند به مدير خدای بنوشانيد به دعوت شدگان.)) (11) پس خدمتکاران پيش مجلس که سرزنش نمود به پيروان و گفت: (12) اي خدمتکاران خسيس! چرا شراب نيكو را نگه داشته ايد تا حال؟ زيرا معرفت نداشت چيزي را از آنچه يسوع کرده

بود. (13) پس جواب دادند خدمتکاران: یافت می شود اینجا مردی که قدوس از آب، شراب به عمل آورده. (14) گویا او در مجلس گمان کرد که خداست؛ زیرا او اما آنانکه نشسته بودند پهلوی یسوع، پس چون حقیقت را (خدمتکاران مستند. 15) و او را در میان گرفتند و می گفتند: حقا که تو دیده بودند، از سر سفره جستن شده بسوی ما از خدای هستی. (16) این قدوس خدا و پیغمبر راستگوی فرستاده به خود آمدند و گفتند: (18) حمد زمان شاگردانش به او ایمان آوردند. (17) بسیاری تفقد فرمود خانه ی یهودا را به خدائی را که آشکار نمود رحمتی را برای اسرائیل و محبت خویش؛ مبارک است نام اقدس او

#### فصل شانزدهم

جمع نمود يك روزي يسوع شاگردان خود را و رفت بر فراز کوه. (2) چون آنجا (1) شاگردان نزدیک او شدند. دهان خود بگشود و تعلیم داد ایشان را نشست، نعمت هائی که انعام فرموده است آنها را خدای بر ما: وگفت: (3) (( بزرگ است اینکه عبادت نمائیم او را به اخلاص دل. (4) چنانکه پس از آنجا ثابت شد بر ما؛ تازه، همچنین ثابت می شود بر شما اینکه شراب تازه نهاده می شود در خمرهای گیرید تعلیم های جدیدی را که زود است باشید مردمان تازه، هر گاه که بخواهید فرا همچنانکه فراهم نمی آید برای انسان :از زبان من برآید. (5) حق می گویم به شما هم در زمان واحد، پس همچنان او اینکه نظر نماید به چشم خود آسمان و زمین را با مردی نمی تواند که خدمت را اینکه دوست بدارد خدای و جهان را. (6) هرگز هیچ زیرا هر گاه دوست داشت تو نماید دو آقا را که یکی از آنها، دشمن باشد آن دیگر را؛ همچنین می گویم به را یکی از آنها، دشمن خواهد داشت تو را آن دیگر. (7) پس زیرا (8). شما حق را. بدرستی که شما نمی توانید خدمت کنید خدای و جهان را جهان نهاده شده است در نفاق و طمع و خیانت. (9) به همین جهت نخواهید یافت راحتی در عالم؛ بلکه در عوض خواهید یافت مشقت و زبان. (10) حال که چنین عبادت نمائید خدای را و حقیر بشمارید جهان را. (11) زیرا از من راحت است، پس برای روان های خود. (12) گوش دهید کلام مرا؛ زیرا من سخن می خواهید یافت خوشا به حال آنان که نوحه می نمایند بر این زندگانی؛ (گویم با شما برآستی. 13) یافت. (14) خوشا به حال بینوایانی که روی می زیرا ایشان تسلی خواهند ایشان زود است که متنعم شوند به لذایذ گرداننده حق از لذت های جهان؛ زیرا خورند از مانده ی خدای؛ زیرا فرشتگان ملکوت خدای. (15) خوشا به حال آنانکه می مسافرانید مانند سیاحان. (17) آیا زود است به خدمتشان قیام نمایند. (16) شما مزرعه ها و غیر آنها از اموال دنیا سیاح می گیرد از برای خود، در راه قصر ها و بر می دارد چیزهای سبك با را؟ (18) پس نه چنان است، نه چنان است؛ لیکن سیاح شما. (20) هر گاه دوست فایده و منفعت را در راه. (19) پس این باید مثل باشد برای را می گویم. (21) دارید مثل دیگری را، بدرستی بجهت شما بیان کنم تا بکنید هر چه پوشاند ما سنگین مسازید دل های خود را به خواهش های جهانی که بگوئید: می پرندگان، که را و اطعام می نماید ما را. (22) بلکه نظر کنید به شکوفه ها و درختان و اعظم پوشانیده است آنها را خدای و غذا داده است پروردگار ما به بزرگواری، که است از تمام بزرگواری سلیمان. (23) خدائی که آفریده است شما را و خوانده شما را بسوی خدمت خود، او قادر است بر اینکه عذاب بدهد شما را. (24) است من را از آسمان بر قوم خود اسرائیل چهل سال دریابان و نگهداری آنکه فرود آورد را از اینکه کهنه یا پوسیده شود. (25) آنانکه بودند ششصد نمود جامه های ایشان زنان و کودکان. (26) حق می گویم برای شما اینکه آسمان و و چهل هزار مرد، غیر از نانکه پرهیز رحمت او ضعیف نمی شود برای آ زمین تضعیف می شوند مگر اینکه در وسعتشان گرسنگانند و زود است می نمایند او را. (27) توانگر جهان، ایشان چه کنم ای نفس! (29) :هلاک شوند. (28) توانگری ثروت او زیاد شد؛ پس گفت انبار دیگری بدرستی که من خراب می کنم انبارهای خود را؛ زیرا آن کوچک است و بدرستی (بنا می کنم بزرگتر از آن؛ پس به آرزوی خود ای نفس خواهی رسید. 30) که حسرت زده شده؛ زیرا همان شب مرد. (31) هر آینه بتحقیق واجب بود بر او مهربانی نمودن بر مسکین و اینکه بگرداند از برای خود دوستانی از صدقات اموال این عالم؛ زیرا آنها [یعنی صدقات] گنج بیاورند در عالم آسمان. (32) بگوئید ظلم در فضل خود، هر گاه بنهید درهم های خود را در بانک باج گیری که عطا نماید مرا از برابر و بیست برابر. آیا پس عطا نمی کنید به چنین کسی هرآنچه شما را ده

گویم به شما که همانا آنچه بدهید و ترك كنيد براي داريد؟(33) ليكن حق مي او را صد برابر، با حيات جاوداني.(34) پس محبت خداي، زود است كه پس بگيريد شما اينكه خشنود باشيد در خدمت حال نظر كنيد كه چه اندازه واجب است بر ((خداي

#### فصل هفدهم

فيليس گفت: بدرستي كه ما راغبيم در خدمت خداي؛ چون يسوع اين بفرمود (1) بشناسيم.(2) زيرا اشعياي پيغمبر فرمود: حقا ليكن ما نيز ميل داريم خداي را پرده هستي.(3) فرموده است خداي بنده ي بدرستي كه تو هر آينه اي خداوند! در داد: (( اي فيليس بدرستي كه خود موسي را: منم آنكه او منم.(4) يسوع جواب كه خدا موجود خداي صلاح است و هيچ صلاح ي به غير او نيست. (5) بدرستي است وبدون او وجودي نيست.(6) بدرستي كه خدا حيات است وبدون او زنده ها نيستند.(7) او بزرگ است؛ حتي اينكه كه دربردارد همه را و او در همه جاست.(8) تنها است وهمسري ندارد.(9) وجود او نه آغاز دارد، نه انجام؛ ليكن او براي هر او آغازي قرار داده و زود است قرار دهد از براي هر چيزي پايان.(10) نه پدر دارد چيزي مادر.(11) نه پسر دارد، نه برادران و نه معاشران.(12) چون خداي را جسم نه خرد و نمي خوابد و نمي ميرد و نه راه مي رود و نه حركت مي نيست، پس او نمي هميشه است تا ابد، بدون شبیه بشري.(14) زيرا او صاحب كند.(13) ليكن وجود او نيست و بسيط ترين بسايط است.(15) او جسد نيست و مركب نيست و مادي را.(16) و او عادل است، به بخشندهاي است كه دوست نمي دارد مگر بخشش آن گزيري اندازه اي كه هرگاه او قصاص نمايد يا گذشت بفرمايد، پس از اينكه نيست.(17) به اختصار تو را ميگويم اي فيليس! بدرستيكه ممكن نيست تو را ببيني او را و بشناسي او را بر زمين، شناسايي تمام.(18) ليكن تو زود است ببيني او را در مملكت خودش تا ابد؛ آنجا يكه بشود قوام سعادت ما و مجد ما.)) پس گفت فيليس: چه ميگويي اي آفا! حقا هر آينه در اشعيا نوشته شده است، كه همانا خداي ماست؛ پس چگونه او را فرزندان نباشد؟(20) يسوع جواب داد: (( بدرستي كه در پدر شده است مثلهاي بسياري كه نبايد بگيري آن را به لفظ؛ بلكه بايد اشعيا نوشته معني.(21) زيرا همه ي پيغمبران كه به يكصد و چهل و چهار هزار گرفت آن را به ايشان را خداي بسوي جهان، بتحقيق سخن رانده اند به ميرسند، آنانكه فرستاده است بايد بعد از من لقاي همه پيغمبران و معماها و بتاريكي.(22) ليكن زود هاي همه ي آنچه پيغمبران فرموده اند پاكان؛ پس او تابان شود چون نور بر تاريخي بفرمود يسوع، آهي كشيد و فرمود: (23) زيرا او رسول خداي است.)) (24) چون اين كن بر ابراهيم و بر ذريه او تا (25) (( رافت نما به اسرائيل اي خداي و به شفقت نظر دادند: چنين باد اي خدمت كنند تو را به اخلاص.)) (26) پس شاگردانش جواب و علما پروردگار.(27) يسوع فرمود: (( حق مي گويم شما را، بدرستي كه كاتبان بتحقيق باطل نمودند شريعت را به نبوت هاي دروغ خود كه مخالف است با نبوت پيغمبران راستگوي خداي.(28) بجهت اين غضب فرمود خداي بر خانه ي هاي گروه كم ايمان.)) (29) پس شاگردان گريستند براي اين كلمات و اسرائيل و بر اين خداي! رافت كن بر هيكل و بر شهر مقدس و گرفتار مكن او را گفتند: رحم كن ما را شمارند عهد تو را.(30) پس يسوع فرمود: (( چنين باد به حقارت امت ها، تا حقير (( ما اي پروردگار و خداوند پدران

#### فصل هيچدهم

نيستيد كه مرا اختيار پس از آنكه يسوع اين سخنان را گفت، فرمود: (( شما خود(1) باشيد.(2) پس هرگاه نموده ايد؛ بلكه من شما را اختيار نموده ام تا شاگرد من زيرا جهان (جهان شما را دشمن بدارد؛ حقا كه شما شاگردان من خواهيد بود.(3) را كه هميشه دشمن بندگان و خدمتكاران خداي بوده. (4) به ياد آوريد پيغمبران پاك ايزابل ايشان را جهان به قتل رسانيده.(5) چنانكه در اين ايليا اتفاق افتاد وقتي كه ده هزار پيغمبر رابه قتل رسانيد؛ حتي اينكه با مشقت نجات يافت ايلياي مسكين و هفت هزار از فرزندان پيغمبران كه پنهان كرده بود ايشان را سردار لشكر از جهان بدكار كه خداي را نمي شناسد.(7) در اين صورت مترسيد اخاب.(6) فرياد شمرده شده تا هلاك نشويد.(8) نظر نماييد به گنجشك شما؛ زيرا موهاي سر شما پري از آنها بدون خواست خداي.(9) آيا توجه خانگي و پرندگان ديگر كه نمي ريزد او به انسان كه بجهت او آفريده است هر مي نمايد خدا به پرندگان بيشتري از توجه

گفتش هایش بیشتر توجه داشته چیزی؟ (10) آیا اتفاق می افتد که انسانی به است. (12) آیا واجب نیست باشد از فرزند خود؟ (11) نه چنین است، پس نه چنین نمی گذارد و حال بر شما اینکه گمان برید به طریق اولی که خدای، شما را مهمل بگویم؛ بلکه برگ آنکه او توجه به پرندگان دارد؟ (13) لیکن چرا من سخن از پرندگان حق می درختی نیز نمی ریزد بدون خواست خدای. (14) باور کنید مرا؛ زیرا به شما از گویم، که جهان خواهد ترسید از شما هرگاه نگاه دارید کلام مرا. (15) زیرا هرگاه رسوایی و بدکاری خود نمی ترسید، هر آینه شما را دشمن نمی داشت؛ لیکن از خود می ترسد و از این جهت دشمن می دارد شما را و رحمت می دهد رسوایی ببینید که جهان خوار شمارد کلام شما را، پس غمگین شما را. (16) پس هرگاه اعتنایی کرده خدای را و او از شما بزرگتر مشوید؛ بلکه تأمل کنید که چگونه بی او را جهالت پنداشته. (17) پس چون است. اعتنا نکرده او را جهان، حتی اینکه حکمت می شوید از خاک و گل خدای با جهان مدارا به صبر می نماید، چرا شمال غمگین هرگاه کسی به (19). زمین؟ (18) آنگاه با صبرتان مالک خواهید شد خودتان را بزند. (20) رخساره ی شما سیلی بزند رخساره ی دیگر را برای او بگیرد تا سیلی بدی را به بدی جزا ندهید زیرا این کاری است که بدترین همه ی حیوانات می کند. (21) لیکن بدی را به خوبی مجازات کنید و دعا کنید برای به جهت کسانی که دشمن می دارند. (22) آتش به آتش خاموش نمی شود؛ بلکه با آب خاموش شما را می گویم شما را که به بدی غلبه نمائید بر بدی؛ بلکه به می شود، از برای این نمائید خدای را که قرار داده آفتاب خود را، که طالع می خوبی غلبه نمائید. (23) نظر همچنین است باران. (24) همچنین واجب است بر شود بر نیکوکاران و بدکاران و نوشته شده است: فدیست باشید؛ زیرا شما که خوبی کنید با همه؛ زیرا در ناموس پاکم. کامل باشید؛ زیرا من من، پروردگار شما قدوسم. پاک شدگان باشید؛ زیرا من دنیال خشنود کاملم. (25) حق می گویم به شما، بدرستی که خدمتکاری که به نمودن آقاي خود می باشد، جامه ای نمی پوشد که نفرت نماید از او آقاي او. (26) جامه های شما همان ارادت و محبت شماست. (27) پرهیز کنید در این اینکه اراده نمائید یا دوست بدارید چیزی را که پسندیده ی خدای پروردگار صورت از یقین کنید اینکه خدای دشمن می دارد کجروی و شهوت های جهان (ما نیست. 28) (را))

#### فصل نوزدهم

چون یسوع این بفرمود، پطرس گفت: ای معلم! هر آینه بتحقیق ترك نمودیم (1) تا پیروی کنیم تو را؛ پس عاقبت ما چیست؟ (2) یسوع فرمود: ((بدرستی هرچیزی را خواهید نشست در روز جزا به پهلوی من تا شهادت بدهید بر سبط که شما هر آینه اسرائیل.)) (3) چون یسوع این بفرمود آهی کشید و گفت: های دوازده گانه ی دوازده نفر اختیار کردم که یکی از ایشان شیطان ((ای پروردگار من! این چیست که محزون شدند. (5) در این وقت، نگارنده شد. )) (4) شاگردان از این کلمه بسی شیطان فریب خواهد داد؟ آیا پنهانی از یسوع با اشك چشم پرسید: ای آقا! آیا مرا ای برنابا! زیرا آنان من رانده خواهم شد؟ (6) پس یسوع در جواب فرمود اندوه مکن تابان باش؛ زیرا را که خدای پیش از آفرینش جهان برگزیده، هلاک نخواهند شد چهره شاگردان نام تو در سفر زندگانی نوشته شده است.)) (7) پس تسلی داد یسوع خود را و فرمود: ((مترسید؛ زیرا آنکه مرا دشمن می دارد محزون نمی شود از کلام من؛ چه، نیست در او شعور الهی. )) (8) پس برگزیدگان به سخن او تسلی نمازهای خود را ادا نمود. (10) آنگاه شاگردان گفتند: آمین! چنین یافتند. (9) یسوع توانای مهربان! (11) چون یسوع از عبادت فارغ شد، از کوه با باد ای پروردگار، خدای آمد. (12) برخورد به ده نفر پیس که ازدور فریاد زدند: ای شاگردان خود فرود ایشان را یسوع به نزد خویش خواند و به آنان فرمود: یسوع! پیسر داوود. (13) پس برادران!)) (14) همه فریاد برآوردند: به ما صحت عطا ((از من چه می خواهید ای ها مگر عقل خود را گم کرده اید که می کن. (15) یسوع جواب داد: ((ای کودکان من انسانی مانند شما. (17) گوئید به ما صحت عطا کن. (16) مگر نمی بینید که مهربان است شفا می دهد بخوانید خداوند ما را که آفریده است شما را و او توانا و ما می دانیم شما را.)) (18) پس پیس ها با اشك چشم جواب دادند: بدرستی که پروردگار؛ پس که تو انسانی هستی مانند ما. (19) لیکن تو قدوس خدائی و پیغمبر یسوع و دعا کن خدای را تا شفا دهد ما را. (20) آنگاه رسولان زاری نمودند بسوی

گفتند که به ایشان رحم کن. (21) پس یسوع ناله کرد و دعا کرد و فرمود: (( ای پروردگار! ای خداوند توانا و مهربان! (22) رحم کن و قبول فرما سخن بنده ی خود را و خواهش این اشخاص ترحم کن وصحت ببخش به ایشان از برای محبت ابراهیم به مقدس خود.)) (23) چون یسوع این بگفت، روی به جانب پیس ها پدر ما و بنده ی وبنمائید خودتان را به کاهنان، بر حسب شریعت خدای.)) (24) نموده، فرمود: (( بروید راه صحت یافتند. (25) چون یکی از ایشان دید که آنگاه پیس ها روان شدند و در نمود. (26) او اسماعیلی بود. (27) چون صحت یافته، برگشت و یسوع را سراغ می بدرستی که حقا که تو قدوس: یسوع را پیدا کرد، بجهت احترام خم شد و گفت خدمتکاری خدائی. (28) از روی شکر زاری نمود به سوی او، که او را به کجا بپذیرد. (29) یسوع فرمود: (( بتحقیق که ده نفر صحت یافتند، پس نه نفر دیگر شدند؟)) (30) به آنکه صحت یافته بود فرمود: (( بدرستی که من نیامده ام تا کرده شوم؛ بلکه تا خدمت کنم. (31) پس حال به خانه ی خویش برو. (32) خدمت می باشد آنچه خدای با تو کرد، تا بداند وعده هایی که وعده بیان کن که چه بزرگ سوی ابراهیم و پسرش، با ملکوت خدای شروع کرده کرده شده بسوی به آنها از یافته، روان شد و چون به نزدیک قبیله ی به نزدیک شدن.)) (33) پس آن پیس صحت کرد بواسطه ی یسوع خود رسید، بیان نمود آنچه را که خدای به او فصل بیستم

نشست، سفر کنان بسوی شهر یسوع بسوی دریای جلیل رفت و در کشتی (1) کشتی مشرف به خود ناصره. (2) پس اضطراب عظیمی در دریا پدید آمد تا حدی که غرق شد. (3) در این وقت یسوع در جلوی کشتی در خواب بود. (4) شاگردانش نزدیک او شدند و او را بیدار کردند و گفتند که ای آقا! خود را برهان؛ زیرا ما هلاک می شویم. (5) احاطه کرد آنها را خوف عظیم، بسبب باد تندی که مخالف بود و خروش پس یسوع بر خاست و متوجه کرد چشم های خود را بسوی آسمان و (دریا. 6) صباؤت! رحم کن پر بندگان.)). (7) چون یسوع این بفرمود، فوراً گفت: (( یا الهیم ال ساکن شد. (8) ملاحان بی تاب شدند و گفتند که این چه کسی باد آرام گرفت و دریا او می کنند؟ (9) چون کشتی به شهر ناصره است که حتی دریا و باد اطاعت که یسوع کرده بود. (10) کاتبان رسید، ملاحان در شهر نشر دادند همه ی آنچه را شنیده ایم چه بسیار و عالمان پیش روی یسوع ایستادند و گفتند: هر آینه بتحقیق ای از معجزات، کارها که در دریا و یهودیه کرده ای: پس در حال بیاور ما را معجزه نمایند اینجا در وطن خود؛ (11) یسوع جواب داد: (( این گروه بی ایمان طلب می پذیرفته معجزه ای را لیکن نخواهد شد آنان را هرگز؛ زیرا هیچ پیغمبری در وطن خود او نمی شود. هر آینه بتحقیق در زمان ایلیا بیوگان بسیاری در یهودیه بودند؛ لیکن فرستاده نشد تا پرستاری شود، مگر به بیوه ی صیدا. (12) نیز در زمان الشیع در یهودیه پیس های بسیاری بودند؛ لیکن صحت نیافت مگر نعمان سریانی.)) (13) اهل خشم آمدند از او و گرفتند و بردند او را به کنار کنگاه سیل تا بیندازند او شهر به یسوع روان شد در وسط و از ایشان بازگشت را؛ لیکن

## فصلهای 21 تا 30

### فصل بیست و یکم

نزدیک شهر شد. (2) ناگهان شخصی از میان قبرها یسوع بر شد به کفر ناحوم و (1) بود؛ به اندازه ای که هیچ زنجیری تاب برآمد. در او دیوی بود که بر او چیره شده رسانید. (3) دیوها از دهان او فریاد بیاورد بر نگهداری او و به مردم زیان بسیاری آمدی تا ما را از جا برآوردند و گفتند: ای قدوس خدای! پیش از وقت چرا از ایشان پرسید: برکنی. (4) آنگاه زاری نمودند به او که بیرونشان نماید، (5) یسوع.)) (شمارتان چند است؟)) (6) جواب دادند: شش هزار و ششصد و شش و شش پس چون شاگردان این بشنیدند هراسان شدند و به یسوع زاری کردند که (7) این وقت یسوع جواب داد ((کجا شد ایمان شما؟! بر شیطان واجب برود. (8) در پس در این وقت دیوها فریاد کردند و گفتند: بدرستی (9) ((. است که برود، نه بر من ما را که در این گرازها در آنیم. (10) در آنجا پهلوی که ما بیرون می شویم؛ لیکن بگذار را بود که می چرخیدند. (11) پس یسوع فرمود: (( دریا قریب ده هزار گرازکنعانیان پس دیوها در گرازها داخل شدند با (12) ((. بیرون شوید و در گرازها داخل شوید شبانان گرازها به شهر ریختند و حکایت فریاد و آنها را به دریا انداختند. (13) آنوقت بود. (14) از آنجا مردمان شهر بیرون نمودند هر آنچه بر دست یسوع جاری شده

یافتند. (15) هراسان شدند مردان و آمدند و يسوع و آن مردی را که شفا گرفته بود رود. (16) پس از آنجا برگشت از زاری نمودند به يسوع که از حدود ایشان بیرون کنعان با دو فرزندش از بلاد ایشان و به نواحی صور و صیدا بر آمد. (17) ناگاه زنی از می‌آید فریاد بر آورد: ای خود آمد تا يسوع را ببیند. (18) دید او را با شاگردانش می‌دارد. (19) يسوع يسوع، پسر داوود! رحم کن بر دختر من که شیطان رنجه اش کردند و هیچ جواب نداد زیرا ایشان از اهل ختنه نبودند. (20) شاگردان ترحم گفتند: ای معلم! ترحم کن بر ایشان و نظر کن که چه سخت داد و فریاد دارند يسوع جواب داد: (( بدرستی که من فرستاده نشده ام، مگر به طایفه ی (21) پس آن زن و دو پسرش پیش رفتند بسوی يسوع ناله کنان و آن (22) ((. اسرائیل داوود! به من رحم کن. (23) يسوع جواب داد: ((خوش زن گفت: ای يسوع، پسر برای سگان انداخته شود.)) (24) و این را نیست که نان از دست کودکان گرفته و ختنه نبودند. (25) زن جواب داد: ای محض نجاست ایشان بفرمود؛ زیرا ایشان اهل می‌ریزد از سفره آقای من! بدرستی که سگان می‌خورند از خورده هائی که صاحبانشان. (26) آن هنگام يسوع از سخن زن دگرگون شد و فرمود: (( ای زن! بدرستی که ایمان تو هر آینه عظیم است.)) (27) آنگاه دست های خویش را بلند نمود و خدای را بخواند. سپس فرمود: (( ای زن دختر تو را بسوی آسمان خویش بسلامت.)) (28) آن زن رفت چون به خانه ی خویش آزادگرم؛ پس برو به راه تسبیح خدای می‌کند. (29) از این بود که آن زن گفت: باز آمد، دختر خود را یافت که نیست. (30) از این جهت خویشان او به شریعت حقاً خدائی بجز خداوند اسرائیل موسی نوشته شده پیوستند، بجهت عمل به شریعتی که در کتاب فصل بیست و دوم

گفتند: ای معلم! چرا به آن زن این جواب شاگردان در آن روز از يسوع پرسیدند و (1) می‌گویم به شما که سگ برتر گفتی که ایشان سگ‌اند؟ (2) يسوع جواب داد: ((حق و گفتند: بدرستی که این کلام است از مرد ختنه نشده.)) (3) شاگردان محزون شدند يسوع جواب فرمود: ((هر آینه سنگین است و چه کس توان پذیرفتن آن را دارد! (4) نیست از برای ((هرگاه ملاحظه نمایند ای نادان آنچه را می‌کند سگی، که او را عقل آیا خدمت به صاحب خود، می‌دانید که سخن من راست است. (5) به من بگوئید که سگ پاسبانی خانه ی صاحب خود می‌کند و خود را به دزد عرضه می‌دارد؟ (6) جزای او چیست؟ (7) زدن بسیار و آزدن، با کمی از نان و او برای صاحب آری؛ لیکن می‌سازد. آیا این درست است؟)) (8) شاگردان جواب دادند: خود خوشروئی ظاهر معلم! (9) آن وقت يسوع فرمود: ((حالا بنیکی بدرستی که این درست است ای انسان داده تا ببیند چه ناسپاس است او از بنگرید که چه بزرگ است آنچه خدای به ابراهیم. (10) به یاد آورید آنچه را گفت برای وفا نمودن به پیمان خدای و بنده اش فلسطینی. (11) داوود گفت: ای آقای داوود به شاول، پادشاه اسرائیل، بر ضد حلیات خرسی و شیری آمدند و بر من! در بین اینکه بنده ی تو گله را می‌چرانید، گرگی و کشت و گوسفندان را گوسفندان بنده ی تو فرود شدند. (12) بنده ی تو آمد و آنها را این جهت بنده رهانید. (13) و این ختنه نشده نیست مگر چون یکی از آنها. (14) از پاک خدای تو به نام خداوند اسرائیل، می‌رود و می‌کشد این ناپاکی را که بر طایفه ی کفران می‌کند.)) (15) آن وقت شاگردان گفتند: به ما بگو ای معلم! چرا بر انسان ختنه واجب است؟ (16) يسوع جواب داد: ((کفایت می‌کند شما را اینکه، خدای نموده و فرموده: ای ابراهیم! پیر پوست ختنه گاه خود و پوست ختنه ابراهیم را امر ((. خود را؛ زیرا این پیمانی است میان من و تو تا ابد گاه تمام خانواده ی فصل بیست و سوم

يسوع این بفرمود، نشست نزدیک کوهی که بر آن مشرف چون (1) سخن او را بشنوند. (3) آن وقت يسوع فرمود: بودند. (2) شاگردان نزد او آمدند تا طعامی را که خدایش از آن نهی ((بدرستی که چون آدم، انسان نخستین، خورد جسد او روح را فرموده بود در فردوس، در حالتی که فریب شیطان خورده بود، پس (نافرمانی نمود. (4) پس سوگند یاد کرد و گفت: به خدای که می‌برم تو را. (5) پاره ای از سنگ بشکست و جسد خود را گرفت تا آن را ببرد به نوک آن پاره ی او را فرشته جبرئیل ملامت کرد بر این کار. (7) جواب داد: که هر آینه (6). سنگ سوگند خورده ام به خدای که می‌برم آن را؛ پس نخواهم شکست قسم بتحقیق نشان زیادی جسد او را؛ پس برید آن را. (9) همچنانکه جسد را. (8) آنگاه فرشته به او

است بر او این که مراعات کند هر پیمانی را هر انسانی از جسد آدم است، واجب کرد. (10) محافظت نمود آدم بر فعل که آدم سوگند خورده که هر آینه عمل خواهد قرن به قرن. (12) جز اینکه این، در اولاد خود. (11) پس پیوسته شد سنت ختنه از زمین. (13) زیرا پرستش نبود در زمانه ی ابراهیم، مگر قدر کمی از ختنه شدگان بر ابراهیم را به حقیقت بتان در زمین فراوان شد. (14) از این رو خداوند آگاهانید خود را ختنه نکند ختنه. (15) استوار نمود این پیمان را که فرمود: هر نفسی که جسد لرزیدند از ترس او را از طایفه ی خود جدا سازم تا ابد.)) (16) این هنگام شاگردان بگذارید (( کلمات یسوع؛ زیرا او به حرارت روح تکلم فرمود. (17) آنگاه یسوع فرمود است.)) ترس را، برای آنکه پوست ختنه گاه او بریده نشده؛ زیرا از فردوس محروم (18) باز تکلم نموده، فرمود: (( بدرستی که روح در بسیاری نشاط است در خدمت خدای؛ اما جسد ضعیف است. (19) بر هر که از خدای میترسد واجب است که نیک چیست و اصل آن کجا بوده و بازگشت آن به کجاست. (20) از گل بنگرد که جسد سپس در آن دم زندگانی دمید به نفخه ای در آن. (21) زمین خدای جسد را آفرید خدمت خدای را، واجب است خوار و پایمال (22) پس گاهی که جسد منع می کند خود را در این جهان، او را در شود چون گل. (33) زیرا هر کس دشمن ندارد نفس خواهش های او آشکار حیات جاودانی خواهد یافت. (24) اما ماهیت جسد الان از به است؛ اینکه او دشمن سخت است هر صلاحی را؛ زیرا او تنها میل دارد گناه. (25) آیا در این صورت واجب است بر انسان بجهت خشنودی یکی از خشنودی خدای آفریدگار خود را؟ (26) در این نیک بنگرید، که دشمنانش ترك کند برای خدمت به خدای دشمنان جسد خود بودند. (27) تا همه ی قدیسین و پیغمبران داده شده بود به بنده اش موسی و خدمت تجاوز نکرده باشند از شریعت خدای، که آرید ایلیا را که گریخت در حالتی که نموده باشند خدایان باطل و دروغ را. (29) به یاد پوست بز را ردا کرد. (30) آوخ می گشت در کوه های خالی و گیاه قوت می فرمود و متحمل آن چه بسیار روزهایی که نخورد. (31) آوخ چه سخت سرمائی که شد. (32) آوخ چه بسیار بارانی که او را تر کرد. (33) او مدت هفت سال متحمل شد بیداد سخت ایزابل ناپاک را. (34) به یاد آرید الیشع را که نان جو خورد و درشت ترین جامه ها را پوشید. (35) حق می گویم به شما؛ بدرستی که ایشان چون نترسیدند از را خوار کنند، ترسانیدند پادشاهان و رؤسا را و این بس است برای اینکه جسد مردم! (36) هرگاه به قبر ها نظر اندازید، می دانید که جسد خواری جسد، ای (( چیست

#### فصل بیست و چهارم

چون یسوع این بگفت، گریست و فرمود: (( وای بر آنانکه ایشان خدمتکارهای (1) هستند. (2) زیرا حقاً ایشان نمی رسند به خیری در زندگانی دیگر؛ بلکه در جسد خود گناهان خود. (3) به شما می گویم که شکم پرست توانگری بود عذاب هستند بجهت می داد هر روز ولیمه بزرگی. (5) بر درگاه او (4) . و خیالی جز شکم پرستی نداشت بود از زخم ها و می خواست که سیر شود از فقری بود که لعازر نام داشت و او پر پرست. (6) لیکن اندکی به او از آن ریزه هایی که ریخته می شود از خوان آن شکم او ترجم نمودند مگر سگان؛ زیرا ولیمه نداد؛ بلکه همه او را استهزا نمودند. (7) بر آن فقیر مرد و فرشتگان او را آنها زخم های او را می لیسیدند. (8) اتفاق افتاد که هم مرد و شیاطین او را برداشتند بسوی دو بازوی ابراهیم پدر ما. (9) آن توانگر کشید. (10) پس برداشتند بسوی دو بازوی ابلیس، آنجانی که سخت ترین عذاب را آنوقت چشمان خود را بلند نمود و دید لعازر را از دور، در آغوش ابراهیم. (11) پس اطراف توانگر فریاد برآورد: ای پدر جان، ابراهیم! مرا رحم کن لعازر را بفرست تا به انگشتان خود، فطره ی آبی به من برساند تا سرد نماید زبان مرا که عذاب می شود این زبانه ی آتش. (12) پس ابراهیم جواب داد: ای پسرک! یار کن که تو طبیات خود در زندگانی خود تمام دریافتی و لعازر بلاها را. (13) از این رو تو حالا در بد بختی را در و او درشکبائی. (14) پس باز توانگر فریاد برآورد: ای هستی درخانه ی پدر سه برادر است. (15) پس لعازر را پدر جان، ابراهیم! بدرستی که مرا می کشم؛ بلکه توبه کنند و به اینجا بفرست تا ایشان را خبر دهد به آنچه نزد ایشان هستند؛ از ایشان نیابند. (16) پس ابراهیم جواب داد موسی و پیغمبران جان، ابراهیم! بلکه هرگاه یکی بشنوند. (17) توانگر جواب داد: نه چنین است ای پدر داد؛ بدرستی که آنکه از مردگان برخیزد تصدیق می کنند. (18) ابراهیم جواب

چه برخیزند.)) تصدیق موسی و پیغمبران نکند، تصدیق مردگان نیز نخواهد کرد، اگر آنانکه میل دارند به (19) آنگاه یسوع فرمود: (( بینید آیا فقیران صابر مبارک نیستند؟ هستند. (20) چه آنچه فقط ضروری است، در حالتی که کراهت کنندگان از جسد جهت طعام بدیختند آنانکه بر می‌دارند دیگران را برای دفن، تا بدهند اجساد ایشان را بزرگی؛ بگونه ای کرم‌ها و باز نمی‌آموزد حق را! (21) بلکه ایشان دورند از آن، دوری ایشان خانه ایشان زندگانی می‌کنند در اینجا که گویا همیشه خواهند بود. (22) زیرا ((.های بزرگ می‌سازند و املاک بسیار می‌خرند و در کبر زندگانی می‌نمایند

#### فصل بیست و پنجم

است واز این رو در این وقت نگارنده گفت : ای معلم! بدرستی که کلام تو حق (1) را ، چگونه بر ما بتحقیق ترك نمودیم هر چیزی را ، تا پیروی تو کنیم. (2) پس بفرما ما واجب است که جسد خود را دشمن بداریم ؟ (3) خود کشتن جایز نیست و چون زنده ایم واجب است بر ما که او را پیرویم. (4) یسوع جواب داد ((جسد خود را مانند نگهداری کن تا در امن زندگانی کنی. (5) زیرا با پیمان اسب قوت داده اسب بی اندازه. (6) در دهان او لگام نهاده می‌شود تا بر حسب اراده ی می‌شود؛ ولی کار می‌شود تا نیازارد کسی را. (8) در جای حقیری حبس تو راه رود. (7) بسته می‌شود. (9) پس ای برنابا! در این صورت اینطور می‌شود و هرگاه نافرمانی کند زده خدای. (10) تو را به خشم نیاورد سخن من؛ بکن که زندگانی خواهی کرد همیشه با اعتراف نموده، می‌گویی: بدرستی که زیرا داوود پیغمبر خود همین کار کرد؛ چنانکه همانا با من بگو کدام (11) . من نزد تو مثل اسبم و بدرستی که من همیشه با توام کس که به زیاد میل یک از این دو فقیرتر است، کسی که به کم فناعت دارد یا آن دارد؟ (12) حق می‌گویم شما را که اگر جهان عقل درستی می‌داشت، هیچ کس چیزی برای خود جمع نمی‌کرد. (13) بلکه هر چیزی مشترک بود. (14) لیکن دیوانگی معلوم می‌شود که هر قدر جمع می‌کند رغبتش بیشتر می‌شود. (15) حال او به این آن را، جز این نیست که جمع می‌کند آن را برای راحت اینکه هر چه جمع می‌کند شما را در این صورت يك جامه. (17) کیسه جسد دیگران. (16) پس باید کفایت کند نه کفشی در پای خود. (19) و اندیشه های خود را بیندازید. (18) برنارید توشه دان و افتاد. (20) بلکه اندیشه نمایند مکنید که بگوئید برای ما از این پس چه اتفاق خواهد حاجتتان را برای شما پیش خواهد در اینکه به عمل آورید خواست خدای را. (21) او چیزی. (22) حق می‌گویم به شما، که آورد تا جانی که شما نخواهید بود محتاج به استوار، گواهی است بر نداشتن چیزی همانا بسیار جمع نمودن در این زندگانی نا اورشليم وطن او باشد، در سامره که به کار آید در زندگانی دیگر. (23) زیرا هر کس ((پیدا است. (25) آیا می‌فهمید؟ خانه ها نمی‌سازد. (24) زیرا میان دو شهر دشمنی

#### فصل بیست و ششم

سفر بود و در بین اینکه روان بود، در مزرعه ای آنگاه یسوع فرمود: ((مردی در (1) نقود، گنجی پیدا کرد. (2) پس چون آن مرد که در معرض فروش بود به پنج قطعه از آن مزرعه را بخرد. آیا باور این این بدانست بکراست رفت و ردای خویش بفروخت تا باور نکند پس او دیوانه می‌شود؟)) (3) شاگردان جواب دادند: بدرستی که آنکه خواهید بود هرگاه است. (4) در این هنگام یسوع فرمود: ((بدرستی که دیوانگان آنجا قرار ندهید حواس خود را برای خدای تا نفس خود را بخرید، که گنج محبت در کس که خدای را دوست دارد. (5) زیرا محبت گنجی است که مانند ندارد. (6) چرا هر بدارد خدای او را خواهد بود. (7) پس هر کس که خدای او را باشد همه چیز او راست.)) (8) پطرس گفت: ای معلم! به ما بگو که چگونه واجب است بر انسان که خدای را، دوستی خالص؟ (9) یسوع جواب داد: ((حق می‌گویم به دوست بدارد ندارد پدر و مادر و زندگانی و فرزندان و زن خود را شما، بدرستی که هر کس دشمن لایق نیست که خدای او را دوست بدارد.)) برای دوستی خدای، پس چنین کسی ناموس خدای، کتاب موسی، (10) پطرس گفت: ای معلم! هر آینه بتحقیق در نمائی. (11) باز نوشته شده: پدر خود را گرامی‌دار تا در زمین زندگانی دراز نکند. (12) از این رو می‌فرماید: ملعون باد پسری که فرمانبرداری از پدر و مادر خود وجوباً سنگباران خدای امر فرموده به اینکه مثل این پسر بد رفتار، جلو دروازه شهر پدر و شود به غضب طایفه. (13) پس چگونه به ما امر می‌فرمائی که دشمن بداریم مادر خود را؟ (14) یسوع فرمود: (( هر کلمه ای از کلمات من راست است. (15) زیرا من نیست؛ بلکه از خدائی است که مرا به خانه ی اسرائیل فرستاده. (16) از این از

می‌گویم، بدرستی که هرآنچه نزد شماست بتحقیق که خدای شما را رو شما را پس کدامیک از دو امر قیمتاً بزرگتر است؛ عطیه یا دهنده (انعام فرموده به آن، (17) مادر یا غیر ایشان سبب لغزش تو بشود در خدمت به ی آن؟ (18) پس هرگاه پدر یا گویا ایشان دشمنانند. (19) مگر خدای ما ابراهیم خدای، پس دور بیندار ایشان را که بیرون شو و بیا در زمینی که می‌دهم آن را به تو را نفرمود: ازخانه ی پدر و قوم خود این را بفرمود؟ (21). مگر به جهت این و به نسل تو، ساکن شو. (20) چرا خدای می‌ساخت و عبادت می‌کرد نیست که پدر ابراهیم سازنده ی پیکرانی بود که پدر خواست خدایان دروغ را؟ (22) از این رو دشمنی میان ایشان بحدی رسید که پسر خود را بسوزانند.)) (23) پطرس گفت: بدرستی که سخنان تو راست است. التماس می‌کنم تو را به اینکه بر ماحکایت کنی چگونه ابراهیم پدر خود را (24) من نمود. (25) یسوع فرمود: ((ابراهیم هفت ساله بود، چون ابتدا کرد به طلب ربشخند روزی به پدر گفت: ای پدر! انسان را چه کسی ساخته؟ (27) پدر کم خدای. (26) پس داد: انسان. (28) زیرا من تو را ساختم و پدرم مرا ساخت. (29) پس عقل جواب پدر من! حقیقت چنین نیست. (30) زیرا من پیرمردی را دیدم ابراهیم جواب داد: ای من! چرا به من اولاد نداده ای. (31) پدرش جواب می‌گریست و می‌گفت که ای خدای می‌کند تا انسانی بسازد؛ لیکن او داد: حقاً ای پسرک خدای انسان را مساعدت را جز اینکه بیاید و زاری نمی‌گذارد دست خود را در او. (32) پس لازم نیست انسان مساعدت او نماید. (33) کند و پیشکش کند برای او بره ها و گوسفند ها، تا خدایش جواب داد: ای پسرک ابراهیم جواب داد: ای پدر! چند خدای اینجا هست. (34) پیرمرد هرگاه به آنها شماره ای نیست. (35) پس آنگاه ابراهیم جواب داد: ای پدر! چه کنم (خدائی خدمت کنم و دیگری زیان مرا بخواهد؟ زیرا من خدمت نمی‌کنم او را. (36) پس هر چه باشد میان آن دو نزاع حاصل شود و میان خدایان خصومت واقع هرگاه خدائی که زیان مرا بخواهد و به قتل رساند خدای مرا، پس شود. (37) لیکن واضح است که مرا نیز می‌کشد. (39) پیرمرد با خنده جواب چه کنم؟ (38) ا بن خود با خدائی خصومت نمی‌ورزد. (40) نه چنین است: داد: مترس ای پسرک! زیرا خدائی خدای بزرگ بعلم. (41) بتحقیق که به هفتاد زیرا در هیکل بزرگ، هزارها از خدایانند با خدائی خدای دیگر را بزند. (42) بلکه سال از عمر رسیده ام و ندیده ام هرگز که می‌پرستند. (43) ابراهیم جواب داد: پس در یکی خدائی را و آن یکی خدائی دیگر را جواب داد: آری یافت این صورت اتحاد میان ایشان یافت می‌شود. (45) پدرش شبیه می‌شود. (46) آن وقت ابراهیم گفت: ای پدر من! خدایان به چه چیزی هستند؟ (47) پیرمرد جواب داد: ای کم عقل! بدرستی هر روز من خدائی می‌سازم و دیگرانش می‌فروشم تا نان بخرم و تو نمی‌دانی که چگونه اند خدایان؟ (48) در به پیکری می‌ساخت. (49) پس گفت: این از چوب خرماست و آن از زیتون و آن همان وقت فیل. (50) بین چه خوش روی است! آیا چنین ظاهر نمی‌شود پیکر کوچک از دندان حقاً که محتاج نیست مگر به روان. (52) ابراهیم جواب (51) که گویا او زنده است؟ روانی نیست. پس چگونه روان داد: در این صورت خدایان را صورت حیات عطا می‌بخشند؟ (53) همچنین چون آنها را حیاتی نیست، چگونه در این نیستند. (55) می‌کنند؟ (54) پس این خود واضح است، ای پدر من! که ایشان خدای پیرمرد سخت به خشم آمد از این سخن و گفت: هر گاه رسیده بودی از عمر به آنچه متمکن می‌شدی به آن از ادراک، هر آینه سرت را با این تبر شکسته شو چون که تو را ادراک نیست. (57) ابراهیم جواب داد: ای پدر بودم. (56) خاموش بر ساختن انسان مساعدت می‌نمایند، پس چگونه از من! اگر خدایان انسان را بسازد؟ (58) هرگاه خدایان از چوب ساخته شده انسان بر می‌آید که خدایان را بزرگ. (59) لیکن ای پدر جان! به اند؛ پس بدرستی که سوزانیدن چوب گناهی است نیست ساخته ای، پس چگونه من بگو، اینکه تو خدایانی که شماره ای برای آنها قویترین مرد در جهان مساعدت نکردند تو را خدایان تا اولاد بسیاری بسازی و پسر به (شوی؟) (60) به خشم شد پدر چون شنید که پسر چنین سخن می‌راند. (61) کمال رسانده گفته خود را؛ گفت: (62) ای پدر جان! آیا جهان وقتی از اوقات بدون بشر دیده شده؟ پیرمرد جواب داد: آری و چرا؟ (63) ابراهیم فرمود: زیرا من می‌خواهم که چه کسی ساخته است خدای اولی را. (64) پیرمرد گفت: اکنون از بشناسم مرا تا بزودی این خدای را بسازم و با من سخنی خانه برو و آسوده بگذار شوی، بدرستی که تو نان می‌خواهی نه مگوی. (65) زیرا هر وقتی که گرسنه

هر آینه خدائي است کلام.(66) پس ابراهيم فرمود: بدرستي که خدای راستین، خودش دفاع بزرگ. همانا تو این خدای را چنانکه می‌خواهی پاره می‌کنی و او از نمی‌نماید!(67) پیرمرد به غضب درآمد و گفت: بدرستي که تمام عالم می‌گویند که اینها خدایانند و تو ای کودک کم عقل! می‌گوئی نه چنین است.(68) به خدایانم هر گاه تو مرد بودی، هر آینه تو را کشته بودم.(69) پیرمرد چون این سوگند که ((لکد به سینه کوفت و از خانه بیرونش راند بگفت، ابراهيم را

فصل بیست وهفتم

حماقت پیرمرد خندیدند و از زیرکی ابراهيم متحیرانه باز شاگردان از(1) ایشان را سرزنش نموده، فرمود: (( هر آینه بتحقیق ایستادند.(2) لیکن یسوع فرموده: خنده عاجل بیم دهنده بگریه ی پسین فراموش نمودید کلام پیغمبری را که است؛ بلکه بنشین آنجا که ناله است.(3) نیز فرمود: مرو به آنجا که خنده می‌رود.)) (5) آنگاه می‌کنند.(4) چونکه این زندگی در شقاوت وسختی به سر را در مصر یسوع فرمود: (( مگر نمی‌دانید که خدای در زمان موسی مردمان بسیاری به جانوران هولناک مسخ فرموده؟(6) به جهت آنکه ایشان خندیدند و به دیگران ریشخند نمودند.(7) حذر کنید از اینکه بخندید بر کسی؛ زیرا بدان سبب خواهید گریستنی.)) (8) شاگردان گفتند: همانا ما از بی خردی پیرمرد گریست فرمود: (( حق می‌گویم شما را؛ هر مانندی مانند خود را خندیدیم.(9) آن وقت یسوع می‌یابد.(10) از این رو اگر شما کودکان نبودید، هر آینه دوست دارد و در آن خوشحال آنان گفتند خدای به ما رحم نماید.(12) (11) ((از کم خردی کودنی نمی‌خندیدید فیلیس گفت: ای معلم! چگونه شد که پدر یسوع فرمود: (( چنین باد.)) (13) آن وقت فرمود: (( چون ابراهيم به سن ابراهيم خواست که پسرش را بسوزاند؟(14) یسوع خدایان است.(15) از دوازده سال رسید، روزی پدرش به او گفت: فردا عید همه ی خود، بعل، ببریم.(16) تو این رو زود است برویم به هیکل بزرگ و هدیه ای برای خدای شنیدم و : برمی‌گزینی برای خود خدائي را.(17) ابراهيم به مکر جواب داد فرمانبردارم، ای پدر من! (19) پس بامدادان به هیکل پیش از همه کس درآمدند.(20) لیکن ابراهيم در جامه ی زیرین، تبری پنهانی همراه برده بود.(21) چون هیکل در آمدند و جمعیت فراوان شد، ابراهيم خود را پشت بتی در کنج به پنهان نمود.(22) چون پدرش باز گشت گمان کرد که ابراهيم پیش تاریکی، در هیکل درنگ ننمود که از او جست و جو نماید از او به خانه رفته و

فصل بیست وهشتم

گشتند، کاهنان هیکل را قفل زدند و رفتند.(2) پس آنوقت چون همه کس از هیکل باز پای همه ی بتان را قطع فرمود، مگر خدای بزرگ بعل ابراهيم تیر را گرفته و دست و او، میان خورده های پیکرانی که قطعه قطعه ریخته را.(3) آنگاه تیر را نهاد نزد پاهای شده از اجزا بودند.(4) چون ابراهيم از هیکل شده بودند؛ زیرا در قدیم العهد تألیف نها گمان نمودند که داخل شده تا چیزی دیدند. آ خارج می‌شد، جماعتی از مردم او را چون او را به هیکل رساندند و دیدند که خدایان از هیکل بدزدند؛ پس او را گرفتند.(5) و کنار فریاد زدند: زود باشید ای قوم! باید ایشان قطعه قطعه شکسته شده اند، ناله قریب ده هزار مرد با کاهنان بسوی آنجا بکشیم او را که خدایان ما را کشته.(6) پس بواسطه ی آن خدایان ایشان را خورد روی نمودند و از ابراهيم پرسیدند از علتی که آینه بی خردان هستید.(8) مگر کرده بود.(7) ابراهيم جواب داد: بدرستي که شما هر آنها را جز این انسان خدای را تواند کشت؟! (9) بدرستي آن کس که کشته است دو نیست که او آن خدای بزرگ است.(10) مگر نمی‌بینید تبری که او راست، در قدمی‌اوست؟! (11) او برای خود همسران نمی‌خواهد. (12) این زمان پدر ابراهيم که های ابراهيم را درباره ی خدایان ایشان به یاد داشت، از راه رسید.(13) او سخن با آن ابراهيم بتان را در هم شکسته بود شناخت.(14) پس فریاد زد: جز تبری را که پسر خیانتکار من، خدایان ما را کشته؛ زیرا این تیر، تیر من این نیست که این آنچه را که میان او و پسرش گذشته بود(16) پس قوم است.(15) با آنها حکایت کرد کردند.(17) دو دست و پای ابراهيم را بستند.(18) او را بر مقدار بزرگی از هیزم جمع آتش نهادند.(19) پس آن وقت خدای، بواسطه ی روی هیزم ها گذاشته و زیر آن ابراهيم را نسوزاند.(20) پس آتش فرشته جبرئیل، به آتش امر نمود که بنده ی او ابراهيم نموده حکم به مردن بشدت زبانه کشید و قریب دوهزار مرد از آنان را که یافت؛ زیرا فرشته ی خدای، او را بودند سوزانید.(21) اما ابراهيم خود را آزاد و آسوده

آن کس که برداشته او برداشت تا به نزدیک خانه ی پدرش، بدون اینکه دیده شود ((را. (22) آری، اینچنین ابراهیم از مرگ نجات یافت

ونهم فصل بیست

آن وقت فیلیپس گفت: چه بزرگ است رحمت خدای برای آنان که او را دوست (1) دارند. (2) ای معلم! به ما بگو چگونه ابراهیم به معرفت خدای رسید. (3) یسوع چون ابراهیم به نزدیک خانه ی پدرش رسید، ترسید که داخل خانه (( جواب داد رفت و زیر درخت خرمایی نشست. آنجا تنها درنگ نمود. (4) پس دور از خانه بودن خدایی صاحب زندگی و خدایی توانمندتر. (5) فرمود که هستی ناگزیر است از می‌سازد. (6) انسان بدون خدای که نمی‌تواند که انسان از انسان؛ زیرا او انسان را را نگریست و نظر در ستارگان و ماه و آفتاب را بسازد. (7) آن وقت پیرامون خویش لیکن پس از اندیشه نمودن در تغییرات (انداخت. گمان کرد که آنها خدا باشند، (8) وارد نشود و ابرها او را محجوب و حرکات آنها، فرمود که واجب است بر خدای حرکات متحیر بود شنید که آواز داده ندارند؛ و گرنه مردم نابود می‌شوند. (9) در حین اینکه او را در هیچ سوی ندید می‌شود نام او: ای ابراهیم! (10) پس چون آگاه شد و کسی پس (11).، با خود فرمود که به درستی من بتحقیق ((یا ابراهیم)) را شنیدم داد: همچنان دوبار دیگر شنید که آواز داده می‌شود: ای ابراهیم! (12) آنگاه جواب کیست که مرا آواز می‌کند؟ (13) شنید گوینده ای را که می‌گوید: بدرستی که منم ی خدای، جبریل. (14) پس ابراهیم هراسان شد؛ لیکن فرشته هراس او را فرشته مترس ای ابراهیم، زیرا تویی خلیل الله. (15) پس بدرستی که چون: نشانیده، گفت، بر گزید تو را خدای فرشتگان و پیغمبرن تا اینکه تا اینکه تو خدایان مردم شکستی حیات. (16) آن وقت ابراهیم فرمود: مرا چه واجب است تو نوشته شدی در سفر را عبادت نمایم؟ (17) پس جواب داد فرشته: بکنم، تا خدای فرشتگان و پیغمبران خدای می‌خواهد با تو سخن برو بسوی آن چشمه و غسل کن. (18) زیرا پس آن زمان (20). کند. (19) ابراهیم جواب داد: چگونه سزاوار است که غسل نمایم فرشته بصورت جوانی خوشرویی نمایان شد و در چشمه غسل کرده، گفت: ای ابراهیم چنین کن به خود. (21) پس چون ابراهیم غسل کرد، فرشته گفت: بر شو به خدای می‌خواهد در آنجا با تو سخن کند. (22) پس ابراهیم بر شد به کوه، آن کوه؛ زیرا را گفت. (23) پس به دو زانو بر نشست، با خویش گفت: ای چنانکه فرشته او خدای فرشتگان با تو سخن کند. (24) پس آواز ابراهیم! چه وقت خواهی دید که ابراهیم! (25) پس ابراهیم او را جواب داد: مرا لطیفی شنید که او را آواز می‌دهد: ای منم؛ خدای تو ای ابراهیم! (27) اما چه کسی آواز می‌کند؟ (26) پس آواز جواب داد گفت: چگونه بنده ی تو گوش ابراهیم، پس هراسان شد و روی خود به خاک مالید و فرمود: مترس، بلکه دهد تو را و او خاک و خاکستر است. (28) آن وقت خدای با او خواهم برکت بر خیز؛ زیرا بتحقیق تو را بنده ای برای خود برگزیدم و بدرستی که من خانه ی پدر و دهم تو را و تو را رهبر گروهی بزرگ بگردانم. (29) از اینرو بیرون رو از خوبشانت و بیا ساکن شو در زمینی که به تو می‌دهم آن را؛ به تو و نسل تو، (30) ابراهیم جواب داد: بدرستی که من هر آینه می‌کنم همه ی آن را ای لیکن مرا نگهداری بفرما تا خدای دیگر به من زیان نرساند. (31) خدای به! پروردگار فرمود: منم خدای یگانه. (32) جز من خدایی نیست. (33) می‌زنم و سخن در آمده زنده می‌کنم. (35) به دوزخ فرود می‌کنم و بیرون شفا می‌دهم. (34) می‌میرانم و قدرت من برهاند. (37) آنگاه خدای به او می‌کنم. (36) کسی نمی‌تواند که خود را از پدرما، خدای را شناخت. (( (38) چون سنت ختنه را عطا نمود و اینچنین ابراهیم، کرامت و مجد تو راست ای (( یسوع این بفرمود، دست های خود را بلند نموده، فرمود ((خدای. (39) چنین باد

فصل سی ام

اورشلیم، نزدیک مظال و آن یکی از عیدهاست. (2) چون کاتبان و یسوع رفت به (1) هم مشورت نمودند که با سخن خودش او را از نظر فریسیان این بدانستند، با او آمده، گفت: ای معلم! چه چیزی واجب بیندازند. (3) پس از این جهت فقیهی نزد یسوع جواب داد: (( چگونه در (است بکنم تا بر حیات جاودانی کامیاب شوم؟) (4) پروردگار خود را و خویش ناموس نوشته شده؟)) (5) او در پاسخ گفت: دوست بدار خرد خود. (7) خود. (6) دوست بدار خدای خود را بالای هر چیزی به تمام دل و خویش خود را مانند خودت دوست بدار. (8) یسوع گفت: ((خوب جواب دادی. (9)

((بدرستی که من تو را می‌گویم برو و اینچنین کن؛ حیات جاودانی تو را خواهد بود آنگاه او گفت: خویش من کیست؟ (11) یسوع چشم خود را بلند نموده جواب (10) اورشلیم فرو شده بود تا بروی بسوی اریحا، شهری که اعاده شده داد: ((مردی از دزدان این مرد را در راه گرفتند و زخمش زدند و برهنه (12) بنای آن در زیر لعنت رفتند و او را مشرف به موت گذاشتند. (14) اتفاق افتاد که اش کردند. (13) آنگاه چون آن زخم خورده را دید، بدون آنکه سلام کند، از کنار (کاهنی در آنجا گذر کرد. (15) مانند او نیز گذر کرد، بدون اینکه سخنی او روان شد. (16) شخصی لایق کرد. (18) چون آن زخم خورده را بگوید. (17) اتفاق افتاد که مردی سامری نیز گذر خورده را گرفت و زخم دید، براو مهربانی کرد و از اسب خود پیاده شد و آن زخم زخم‌های او را های او را با شراب شست و روغنی به او مالید. (19) بعد از اینکه مرجم گذاشت و او را تسلی داد، بر اسب خود سوارش نمود. (20) چون در وقت شام به کاروانسرا رسید، او را به مهربانی به صاحب آن سپرد. (21) چون بامدادان گفت که به این مرد توجه کن و من تو را هر چیزی می‌دهم. (22) بعد از آنکه برخاست طلا به آن بیمار بجهت صاحب منزل تقدیم نمود گفت که آسوده چهار پارچه از بزودی و تو را به خانه خود می‌برم.)) (23) یسوع فرمود: باش؛ زیرا من برمی‌گردم خویش او بود؟)) (24) فقیه جواب داد آنکه اظهار ((به من بگو کدام يك از آنها بتحقیق که پاسخ به صواب دادی. (26) پس )): مهربانی کرد. (25) آنوقت یسوع گفت. باز شد برو و چنین کن.)) (27) پس فقیه به نومیدی

## فصلهای 31 تا 40

فصل سی و یکم  
و گفتند: ای معلم! آیا جایز است که خراج آن وقت کاهنان نزدیک یسوع شدند (1) التفات فرمود و گفت: ((آیا با تو نقودی جزیه به قیصر داده شود؟ (2) یسوع به یهودا و متوجه کاهنان شد و به هست؟)) (3) آنگاه یسوع فلسی به دست خود گرفت بگویند که ایشان فرمود: ((بدرستی که بر این فلس صورتی هست؛ پس به من صورت کیست؟)) (4) پس جواب دادند: صورت قیصر. (5) یسوع فرمود: ((در این بدهید به قیصر آنچه از آن قیصر است. (6) بدهید به خدای آنچه از آن خدای صورت مردی یوز باشی نزدیک آمده، گفت: ای آقا! پسر من ناخوش است؛ به (است.)) (7) پاسخ داد: ((پروردگار اسرائیل تو را رحم کند!)) پیری من رحم کن. (8) یسوع منتظر من باش. (10) زیرا من به خانه تو )): (9) چون آن مرد روانه شد، یسوع فرمود جواب داد: ای آقا! بدرستی که من می‌آیم، تا بر پسر تو دعا کنم.)) (11) یوزباشی پیغمبر خدائی. (12) کفایت لایق آن نیستم که به خانه‌ی من بیایی و حال آنکه تو من. (13) زیرا خدایت می‌کند مرا کلمه‌ای که به آن تکلم فرمودی، بجهت شفای پسر به من بتحقیق تو را بر هر مرض مسلط فرموده؛ چنانکه فرشته‌ی او در خواب گفت. (14) یسوع بسیار تعجب نمود. (15) به آن جماعت متوجه شده، فرمود: ((به این بیگانه نگاه کنید؛ زیرا بیشتر از هر کسی که در اسرائیل یافت شده در او ایمان پس به یوزباشی متوجه شد و فرمود: ((سلامت برو؛ زیرا خدای (16) است.)) تو را عطا فرموده، به پسر صحت بخشید.)) (17) پس بجهت ایمان عظیمی که شد. (18) برخورد در راه به خدمتکاران خودش، و آنها خبر یوزباشی به راه خود روان یافته. (19) آن مرد پرسید: در کدام ساعت او را دادند او را که پسرش بتحقیق صحت ششم تب از او رفت. (21) آن مرد دانست تب رها کرد؟ (20) گفتند: دیروز در ساعت را رحم کند، پسرش صحت که وقتی یسوع فرمود که پروردگار، خدای اسرائیل تو آورد. (23) پس چون خود را باز یافته. (22) پس به این جهت آن مرد به خدای ما ایمان به خانه‌ی خود در آمد، شکست همه‌ی خدایان خود را و گفت: نیست خدای حقیقی زنده‌ای، جز خدای اسرائیل. (24) آنگاه گفت: نان مرا کسی نخورد، که خدای را عبادت نکرده باشد اسرائیل

## فصل سی و دوم

برای شام خوردن تا او را تجربه یکی از فریسیان یسوع را دعوت نمود (1) کاتبان در آن خانه منتظر بودند، کند. (2) یسوع با شاگردانش آنجا آمد. (3) بسیاری از اینکه دست‌های خود را تا امتحانش کند. (4) شاگردان نشستند بر سر سفره بدون سنت بزرگان ما را بشویند. (5) آنگاه کاتبان یسوع را خوانده، گفتند: چرا شاگردان تو بخورند؟ (6) یسوع نگه نمی‌دارند، به شستن دست‌های خود پیش از آنکه نانی تقالید فرمود: ((من از شما می‌پرسم، به چه سبب باطل نمودید شریعت خدای را تا

نمائید برای خود را نگه دارید،(7) که می‌گوئید به فرزندان پدران فقیر پیش کنید و نذر واجب هیکل نذر ها را،(8) ایشان جز این نیست که نذر ها را می‌نمایند از چیز کمی که است به آن پدران خود را گذران دهند،(9) هر گاه پدران شان بخواهند که نفود را بگیرند ، پسران فریاد زنند نفود خدای را نذر است،(10) بسبب این بر پدران تنگی می‌رسد،(11) ای کاتبان دروغگوی و ریاکار! مگر خدای این نفود را به کار چنین است؛ پس نه چنین است،(13) زیرا خدای نمی‌خورد چنانکه می‌برد؟(12) نه پیغمبر می‌فرماید: آیا من گوشت گاوها را می‌خورم و بواسطه ی بنده خود داوود ذبیحه ی حمد بده و نذرهای خود را برای من خون گوسفند را می‌نوشم؟(14) به من چیزی طلب نکنم چون که همه ی پیش کن،(15) زیرا من اگر گرسنه شوم از تو ای ریاکاران! (چیزها در دست من است؛ حتی نعمت های وافر درون بهشت،(16) از و بدرستی که جز این نیست که شما این می‌کنید تا کیسه های خود را پر کنید این رو ده يك از سداب و نعنا را می‌گیرید،(17) چه بدبختید شما؛ زیرا شما برای دیگران سخت ترین راه ها را بوضوح آشکار می‌کنید و بر آنها نمی‌روید،(18) ای فقها! بدرستی که شما بر دوش های دیگران بارهایی می‌نهید که آن را کاتبان و نتوان،(19) لیکن خودتان آنها را به یکی از انگشتان خود حرکت کشیدن به شما؛ بدرستی که هر شری جز این نیست که در نمی‌دهید،(20) حق می‌گویم بگوئید که پرستش بتان را چه کس جهان بواسطه ی شیوخ داخل شده،(21) به من پادشاهی بود که پدر خود را در جهان داخل نمود؟ مگر طریقه ی شیوخ؟(22) همانا امر نمود به همی‌دوست می‌داشت و نام او بعل بود،(23) چون پدر مرد، پسرش ساختن پیکری بسان پدرش بجهت تسلی دادن خودش،(24) در بازار شهر آن را نمود،(25) امر نمود به اینکه، هر کس به آن پیکر نزدیک شود تا مسافت پانزده نسب محل امن باشد و مطلقاً کسی به او آزاری نرساند،(26) بنابراین شریران زراع در که از آن پیکر بدست آوردند، شروع نمودند که پیشکش کنند به بسبب فایده هایی را،(27) پس این هدیه ها در اندك زمانی تبدیل شد به نفود و او گل و شکوفه ها نامیدند به جهت تکریم او،(28) آنگاه این چیز از عادت طعام، تا آنکه او را خدای بعل در همه ی جهان منتشر شد،(29) بتحقیق برگشت به شریعت تا آنکه آن بت که فرموده: برآستی این قوم مرا به خدای ترعیب فرموده بر این بواسطه ی اشعیا، شریعت مرا که بنده من موسی باطل عبادت می‌کنند،(30) زیرا ایشان باطل نمودند را،(31) حق می‌گویم به به ایشان داده و پیروی می‌نمایند سنت های شیوخ خود نمی‌کنند؛ زیرا شما؛ بدرستی که نان خوردن به دست های ناشسته انسان را ناپاک انسان آنچه در دهان انسان داخل می‌شود انسان را ناپاک نمی‌نماید، بلکه آنچه از بیرون می‌شود انسان را ناپاک می‌کند،)) (32) دراین هنگام یکی از کاتبان گفت اگر بخورم گوشت گرازی یا گوشت ها ناپاک دیگر را، آیا اینها دل من را ناپاک او فرمود: (( بدرستی که نافرمانی در انسان داخل نمی‌کند؟(33) پس انسان، از دل او،(34) از این رو است که ناپاک نمی‌شود؛ بلکه بیرون می‌شود از هنگام یکی از فقها گفت: ای معلم! هر می‌شود، هرگاه طعام حرامی بخورد،)) (35) آن نزد طایفه ی اسرائیل بت آینه بتحقیق بسی سخن گفتی در عبادت بتان، که گویا پاسخ فرمود: (( نيك هانی هست،(36) بنابراین پس همانا به ما بد کردی،(37) یسوع پیکر هانی از بدان که امروز در اسرائیل یافت نمی‌شود پیکره هانی از خوب؛ لیکن این جسد یافت می‌شود،)) (38) پس همه ی کاتبان به خشم جواب دادند: مگر ما از رو بت پرستانیم؟(39) یسوع پاسخ داد: ((حق می‌گویم به شما که شریعت ظاهر عبادت کن؛ بلکه می‌گوید دوست بدار خدایت را به تمام روانت و نمی‌گوید به تمام عقلت،)) (40) آنگاه یسوع فرمود: ((آیا این درست به تمام دلت و به همانا که آن درست است : است؟)) (41) پس هریک جواب دادند

#### فصل سی و سوم

هرآنچه انسان آن را دوست بدارد و برای آنگاه یسوع فرمود: ((حقاً بدرستی که(1) اوست،(2) همچنین بت زناکار، و بت آن هر چیزی را جز آن ترك نماید، پس آن خدای طلاست،(4) بر این شکم پرست و بدمست، جسد اوست،(3) بت پرطمع نیز نقره و دعوت قیاس کن هر خطا کار دیگری را،)) (5) پس آن وقت آن کس که یسوع را نموده بود، پرسیدند: چیست بزرگتر گناهی؟(6) یسوع فرمود: ((کدام خرابی بزرگ است در خانه؟)) (7) هریک خاموش شدند،(8) یسوع به انگشت خویش بسوی تر فرمود: ((وقتی که ستون بجنبید، خانه ویران خواهد افتاد، (9) ستون اشاره نمود و

نو بنا شود.(10) لیکن هر جزئی غیر از آن ویران شود پس آن وقت لازم است که از به شما می‌گویم، بدرستی که پرستش بت‌ها ممکن است مرمت آن.(11) از این رو را از ایمان عاری می‌سازد.(13) پس بزرگترین گناه است.(12) زیرا او یکباره انسان بود او را محبت او را از خدای عاری ساخته، به اندازه ای که نخواهد رحمت روحانی.(14) لیکن هر گناه دیگری می‌گذارد برای انسان آرزوی رسیدن به را.(15) از این رو می‌گویم که پرستش بت‌ها بزرگترین گناه است.)) (16) پس همه حیرت از سخن یسوع باز ایستادند؛ زیرا ایشان دانستند که رد بر او مطلقاً ممکن نیست.(17) آنگاه یسوع تمام نمود سخن را و گفت: ((یاد کنید آنچه را خدای به او فرموده و آنچه را موسی و یسوع در ناموس نوشته اند؛ پس خواهید دانست تکلم این گناه. (18) اسرائیل را خدای مخاطب نموده، فرموده: مساز که چه بزرگ است در آسمان و نه از آنچه زیر آسمان است.(19) مساز آن را برای خود بیکری؛ نه از آنچه زیر زمین است.(20) بدرستی که منم خدای تو، توانا از آنچه بالای زمین و نه از بجهت این گناه از پدران و پسران ایشان تا طبقه ی و غیرتمند، که انتقام می‌کشد وقتی که پدران ما گوساله را ساختند و آن را چهارم.(22) پس به یاد آورید چگونه به امر خدای شمشیر را و کشتند یکصد و عبادت نمودند، یسوع و سبط لاوی گرفتند خدای.(23) چه سخت است کیفر بیست هزار را، از آنکه طلب نکردند رحمتی را از ((خدای پر پرستندگان بت‌ها

#### فصل سی و چهارم

یکی بود پیش روی دروازه، که دست راست او خشک شده بود؛ به اندازه ای که (1) نمی‌شد در به کار داشتن آن.(2) پس یسوع روی دل خود به خدای نمود و دعا توانا تا بدانید که سخنان من حق است، می‌گویم به نام خدای دراز کن ای )) :کرد؛ فرمود را.)) (3) پس دراز نمود آن را درست، که گویا به آن مرضی مرد! دست ناخوش خود نمودند به خوردن، با خوف خدای.(5) بعد از آنکه نرسیده بود، (4) آن وقت آغاز می‌گویم به شما؛ بدرستی که سوزانیدن کمی‌خوردند، باز یسوع فرمود: ((حق گذاشته شود، (6) زیرا بجهت شهری هر آینه افضل است از اینکه در آن عادت بدی آنانکه داده است به مثل این، غضب می‌فرماید خدای بر رؤسا و پادشاهان زمین یسوع فرمود: ایشان خدای شمشیر را تا گناهان را نیست کنند.)) (7) پس بعد از آن بالاتر.(8) تا ((هر وقتی که دعوت کرده می‌شوی، پس یاد دار که نگذاری خود را جای پائین تر بنشین اگر دوست صاحبخانه، بزرگتر از تو بیاید، صابخانه تو را نکوید برخیز و بیاید آنکه و باعث شود تو را بر شرمندگی.(9) بلکه برو و بنشین در پست تر جانی تا بزرگی تو را دعوت کرده و بگوید: ای دوست! برخیز و بنشین آنجا در بالاتر. پس فخر و تو را شود.(10) زیرا آنکه خود را بلند می‌نماید، پست می‌شود و آنکه خود را پست می‌نماید بلند می‌شود.(11) حق می‌گویم به شما؛ بدرستی که شیطان سرافکنده به گناه کبر.(12) چنانکه اشعیا می‌گوید، سرزنش کنان او محذول نشد مگر چگونه افتادی از آسمان ای ستاره ی صبح! ای آنکه جمال : را به این کلمات که مثل بامداد! (13) بدرستی که کبر تو بتحقیق تو را به فرشته گان بودی و تابان شدی شما؛ هر گاه انسان بشناسد بدبختی خود زمین انداخت.(14) حق می‌گویم به زمین.(15) آنگاه خود را پست تر از را، پس بدرستی که او می‌گیرد آنجا همیشه بر برای گریستن انسان و هر چیز دیگر می‌شمارد.(16) پس غیر این سببی نیست از خدای.(17) زیرا آنها همسر او، صد سال بدون انقطاع، که طلب رحمت می‌نمودند از بفرمود، شکر یقین دانستند کجا افتادند به کبرشان.)) (18) چون یسوع این آنها را نمود.(19) منتشر شد آن روز در اورشلیم، چیزهای بزرگی که یسوع گفته بود نام و معجزه ای که نموده بود.(20) پس قوم شکر نمودند خدای را و مبارک خواندند قدوس او را.(21) اما کاتبان و کاهنان چون درک نمودند که او بر ضد تقالید شیوخ ایشان سخن رانده، به سخت ترین دشمنی شعله ور شدند.(22) دل های ایشان فرعون.(23) از آن روی فرصت می‌طلبیدند که بکشند او را؛ لیکن سخت شد مانند ایشان را میسر نشد

#### فصل سی و پنجم

اردن.(3) پس یسوع از اورشلیم بیرون شد.(2) رفت به صحرا پشت رود(1) شاگردانش که به دورش نشسته بودند، گفتند: ای معلم! به ما بگو که شیطان چگونه به کبر خود افتاد.(4) زیرا ما می‌دانستیم که او بسبب نافرمانی اینکه شیطان همیشه انسان را می‌غریفت تا بدی کند.(6) یسوع افتاد.(5) بسبب

آفرید مشتی از خاک را، (7) او را بیست و پنج هزار سال پاسخ داد: ((چونکه خدای دیگری بکند. (8) شیطان که بمنزله ی کاهن و رئیس گذاشت بدون اینکه به او کار ادراک عظیم، دانست که خدای زود است بگیرد از بود فرشتگان را، آنچه بود بر او از شدگان را به نشان پیغمبری؛ همچنین این مشیت خاک صد و چهل هزار از نشان دیگر به شصت هزار سال رسول الله را، که خدای روح او را پیش از هر چیز نموده، گفت: ببینید زود آفریده. (9) از این رو شیطان به غضب شده، ملائکه را اغوا نیک اندیشه است بخواهد خدای یک روزی که سجده کنیم برای این خاک. (10) پس بکنیم. (11) از کنید در اینکه ما روحیم. بدرستی که سزاوار نیست ما را که این کار را فرمود، وقتی این رو خدای را بسیاری ترک نمودند. (12) از اینجا است که روزی خدای که فرشتگان همه جمع شده بودند: هر کس مرا خدای گرفته، باید بی درنگ بر این خاک سجده کند. (13) پس سجده نمودند از برای او آنانکه خدای را دوست شیطان و آنانکه بر طریقه ی او بودند، پس گفتند: ای پروردگار! ما داشتند. (14) اما نیست اینکه این گل را سجده کنیم. (15) چون شیطان این روحیم و از این رو عدل گردید. (16) پیروان او نیز زشت روی شدند. (17) زیرا خدای بگفت هولناک و بدمنظر آن زیبایی را که ایشان را بدان زیبا نموده بسبب نافرمانی ایشان زایل نمود فرشتگان پاک، سرهای خود را بلند بود، وقتی که ایشان را آفرید. (18) پس چون برگشته بود. (19) پس کردند دیدند وفور و قباح هولناکی را که شیطان بدان گفت: ای پیروانش ترسان به روی های خود بر زمین افتادند. (20) آن وقت شیطان پروردگار! بدرستی که تو مرا از روی ستم زشت روی گردانیدی؛ لیکن من به این راضیم؛ زیرا می خواهم باطل سازم هر آنچه را تو کرده ای. (21) شیطان های دیگر را پروردگار بخوان؛ زیرا خود تویی پروردگار. (22) آن وقت خدای به پیروان گفتند: او فرمود: توبه کنید و اعتراف نمائید به اینکه منم خدای آفریننده ی شیطان دادند: بدرستی که ما توبه می کنیم از سجده کردن برای تو؛ زیرا تو شما. (23) جواب شیطان دادگر و وارسته است و او پروردگار ماست. (25) آن نادادگری. (24) لیکن ای لعنت شدگان! زیرا نیست نزد من رحمتی وقت خدای فرمود: دور شوید از من آن مشیت خاک خدو برای شما. (26) شیطان در اثنای برگشتن خود، بر برای انسان انداخت. (27) پس جبرئیل برداشت آن آب دهان را با قدری از خاک و شد.))

(بدین سبب نافی در شکمش فصل سی ششم

، بی خودی بزرگی برای نافرمانی فرشتگان. (2) آن شاگردان بی خود شدند. (1) آنکه نماز نمی گزارد او از شیطان بدتر وقت یسوع فرمود: ((حق می گویم به شما؛ فرود آید. (4) زیرا نبود شیطان را است. (3) پس زود است که به او بزرگ تر عذابی بود خدای برای او پیغامبری قبل از افتادنش پنداری در ترس. (5) همچنین نفرستاده که پیغمبران همه ی ایشان را که او را به توبه بخواند. (6) لیکن برای انسان، بتحقیق خدای می خواهد تا که من آمدند مگر رسول الله آنکه زود است بعد از من بیاید؛ زیرا ترسی. گویا که مهیا سازم راه او را. زندگانی می کند آدمی به اهمال، بدون هیچ نیست خدائی یافت نمی شود؛ با اینکه او راست نشانه هایی که آنها را شماره ای بر عدل خدای. (7) پس از زبان مانند ایشان داوود پیغمبر فرموده: نادانان در دل خود گفتند خدائی نیست: از این رو فاسد شدند و ناپاک گردیدند بدون اینکه در ایشان کسی که نیکویی کند. (8) نماز کنید بدون انقطاع، ای شاگردان من! تا عطا کرده باشد شوید. (9) زیرا آن کس که طلب می کند می یابد. (10) هر کس در بگوید باز می شود او. (11) هر کس سؤال کند داده می شود. (12) نظر مکنید در نمازهای خود به برای کلام. (13) زیرا خدای به دل نظر می نماید، چنانکه به سلیمان فرموده: ای بسیاری خود را به من بده. (14) حق می گویم به شما؛ به هستی خدای بنده ی من! دل بسیار نماز می کنند در هر گوشه ی شهر تا مردم سوگند، بدرستی که ریاکاران بشمارند. (15) لیکن دل هایشان پر است از ایشان را ببیند و ایشان را قدیس می طلبند. (17) ضروری است که در بدی. (16) پس ایشان کامیاب نیستند در آنچه آن را بپذیرد. (18) مرا نماز خود با اخلاص باشی، هرگاه که دوست داری که خدای او متوجه بگوید چه کس می رود تا با حاکم روم یا هیروُدس سخن گوید و قصد او؟ نیست بسوی آنکه می رود بسوی او و بسوی آنچه عزم دارد که طلب کند آنرا از (19) کسی نیست مطلقاً. (20) پس هرگاه می باشد انسان که چنین کند تا با مردی کند، پس چه چیز است بر انسان که بکند تا با خدای سخن کند؟ (21) طلب کند سخن

برای گناهانش، شکرکنان او را بر آنچه او را عطا فرموده، (22) حق از او رحمت را بدرستی کسانی که بر پا می‌دارند نماز را اندکند، (23) از این می‌گویم به شما؛ سلطه هست، (24) زیرا خدای دوست ندارد آنان را که روست که شیطان را بر آنها خود، (25) آنان که طلب می‌نمایند رحمت را در گرامی‌می‌دارند او را به لب‌های را می‌خوانند، (27) چنانکه به هیکل به لب‌های خود؛ (26) لیکن دل‌هایشان عدل که بر من گرانند، (28) زیرا اشعیا پیغمبر تکلم نموده و گفته: دور می‌کنم این قوم را دور است، (29) حق ایشان مرا به لب‌های خود حرمت می‌دارند، اما دل ایشان از من می‌گویم به شما؛ آنکه می‌رود تا بدون اندیشه نماز گزارد، خدای را استهزا می‌کند، (30) چه کس می‌رود که با هیروُدس سخن کند و پشت به او روی او پلاطس حاکم را که تا سر حد مرگ از او بیزار می‌کند؟ (31) مدح می‌کند پیش مطلقاً، (33) لیکن انسانی که می‌رود تا نماز کند و خود را است؟ (32) کسی نیست کمتر از این، (34) زیرا او پشت می‌کند به خدای و روی مهیا نمی‌کند، نمی‌باشد کار او محبت گناهی است که از او توبه به شیطان می‌کند، (35) زیرا در دل او با لب‌هایش، بر من نموده، (36) پس هرگاه کسی به تو بدی کند، و بگوید به تو ببخش؛ آنگاه تو را بزند زدن به دست‌هایش؛ پس چگونه او را خواهی بخشید؟ (37) اینچنین رحم می‌کند خدای آنان را که به لب‌های خود می‌گویند: پروردگار! به ما رحم کن، (39) حال اینکه دوست می‌دارند به دل‌های خود (38) ای)) می‌شوند به گناه‌های تازه گناه را و عازم

#### فصل سی و هفتم

یسوع، (2) زاری نمودند او را و گفتند: ای آقا! پیامور شاگردان گریستند از سخن (1) فرمود: ((نیک بنگرید چه خواهید کرد، هرگاه حاکم ما را تا نماز گزاریم، (3) یسوع کند، (4) پس بکنید مانند آن را وقتی که نماز رومانی شما را بگیرد تا نابود پروردگار، خدای ما! (7) پاک باد نام قدوس می‌کنید، (5) باید کلام شما این باشد: (6) ای نافذ باد، (10) چنانکه آن نافذ است تو، (8) ملکوت تو بیاید در ما، (9) مشیت تو همیشه عطا کن برای هر روز، (12) ببخش در آسمان، آنچه بر زمین نافذ باد، (11) به ما نان آنانکه خطا می‌نمایند به برای ما گناهان ما را، (13) چنانکه می‌بخشیم ما برای از بدکار، (16) زیرا ما، (14) می‌سند دخول ما را در امتحان، (15) لیکن ما را نجات ده ((ابداً تونی بتنهایی خدای ما، (17) که واجب است او را مجد و اکرام تا

#### فصل سی و هشتم

امر فرموده بر زبان آن وقت یوحنا گفت: ای معلم! باید غسل کنیم چنانکه خدای (1) اینکه باطل موسی؟ (2) یسوع فرمود: ((مگر گمان می‌کنید که من آمده ام برای سازم شریعت را و پیغمبران را؟ (3) حق می‌گویم به شما؛ به هستی خدای سوگند همانا من نیامده ام برای اینکه باطل سازم آن را؛ لیکن آمده ام تا او را نگاه دارم، (4) زیرا هر پیغمبری نگاه داشته است شریعت خدای را و هر آنچه را که خدای سخن کرده بر زبان پیغمبران دیگر، (5) سوگند به هستی خدای که روانم بدان اوست، ممکن نیست پسندیده شود خدای را آنکه مخالفت می‌کند ایستاده در حضور او کوچک تر می‌شود در ملکوت خدای، (7) بلکه کمترین وضعیت او را، (6) لیکن آنجا، (8) می‌گویم شما را، بدرستی که ممکن نیست نمی‌باشد برای او بهره ای در ارتکاب گناهان، (9) لیکن من دوست دارم مخالفت یک حرف از شریعت خدای مگر به نمایند بر این کلمات که فرموده اینکه بفهمید این را که ضروری است تا محافظت پاکیزگان باشید و دور است آن را خدای به زبان اشعیا پیغمبر که: غسل کنید و همه ی آب دریا کنید اندوه‌های خود را از چشم یکدیگر، (10) حق می‌گویم به شما شما، نمی‌شوید آن کس را که دوست می‌دارد گناهان را به دل خود، نیز می‌گویم به بدرستی که هیچ کس پیش نمی‌آرد نماز پسندیده ای برای خدای اگر غسل او بر خود بار می‌کند گناهی را شبیه به عبادت بت‌ها، (12) به نکند، (11) لیکن کنید؛ بدرستی که هرگاه انسانی نماز کند برای خدای، چنانکه راستی مرا تصدیق می‌طلبید، (13) یاد آرید موسی بنده ی خدای که دوست می‌دارد، می‌رسد به آنچه سرخ را شکافت و فرعون و سپاهش را مصر را به نماز خود در هم کوید و دریای ایستانید، (15) سموتیل را که ترس آنجا غرق نمود، (14) یاد آرید یسوع را، که آفتاب را نداشتند، (16) یاد آرید ایلیا را که بارانید افکند در سپاه فلسطینیان که شماره ای ای را، (18) نیز بسیاری غیر ایشان از آتش را از آسمان، (17) برخیزانید الیشع مرده هر آنچه طلبیدند، (19) لیکن این پیغمبران پاک، آنانکه بواسطه ی نماز رسیدند به

((کردند خدای و مجد او را مردم نطلبیدند چیزی را برای خودشان.(20) لیکن طلب فصل سی و نهم  
 ای معلم!(2) لیکن ناقص می‌شود ما آن وقت یوحنا گفت:خوش سخن گفتی (1) کیر.(3)یسوع فرمود: ((چون را، اینکه بشناسیم چگونه گناه کرد انسان بسبب را که شیطان بران خدو خدای شیطان را راند، (4)پاک نمود جبرئیل آن مشیت از خاک می‌پزند و از آنهائی انداخته بود.(5)آفرید خدای هر چیز زنده ای را از حیواناتی که در آن که راه می‌روند و شنا می‌کنند.(6)پس زینت داد جهان را به هر آنچه است.(7)پس روزی شیطان نزدیک دروازه های بهشت شد. (8) چون دید گروه که گیاه می‌خورند، به آنها خبر داد هرگاه فراهم شود این مشیت خاک اسبانی را روانی باشد،به آنها سختی خواهد رسید.(9)از این رو مصلحت را،این که او را را پامال نمایند به طریقی که بعد ها برای چیزی نیکو آنهاست که آن پارچه از خاک درآمدند و شروع کردند به دویدن بسختی بر آن نباشد.(10)پس اسبان به هیجان بود.(11)پس خدای عطا فرمود از آنجا پارچه از خاک که میان زنبق ها و گل ها شیطان افتاده بود،که آن را روحی از برای آن جزء ناپاک از خاک که بر آن خدوی پس شروع کرد به جبرئیل گرفته بود از آن مشیت.(12)آنگاه خدای آفرید سگ را؛ عطا نمود به فریاد نمودن و اسبان را ترسانید،و آنها گریختند.(13)آن هنگام خدای باد نام انسان روان خود را و فرشتگان می‌سرودند: بار خدایا! پروردگار ما! خجسته فدوس تو. (14)پس چون آدم برخاست بر قدم های خود،در هوا نوشته ای دید که آفتاب می‌درخشید. نص عین آن لاله الاالله و محمد رسول الله بود.(15)پس آن مثل آدم دهان خود بگشود و گفت: شکر می‌کنم تو را ای پروردگار،خدای من! زیرا تو وقت و آفریدی مرا.(16)لیکن زاری می‌کنم بسوی تو،که مرا آگاه سازی که تفضل نمودی محمد رسول الله چیست.(17)خدای فرمود:مرحباً به تو ای بنده معنای این کلمات می‌گویم که تو اول انسانی هستی که آفریده ام او را.(19) تو ی من، آدم!(18)همانا نیست که پسر توست.آنکه زود است بیاید به جهان بعد از دیدی نام او را.جز این زود است بشود فرستاده ی من؛ آنکه از برای او این،به سال های فراوان.(20) او بیاید،زود است نور بخشد جهان را.(22)آنکه آفریدم همه ی چیزها را.(21)آنکه چون هزار سال پیش از آنکه بیافرینم روان او نهاده شده بود در جمال آسمانی،شصت پروردگار!این نوشته را به من چیزی را.(23)پس زاری کرد آدم، خدای را و گفت:ای خدای به انسان اول مرحمت کن،بر ناخن های انگشتان دست من.(24) عطا نمود اوست آن نوشته را بر دو شست او.(25) بر ناخن شست دست راست، آنکه نص لاله الا الله،(26)و بر ناخن دست چپ آنکه نص اوست محمد رسول الله.(27) پس بوسید اول با مهر پدری این کلمات را.(28)مسح نمود چشمان خود را و روزی که زوداست بیائی درآن به جهان.(29)پس چون خدای گفت:خجسته باد آن نیست اینکه تنها باشد.(30)پس از این رو او رادر انسان را تنها دید،فرمود:خوش سمت دل.(32)آنجا را بر کرد از خواب کرد.(31)گرفت دنده ای را از گردانید زن برای آدم.(35)آن وقت آن گوشت.(33)آفرید از آن حوا را.(34)آنگاه آن را فرمود:بنگرید بدرستی که عطا می‌کنم دو را سروران بهشت قرار داد.(36)به ایشان گندم.(37)پس فرمود:حذر کنید از شما را هر ثمری که بخورید از آن،بجز سیب و ناپاک خواهید شد.(39)در این اینکه بخورید چیزی را از این ثمرها.(38)زیرا شما خواهم راند شما را و صورت نمی‌پسندم برای شما که در اینجا باقی باشید؛بلکه فرود می‌شود به شما بدبختی بزرگ

#### فصل چهلم

شیطان این بدانست،پاره پاره شد از خشم.(2)پس نزدیک دروازه ی پس چون(1) پاسبان ماری بود وحشتناک که اندام او مثل شتر و ناخن بهشت شد، آنجائی که سو،مثل تیغ سرتراش.(3)پس دشمن به او گفت:بگذار های قدم او تیز بود از هر داد:چگونه تن در دهم تو را به داخل مرا که داخل بهشت شوم.(4)مار جواب اینکه برانم تو را.(5)شیطان شدن،حال آنکه بتحقیق خدای امر فرموده مرا به بیرون بهشت تو را به پای گفت:مگر نمی‌بینی چقدر خدای تو را دوست می‌دارد؛زیرا هرگاه مرا داخل داشته تا پاسبانی کنی مشتی از خاک را و او انسان است.(6)پس بگیرزد.(7)پس کنی به بهشت می‌گردانم تو را سهمناک،چنانکه هر کسی از تو تو می‌روی و اقامت می‌کنی بر حسب اراده ی خود.(8) مار گفت:چگونه داخل نمایم را؟(9)شیطان جواب داد: تو دهان خود باز کن تا داخل شوم به شکم تو.(10)وقتی

داخل بهشت شدي بگذار مرا نزديك اين دو مشيت ازخاك، كه تازگي راه كه آورد مار آن وقت آن كار را. (12) شيطان را نهاد به پهلوي ميروند. (11) پس به جا بود. (13) پس شيطان دگرگون شد براي آن زن به حوا؛ زیرا جفتش ادم به خواب دارد كه نميخوريد از اين سيب صورت فرشته ي خوشروني و گفت او را: چه جهت بدرستي كه اگر ما از آن و اين گندم؟ (14) حوا جواب داد: خدای به ما فرموده، راند. (15) پس شيطان بخوريم ناپاك مي شويم و از آن روي ما را از بهشت خواد حسود جواب داد: او راست نگفته. (16) پس واجب است بشناسي كه خدای شرير و است. (17) از اين رو متحمل همسران نمي شود. (18) ليكن او بنده مي سازد هر را. (19) او جز اين نيست كه شما را اين گفته تا همسر او نشويد. (20) ليكن كسي شوهرت به بند من عمل كنيد، پس بدرستي كه شما خواهيد خورد از اين هرگاه تو و آنها مي خوريد. (21) آنگاه فروتن نمايند براي ديگران. (22) بلكه ثمرها، چنانكه از غير شناخت مثل خدای، و خواهيد كرد آنچه را كه مي خواهيد. (23) خير و شر را خواهيد مي شويد. (24) پس گرفت حوا آن وقت و خورد از اين زیرا شما دو همسر خدای خبر داد به هر آنچه شيطان گفته ثمرها. (25) چون جفتش بيدار شد او را براي او و خورد. (27) در بين بود. (26) پس برداشت از آنها آنچه را كه پيش كرد زن او آن رو خواست كه اينكه طعام فرو شده بود ادم ياد آورد سخن خدای را. (28) از برآورد طعام را، پس دست به گلوي خود نهاد، آنجائي كه هر انساني را

## فصلهاي 40 تا 50

### فصل چهلّم

شد از خشم. (2) پس نزديك دروازه ي پس چون شيطان اين بدانست، پاره پاره (1) اندام او مثل شتر و ناخن بهشت شد، آنجائي كه پاسيان ماري بود وحشتناك كه او گفت: بگذار هاي قدم او تيز بود از هر سو، مثل تيغ سرتراش. (3) پس دشمن به مرا كه داخل بهشت شوم. (4) مار جواب داد: چگونه تن در دهم تو را به داخل شدن، حال آنكه بتحقيق خدای امر فرموده مرا به اينكه برانم تو را. (5) شيطان نمي بيني چقدر خدای تو را دوست مي دارد؛ زیرا بيرون بهشت تو را به پايي گفت: مگر پاسياني كني مشتري از خاك را و او انسان است. (6) پس هرگاه مرا داخل داشته تا مي گردانم تو را سهمناك، چنانكه هر كسي از تو بگريزد. (7) پس كني به بهشت حسب اراده ي خود. (8) مار گفت: چگونه داخل نمايم تو ميروي و اقامت مي كني بر خود باز كن تا داخل شوم به شكم تو. (10) وقتي را؟ (9) شيطان جواب داد: تو دهان دو مشيت ازخاك، كه تازگي راه كه داخل بهشت شدي بگذار مرا نزديك اين شيطان را نهاد به پهلوي (12). ميروند. (11) پس به جا آورد مار آن وقت آن كار را براي آن زن به حوا؛ زیرا جفتش ادم به خواب بود. (13) پس شيطان دگرگون شد سيب صورت فرشته ي خوشروني و گفت او را: چه جهت دارد كه نمي خوريد از اين و اين گندم؟ (14) حوا جواب داد: خدای به ما فرموده، بدرستي كه اگر ما از آن بخوريم ناپاك مي شويم و از آن روي ما را از بهشت خواد راند. (15) پس شيطان راست نگفته. (16) پس واجب است بشناسي كه خدای شرير و حسود جواب داد: او همسران نمي شود. (18) ليكن او بنده مي سازد هر است. (17) از اين رو متحمل گفته تا همسر او نشويد. (20) ليكن كسي را. (19) او جز اين نيست كه شما را اين شما خواهيد خورد از اين هرگاه تو و شوهرت به بند من عمل كنيد، پس بدرستي كه براي ديگران. (22) بلكه ثمرها، چنانكه از غير آنها مي خوريد. (21) آنگاه فروتن نمايند كه مي خواهيد. (23) خير و شر را خواهيد شناخت مثل خدای، و خواهيد كرد آنچه را اين زیرا شما دو همسر خدای مي شويد. (24) پس گرفت حوا آن وقت و خورد از ثمرها. (25) چون جفتش بيدار شد او را خبر داد به هر آنچه شيطان گفته برداشت از آنها آنچه را كه پيش كرد زن او براي او و خورد. (27) در بين بود. (26) پس شده بود ادم ياد آورد سخن خدای را. (28) از آن رو خواست كه اينكه طعام فرو گلوي خود نهاد، آنجائي كه هر انساني را نشانه است برآورد طعام را، پس دست به فصل چهل و يكم

هر دوشان دريافتند كه ايشان برهنه اند. (2) پس از ان رو شرم نمودند و آن وقت (1) را گرفتند و جامه براي عورت خود ساختند. (3) پس چون زوال ظهر برگ هاي انجير ظاهر شد و ادم را ندا درداد: ادم كجائي تو؟ (4) ادم جواب شد، ناگاه جبروت خدای زیرا من و زن من برهنه ايم؛ پس بدين سبب حيا داد: اي پروردگار! پنهان شده ام؛

نمی‌سناند ازارهای شما را مگر اینکه از آن می‌کنیم که فرا شویم.(5) از شما کسی باشید.(6) ممکن نمی‌شود شما را پس از این ثمر خورده و به سبب آن نجس شده پروردگار! همانا آن زنی که به من عطا در بهشت درنگ نمایند.(7) آدم جواب داد: ای آن.(8) آن وقت خدای زن را فرمودی از من طلب کرد که بخورم؛ پس خوردم از دادی؟(9) حوا جواب فرمود: چه جهت داشت که به جفت خود طعامی مانند این آن داد؛ بدرستی که شیطان مرا فریب داد؛ پس خوردم.(10) خدای فرمود: چگونه رانده شده اینجا داخل شد؟(11) حوا جواب داد: بدرستی که ماری که بر دروازه ی بهشت است او را حاضر نمود او را نزد من.(12) پس خدای به آدم شمالی تو ملعون باشد؛ زیرا تو گوش دادی به سخن زن خود و آن فرمود: باید زمین به عمل برای تو خشک و خار را.(14) باید بخوری نان را به ثمر را خوردی.(13) باید برویاند خاکی و به خاک برخوایی گشت.(16) آنگاه با عرق جبین خود.(15) باد آور که تو گوش دادی.(17) به جفت خود آن حوا تکلم نموده فرمود: تویی آنکه به شیطان تو چون کنیز رفتار طعام را خوراندی؛ پس درنگ خواهی کرد زیر تسلط مرد که با بخواند، فرشته میخائیل را کند.(18) پس برمی‌داری اولاد را به رنج.(19) چون مار را این مار بد گوهر را که شمشیر خدای را بر می‌دارد نیز بخواند و فرمود: نخست بران بخواند راه رود از بهشت.(20) پس چون بیرون شد اندام او را قطع کن.(21) هر گاه واجب شود که بخزد.(22) پس خدای شیطان را بعد از آن آواز کرد: پس آمد خندان.(23) فرمود او را: چون تو ای رحیم! فریب دادی این دو را و گردانیدی ایشان را ناپاک، می‌خواهم داخل کنی در دهان خود هر نجاست را که در ایشان و در فرزندان است، هر وقتی که توبه کنند و مرا به راستی عبادت نمایند، از ایشان بیرون ایشان نجاست؛ پس بگردی شکم پر شده به نجاست.(24) شیطان فریاد برآورد شود آن ترسناکی.(25) گفت: چون تو می‌خواهی بنمائی مرا بد تر از آنچه بر آنم، پس فریاد بگردانم خود را چنانکه باید بشوم.(26) آن وقت خدای فرمود: باز گرد بدرستی که من من.(27) پس شیطان باز گشت.(28) آنگاه خدای به آدم و حوا-که ای لعین! از حضور فرمود: بیرون شوید از بهشت.(29) پس جهاد کنید با بدن های -سخت می‌گریستند شما.(30) زیرا می‌فرستم فرزند شما را به نحوی که خودتان و ناتوان نشود امید گمراهی شیطان را از جنس ممکن شود برای ذریه ی شما تا بردارد هر چیزی بشری.(31) زیرا زود است عطا کنم رسول خود را و زود است بیاید را.(32) پس جبروت خدای در پرده شد و راند ایشان را فرشته میخائیل از (فردوس.(33)

محمد رسول چون آدم ملتفت شد، دید مکتوبی را بالای دروازه که: لا اله الا الله الله.(34) پس این وقت گریست و گفت: ای فرزند شاید خدای بخواند که بزودی بیائی و ما را از این بدبختی برهانی.)) (35) یسوع چون این بگفت، فرمود: ((اینچنین کردند شیطان و آدم بسبب کبر.(36) اما یکی از آنها، پس بجهت اینکه انسان را خطا ((شمرد.(37) دیگری بجهت اینکه خواست بگرداند خود را همسر خدای خوار

#### فصل چهل و دوم

گریستند شاگردان بعد از این خطاب.(2) یسوع نیز گریان بود، آنگاه دیدند بسیاری(1) را از آنانکه آمده بودند تا جست و جو کنند او را.(3) زیرا رؤسای کاهنان رای می‌زدند میان خود، تا براندازند او را به سخنش.(4) از این رو فرستادند لایو ها و بعضی از کاتبان را که از او پرسیده، بگویند تو کیستی.(5) پس اعتراف نمود یسوع و فرمود برآستی و درستی که من مسیا نیستم.)) (6) پس گفتند: آیا تو ایلیا یا ارمیا یا یکی (( پیغمبران پیشین هستی؟(7) یسوع جواب داد: ((چنین نیست.)) (8) آن وقت از تو؟(9) بگو تا شهادت دهم برای آنانکه ما را فرستاده اند.(10) پس گفتند: کیستی منم، آوازی فریاد کننده در همه ی یهودیه،(11) که فریاد ((: آن وقت یسوع فرمود فرستاده ی پروردگار را آنگونه که او نوشته شده است در می‌کند، آماده سازید راه نیستی مسیا و نه ایلیا و نه هیچ پیغمبری، پس چه اشعیا.)) (12) گفتند: هرگاه تو تازه و خود را می‌نمائی بزرگتر در شأن از جهت دارد که بشارت می‌دهی به تعلیم که خدای آنها را بر دست من مسیا؟(13) یسوع جواب داد: ((بدرستی معجزاتی می‌خواهد.(14) من می‌کند، ظاهر می‌کند آنها را، چون سخن می‌کنم به آنچه خدای آن نیستم نمی‌شمارم خود را مانند کسی که از او سخن می‌رانید.(15) زیرا من لایق می‌نامید. تا بکشایم بند چکمه یا دوال های نعلین رسول الله را، که او را مسیا (16) او کسی است که پیش از من آفریده شده و زود است بعد از من بیاید.(17) زود

است بیاورد کلام حق را و نمی‌باشد آئین او را نهایی.)) (18) پس لاوی ها و کاتبان نوامیدی برگشتند. (19) آنگاه حکایت نمودند هر چیزی را بر رؤسای کاهنان، آنانکه به بودند بدرستی که شیطان بر پشت اوست و او می‌خواند هر چیزی را بر گفته شاگردانش گفت: ((حق می‌گویم به شما؛ بدرستی که رؤسا او. (20) پس یسوع به روزگار را علیه من می‌برند.)) (21) پس پطرس و شیوخ طایفه ی ما، انتظار گردش یسوع به او فرمود: ((بدرستی که تو هر گفت: مرو بعد از این به اورشلیم. (22) پس است اینکه متحمل شوم رنج آینه کودنی و نمی‌دانی چه می‌گوئی. (23) زیرا بر من پیغمبران و پاکان های بسیاری را. (24) زیرا اینچنین متحمل شدند همه ی بر ما.)) (26) چون خدای. (25) لیکن مترس؛ زیرا یافت می‌شود گروهی با ما و گروهی و یعقوب و یسوع این فرمود، برگشت و رفت به کوه طابور. (27) بر شد با او پطرس یوحنا و برادرش، با کسی که می‌نویسد این را. (28) پس تابان شد بالای ایشان نور بزرگی. (29) جامه های یسوع سفید شد مانند برف. (30) درخشید روی او چون ناگاه موسی و ایلیا بتحقیق آمدند و با یسوع سخن می‌کردند درباره آفتاب. (31) که آید به قوم ما و به شهر مقدس. (32) پس پطرس به سخن ی آنچه زود است فرود اینجا باشیم. (33) پس هر گاه بخواهی وضع درآمده گفت: ای پروردگار! خوب است دیگری ایلیا را. (34) در بین اینکه می‌کنیم سه سایبان؛ تو را یکی و موسی را یکی و آوازی شنیدند که می‌گفت: نظر سخن می‌کرد فرا گرفت او را ابر سفیدی. (35) ناگاه بدهید. (37) پس شاگردان کنید خدمتکار مرا که به او مسرور شدم. (36) به او گوش مردگانند. (38) آنگاه ترسیدند و افتادند با روی های خود بر زمین؛ گویا که ایشان خدای دوست یسوع فرود آمد و شاگردان خود برخیزانیده، فرمود: ((مترسید؛ زیرا ((می‌دارد شما را و این کار را از آن رو کرد تا به سخن من ایمان بیاورید فصل چهل و سوم

را یسوع فرود آمد به سوی هشت شاگردی که در پائین انتظار او (1) داشتند. (2) حکایت نمودند این چهار بر آن هشت، هر آنچه را دیده بودند. (3) اینطور زایل شد در آن روز از دل ایشان هر شکی در یسوع، مگر یهودای اسخریوطی که کسی نیافرید. (4) یسوع نشست بر دامنه ی کوه و از میوه های صحرانی ایمان به نزد ایشان نانی. (5) آن وقت اندریاس گفت: هر آینه خبر داده اند ما خوردند؛ زیرا نبود از مسیا؛ پس کرم کن به آشکار گفتن برای ما به هر را به چیزهای بسیاری آنکه عمل می‌کند، پس جز این نیست که عمل می‌کند (هر)؛ چیزی. (6) یسوع فرمود بیاید. (7) از این رو به شما می‌گویم که همانا چون برای پایانی که در آن بی نیازی به غنا نداشت. (8) زیرا غنا نزد خود خدای در حقیقت کامل بود، هیچ حاجتی از هر چیزی روان رسول اوست. (9) همچنین چون خواست عمل می‌کند، آفرید پیش خوشی و برکت بیابند خود را و از برای او به آفرینش همه پرداخت. (10) تا آفریدگان، که تقدیر به خدای. (11) نیز مسرور نماید رسول خود را به همه ی آفریدگان خود را فرموده اینکه بندگان او باشند. (12) چه جهت دارد؟ آیا جز آن بود که خدای آن می‌خواست؟ (13) حق می‌گویم به شما؛ بدرستی که هر پیغمبری هر وقتی که این نیست که فقط از برای يك امت حامل می‌شود نشانه ی رحمت بیاید، همانا جز روست که سخن ایشان تجا و زمی‌کند از آن طایفه که خدای را. (14) پس از این رسول خدای هر وقتی که بیاید، می‌دهد بسوی ایشان فرستاده شده اند. (15) لیکن اوست. (16) پس حامل خدای به او آنچه را که آن بمنزله ی انگشتی دست می‌شود خلاص و رحمت را برای امت های زمین، آنانکه تعلیم او را می‌پذیرند. (17) زود است او بیاید با توانائی بر ستمگران. (18) آنگاه براندازد عبادت ها را بجای که شیطان رسوا شود. (19) زیرا اینچنین خدای وعده نموده به بت او فرموده: بدرستی که به نسل تو همه ی قبایل زمین را برکت ابراهیم و به ابراهیم! شکستی بت ها را شکستی، نسل تو نیز زود می‌دهم و همچنانکه ای معلم! به ما بگو این عهد را با که است چنین کند.)) (20) یعقوب گفت: ای است. (22) اسماعیلی ها می‌گویند ساخت؟ (21) بدرستی یهود می‌گویند با اسحاق از کدام ذریه با اسماعیل است. (23) یسوع فرمود: ((داوود پسر چه کسی و یعقوب پدر بود؟.)) (24) یعقوب جواب داد: از اسحاق؛ چونکه اسحاق پدر یعقوب بود و یهودا، که از ذریه ی اوست داوود. (25) آن وقت یسوع فرمود: ((وقتی که رسول الله بیاید، پس از نسل که خواهد بود؟)) شاگردان جواب دادند: از داوود. (27) پس فرمود: ((با خود خیانت در نصیحت مکنید. (28) زیرا می‌خواند داوود او را رب در یسوع

روح، که: اینچنین گفته خدای، رب مرا که بنشین به دست راست من تا بگردانم جای سودن قدم های تو. (29) میفرستد خدای عصای تو را که زود دشمنان تو را دشمنانت. (30) پس هر گاه رسول الله که شما او است صاحب تسلط شود در میان چگونه او را داوود رب را مسیا می نامید، پسر داوود باشد، پس که عهد می نامند؟! (31) تصدیق کنید مرا؛ زیرا به شما راستی می گویم بدرستی (( بسته شده است با اسماعیل نه با اسحاق

#### فصل چهل و چهارم

شاگردان گفتند: ای معلم! در کتاب موسی چنین نوشته شده که عهد با آن وقت (1) است. (2) یسوع آهی کشیده، جواب داد: (( آنچه نوشته شده اسحاق بسته شده و نه یسوع. (4) بلکه احبار ما نوشته همین است. (3) لیکن نه موسی نوشته شما، بدرستی که هر گاه به کار اند، آنانکه نمی ترسند از خدای. (5) حق می گویم به کاتبان و فقهای ما برید نظر را در سخن فرشته جبرئیل خواهید دانست خبثت که خدای را. (6) زیرا فرشته گفت: ای ابراهیم! زود است که همه ی جهان بدانند خدای. (8) برآستی دوست می دارد تو را. (7) لیکن چگونه جهان بداند محبت تو را به واجب است بر تو اینکه بکنی چیزی از برای محبت خدای. (9) ابراهیم پاسخ داد: همانا اینکه بنده ی خدای آماده است تا بکند هر آنچه را خدای با ابراهیم به سخن درآمد و فرمود: بگیر اولین زاده ی می خواهی. (10) پس خدای کنی او را به قربانی. (11) پس چگونه اسحاق اولین خود را و بر کوه بر شو تا پیش شد، اسماعیل هفت ساله بود. (( (12) پس آن زاده می شود؟ و حال آنکه، چون او زاده آینه آشکار است. (13) از این رو وقت شاگردان گفتند: بدرستی که خدعه ی فقها هر سوی خدائی. (14) پس یسوع بگو به ما حق را؛ زیرا می دانیم که تو فرستاده شده از می کنی همیشه آن وقت فرمود: (( حق می گویم به شما؛ بدرستی که شیطان طلب اند باطل نمودن شریعت خدای را. (15) پس از این جهت بتحقیق امروز ناپاک نموده او، پیروان او، ریاکاران و بدکاران هر چیزی را. (16) پیشینیان آنها به تعلیم دروغ و پسینیان به زندگانی هرزه. (17) حتی اینکه تقریباً نزدیک است که حق یافت نشود. بر ریاکاران؛ زیرا مدح این جهان از آنان، زود است برگردد بر آنها به اهانت و (18) وای دوزخ. (19) بدین جهت به شما می گویم، بدرستی که رسول خدای نیکوئی عذاب در هر آنچه را که ساخته است خدای تقریباً. (20) زیرا زینت است که مسرور می سازد مشورت. (21) روح حکمت و توانائی، (22) روح خوف داده شده است به روح دانش و زینت داده شده است به روح محبت و (24) و محبت. (23) روح اندیشه و میانه روی صبر، که گرفته است آنها را رحمت. (25) روح عدل و پرهیزگاری. (26) روح لطف و با سعادت است خدای، سه برابر آنچه عطا فرموده به سایر خلق خود. (27) چه که دیدم زمانی که زود است بیاید در آن زمان به سوی جهان. (28) مرا تصدیق کنید، پیغمبری. (29) زیرا او را و تقدیم کردم برای او احترام را؛ چنانکه دیده است او را هر تسلی بر خدای عطا می کند به ایشان روح او را به نبوت. (30) چون دیدم او را از باز شده، گفتم: ای محمد! خدای با تو باد و مرا لایق آن نمایاد که دوال نعل تو را کنم. (31) زیرا هرگاه به این افتخار برسم، خواهم شد پیغمبری بزرگ و قدوس خدای. (( (32) چون یسوع این بفرمود شکر خدای نمود

#### فصل چهل و پنجم

جبرئیل بر یسوع فرود آمد و با او آشکارا سخن نمود؛ حتی ما نیز آواز را فرشته (1) می گفت: برخیز و برو به اورشلیم. (2) پس یسوع رفت و به اورشلیم شنیدیم که به هیکل داخل شد و ابتدا نمود که قوم را تعلیم برآمد. (3) آنگاه روز شنبه رئیس کاهنان. کاهنان که نزدیک یسوع دهد. (4) پس قوم شناییدند به هیکل با گفته ای درباره ی ما. از این شدند، گفتند: ای معلم! به ما گفته شده است که تو بد حق می گویم به ((: رو بر حذر باش که بر تو فرود نیاید شری. (5) یسوع فرمود بدرستی شما، بدرستی که من بد می گویم از ریاکاران. اگر شما ریاکار باشید، پس که من از شما سخن می رانم. (( (6) پس گفتند ریاکار کیست؟ آشکارا به ما بگو. (7) یسوع فرمود: (( حق می گویم به شما؛ هر کس که نکوئی کند تا ببیند او را مردم، ریاکار است. (8) زیرا عمل او نفوذ ندارد به دل که نمی بیند آن را مردم؛ پس می شود در آن هر اندیشه ای ناپاک و هر خواهشی مردار. (9) آیا می دانید گذاشته کیست؟ او آن است که عبادت می کند به زبان خود خدای را و عبادت که ریاکار را. (11) بدرستی که او بدبخت است؛ زیرا هر گاه بمیرد از می کند به دل خود مردم

را. (12) زیرا در این موضوع داوود پیغمبر کف خواهد داد هر پاداشی فرزندان مردم، کسانی که نیست به دست می‌فرماید: اعتماد مکنید به رؤسا و نه به نابود خواهد شد. (13) بلکه ایشان خلاصی؛ زیرا هنگام مردن اندیشه های ایشان انسان، چنانکه ایوب پیش از مردن خودشان را از جزا محروم خواهند دید. (14) زیرا حالی. (15) هر گاه پیغمبر خدای فرموده است، غیر ثابت است و استقرار ندارد بر فردا تو را برهنه امروز مدح تو گوید، فردا مذمت کند. (16) هرگاه امروز تو را مزد دهد است. (18) سوگند به کند. (17) وای در این صورت بر ریاکاران؛ زیرا جزای ایشان باطل کفر هستی خدائی که در حضورش می‌ایستم، همانا ریاکار دزد است. (19) مرتکب می‌شود؛ زیرا توسل می‌جوید به شریعت. (20) آنگاه با توسل به شریعت می‌رباید را، که تنها او را حمد و مجد است تا ابد. (21) پس باز می‌گویم؛ بدرستی مجد خدای ایمانی نیست. (22) زیرا اگر ایمان آورده بود به اینکه خدای هر چیزی را که ریاکار را او قصاص می‌کند گناه را به کیفری ترسانک، هر آینه پاک می‌نمود دل می‌بیند و اینکه آن را پر از گناه؛ از آن رو که او را ایمانی نیست. (23) حق خود را که نگه می‌دارد چون قبری است که از بیرون سفید است. (24) لیکن پر می‌گویم؛ بدرستی که ریاکار شما عبادت خدای کنید، چون خدای آفریده است از فساد و کرم ها. (25) پس هرگاه شما را آشکار نمی‌سازد؛ زیرا است شما را و عبادت را از شما می‌خواهد، بدی های برای سود باشد؛ (27) و شما خدمتگزاران خدائید. (26) لیکن هر گاه هر آنچه می‌کنید می‌کنید، (28) بدون اینکه بفروشید و بخرید در هیکل بگونه ای که در بازار داد و ستد سوداگری و شما او اندیشه کنید که هیکل خدای خانه ای است برای نماز، نه برای که مردم را را غار دزدان می‌گردانید، (29) هرگاه شما هر چه می‌کنید برای آن باشد خشنود سازید، (30) بیرون نمائید خدای را از دل خود، (31) بدرستی که من فریاد خواهم کرد بر شما که فرزندان شیطانید، (32) نه فرزندان ابراهیم. آن ابراهیمی که نمود خانه ی پدر خود را برای محبت خدای. (33) آن ابراهیمی که راضی بود تا ترک را قربان کند. (34) وای بر شما ای کاهنان و فقها! هرگاه اینچنین باشد؛ زیرا فرزند خود ((گرفت از شما منصب کهنات را خدای خواهد

#### فصل چهل و ششم

درآمده، فرمود: ((برای شما مثلی می‌زنم. (2) صاحبخانه ای باز یسوع به سخن (1) آن دیواری قرار داد تا باغ را حیوانات پایمال باغ انگور بنا کرد و پیرامون بنا نمود. (4) آنگاه باغ را به رزبانان اجاره نکنند. (3) در میان باغ چرخشتی برای شراب کرده شود، بندکان خود را داد. (5) چون وقت آن رسید که شراب جمع کردند و برخی را فرستاد. (6) چون رزبانان ایشان را دیدند برخی را سنگباران کردند. (8) حال به سوزانیدند و دیگران را با کارد، شکم دریدند. (7) این کار را چندین بار دادند؛ بدرستی که من بگوئید صاحب باغ با رزبانان چه خواهد کرد؟)) (9) جواب رزبانان دیگر خواهد هر آینه هلاک خواهد کرد ایشان را، به بدترین هلاکتی و باغ را به اسرائیل است و سپرد. (10) آنگاه یسوع فرمود: ((بدانید که آن باغ همانا خانه ی است رزبانان قوم یهود و اورشلیم. (11) وای بر شما زیرا خدای بر شما خشمناک چون بسیاری از پیغمبران خدای را شکم دریدید؛ تا جائی که در زمان آخاب کسی نشد که پاکان خدای را دفن نماید.)) (13) چون این بفرمود رؤسای کاهنان پیدا بگیرند؛ لیکن از عموم مردم ترسیدند؛ چه آنان او را تعظیم نموده خواستند او را دید که سر او بسوی زمین از زمان تولدش کج بود. (15) به بودند. (14) یسوع زنی را زن! به نام خدای ما، تا ایشان بدانند که من حق او فرمود بلند کن سر خود را ای کنم.)) (16) پس راست شد آن زن به می‌گویم و هم او می‌خواهد که آن را فاش کهنه فریاد برآوردند و گفتند: این شده و خدای را تعظیم کنان بود. (17) آنگاه رؤسای نمی‌دارد؛ چونکه امروز نیست فرستاده شده از خدای. (18) زیرا او شنبه را نگاه بگوئید، مگر سخن بتحقیق به ساخت بیماری را. (19) یسوع فرمود: ((همانا به من نیست؟ (20) کیست گفتن در روز شنبه و پیش داشتن نماز برای رهائی دیگران روا در همان روز از شما که هر گاه خر او بیفتد روز شنبه در گودالی بیرون نیاورد آن را را شنبه؟ (21) مطلقاً چنین کسی نیست. (22) آیا من می‌خواهم بود آنکه روز شنبه شکسته به به ساختن دختری از اسرائیل؟ (23) بدرستی که حقیقت ریای شما شد. (24) بسا حاضرند اینجا کسانی که حذر می‌کنند اینکه برسد خاشه اینجا معلوم حال آنکه تنه ی درخت نزدیک است سرهای ایشان را به چشم غیر ایشان و مورچه می‌ترسند؛ لیکن ایشان باک ندارند از فیل.)) بشکنند. (25) چه بسیارند آنانکه از

بیرون شد. (27) لیکن کاهنان برافروخته شدند از (26) چون یسوع این بگفت از هیكل او را بگیرند و کام خویش از او برآرند؛ خشم در میان خودشان. (28) زیرا نتوانستند. چنانکه پدرانیشان با پاکان خدای کردند

#### فصل چهل و هفتم

اورشلیم. (2) آنگاه به یسوع فرود آمد در سال دوم وظیفه ی پیغمبری خود از (1) قبر، شهر نائین رفت. (3) پس چون نزدیک دروازه ی شهر شد، اهل شهر بسوی یگانه فرزند مادر بیوه ای را میبردند. (4) هر يك بر او نوحه می نمودند. (5) پس چون یسوع رسید مردم دانستند کسی که آمده، همانا او یسوع پیغمبر جلیل پیش شدند و به او زاری کردند از برای آن مرده، که خواستار است. (6) پس از آن رو برخیزاند؛ زیرا او پیغمبر است. (7) شاگردانش نیز چنین کردند. (8) پس شدند تا او را ترسید. (9) آنگاه با روان خود، روی به خدای نمود و گفت: ((بگیر مرا از یسوع بسیار پروردگار! (10) زیرا جهانیان دیوانه اند و نزدیک است مرا خدای جهان ای بگفت، بگیرست. (12) آن وقت فرشته جبرئیل فرود بخوانند.)) (11) چون این تو عطا نموده است توانائی در شفای آمد. (13) گفت: مترس ای یسوع؛ زیرا خدای به ی آن مرض تمام هر مرضی را. (14) بر هر مرضی به نام خدای یدم، همه می شود. (15) پس آن وقت یسوع اهی کشیده گفت: ((مشیت تو نافذ باد ای خدای توانای مهربان!)) (16) چون این بفرمود، نزدیک مادر آن مرده شد و فرمود با او به مهربانی: ((گریه مکن ای زن!)) پس دست آن مرده بگرفت و فرمود: ((به تو جوان! به نام خدای به شده و برخیز.)) (18) پس آن جوان می گویم ای شده، گفتند: هر آینه بتحقیق که خدای برپا کرده پیغمبر برخاست. (19) همه در خوف را. تعقد فرموده است بزرگی میان ما و طایفه ی خود

#### فصل چهل و هشتم

بودند. (2) زیرا شهرهای ما فرمانبردار بودند سپاه روم در آن زمان در یهودیه (1) ما. (3) عادت رومیها این بود که خدای بخوانند ایشان را بسبب گناهان پیشینیان برای قوم باشد و عبادت کنند او را هرکس را که کاری تازه کند که در آن نفعی بودند، سرزنش نمودند اهالی نائین را. (4) پس چون برخی از این سپاه ها در نائین زیارت نموده شما را یکی از یکی پس از دیگری و گفتند: هرآینه به تحقیق که ما را یکی از خدایان خدایانان و شما به او پروائی ندارید. (5) اگر زیارت می کرد می ترسیم از ما، هرآینه داده بودیم او را هرآنچه داشتیم (6) شما می بینید چقدر شیطان خدایان خود؛ زیرا به پیکران ایشان می دهیم بهترین آنچه نزد ماست. (7) پس با اینگونه سخن آنان را وسوسه کرد، تا اینکه فتنه میان قوم نائین بر انگیخت. (8) لیکن یسوع در نائین درنگ نفرمود؛ بلکه از آنجا بازگشت تا به کفر ناحوم برود. (9) فتنه به جائی رسید، که بدون واسطه گروهی گفتند: همانا آن کسی که به آمد جز این نیست که او خدای ماست. (10) دیگران گفتند: بدرستی که دیدن ما چونکه کسی او را ندیده؛ حتی موسی بنده ی او؛ پس او خدای دیده نمی شود؛ پسر اوست. (11) دیگران گفتند: بدرستی که او خدای نیست؛ بلکه او به سزاواری جسدي نیست که از او تولد بیاید نه خدای و نه پسر خدای است؛ زیرا خدای را از وسوسه ی شیطان، کار (پسری، بلکه او پیغمبر بزرگی است از جانب خدای. (12) یسوع، فساد و به جائی کشید که نزدیک بود در سال سوم از وظیفه ی پیغمبری رفت. (14) پس گمراهی بزرگی در قوم ما بر انگیخته شود. (13) یسوع به کفر ناحوم را چون اهل شهر او را شناختند و همه ی بیمارهای خود را جمع نمودند، بیماران نهادند در ایوان خانه ای که یسوع و شاگردانش در آنجا فرود آمده بودند. (15) یسوع خواندند و به او زاری نمودند از برای بهبودی بیماران. (16) پس یسوع دست خود را يك از ایشان افکنده، گفت: ((ای خدای اسرائیل! به نام پاك خود بهبودی را به هر بیمار را.)) (17) پس همه ی ایشان بهبودی یافتند. (18) روز شنبه عطا فرما این ی طایفه بی درنگ در آنجا شدند، تا بشنوند سخن او را یسوع به مجمع در آمد؛ همه

#### فصل چهل و نهم

روز کاتبان خواندند مزامیر داوود را، آنجا که داوود می فرماید: هرگاه فرصتی در آن (1) عدل حکم خواهم کرد. (2) پس از خواندن نام انبیا، یسوع برپا شد و با جستم به خاموشی فرمود. (3) آنگاه دهان خویش برگشود و دست های خود اشاره برادران! هرآینه شنیدید سخنی را که پدر ما داوود پیغمبر اینچنین تکلم فرمود: ((ای وقتی بیاید به عدل حکم خواهد کرد. (4) بدرستی که به آن سخن کرده، که هرگاه

قضاوت می‌نمایند پس خطا می‌کنند.(5) جز من حق می‌گویم به شما؛ همانا بسیاری خواهش های ایشان این نیست که آنها خطا می‌کنند در آنچه موافق نیست.(6) اما آنچه موافق است آنها را، پس به آن پیس از وقتش حکم می‌نمایند.(7) همچنین ندا می‌کند ما را خدای پدران ما بر زبان پیغمبر خود داوود، که فرموده: به عدل حکم بکنید ای فرزندان مردم! (8) پس چه بدبختند کسانی که می‌نشینند و کاری ندارند بجز حکم بر گذرندگان.(9) آنگاه می‌گویند: این برگذرگاه ها است و آن خوب و این بد.(10) وای بر ایشان؛ زیرا بر می‌دارند خوشروی و آن زشت می‌فرماید: من گواه و حکم کننده ام و مجد خود را به چوب جزا را از دست خدای که می‌گویم؛ به درستی که اینان گواهی می‌دهند به کسی نمی‌دهم.(11) به شما حق اند.(12) حکم می‌کنند بدون اینکه ایشان حکم کننده آنچه هرگز ندیده اند و نشنیده ایشان از این جهت ناپسندگانش بر زمین، در قرار داده شده باشند.(13) بدرستی که را، کیفر سهمناکی در روز پیشگاه خدای زود است خدای کیفر دهد ایشان بدی را و بدی را پسین.(14) وای بر شما، وای بر شما؛ شما آنانید که مدح می‌نمائید است و حال که نیک می‌خوانید.(15) زیرا حکم می‌کنید بر خدای به اینکه او گناه کار نیکوکار او آفریننده ی صلاح است.(16) آنگاه شیطان را نیکو می‌شمارید که گویا او است و حال آنکه او منشأ هر بدی است.(17) پس نیک بنگرید چه قصاصی بر شما خواهد آمد؛ نیز بنگرید که در کیفر خدای افتادن بس بیمناک است و زود است فرود فرود آید بر آنهایی که نیکو می‌شمارید گناهکار را از برای نفوذ.(18) در که این کیفر بیوگان حکم نمی‌کنند.(19) حق می‌گویم به شما؛ بدرستی که دعوی یتیمان و از کفر اینان.(20) زیرا آن سخت سهمناک خواهد شایطین زود است به لرزه در آیند ای! به چیز دیگری جز وظیفه خود بود.(21) ای انسان که قاضی نصب شده نه به سود.(23) بر خوف منگر.(22) نه به خویشان و نه به دوستان و نه به شرف و بزرگترین خدای نظر کن بسوی حق که واجب است بر تو اینکه بطلبی آن را به را کوشش.(24) زیرا آن نگاه می‌دارد تو را از کیفر خدای.(25) لیکن من می‌ترسانم تو به اینکه؛ هرکس جزا دهد با نامهربانی، جزا داده می‌شود با نامهربانی پنجاهم فصل

ای انسانی که جزا می‌دهی غیر خود را!! (2) مگر نمی‌دانی که منشأ همه ی (1) بشر از گل است.(3) مگر نمی‌دانی که یافت نمی‌شود کسی صالح بجز خدای هر انسانی دروغگو و گناهکار است.(5) مرا تصدیق کن ای یگانه.(4) از این رو را به گناهی، بدرستی که در دل تو چیزی انسان! تو هر گاه جزا دهی غیر خود آن.(6) جقدر سخت و با خطر است است از آن گناه که جزا داده خواهی شد بخاطر ظالمانه ی خود.(8) پس قضاوت! (7) چه بسیارند آنانی که هلاک شدند به حکم است.(9) از این رو شیطان حکم نمود بر انسان به این که او ناپاک تر از شیطان شیطان از آن توبه نافرمانی نمود خدای آفریدگار خود را.(10) همان نافرمانی را که که حکم نمود؛ زیرا مرا بر آن دانش است از گفت وگویی من با شیطان.(11) بتحقیق از نمودند پدر و مادر نخستین ما به خوبی گفتار شیطان.(12) بسبب آن رانده شدند آن رو از بهشت.(13) پس حکم نمودند بر تمام نسل خودشان.(14) حق می‌گویم به به هستی خدای که در حضورش می‌ایستم، بدرستی که حکم باطل شما؛ سوگند هیچ کس پی اراده گناهی نمی‌کند و پدر تمام گناهان است.(15) زیرا صورت، بر گناه کاری که حکم نمی‌خواهد، چیزی را که نمی‌شناسد.(16) وای در این است.(17) کسی که می‌نماید در قضاوت خود به اینکه گناه نیکوست و صلاح تباهی زود است بدین سبب ترك می‌کند صلاح را و اختیار می‌نماید گناه را؛ (18) بدرستی که جهان را بر او فرود آید کیفری و کیفر خدای را نتوان تاب آورد، هنگامی که او بیاید تا کیفر دهد.(19) چه بسیارند آنانکه بسبب حکم ظالمانه هلاک شدند.(20) چه بسیارند کسانی که نزدیک است تا هلاک شوند.(21) فرعون بر موسی و طایفه ی به کفر نمود.(22) شاول حکم نمود بر داوود به اینکه او شایسته ی اسرائیل حکم ایلیا حکم نمود.(24) بختنصر حکم نمود بر سه جوانی که مرگ است.(23) اخاب بر ننمودند.(25) آن دو پیرمرد بر سوسن حکم خدایان دروغ ایشان را عبادت کنندگان بت ها بر پیغمبران.(27) چه نمودند.(26) حکم نمودند همه ی رؤسای عبادت کرده شده بر سهمناک است قضای خدای.(28) قاضی هلاک می‌شود و حکم می‌کنند بر او، نجات می‌یابد.(29) این چه جهت دارد، اگر نه از برای آن باشد که حکم بی گناه از روی ستم، به ناشکیبانی.(30) چه سخت نزدیکند نیکوکاران به

هلاک.(31) نیکو کارانی که به ناروا حکم نموده اند.(32) این هویدا می‌شود از قصه برادران یوسف؛ آنان که او را به مصریان فروختند.(33) نیز هویدا می‌شود از هارون ی مریم، خواهر موسی، که حکم بر برادر خود کردند.(34) سه تن از دوستان ایوب و بردوست خدای، ایوب.(35) داوود حکم نمود بر مغیوشت و حکم کردند دانیال طعمه ی شیران شود.(37) نیز بسیاری اوریا.(36) کورش حکم کرد به اینکه این رو به شما می‌گویم، بناحق دیگران نزدیک به هلاکت شدند بسبب این.(38) از خویش را به پایان برد کیفر نکنید تا کیفر کرده نشوید.)) (39) پس چون یسوع سخن داشتند هر چیزی را ، بسیاری توبه کردند، ناله کنان بر گناهان خودشان و دوست خویش ترک کنند و پیروی او نمایند.(40) لیکن یسوع فرمود: ((در خانه های بمانید.(41) ترک کنید گناهان را.(42) خدای را با ترس عبادت کنید؛ پس به این خلاص خواهید شد.(43) زیرا من نیامده ام که خدمت کرده شوم؛ بلکه آمده ام تا خدمت کنم.)) (44) چون این بفرمود از مجمع و شهر بیرون شد. (45) آنگاه تنها در بیابان شد نماز بخواند؛ زیرا دوست داشت تنهایی را بسیار تا

نشانه است.

## فصلهای 51 تا 60

### فصل پنجاه و یکم

پروردگار نماز گزارد، شاگردانش بسوی او آمدند و پس از آنکه یسوع برای(1) را بشناسیم.(2) یکی اینکه چگونه با گفتند: ای معلم! دوست داریم که دو چیز کار نیست.(3) دیگر اینکه شیطان سخن کردی؟ با اینکه تو می‌گوئی که او توبه حق می‌گویم شما )) : چگونه خدای می‌آید تا کیفر دهد در روز جزا؟(4) یسوع فرمود را.(5) نیز مهربان را؛ بدرستی که من مهربان شدم بر شیطان چون دانستم افتادن او گزاردم و روزه شدم بر جنس بشری که او را می‌فریبد تا گناه کند.(6) از این رو نماز چه (7) : گرفتم از برای خدای که با واسطه ی فرشته خود جبرئیل به من عطا فرمود طلب می‌کنی ای یسوع! و مطلب تو چیست؟(8) جواب دادم: ای پروردگار! تو بدی است که شیطان سبب آن بود و اینکه بواسطه ی فریب او می‌دانی کدام آفریده شده ی توست ای پروردگار!(10) پس به او بسیاری هلاک می‌شوند.(9) او یسوع! بین که همانا من از او رحم کن ای پروردگار!(11) خدای فرمود: ای پروردگار من! هرآینه بتحقیق می‌گذرم.(12) پس او را وادار بر اینکه فقط بگوید ای خواهم کرد و خواهم خطا کردم؛ پس به من رحم کن.(13) در این صورت از او گذشت بشنیدم بسی برگردانید او را به حال اولش.)) (14) یسوع فرمود: ((چون این را آورده خوشحال شدم، در حالتی یقین کننده بودم به اینکه من این صلح را به جا ام.(15) لهذا شیطان را خواندم؛ پس آمده، گفت: چه بایدکنم از برای توای یسوع!(16) جواب دادم: بدرستی که تو خودخواهی کردی ای شیطان!(17) من ندارم.(18) جز این نیست که تو را خواندم، برای آنچه که صلاح تو خدمت تو را دوست جواب داد: هرگاه تو خدمت مرا دوست نداشته باشی، پس در آن است.(19) شیطان را؛ زیرا من شریف ترم از تو.(20) پس تو بدرستی که من دوست ندارم خدمت تو گل است، اما من نیستی لایق اینکه مرا خدمت کنی. تویی کسی که او اینکه روحم.(21) پس گفتم: این سخنان را بگذاریم. بگو به من مگر خوب نیست برگردی به جمال اول و حال اول خود؟(22) تو می‌دانی اینکه فرشته میخائیل زود است بزند تو را در روز بازخواست به شمشیر خدای، صدهزار ضربه.(23) آنگاه زود تو را از هر ضربتی عذاب ده دوزخ.(24) شیطان جواب داد: زود است است برسد کدام ما بیشتر است در کار.(25) پس بدرستی که زود است مرا ببینم در آن روز که بسیاری از فرشتگان و از سخت ترین بت پرستان در باشد در آن روز یاوران زود است خدای بداند خطای بزرگی را (26) . توانایی، آنانکه خدای را مضطرب سازند ناپاکی.(27) آن وقت گفتم: ای مرتکب شده به راندن من از برای گل که شیطان! بدرستی که تو ضعیف العقل هستی و نمی‌دانی آنچه را می‌گوئی.(28) پس آن وقت شیطان سخریه کنان سر خود را جنبانید و گفت: حالا این مصالحه را میان من و خدای تمام کن.(29) بگو تو ای یسوع! چه واجب بیا و تو درست دانشی. (30) جواب دادم: واجب است تکلم به دو کلمه است بر من؛ زیرا دو کلمه چیست؟(32) جواب دادم: آن دو این است که فقط.(31) شیطان پرسید آن شیطان گفت: بدرستی که من با (33) . بگوئی گناه کردم؛ پس به من رحم کن

را خدای به من بگوید. خوشی این مصالحه را قبول می‌کنم، هرگاه این دو کلمه پدید آورنده ی (34) پس گفتم: باز شو از من ای رانده شده. (35) زیرا تویی گناهکار با هرستم و گناه. (36) لیکن خدای است دادگر منزّه از گناهان. (37) پس شیطان ولوله باز شد و گفت: بدرستی که امر چنین نیست ای یسوع! لیکن تو دروغ خشنود سازی خدای را.)) (38) آنگاه یسوع فرمود به شاگردانش: ((حالا می‌گوئی تا خواهد یافت رحمتی را.)) (39) شاگردان جواب دادند: هرگز نیاید، ای ببیند که چگونه. ناتوبه کار است. (40) اما حالا پس به ما خبر ده از بازخواست خدای پروردگار! زیرا او دوم فصل پنجاه

یسوع فرمود: ((حق می‌گویم به شما؛ بدرستی که روز بازخواست خدای زود (1) بشود سهمناک، به اندازه ای که افتادگان تفصیل می‌دهند ده دوزخ را بر اینکه است کلام خدای را که سخن می‌کند با ایشان با غضب شدید. (2) آنانکه زود است بشنوند ایشان همه ی مخلوقات. (3) حق می‌گویم به شما؛ نیستند افتادگان شهادت دهد بر می‌ترسند؛ بلکه قدیسان و اصفیای خدای نیز چنین تنها کسانی که ایشان خود وثوق ندارد. (5) ایوب را نیز وثوقی به هستند. (4) حتی اینکه ابراهیم به خوبی که رسول الله هم خواهید پاکی خود نباشد. (6) چه بگویم؟ (7) بلکه بدرستی نماید رسول خدای را از ترسید. (8) زیرا زود است بجهت اظهار بزرگواری خود برهنه فرموده. (10) حق نیروی یاد آور. (9) یاد نیادش که چگونه هر چیزی را به او عطا لرزه می‌گویم به شما؛ در حالتی که سخن کننده ام از دل بدرستی که من تن می‌گیرم؛ زیرا جهان زود است مرا خدای بخواند. (11) بر من است که پیش کنم از این حساب را. (12) سوگند به هستی خدای که روانم در حضور وی ایستاده برای مردی هستم نابود شونده، مثل باقی مردم. (13) اگرچه مرا بر است، بدرستی که من پیغمبری بر خانه ی اسرائیل از برای بهبودی ناتوانان و پا داشته است خدای به خدمتگذار خدایم. (14) شما ب راین گواهانید که چگونه اصلاح گناه کاران؛ لیکن خود که بعد از درگذشتن من از جهان، زود باشد که من انکار می‌نمایم براین بدکارانی شیطان. (15) لیکن زود است که نزدیک به انجام باطل سازند حق انجیل مرا به عمل ایلیا با من بیایند. (17) آنگاه شهادت بدهیم جهان برگردم. (16) زود باشد که خنوخ و باشد آخرت ایشان.)) (18) پس از آنکه بر بدکارانی که زود است لعنت کرده شده نمود. (19) پس شاگردانش به آواز بلند یسوع چنین تکلم فرمود، اشک ها را سرازیر گذشت فرما ای پروردگار! و به :گریستند و آواز های خود را بلند نموده، گفتند ((آمین، آمین)) :خدمتگذار پاک دامن خود رحم کن. (20) پس یسوع جواب داد فصل پنجاه و سوم

بیاید، زود باشد که فرود آید به جهان آنگاه یسوع فرمود: ((پیش از آنکه آن روز (1) خونریز خورد کننده. (3) پس پدر پسر را تباهی بزرگی. (2) زود باشد که درگیرد کارزار طوایف. (5) از این جهت می‌کشد. (4) پسر پدر را می‌کشد، بسبب گمراهی های دهد تا منقرض خواهد شد شهرها و بلاد تهی خواهند شد. (6) و باهای مهلك رخ اینکه چنان شود که یافت نشود کسی که مردگان را به گورستان ها ببرد؛ بلکه گذارده شوند برای طعمه ی حیوانات. (7) زود باشد که بفرستد خدای گرسنگی را بر بمانند بر زمین؛ پس بشود نان در قیمت، زیادتیر از طلا. (8) پس بخورند همه آنانکه ناپاک را. (9) وای بریدختی آن قرن، که نزدیک می‌شود شنیده نشود از انواع چیزهای کردم پس به من رحم کن ای خدای. (10) بلکه با آوازهای کسی که بگوید: گناه بزرگوار فرخنده تا ابد. (11) پس وقتی که آغاز نمود سهمناک کفر می‌کنند بر خدای بیاید سهمناک بر ساکنان زمین به مدت پانزده آن روز به نزدیک شدن، هر روز علامتی مدار خود در آسمان بی نور. (13) بلکه روز (12) در روز اول آفتاب سیر می‌کنند در بنالد، چنانکه پدر بر پسری که سیاه می‌شود مثل رنگ جامه. (14) زود است که خون برگردد. (16) زود مشرف به موت است ناله می‌کنند. (15) در روز دوم، ماه به شوند که باشد بیاید خون بر زمین، چون شبنم! (17) در روز سوم ستارگان دیده شروع به جنگ نمودن با یکدیگر کنند، مثل سپاهی از دشمنان. (18) در روز چهارم کوه ها و سنگ های بزرگ به هم بخورند، مثل دشمنان جنگجوی. (19) در روز پنجم گیاهی خون بگیرد. (20) در روز ششم دریا طغیان کند بی آنکه از جای هر رستنی و بلندی صدوپنجاه ذراع. (21) آنگاه در تمام روز، مثل دیوار خود تجاوز کند، تا برعکس شود؛ پس فرو نشیند حتی نزدیک شود که بایستد. (22) در روز هفتم کار و جانوران صحرا و آب جمع شوند، در حالتی دیده نشود. (23) در روز هشتم پرندگان

آید بارانی از تگرگ سهمناک، بیتی که که زاری و فریاد دارند. (24) در روز نهم فرود نیابند از آن ده يك زندگان. (25) در خونریزی کند، چه خونریزی که نزدیک باشد نجات سوخته شود سه يك کوه روز دهم باید برق و رعد سهمناکی؛ پس شکافته و شود نه از ها. (26) در روز یازدهم روان شود هر جونی واپس و از خون روان سیزدهم، پیچیده آب. (27) در روز دوازدهم، ناله و فریاد کند هر آفریده ای. (28) در روز بمیرد. (30) در شود آسمان چون پیچیدگی نامه. (29) آنگاه آتش ببارد تا هر زنده ای شوند، چون روز چهاردهم زلزله ی سهمناکی پدیدار شود و کوه ها از آن در هوا پراپزندگان. (31) آنگاه همه ی زمین بیابان گردد. (32) در روز پانزدهم فرشتگان پاک بمیرند. (33) پس زنده نماند مگر خدای تنها، آنکه او راست اکرام و مجد. (34) چون این بفرمود، روی خود را تپانچه زد با دست های خود. (35) آنگاه سر خود را بر یسوع و چون سر خویش را برداشت، فرمود: ((ملعون باد هرکسی که درج کند زمین نهاد را که من پسر خدایم.)) (36) پس بیفتادند شاگردان، هنگام این در گفته های من این یسوع ایشان را برخیزانده، فرمود ((باید از خدای سخنان، مثل مردگان. (37) پس ترسانیده نشویم بترسیم، هرگاه بخواهیم که در آن روز

#### فصل پنجاه و چهارم

جهان را تاریکی تا چهل سال که نباشد پس چون این معاملات بگذرد، فراگیرد (1) مجد تا ابد (2) چون چهل سال در آن زنده ای بجز خدای تنها، که او راست اکرم و مثل آفتاب. (3) پس بگذرد، زنده کند خدای رسول خود را که زود باشد طلوع نماید باشد که می نشیند و سخن نمی گوید؛ زیرا زود باشد بشود مانند دیوانه. (4) هم زود برخیزاند خدای فرشتگان چهارگانه ی مقربان خود را، که آنها رسول الله را سراغ می نمایند. (5) پس هر وقتی که او را جستند بر چهار سوی آنجا بایستند تا حراست را. (6) آنگاه خدای زنده می کند باقی فرشتگان را که مانند زنبور عسل کنند او رسول الله بر می آیند. (7) آنگاه خدای زنده می کند پس از آن باقی می آیند و به گرد زود باشد بیایند همه ی ایشان پیروی کنان از آدم. (8) پس دست پیغمبران خود را، که خودشان را قرار دهند در سایه ی نگاهبانی او. (9) آنگاه رسول الله را ببوسند و فریاد می زنند: به یاد آر ما را ای محمد! (10) پس خدای زنده کند باقی پاکان را که فریاد ایشان. (11) او نظر می نماید در آنچه او را بجنش آید مهربانی در رسول الله از ایشان. (12) آنگاه زنده کند خدای پس از آن هر مخلوقی را باید کرد از برای خلاص خود. (13) زود باشد که علاوه بر این از برای هر که بر می گردد به هستی نخستین زنده کند انداخته شدگان را، کسانی که وقت يك نیروی نطق باشد. (14) آنگاه خدای زشتی دیدار آنها (15) انداخته برخاستن ایشان سایر خلق خدای می ترسند بسبب رحمت خود. (16) پس از این شدگان فریاد می کنند: ای پروردگار ما! وامگذار ما را از نگرستن بسوی او خدای برخیزاند شیطان را، که زود باشد هر آفریده ای در وقت امیدوار به (( مثل مرده شود از ترس هیأت دیدار هولناک او.)) (17) آنگاه یسوع فرمود این خدای هستم که بنیم این هول را در آن روز. (18) بدرستی که رسول الله از دیدار ها نمی هراسد؛ زیرا نمی ترسد مگر از خدای تنها. (19) آنگاه فرشته بار دیگر یدمد بوقی را؛ پس همه به آواز بوق او برخیزند و بگوید: ای آفریدگان! بیاید از برای جزا؛ زیرا آفریدگار شما می خواهد جزای شما را بدهد. (20) پس آن هنگام دیده میان آسمان، بالای وادی یهوشافات، تختی درخشان که بر آن ابر می شود در هنگام فرشتگان فریاد کنند: خجسته باد خدای ما. تونی سفیدی سایه اندازد. (21) آن رهانیدی. (22) آن وقت رسول الله هراسان آنکه ما را آفریدی و از لغزش شیطان خدای را چنانکه شایسته است شود؛ زیرا او درک خواهد کرد که کسی نیست تا پاره ای را، باید که شصت دوست داشته باشد. (23) زیرا آنکه می گیرد به صراف پلا را صراف پشیز با او باشد؛ پس هرگاه نزد او يك پشیز باشد نمی تواند آن شر کند. (24) لیکن هرگاه رسول الله بهراسد پس چه خواهند کرد بدکارانی که پر از هستند؟

#### فصل پنجاه و پنجم

نماید همه ی پیغمبران را که با آنها آنگاه رسول الله زاری کنان می رود تا جمع (1) خدای بجهت شفاعت سخن کند و با آنها برود برای زاری کردن بسوی من مؤمنان. (2) پس هر يك از ترس عذر آورند. (3) به هستی خدای سوگند همانا خود نخواهم رفت آنجا؛ زیرا من آگاهم به آنچه که باید بدانم. (4) وقتی که خدای این ببیند یادآوری کند رسول خود را که چگونه او آفریده است همه ی چیزها را بخاطر

او.(5) پس ترس او بر طرف شود و بسوی عرش پا پیش نهد با محبت و محبت بسرایند: خجسته باد نام پاک تو ای خدای ما! (7) چون به نزدیک احترام. (6) فرشتگان خود دروازه را، مانند دوستی برای دوست خود که عرش شود، بگشاید برای رسول باشند. (8) آنگاه رسول الله نخست آغاز کند بعد از مدت ها یکدیگر را ندیده و دوستی تو می‌کنم ای درسرخ؛ پس بگوید: بدرستی که من عبادت تو می‌کنم خواستی و مرا خدای من! (9) شکر تو می‌گویم به تمام دل و روان خود. (10) زیرا تو هر چیزی، و آفریدی تا بنده ی تو باشم. (11) هر چیزی را برای محبت من آفریدی تا از آفریدگان تو در هر چیزی و برتر از هر چیزی دوستی تو بورزم. (12) پس باید همه ی بگویند: شکر تو حمد تو گویند، ای خدای من! (13) آن هنگام همه ی آفریدگان خدای می‌گوئیم ای پروردگار! و خجسته باد نام پاک تو. (14) حق می‌گویم به شما؛ بدرستی که شیاطین و انداخته شدگان آن هنگام می‌گیرند تا حدی که هر آینه از آب یکی از ایشان روان شود، بیشتر از آنچه در رود اردن است. (15) با وجود چشم نمی‌بینند خدای را. (16) پس خدای با رسول خود سخن این، خود امین من! (17) طلب کن هر چه که می‌خواهی نموده، بفرماید: مرجبا به تو ای بنده ی جواب دهد: ای پروردگار من! یاد که به هر چیزی خواهی رسید. (18) پس رسول الله ای که بیافرینی جهان کن که چون مرا آفریدی، فرمودی بدرستی که تو اراده نموده تو را به وجود را و فرشتگان را و مردم را از روی محبت به من تا تمجید نمایند دادگر که به من، بنده ی تو. (19) ازین رو زاری می‌کنم بسوی تو ای پروردگار مهربان دوست یاد آوری وعده ی خویش را به بنده ات. (20) پس خدای، مانند دوستی که با خود شوخی کند، می‌فرماید: ای خلیل من، محمد! آیا گواهانی داری بر این با احترام بگوید: آری ای پروردگار من! (22) پس خدای بفرماید: ای سخن؟ (21) پس بخوان. (23) پس جبرئیل بسوی رسول الله بیاید و جبرئیل! برو و ایشان را هستند؟ (24) پس رسول الله جواب دهد: ایشان بگوید: گواهان تو ای آقا چه کسانی مریم هستند. (25) پس فرشته آدم، ابراهیم، اسماعیل، موسی، داوود و یسوع پسر در آنجا باز شود و ندا کند گواهان مذکور را، که آنان حاضر خواهند شد را ترسان. (26) پس وقتی حاضر شوند، خدای به ایشان بفرماید: آیا به یاد دارید آنچه رسول من ثابت نموده؟ (27) جواب دهند: چیست ای پروردگار! (28) پس خدای هر چیزی را از روی محبت به او آفریده ام تا همه ی آفریدگان، مرا به او بفرماید: اینک پس هر یک از ایشان جواب دهند: (30) ماسه گواه داریم که افضل (29). حمد گویند پروردگار! (31) پس خدای جواب دهد: آن سه گواه از ما هستند، ای مرا عطا فرمودی. (33) داوود کیانند؟ (32) موسی گوید: نخست کتابی است که شما سخن می‌دارد گوید: دوم کتابی است که مرا عطا فرمودی. (34) آنکه اکنون با همانا گوید: ای پروردگار! بدرستی که تمام جهان را شیطان گمراه نمود؛ پس گفت من پسر و شریک توام. (35) لیکن کتابی که مرا عطا فرمودی گفته که حقاً، بدرستی من بنده ی توام. (36) همان کتاب اعتراف دارد به آنچه رسول تو او را ثابت که آن هنگام رسول الله به سخن درآید و بگوید: اینچنین می‌گوید کتابی کرده. (37) پس ای پروردگار! (38) وقتی که رسول الله این بگوید، خدای به که مرا عطا فرمودی که آنچه حالا کردم جز این نیست که از این رو کردم سخن درآمده، بگوید: بدرستی تو بداند. (39) پس از آنکه این سخن را بگوید، تا هر کسی اندازه ی محبت مرا به آن نامه های همه ی برگزیدگان خدای عطا کند خدای رسول خود را کتابی که در درآمده، بگوید تو راست تنها، ای نوشته شده باشد. (40) پس هر مخلوقی به سجده خدای! مجد و اکرام؛ زیرا ما را به رسول خود بخشیدی

#### فصل پنجاه و ششم

رسول او آن را خدای بگشاید کتابی را که در دست رسول اوست. (2) پس بخواند (1) پیشانی هر یک و آواز کند همه ی فرشتگان و پیغمبران و همه ی برگزیدگان را. (3) در علامت رسول الله نوشته باشد و در کتاب نوشته شده مجد بهشت. (4) پس هر یک بگذرند به دست راست ملکوت خدای که به نزدیکی رسول الله است. (5) آنگاه پهلوی بنشینند. (6) قدیسان به پهلوی پیغمبران بنشینند. (7) فرخندگان پیغمبران به قدیسان. (8) پس در این هنگام فرشته در بوق یدمَد و شیطان را برای نیز به پهلوی کیفر فرا بخواند

#### فصل پنجاه و هفتم

او شکوه کند. (2) خدای آن وقت آن بدیخت بیاید در کمال دلت وهر آفریده ای از (1)

ندا کند فرشته میخائیل را، پس بزند او را با شمشیر خدای صد هزار ضربت. (3) می‌باشد هر ضربتی که به آن شیطان را می‌زند به سنگینی ده اول کسی که درهاویه افکنده شود. (5) آنگاه فرشته ندا کند دوزخ. (4) او می‌باشد مانند او از آنها شکوه می‌شود. (6) آن هنگام فرشته پیروان او را؛ پس خوار شوند و برخی را پنجاه ضربت و برخی را بیست و برخی میخائیل بزند برخی را صد ضربت و آورده شوند؛ زیرا خدای می‌فرماید به را ده و برخی را پنج. (7) آنگاه فرود شدگان! (8) آنگاه همه ی ایشان؛ بدرستی که دوزخ آرامگاه شماسست، ای رانده بر ایشان کافران و انداخته شدگان خوانده شوند بسوی جزا. (9) نخست برخیزند همه ی آفریدگان که از انسان پست ترند، گواهان پیش خدای که چگونه خدمت کرده اند این مردم را. (10) نیزگواهان که چگونه اینان مجرم شدند به خدای و خلق او. (11) همچنین هر يك از پیغمبران برخیزند گواه برایشان. (12) پس حکم نماید خدای برایشان به زبانه های آتش دوزخی. (13) حق می‌گویم به شما؛ بدرستی که سخنی از باطل نباشد که جزا بر آن داده نشود در روز سهمناک. (14) حق یا اندیشه ای که پیراهن موئین چون آفتاب بتابد و هر ذره ای که بر می‌گویم به شما؛ بدرستی مروارید گردد. (15) بینوایانی که از دل خدمت خدای انسان از روی محبت خدای بوده فرخندگانند سه برابر و چهار برابر. (16) زیرا می‌کردند به بینوایی حقیقی، هرآینه جهانی؛ پس محو کرده شود به این ایشان در این جهان خالی باشند از کارهای روز اینکه پیش کنند جهت از ایشان گناهان بسیار. (17) محتاج نمی‌شوند در آن می‌شوند به حسابی که چگونه صرف نموده اند غنای جهانی را. (18) بلکه جزا داده جهت صبر و بینوایی خود. (19) حق می‌گویم به شما؛ بدرستی که هرگاه جهان می‌دانست این را، هرآینه تفضیل می‌داد پیراهن موئین را بر جامه ی ارغوان و بر طلا و روزه را بر ولیمه ها. (20) وقتی که حساب همه به پایان بینوایی را بفرماید: ای خلیل من! نظر کن چه بزرگ بوده است شر آمد، خدای به رسول خود ایشانم مستخر نمودم همه ی آفریدگان را برای خدمت ایشان. (21) زیرا من آفریدگار چیزی. (22) عدل، و همه ی عدل است در این ایشان؛ پس خوار داشتند مرا در هر جواب داد؛ راستی ای پروردگار صورت که به ایشان رحم نکنم. (23) پس رسول الله نمی‌توانند که از تو درخواست بزرگوار ما! بدرستی که هیچ يك از خلیلان و بندگان تو همه می‌طلبم عدل را کنند رحمتی را بر ایشان. (24) همانا من بنده ی تو بیش از پیغمبران بتمامی دربارہ ی ایشان. (25) پس از آنکه این سخن بگوید، فرشتگان و بگویم ضد ایشان فریاد برآرند با برگزیدگان خدای همگی؛ بلکه برای چه برگزیدگان. (26) زیرا حق می‌گویم به شما؛ بدرستی که غنده ها و مکسها و سنگها و ریگها هر آینه فریاد کنند از فاجران و طلب کنند برپاداشتن عدل را. (27) آن هنگام برگرداند بسوی خاك هر نفس زنده ی پست تر از انسان را. (28) و بفرستد به خدای را که ببیند بار دیگر در اثنای سیر خود، آن خاکی که را که بر میگردد دوزخ فاجرانی و اسب ها و غیر آنها و جانوران ناپاک. (29) پس در آن هنگام بسوی آن سگ ها برگردان ما را نیز به این حال؛ لیکن عطا نمی‌شوند درخواست ! بگویند: ای پروردگار ((. خود را

#### هشتم فصل پنجاه و

در بین اینکه یسوع سخن می‌کرد، شاگردان سخت می‌گریستند. (2) یسوع نیز (1) بسیار ریخت. (3) پس از آنکه گریست، یوحنا گفت: ای معلم! دوست داریم که دو اشك بدانیم. (4) یکی اینکه چگونه ممکن است رسول الله را — و حال آنکه از مهربانی امر را شفقت ننماید در آن روز بر این انداخته شدگان و حال آنکه ایشان از پر است — که او از آن است. (5) دیگر آنکه مقصود از بودن شمشیر همان گلی هستند بیشتر از يك دوزخ هم است؟ (6) یسوع فرمود: میخائیل مثل ده دوزخ چیست؟ مگر می‌فرماید که: چگونه می‌خندد نیکوکار از (( مگر نشنیده اید آنچه را که داوود پیغمبر ریشخند نموده، می‌فرماید: دیدم هلاکت گناهکاران؟ پس گناهکار را به این کلمات را فراموش نموده انسان را که اعتماد بر نیرو و توانگری خود داشت و خدای استهزا بود. (7) پس حق می‌گویم به شما؛ بدرستی که ابراهیم زود باشد به پدر خود کند و آدم به همه ی انداخته شدگان. (8) جز این نیست که این باشد که برگزیدگان زود باشد برخیزند در حالتی که کامل و متحد باشند با خدای. (9) راه نیابد به عقول ایشان کمتر اندیشه ای برخلاف عدل او. (10) از این رو هر يك از ایشان زود باشد که بطلبند بر پا داشتن عدل را، بویژه رسول الله. (11) سوگند به هستی خدای که در

می‌ایستم، با اینکه من اکنون می‌گیرم از روی مهربانی بر جنس بشری، هر حضورش  
خواهم کرد در آن روز عدل را بدون مهربانی برای اینان که خوار آینه البته طلب  
مرا. (12) بویژه برای آنانکه انجیل مرا ناپاک می‌نمایند می‌شمارند سخن  
فصل پنجاه و نهم

ای شاگردان من! بدرستی که دوزخ یکی است و در آن عذاب کرده می‌شوند (1)  
شدگان، تا ابد. (2) مگر اینکه آن را هفت طبقه یا پایه های ژرف است که یکی رانده  
ژرف تر باشد. (3) آنکه می‌رود به دورترین آنها در ژرفی، به او می‌رسد از دیگری  
با وجود این سخن من درباره ی شمشیر فرشته میخائیل (عقاب سخت تر. (4)  
مرتکب نشوند، مستحق يك دوزخ خواهد راست است؛ زیرا کسی که بجز يك گناه  
خواهد بود. (5) پس از بود و آن کس که دو گناه مرتکب شود، مستحق دو دوزخ  
را که گویا اینجهت انداخته شدگان درك می‌کنند، درجاتی که در يك دوزخند، قصاصی  
باشد که به با آن در ده دوزخ یا درصد یا در هزار هستند. (6) خدای توانا برهرچیز، زود  
دوزخ نیرو و عدل خود شیطان را چنان گرداند که رنجی بکشد که گویا در هزار هزار  
است و باقی ماندگان را هریک به اندازه ی گناهش رنجی برسد. (7) دراین وقت  
گفت: ای معلم! بدرستی که عدل خدای بزرگ است. (8) هرآینه بتحقیق تو را پطرس  
غمگین گردانید. (9) از اینجهت زاری می‌کنیم به سوی تو که این خطاب امروز  
خبرده چه چیز به دوزخ مانند است. (10) یسوع جواب استراحت نمائی و فردا ما را  
می‌گوئی استراحت نما و تو نمی‌دانی که چه داد: (( ای پطرس! همانا تو به من  
می‌گویم؛ بدرستی که راحت در می‌گوئی و گرنه چنین سخن نمی‌گفتی. (11) حق  
که هر صالح را این جهان جز این نیست که آن زهر پرهیزگاری است و آتشی است  
می‌خورد. (12) مگر فراموش نموده آید که به همین جهت همانا چگونه  
سلیمان، پیغمبر خدای، و باقی پیغمبران کاهلی را عیب گفته اند. (13) راست است  
می‌گوید: تنبل زراعت نمی‌کند از ترس سرما، پس او از این جهت در تابستان آنکه  
می‌کند. (14) از این رو فرموده: هرآنچه دست تو برانجام آن تواناست پس آن گدائی  
راحت. (15) چه می‌گوید ایوب، نیکوترین دوستان خدای؛ چنانکه پرنده را بکن بدون  
است، انسان برای کار کردن زانیده شده. (16) حق می‌گویم برای پریدن زانیده شده  
می‌دارم راحتی را به شما؛ بیشتر از هر چیزی ناخوش  
فصل شصتم

همانا ضد تابستان و دوزخ یکی است و آن ضد بهشت است؛ چنانکه زمستان (1)  
سردی ضد گرمی است. (2) پس از این رو واجب است برآن کسی وصف می‌کند  
بدبختی دوزخ را، اینکه بتحقیق دیده باشد بهشت آرامش خدای را. (3) دوزخ عجیب  
که به عدل خدای ملعون است از برای لعنت کافران و انداخته جائی است  
درباره ی آن ایوب خلیل الله فرموده: آنجا آرامشی شدگان. (4) جایگاهی که  
است. (5) اشعیا پیغمبر درباره ی انداخته شدگان نیست؛ بلکه هراسی جاوید  
بدن ایشان نمیرد. (6) داوود، پدر ما و کرم های گوید: زبانه ی آتش آن خاموش نشود  
ایشان برق و صاعقه هاوگوگرد و تندباد گریه کنان فرموده: آن هنگام ببارد بر  
مکروه دارند آن هنگام گوشت سختی. (7) بدا به حال گناهکاران دور شده! چه سخت  
را. (8) چه سخت بیمار های نیکو و جامه ی قیمتی و بالش های نرم و الحان خوش  
دردناک با گریه ی کند ایشان را کرسنگی و افروزه ی سوزنده و آتش افروخته و رنج  
بود برای سخت و تلخ. (9) آنگاه یسوع نالید با افسوس و گفت: (( راستی بهتر  
کنید ایشان هرگاه خلق نشده بودند از اینکه رنج دردناک را تحمل کنند. (10) تصور  
مردی را که در هر اندامی از بدن خود رنج می‌کشد و کسی نیست آنجا که بر او رقت  
نماید؛ بلکه همه به او استهزا می‌کنند. (11) مرا خبر دهید، مگر این رنجی سخت  
پس شاگردان یسوع جواب دادند: سخت ترین سختی (12) (( نیست؟  
این، هرآینه آرامش دوزخ است. (14) زیرا هاست. (13) یسوع فرمود: (( بدرستی که  
می‌نهاد در ترازو همه ی رنج من به شما حق می‌گویم؛ بدرستی که هر گاه خدای  
باشد بکشند تا روز باز هائی را که در این جهان مردم کشیده اند و آنچه را که زود  
می‌داد، هرآینه انداخته خواست و در ترازوی دیگر يك ساعت از رنج دوزخ را قرار  
های جهانی بر شدگان، پی شک اختیار می‌کردند رنج های جهانی را. (15) زیرا رنج  
دست انسان می‌آید؛ اما آن دیگری، پس به دست شیاطینی است که هیچ شفقت  
ندارند، مطلقاً. (16) پس چه سخت است آنچه گناه کاران بد بخت از رنج خواهند  
سخت است سرمای سختی که تخفیف نمی‌دهد زبانه ی آتش کشید. (17) چه

ها و گریه ناله هایشان! (18) زیرا آب رود اردن ایشان را! چه سخت است آواز داندان دقیقه ای از دیدگانشان جاری کمتر است از اشک هائی که زود باشد هر پدر و مادر ایشان و شود. (19) زود باشد لعنت کند ایشان را همه ی مخلوقات و هم ((آفریننده ایشان که تا ابد خجسته است

## فصلهای 61 تا 80

### فصل شصت و یکم

شاگردانش غسل کردند بر طبق شریعت خدای چون یسوع این فرمود، خود و (1) گذاردند و چون شاگردان او را که نوشته شده است در کتاب موسی. (2) پس نماز نگفتند؛ بلکه درنگ کردند هر به این اندازه غمگین دیدند، آن روز با وی مطلقاً سخن به سخن بگشود بعد از يك از ایشان با جرز از سخن گفتن با او. (3) پس یسوع زبان دانسته است نماز خفتن و فرمود: ((کدام صاحب عشیره می‌خواهد و حال آنکه دردی عزم نموده بر سوراخ کردن خانه ی او. (4) البته هیچ کس نیست. (5) بلکه بیدار می‌ماند و آماده می‌ایستد برای کشتن دزد. (6) مگر نمی‌دانید در این صورت که شیر عرانی است که گردش می‌کند، در حالتی که خواهان است تا بدرد شیطان می‌خواهد انسان را در گناه بیفکند. (8) حق می‌گویم به کسی را. (7) پس او سوداگر عمل کند، نخواهد ترسید در آن شما؛ بدرستی که انسان هرگاه چون همسایگان خود نقدینه ها داده بود تا با روز؛ زیرا او خوب آماده می‌شود. (9) مردی به قسمت کند. (10) برخی از ایشان آنها سوداگری کنند و سود را بر نسبت عادلانه نمودند؛ لیکن برخی نقدینه ها را خوب سوداگری کردند، تا حدی که نقدینه را دو برابر بود صرف نمودند و درباره در خدمت دشمن آن کس که ایشان را نقدینه عطا نموده داد وقتی که با او ی او به بدی سخن رانند. (11) مرا بگوئید، چه حال دست خواهد را که خوب بدهکاران محاسبه نماید. (12) بدرستی که بی شک او کیفر نمی‌کند آنان سوداگری نموده اند. (13) لیکن یهودی می‌دهد چشم خود را از دیگران به سرزنش. (14) آنگاه از ایشان قصاص می‌کند، برحسب شریعت. (15) سوگند به در حضرتش می‌ایستد، بدرستی که آن همسایه همانا هستی خدای که روانم که او دارد با خود زندگی. (16) هرگاه در خدای است که عطا فرموده به انسان آنچه باشد و انسان را مجد بهشت این جهان خوش زندگانی نمود، خدای را مجدی را دو برابر کنند، به پیشوا باشد. (17) زیرا آنانکه نیکو زندگانی کنند نقدینه های خود دیدند، برمی‌گردند بسوی بودنشان. (18) زیرا وقتی که ایشان را گنهکار پیشوا کنند، جزائی بزرگ. (20) لیکن به توبه. (19) از این رو جزا دهد آنان را که نیکو زندگانی گناهان خود نصف من بگوئید، چه خواهد بود قصاص خطاکاران گناهکار که به می‌نمایند می‌کنند آنچه را خدای به ایشان عطا نموده، به اینکه زندگی خود را صرف در خدمت شیطان دشمن خدای؛ در حالتی که بر خدای کفر کنندگان و بر دیگران بد کنندگان هستند.)) (21) شاگردان گفتند: بدرستی که کیفر آنان بی شمار خواهد بود

### شصت و دوم فصل

اینکه افتدا آنگاه یسوع فرمود: ((آنکه بخواهد نیکو زندگانی نماید، پس بر اوست (1) و روز کند به سوداگری که فقل می‌نماید دکان خود را و پاسبانی می‌کند آن را شب به کوشش بسیار. (2) همان متاعی که آن را خریده و می‌فروشد از برای در یافتن سود. (3) زیرا اگر می‌دانست او که در آن زیان می‌کند، هر آینه نمی‌فروخت حتی را. (4) پس واجب است بر شما اینکه چنین کنید؛ زیرا روان شما همانا در پارچه ای است. (5) تن همانا دکان است. (6) از این رو آنچه از خارج بدان راه حقیقت سوداگر فروخته و خریده می‌شود به آن. (7) نقدینه ها همانا محبت باید، بواسطه ی حواس که نفروشید و نخرید به محبت خود کمتر اندیشه است. (8) پس بنگرید در این صورت بردارید. (9) بلکه باید اندیشه و سخن و عمل ای را که نمی‌توانید از آن سودی بدین سبب امنیت خواهید یافت در آن همه، برای محبت خدای باشد. (10) زیرا شما می‌کنند و برای نماز روز. (11) حق می‌گویم به شما؛ بدرستی که بسیاری غسل مطالعه می‌روند. (12) بسیاری روزه می‌گیرند و تصدق می‌دهند. (13) بسیاری می‌نمایند و دیگران را بشارت می‌دهند و عاقبت ایشان بد است نزد خدای. (14) زیرا تن را پاکیزه می‌کنند، نه دل را. (15) به دهان فریاد می‌کنند نه به دل. (16) از گوشت می‌پرهیزند و روان هایشان پر است از گناهان. (17) به دیگران می‌بخشند چیز هائی برای خودشان سود ندارد، تا اینکه به مظهر صلاح ظاهر شوند. (18) مطالعه را که بدانند چگونه باید سخن گویند، نه برای آنکه عمل کنند. (19) دیگران را از می‌کنند تا

می‌کنند که خودشان آنها را به جا می‌آورند. (20) پس به زبان ها چیز هائی نهی می‌شوند. (21) سوگند به هستی خدای که اینان خدای را به دل های خود کیفر داده اگر او را شناخته بودند، هراینه دوست می‌داشتند او نمی‌شناسند. (22) زیرا بخشایشی است از خدای پس بر اوست اینکه هر را. (23) چون هرچه انسان دارد ((چیزی را در محبت خدای صرف نماید

#### فصل شصت و سوم

فرمود؛ پس رخصتش پس از روزی چند، یسوع به جانب شهری از سامریان گذر (1) یوحنا آن ندادند که داخل شهر شود و نانی به شاگردانش نفروختند. (2) یعقوب و وقت گفتند: ای معلم! آیا نمی‌خواهی که بسوی خدای زاری نمائیم تا آتشی فرو فرستد بر این مردم. (3) یسوع فرمود: (( بدرستی که شما نمی‌دانید چه روحی و را که چنین سخن کنید. (4) به یاد آرید خدای بر نابود نمودن نینوا عزم می‌دارد شما نیافت کسی را که از خدای بترسد در آن شهر. از بدی آن کار به جایی فرمود؛ زیرا پیغمبر را خواند تا بفرستد آن را بسوی آن شهر. (5) یونس رسید که خدای یونس از ترس قوم. (6) آنگاه خدای او را در دریا فرار اختیار کرد بسوی طرسوس نزدیک به نینوا بیرون انداخت. (8) چون آنجا انداخت. (7) پس ماهی‌ی او را بلعید و او را به ایشان رأفت نمود. (10) وای بر بشارت داد، قوم به توبه برگشتند. (9) پس خدای آید. (11) زیرا هر انسانی سزاوار آنان که نعمت می‌طلبند، که همانا بر ایشان فرود را با این قوم آفریده است نعمت خدای را. (12) پس به من بگوئید مگر این شهر چنین آید؟ پس بدرستی که همانا شما دیوانگانید. (13) نه چنین است؛ پس نه است. (14) زیرا اگر همه ی آفریدگان جمع شوند، هراینه آنها را نمی‌رسد که مکسی بیافریند از هیچ و این همانا مراد از آفریدن است. (15) پس هرگاه خجسته تازه را آفریده که آن را پرستاری نماید، پس از چه روی هلاکت آن را خدای، این شهر نگفتی که آیا می‌خواهی ای معلم! زاری کنیم به پروردگار تا دوست دارید؟ (16) چرا آرند؟ (17) بدرستی که این همانا همان عملی است که به اینکه این قوم روی به تو کنند بسوی خدای برای آنانکه بد شاگردان من سزاوار است، تا زاری برادرش، قایل از خدای رانده شده. کنند. (18) هابیل چنین کرد، وقتی که او را کشت او گرفت. (20) پس از این رو فرشته (19) ابراهیم چنین کرد به فرعون که زن او را از کرد. (21) زکریا چنین کرد وقتی ی پروردگار او را نکشت؛ بلکه او را به مرضی گرفتار اشعیا و حزقیال و دانیال و که به امر پادشاه بدکار در هیکل کشته شد. (22) ارمیا و من بگوئید، هرگاه برادری داوود و همه ی خلیلان و پیغمبران پاک چنین کردند. (23) به بدی گفته یا اینکه به دیوانگی گرفتار شود، آیا او را خواهید کشت بجهت اینکه سخن بلکه زده است آن را که نزدیک او شده؟ (24) بدرستی که چنین نخواهید کرد؛ بشایستگی می‌خواهید که صحت او را برگردانید، به داروهائی که موافق است با او. مرض

#### فصل شصت و چهارم

که گنهکار هر سوگند به هستی خدای که روانم در حضورش می‌ایستد، بدرستی (1) بگوئید، مگر آینه عقلش بیمار است، وقتی که انسانی را ستم می‌کند (2) پس به من کسی سرخود را برای پاره کردن ردای دشمنش می‌شکند؟ (3) پس چگونه صحیح است آنکه سر خود را از خدای خود جدا می‌کند تا ضرر به تن دشمن خود العقل انسان! به من بگو همانا دشمن تو کیست؟ (5) جز این نیست که آن برساند؟ (4) ای را مدح می‌کند. (6) از این رو اگر تو صحیح العقل تن توست و هرآن کس که تو را که از تو عیب جوئی می‌نمایند. (7) هدیه می‌بودی، هراینه می‌بوسیدی دست آنانی و تو را بسیار می‌زنند. (8) این ها پیشکش می‌نمودی به آنانکه تو را ستم می‌کنند کرده و ستم کرده شوی برای آن است ای انسان، که هر قدر در این زندگانی عیب بگو ای انسان! هرگاه برای گناهانت آن کم خواهد بود بر تو در روز جزا. (9) لکن به من آنکه ایشان جهان درباره ی پاکان و پیغمبران خدای ستم و هتک نموده باشد - حال با نیکوکارانند- پس چه خواهد کرد به تو ای گنهکار! (10) هرگاه ایشان هرچیز را شکیبائی متحمل می‌شدند و از برای ستم کنندگانیشان دعا می‌نمودند، پس چه تو، ای انسانی که دوزخ را شایسته ای! (11) به من بگوئید ای شاگردان خواهی کرد شمعاً، بنده ی خدای داوود پیغمبر را لعنت کرد و او را سنگ ها من! مگر نمی‌دانید که به آنانکه دوست داشتند که شمعاً را بکشند؟ (13) او زد. (12) داوود چه فرمود می‌داری ای یوآب که شمعاً را فرمود: تو را چه مقصود است که دوست

خداي است و زود باشد بکشي؟(14)بگذار او را که مرا لعنت کند؛ زیرا این بخواست زیرا خداي دید که این لعنت را به برکت برگرداند بسوي من.(15)پس اینچنین شد؛ خواست صبر داوود را و او را از ظلم پسرش ابشالوم رها نید.(16)براستي بی خداي حتي برگي نمی جنبید.(17)هرگاه در تنگنا باشي اندیشه مکن در مقدار آنچه تحمل شده اي و نه در آن کس که تو را مکروهی رسانده.(18)بلکه نيك ببنديش که شايسته اي که برسد تو را بر دست شياطين در دوزخ بسبب چقدر براين شهر خشمگين هستيد؛ زیرا ما را نپذيرفته و گناهانت.(19)بدرستي که شما بگوئيد، مگر این قوم بندگان ما هستند؟(21)مگر به ما ناني نفروخته اند.(20)به من اید؟(22)مگر گندمش را به ايشان بخشیده اید؟ این شهر را به ايشان بخشیده کرده اید؟(24)پس هرگز چنین (23)مگر در برداشت آن با ايشان همراهی هستيد.(26)دراين صورت این چه نیست.(25)زیرا شما در این شهرها غريب و فقير دادند: اي آقا! بدرستي چيز است که آن رامی گوئید؟)) (27)پس آن دو شاگرد جواب ((!داد: ((چنين باد که ما خطا کردیم؛ پس بايد خداي بر ما رحم کند.(28)یسوع جواب فصل شصت و پنجم

اورشليم روانه شدند.(2)او رفت عيد فصح نزديك شد. يسوع و شاگردانش به(1) حمام هم ناميده بسمت حوض بزرگي که بيت حسدا ناميده می شد.(3)همچنين آن آب شده بود؛ زیرا فرشته ي خداي هر روز آب را حرکت می داد و کسی که اول در داخل می شد بعد از حرکت آن از هر نوع مرض صحت می یافت.(4)لهذا جمع کثري از ييماران به پهلوي آن حوض، که پنج رواق داشت درنگ می نمودند.(5)پس يسوع زمين گيري را که سي و هشت سال بیمار بود به بیماری سختي.(6)چون دید آنجا الاهي به آن دانا بود، بر بیمار شفقت نمود و فرمود به او: ((آيا يسوع به الهام بيابي؟)) (7)بیمار جواب داد: اي آقا! کسی را ندارم که مرا در می خواهی که صحت ن را حرکت می دهد. وقتي می آیم، بیش از من دیگری فرو آب بنهد وقتي که فرشته این هنگام يسوع نظر خود را بسوي آسمان می آید و داخل آن می شود.(8)در خداي پدران ما! بر این زمین گیر رحم متوجه کرد و فرمود: ((اي پروردگار ما! او يه شو اي برادر! و برخيز و کن!)) (9)چون يسوع این بگفت فرمود: ((به نام خدا خداي را ستايش بستر خود را بردار.)) (10)پس آن هنگام زمین گیر برخاست رفت، کنان.(11)پس بستر خود را بر دوش هاي خود برگرفت و بسوي خانه ي خود خداي را ستايش کنان.(12)چون او را دیدند، بانگ برآوردند امروز روز شنبه تو را روا نیست که بستر خود برداري.(13)جواب داد: بدرستي آنکه مرا است؛ پس فرمود بستر خود را بردار و به راه خود رو و به خانه ي خود صحت داد به من پرسیدند که او کیست؟(15)جواب داد: بدرستي که من نامش شو.(14)آن وقت از او گفتند: ناچار بايد او يسوع ناصري باشد.(17)دیگران را نمی دانم.(16)پس میان خود خداست؛ اما آن که این کار را کرده، پس گفتند: نه چنین است؛ زیرا او قدوس يسوع به هیکل رفت و جمع گناهکار است، زیرا او حرمت شنبه را شکسته.(18)پس جهت، کاهنان از روي حسد کثري نزديك او شدند تا کلام او را بشنوند.(19)به همین افروخته شدند

#### فصل شصت و ششم

آمده، گفت: اي معلم صالح! بدرستي که تو خوب و پس يکي نزد او(1) است که خداي ما را عطا می فرماید در راستگوني.(2)به من بگو آن چگونه جزائي می خواني و تو نمی دانی که بهشت؟(3)یسوع فرمود: ((بدرستي که تو مرا صالح فرمود: طفلي که عمرش يك صالح نیست بجز خداي یگانه؛ چنانکه ايوب خليل الله نیستند در پيش روز است پاك نیست و بدرستي که فرشتگان نیز از گناه منزّه مرده آب خداي.(4)نیز فرموده: بدرستي که تن گناه را می کشد و می مکد چنانکه ابر را می مکد.)) (5)پس کاهن از این رو خاموش ماند زیرا او شرمنده شده بود.(6)یسوع فرمود: ((حق می گویم به شما؛ هیچ چیزی خطرناك تر از سخن سليمان چنین فرمود: زندگانی و مردن زیر تسلط زبان نیست.(7)زیرا فرمود: ((بهریزد از آنانکه برکت است.)) (8)پس روي به شاگردانش کرد و را.(9)پس به زبان برکت گفت می گویند شما را؛ زیرا ايشان فریب می دهند شما بود.(10)همچنین شیطان پدر و مادر نخستین ما را؛ لیکن عاقبت سخن او بدبختي فلسطينيان نیز برکت گفتند حکمای مصر فرعون را.(11)همچنین جلیان برکت گفت نبود مگر را.(12)برکت گفتند چهارصد پیغمبر دروغگو اخاب را.(13)لیکن مدح ايشان

باطل؛ پس هلاك شدند مدح شدگان و مدح كنندگان.(14) از اين رو نغموده است  
خداي بي سبب بر زبان اشعياي پيغمبر: اي قوم من! بدرستي كه آنان كه برکت  
را، فریت می‌دهند.(15) وای بر شما ای کاتبان و فریسیان!(16) وای بر می‌گویند تو  
لاویان! زیرا شما فاسد نمودید قربانی پروردگار را.(17) تا حدی که شما ای کاهنان و  
قربانی خود را تقدیم کنید، اعتقاد دارند که خداي مانند انسان آنان که آمدند تا  
گوشت پخته می‌خورد

#### فصل شصت و هفتم

کاوان و بره های خود زیرا شما به ایشان می‌گویند که حاضر سازید گوسفندان و(1)  
خود از آنچه به را به هیکل خداي و مخورید همه را؛ بلکه بدهید بخشی را به خداي  
آن شما داده است.(2) لیکن شما خبر نمی‌دهید ایشان را از اصل قربانی که  
شهادت زندگی است که انعام داده شده بر پسر پدر ما ابراهیم.(3) تا فراموش  
ایمان و طاعت پدر ما ابراهیم با وعده های استوار به او از طرف خداي و نشود  
را بخشیده شده است.(4) لیکن خداي بر زبان حزقیال پيغمبر برکتی که او  
این ذبایح خود را؛ بدرستی که قربانی های شما نزد من می‌فرماید: دور کنید از من  
وقتی که تمام شود در آن آنچه تکلم کرده است مکروهند.(15) زیرا نزدیک می‌شود  
فرموده: بدرستی من قومی که غیرمختار در آن خداي ما بر زبان هوشع پيغمبر، که  
می‌فرماید: زود باشد که خداي است مختار می‌خوانم.(6) چنانکه حزقیال پيغمبر  
پیمانی که به پدران شما پیمان تازه ای به عمل آورد با قوم خود، که نیست مانند  
ایشان دلی را که از عطا فرموده بود.(7) پس وفا ننمودند به آن. زود باشد بکیرد از  
واقع سنگ است و بدهد به ایشان دل تازه ای.(8) زود باشد که همه ی اینها  
شود؛ زیرا شما اکنون بموجب شریعت او رفتار نمی‌کنید؛ و نزد شماست کلید و باز  
نمی‌کنید؛ بلکه بشایستگی راه را می‌بینید بر آنانکه بر آن رفتار می‌کنند.((9) آن  
خواست برود تا خبر دهد رئیس کاهنان را، که در نزدیکی هیکل ایستاده بود کاهن  
جیز.(10) لیکن یسوع فرمود: ((بایست؛ زیرا جواب می‌دهم تو را از سؤالت به همه

#### هشتم فصل شصت و

سوال کردی از من تا خبر دهم تو را که چه عطا می‌فرماید خداي ما را در(1)  
بهشت.(2) حق می‌گویم به شما؛ همانا کسانی که اهتمام دارند به مزد، صاحب  
نمی‌دارند.(3) پس چوایی که نزد او گله ای از گوسفند است، وقتی عمل را دوست  
ور شده، آماده می‌شود برای دفاع از آنها.(4) بر عکس که ببیند گرگ را حمله  
را، می‌گذارد گوسفندان را و او، مزدوری است که هرگاه ببیند گرگ  
خداي پدران ما می‌گریزد.(5) سوگند به هستی خداي که در حضورش می‌ایستم، اگر  
را خداي شما بود، هرآینه خطور نمی‌کرد به دل شما اینکه بگویند چه می‌دهد ما  
خداي.(6) بلکه آنچه را داوود پيغمبرش گفت می‌گفتید، که: چه بدهم خداي را از برای  
جزای آنچه به من عطا فرموده است.(7) بدرستی که مثلی برای شما می‌زنم تا  
دریابید.(8) پادشاهی در راهی برخورد به مردی که برهنه نموده بودند او را دزدان و  
بسیاری زده بودند او را بقصد مردن.(9) پس بر او رحم آورد و بندگان خود را امر زخم  
که آن مرد را بردارند تا به شهر و وراسی کنند از او؛ پس آن کار را کردند به نمود  
کوشش.(10) پادشاه محبت نمود به آن زخمی‌محبت بزرگی، تا اینکه دختر خود تمام  
نمود و او را وارث خود ساخت.(11) شکی نیست در اینکه پادشاه را به او تزویج  
آن مرد غلامان را بزد و دواها را خوار شمرد و با زن سخت مهربان بود.(12) لیکن  
پادشاه بدگونئی نمود و غلامانش را به نافرمانی وی خود بدرفتاری کرد و درباره  
خدمتی می‌خواست، می‌گفت: جزائی که پادشاه واداشت.(13) هرگاه پادشاه از او  
با این ناسپاس، وقتی که این به من می‌دهد چیست؟(14) می‌دانید چه کرد پادشاه  
بازستانید از او هر را شنید؟)) (15) پس همه جواب دادند: وای بر او؛ زیرا پادشاه  
کاهنان و چیزی را و عقوبت کرد او را عقوبتی.(16) یسوع آن وقت فرمود: ((ای  
کاتبان و فریسیان، و تو ای رئیس کاهنان که آواز مرا می‌شنوی! بدرستی که من  
آشکار می‌کنم برای شما آنچه را که خداي فرموده به شما بر زبان پيغمبر خود  
فرموده: پروریدم بندگان را و بلند نمودم شأن ایشان را؛ لیکن ایشان مرا اشعیا، او  
داشتند.(17) بدرستی که پادشاه هر آینه، او خداي ماست که اسرائیل را در خوار  
از بدبختی یافت.(18) پس عطا کرد آن را به بندگان خود یوسف و این جهان پر  
اعتنا نمودند.(19) دوست داشت آن را خداي ما، دوستی موسی و هارون، که به او  
طایفه ی اسرائیل مصر را زد و فرعون را غرق سختی؛ به اندازه ای که او از برای

مدینیان را هزیمت داد. (20) به او شریعت نمود و یکصد و بیست پادشاه از کنعانیان و بلاد، که قوم ما در آنها اقامت دارند های خود را عطا نموده، او را وارث همه ی این از پیغمبران را به قتل ساخت. (21) لیکن چگونه اسرائیل رفتار کرد؟ (22) چقدر کرد به شریعت رسانید! (23) چقدر ناپاک نمود امر نبوت را! (24) چگونه نافرمانی را به خدای! (25) پس چقدر برگشتند مردمان از خدای به آن سبب و رفتند تا بت ها گناهان شما پیرستند، ای کاهنان! (26) پس هرآینه چقدر خوار می‌دارید امر خدای را به سلوک خود و اکنون از من می‌پرسید: چه خواهد داد ما را خدای در لازم بود تا از من پیرسید: چه قصاص به شما خواهد داد بهشت؟! (27) پس بر شما جا آوردن آن بر شما برای توبه ی راستین تا بر خدای در دوزخ و چه واجب است به به شما می‌گویم و بجهت این مقصود شما خدای رحم کند. (28) این است، آنچه من فرستاده شده ام بسوی شما

#### فصل شصت و نهم

سوگند به هستی خدای که در حضرتش ایستاده ام، بدرستی که شما از من (1) نخواهید یافت؛ بلکه حق می‌گویم به شما. (2) از این رو می‌گویم، توبه کنید و تملقی برگردید، چنانکه پدران ما کردند بعد از گناه ورزیدن. سخت مکنید دل بجانب خدای را. (3) کاهنان بر اثر این خطاب از غضب بر افروخته شدند؛ لیکن لب به های خود از ترس قوم. (4) یسوع در کلام خود باقی مانده، می‌فرموده: ((ای کلمه ای نکشوند و شما ای کاهنان! (5) بدرستی که شما در اسبان هر آینه فقها و کاتبان و فریسیان در رفتن به جنگ راغب نیستید. (6) بدرستی که رغبت دارید، مثل سوارها؛ لیکن شما نیکو، مانند زنان؛ لیکن شما راغب نیستید در شما هرآینه رغبت دارید به جامه های شما هرآینه راغب هستید در ثمر های نگاه داشتن و تربیت کودکان. (7) بدرستی که زمین. (8) همانا شما راغب هستید به کشتزار؛ لیکن شما راغب نیستید در زراعت آنها. (9) بدرستی که شما هرآینه راغب مایهیان دریا؛ لیکن رغبت ندارید در صید نیستید در نگاه داری هستید به بزرگواری، مثل جمهوریان؛ لیکن راغب نوبر، مثل جمهوریت. (10) بدرستی که شما راغب هستید به ده یك ها و میوه های کاهنان؛ لیکن شما راغب نیستید به خدمتگذاری خدای. (11) برآستی که در این صورت چه خواهد کرد خدای با شما؟ حال آنکه شما راغبید اینجا در هر سودی بدون تلاشی. (12) حق می‌گویم به شما؛ بدرستی که خدای همانا می‌دهد به شما اندک شری است، بدون اندک خیری.)) (13) چون یسوع سخن به جانی را که در آن هر او دیو بود و او نه سخن می‌گفت و نه می‌دید و انجام رسانید، مردی را آوردند که در دید، دیدگان را بسوی آسمان متوجه نه می‌شنید. (14) پس چون یسوع ایمانشان را رحم کن و او را صحتی عطا فرما تا نمود، فرمود: ((ای پروردگار پدران ما! به این بیمار این بگفت، روح دیوی را امر کرد این قوم بدانند تو مرا فرستاده ای.)) (15) چون یسوع ما، دور شو ای بدکار از این که برود و گفت: ((به توانائی نام خدای پروردگار خود مرد.)) (16) پس روح دیو رفت و آن گنگ سخن گفت و به چشم های دید. (17) پس همه هراسان شدند؛ لیکن کاتبان گفتند: جز این نیست که او بیرون دیوان را به قوت یعلزبوب، رئیس دیوان. (18) آن وقت یسوع فرمود: ((هر می‌کند علیه خود منقسم شود خراب می‌شود و خانه بر روی خانه مملکتی که قوت دیو بیرون رود، پس چگونه مملکتش ثابت می‌افتد. (19) پس هرگاه دیو به بیرون می‌کنند، به کتابی که سلیمان می‌ماند؟ (20) و هرگاه پسران شما دیو را بیرون می‌کنم شیطان را پیغمبر به ایشان داده، هم ایشان گواهی می‌دهند که من آمرزشی به قوت خدای. (21) سوگند به هستی خدای که کفر به روح القدس را نیست؛ نه در این جهان و نه در جهان دیگر. (22) زیرا شریر دور می‌کند خود را در حالتی که عالم و مختار است.)) (23) چون یسوع این بگفت، از هیكل بیرون تعظیم نمودند او را؛ زیرا ایشان حاضر نموده بود همه ی شد. (24) پس مردم آوردنشان متمکن شده بودند؛ پس یسوع دعا نمود و ایشان را بیمارانی را که از گرد جهت لشکریان رومی در اورشلیم، با وسوسه تماماً صحت بخشید. (25) از این می‌گفتند: بدرستی که خداوند شیطان شروع کردند به هیجان آوردن مردم که اسرائیل بتحقیق آمده تا واریسی نماید قوم خود را

#### هفنادم فصل

یسوع برگشت از اورشلیم بعد از عید فصح و به حدود قیصریه فیلیس (1) فیلیپ [داخل شد. (2) بعد از آنکه فرشته جبرئیل او را آگاهانیده بود به هیجانی که = ]

میان مردم پدید آمده بود، از شاگردان خود پرسید: ((مردم درباره ی من چه در می گویند؟)) (3) جواب دادند: بعضی می گویند بدرستی که تو ایلانی و دیگران ارمیانی و دیگران می گویند تو یکی از پیغمبران هستی. (4) یسوع می گویند که درباره ی من چیست؟)) (5) پطرس جواب داد: بدرستی که جواب داد: ((سخن شما یسوع به خشم آمد و با غضب او را نهیب تو مسیح پسر خدائی. (6) پس آن وقت تو شیطان و می خواهی به من بدی کرده، فرمود: ((برو و دور شو از من؛ زیرا تویی وای بر شما اگر این را ((کنی.)) (7) آنگاه یازده نفر دیگر را تهدید نموده، فرمود کس که این را تصدیق تصدیق کنید؛ زیرا من دیده ام لعنت بزرگی را از خدای بر هر به یسوع زاری نماید.)) (8) آنگاه خواست تا پطرس را براند. (9) پس یازده نفر دیگر داده، فرمود: ((زنهار که نمودند از برای او؛ پس نراند او را. (10) لیکن دوباره او را نهیب نمود.)) (11) پس مانند این سخن بار دیگر نگویی؛ زیرا خدای تو را لعنت خواهد گفتم؛ بخواه از پطرس به گریه درآمد و گفت: ای اقا! از روی نادانی هرآینه سخن باشد که خدای تا مرا بیامرزد. (12) آنگاه یسوع فرمود: ((هرگاه خدای ما نخواسته دارد و نه خود را به بنده ی خود موسی بنمایاند و نه به ایلیا که او را بسیار دوست به هیچ پیغمبری، آیا گمان می کنید که خدا خود را به این قوم بی ایمان بنمایاند؟! (13) آیا نمی دانید که خنای هر چیزی را به يك کلمه از عدم آفریده و منشأ ی بشر از توده گلی است؟ (14) پس چگونه در این صورت خدای به انسان همه وای برآنان که می گذارند شیطان را تا ایشان را فریب (15) ! شبیه خواهد بود؟ بفرمود، برای پطرس به خدای زاری نمود و یازده نفر دهد.)) (16) چون یسوع این چنین باد؛ چنین باد؛ ای پروردگار : دیگر و پطرس می گریستند و می گفتند شد و به جلیل رفت از برای فرخنده، خدای ما! (17) بعد از این یسوع از آنجا منصرف در ذهن مردم، در شأن خاموش نمودن این پندار باطل که آغاز شده بود تا رخنه کند او.

#### فصل هفتاد و یکم

همه ی اطراف جلیل منتشر شد که یسوع چون یسوع به بلاد خود رسید، در (1) و ایشان بیماران و ارسى نمودند پیغمبر بتحقیق به ناصره آمده. (2) پس بجد تمام از مسیح کند. (3) جمعیت را نزد او حاضر نمودند و متوسل شدند به او که ایشان را در ممکن بسیار زیاد بود؛ حتی توانگری که به شکلی مبتلا بود، چون ورودش از برداشتن نبود، برداشته شد به بام خانه ای که یسوع در آنجا بود و قوم خود را به سقف آن امر نمود و در پارچه ای سرازیر، پیش روی یسوع شد. (4) یسوع دقیقه ای درنگ نمود؛ آنگاه فرمود: ((ای برادر! مترس؛ زیرا بتحقیق گناهان تو آمرزیده همه از شنیدن این بد دل شدند و گفتند: این کیست که گناهان را شد.)) (5) پس فرمود: ((سوگند به هستی خدای، بدرستی که من می آمرزد. (6) آن وقت یسوع دیگر؛ لیکن تنها خدای می آمرزد. (7) اما قادر نیستم بر آمرزش گناهان و نه کسی متوسل شوم از برای گناهان مثل خدمتگذاری مر خدای را، می توانم که به وی من یقین دارم به دیگران. (8) متوسل شدم به او از برای این مریض و بدرستی که بدانید به این اینکه خدای بتحقیق دعای مرا اجابت فرمود. (9) از برای اینکه حق را یافته ای و انسان می گویم به نام خدای پدران ما و خدای ابراهیم و پسرانش شفا برخیز.)) (10) چون یسوع این بفرمود، مریض شفا یافته، برخاست و تمجید نمود خدای را. (11) آن وقت مردم به یسوع در آویختند، تا متوسل شود به خدای از برای که در خارج بودند. (12) آن هنگام یسوع بسوی ایشان بیرون شد و دست بیمارانی و گفت: (13) ((ای پروردگار، خدای لشکران، خدای زنده، خدای های خود را بلند نموده ای! برایشان رحم کن.)) (14) هر يك جواب حقیقی، خدای قدوس که پاینده دست های خود را بر بیماران دادند: آمین! (15) پس از آنکه این گفته شد، یسوع تمجید نموده، گفتند: هر نهاد، پس همه صحت خود را یافتند. (16) آن هنگام خدای را خدای فرستاده برای ما آینه بتحقیق خدای تفقد نموده ما را به پیغمبر خود؛ زیرا پیغمبری بزرگ.

#### فصل هفتاد و دوم

شاگردان خود سخن نموده، فرمود: (2) ((حق می گویم به شب یسوع پنهانی با (1) شما را مانند گندم غربال کند. (3) لیکن من شما؛ بدرستی که شیطان می خواهد تا نخواهد شد از شما مگر آن کسی توسل نمودم به خدای از برای شما؛ پس هلاک آن را درباره یهودا که دام ها را برای من می اندازد.)) (4) جز این نیست که

همکاری بود و فرمود؛ زیرا فرشته جبرئیل به او گفت که چگونه یهودا را با کاهنان به یسوع خبر داده بود به ایشان هرچه به آن یسوع تکلم نموده بود. (5) پس نگارنده نزدیک شده، با اشك گفت: ای معلم! به من بگو کیست آنکه تو را تسلیم خواهد کرد؟ (6) یسوع جواب داده، فرمود: (( ای برنابا! این ساعت نیست ساعتی که در آن او را ؛ لیکن بدکار ظاهر می سازد خود را بزودی؛ زیرا زود است من از جهان بشناسی شاگردان آن وقت گریسته، گفتند: ای معلم! چرا ما را ترك بروم. )) (7) پس سزاوارتر است از اینکه ما را ترك کنی. (8) یسوع جواب می فرمائی؟ زیرا ما بمیریم مترسید. (9) زیرا من آن نیستم که شما را داد: (( دل های شما مضطرب نشود و ی من، بدرستی که بتحقیق آمده ام تا آفریده و نگاه می دارم شما را. (10) اما درباره بیاورد رهائی عالم را. (11) لیکن آماده کنم راه را از برای رسول الله که زود است بیایند پیغمبران دروغگویی که حذر کنید از اینکه فریب داده شوید؛ زیرا زود است وقت اندریاس گفت: ای سخن مرا می گیرند و انجیل مرا ناپاک می نمایند. )) (12) آن داد: (( بدرستی معلم! برای ما علامتی ذکر کن تا او را بشناسیم. (13) یسوع جواب که انجیل که او در زمان شما نمی آید؛ بلکه بعد از شما به چندین سال می آید؛ وقتی من باطل می شود و نزدیک است که سی نفر مؤمن پیدا نشود. (14) در آن وقت بر جهان رحم می کند؛ پس می فرستد رسول خود را که قرار می گیرد بر سر او خدای را یکی از برگزیدگان خدای بشناسد و همانا زود است که او را ابر سفیدی تا او جهان. (15) زود است بیاید با قوت عظیمی بر فاجران و براندازد بت ظاهر سازد برای جهان. (16) بدرستی که من به آمدن او مسرور می شوم؛ زیرا بواسطه پرستی را از شود و تمجید کرده شود خدای و صدق من ظاهر ی او زود است که ظاهر بگویند که من بزرگترم از انسان. (18) حق شود. (17) زود است انتقام کشد از آنانکه خواب دهد در خردسالی او وقتی می گویم به شما؛ بدرستی که زود است ماه او را جهان حذر کند از اینکه که بزرگ شود می گیرد آن را با دست های خود. (19) پس باید براندازد. (20) پس بدرستی که نپذیرد او را؛ زیرا زود است که وی بت پرستان را یسوع بر موسی بنده ی خدای بیشتر از آن کشت بسیاری را و رحم نمود درمان شهرهائی که آنها را سوزانیدند و کشتند کودکان را. (21) زیرا زخم مزمن با داغ کرده می شود. (22) زود است بیاورد حقی را آشکار تر از سایر پیغمبران و زود است که سرزنش کند هر کس را که رفتار نیکو نمی کند در جهان. (23) همچنین زود است فرستند برج های شهر پدران ما، بعضی به بعضی از روی که تحت شود بر افتادن بت پرستی از روی زمین خوشحالی. (24) پس هر وقتی که مشاهده سایر بشرها؛ پس حق و اعتراف کرده شود به اینکه من بشری هستم مانند می گویم به شما که پیغمبر خدای آن وقت می آید.

#### فصل هفتاد و سوم

حق می گویم به شما؛ بدرستی که هرگاه بخواهد شیطان که بداند آیا شما (1) خدای هستید و متمکن بشود به رسیدن مقصود خود از شما، می پسندد دوستان هواهای خود رفتار کنید، زیرا کسی به شهرهای خود هجوم برای شما اینکه به دشمنان او هستید، پس زود است که به کار ننماید. (2) لیکن چون می دانند که شما را. (3) لیکن مترسید او مقاومت خواهد بست هر دشواری را تا هلاک کند شما شنید. )) (4) یوحنا جواب می کند با شما مثل سگ در بنده شده؛ زیرا خدای دعای مرا کمینگاه می آید از داد: ای معلم! خبر بده ما را که چگونه آن آزماینده ی قدیم در است ایمان آورنده برای انسان، نه از برای ما تنها؛ بلکه نیز از برای آنهایی که زود راه. (6) اول آن وقتی انجیل. (5) یسوع فرمود: (( بدانید که آن شیر می آید به چهار به سخن و که او می آید خودش را به اندیشه ها. (7) دوم وقتی که می آید کارها بواسطه ی خدمتگزارانش. (8) سوم وقتی که می آید به تعلیم دروغ. (9) چهارم وقتی که می آید به تخیل کاذب. (10) در این صورت بر بشر واجب بسیار بر حذر باشد، خصوصاً که او راست یآوری در نهادش که گناه را است که دار دوست می دارد آب را. (11) حق می گویم به دوست دارد؛ چنانکه تب هر چیزی غالب می شود؛ چنانکه شما؛ بدرستی که هرگاه انسان از خدای بترسد، بر به عنایت فرشتگان داوود پیغمبر می گوید: (12) زود است که خدای تو را بسیار طرف چپ تو هزار و خود، که نگه دارند راه های تو را تا نلغزاند تو را شیطان. (13) از نشوند. (14) نیز وعده داده از طرف راست تو ده هزار ساقط می شوند تا به تو نزدیک نماید ما را او فرموده: خدای ما با محبت عظیمه به زبان داوود مذکور اینکه حفظ

و به هر نحوی که بدرستی که من عطا می‌کنم تو را فهمی تا تو را راه راست نماید بیفتد. (15) لیکن چه در راه‌های خود رفتار نمایی چشم خود را می‌گمارم تا بر تو مادر طفل بگویم؟ (16) هراینه بتحقیق بر زبان اشعیا فرموده: آیا فراموش می‌کنی خود را؟ لیکن به تو می‌گویم که اگر او فراموش کند، پس بدرستی که من فراموش نمی‌کنم تو را. (17) در این صورت به من بگویند چه کس می‌تواند از شیطان، هرگاه نگهبان او باشند و خدای زنده حامی او باشد. (18) با این وجود پس از فرشتگان سلیمان پیغمبر می‌فرماید - اینکه مستعد امتحانات ضرورت است - چنانکه شده ای. (19) حق می‌گویم به باشی، ای پسرک من! که از خدای ترسان را جست و جو شما؛ بدرستی که بر انسان است که مانند صراف‌ی که نقدینه‌ها آفریدگار خود می‌کند، کار کند برای اینکه افکار خود را امتحان نماید تا خطا نورزد به فصل هفتاد و چهارم

جهان، گروهی که باک ندارند از گناه و جز این بودند و همیشه خواهند بود در (1) باشند. (2) به من بگویند، چگونه شیطان نیست که ایشان دچار بزرگ‌ترین گمراهی اندیشه‌ی اینکه او بزرگ‌تر است خطا ورزید؟ (3) بدرستی که او خطا نمود بمجرد که تمام آفریدگان خدای را شأناً از انسان. (4) خطا نمود سلیمان؛ زیرا او اندیشید ماهی؛ چون خورد همه‌ی دعوت کند به ولیمه‌ای؛ پس اصلاح نمود اندیشه‌ی او را ما داوود می‌فرماید آنچه که تهیه دیده بود. (5) از این رو بی جهت نبود آنچه که پدر ها. (6) از این رو که: بزرگ شمردن انسان در نفس خود، می‌اندازد او را در وادی اشک خود را از خدای بر زبان اشعیا، پیغمبر خود، ندا می‌کند: دور سازید اندیشه‌های بد چشم من. (7) پس از برای کدام غرض سلیمان تذکر می‌دهد، چون می‌گوید: نگهدار خود را بدقت و مراقبت. (8) سوگند به هستی خدای که نفس من در حضورش دل گرفته می‌شود درباره‌ی اندیشه‌های بد، که باعث ارتکاب گناه می‌ایستند، هر چیزی ورزیدن بدون اندیشه. (9) همانا به من بگویند وقتی می‌شوند؛ زیرا ممکن نیست گناه را برگودی فرو رفته؟ (10) آری اینگونه که زارع رز می‌کارد، مگر نمی‌کارد گیاه و گوش کفایت نکند؛ بلکه تعذی کند به می‌کند شیطان، هرگاه بکارد گناه را، او به چشم زبان موسی سخن رانده و ن قرارگاه خدای است. (11) چنانکه خدای بردل که آ من راه فرموده: بدرستی که من در دل ایشان ساکن خواهم شد تا به شریعت روند. (12) همانا بگویند به من، هرگاه هیروودس پادشاه به شما سفارش کند تا خانه‌ای را که دوست دارد در آن ساکن شود حفظ کنید، آیا روا می‌دارید که او، در آن خانه در آید یا متاع‌های خود را در آن بگذارد؟ (13) چنین پیلطس، دشمن نیست. (14) پس به سزاواری واجب است بر شما، که روا مدارید نیست؛ چنین خود را در آن بگذارد. (15) زیرا خدای به شما دل داده تا شیطان در دل‌ها درآید و افکار اوست. (16) حال ملاحظه کنید که چگونه صراف در نقود آن را نگهدارید و آن مسکن است، آیا نقره اش صحیح است یا نه؟ و آیا آن نگاه می‌کند که آیا صورت قیصر درست بسیار در دست خود زیر و روی از عبار معهود است؟ (17) از این رو آن را خود، که در روز آخر می‌کند. (18) ای عالم دیوانه! عجب حکیم و زیرک هستی در کار توبیخ و تحکم می‌کنی برخد متکاران خدای به اهمال و سستی ورزیدن؛ زیرا خد متکاران تو بی شک از خد متکاران خدای حکیم ترو زیرک‌تر به من بگویند، چه کس امتحان می‌کند فکر را چنانکه صراف امتحان هستند. (19) حال ((را؟ (20) هیچ کس؛ نه، مطلقاً می‌کند قطعه‌ی نقد نقره

فصل هفتاد و پنجم

معلم! چگونه امتحان فکر شبیه می‌شود به در این وقت یعقوب گفت: ای (1) که نقره‌ی در فکر همانا امتحان قطعه‌ای نقد؟ (2) یسوع فرمود ((بدرستی می‌آید. (3) صورت درست، پرهیزگاری است؛ زیرا هر فکر عاری از تقوا از شیطان آنها. (4) وزن فکر، همانا پیروی پاکان و پیغمبران است که واجب است بر ما تبعیت از آنها. (5) همانا محبت خداست که واجب است اینکه عمل شود هر چیزی به موجب آن بدین خاطر است که دشمن در آنجا اندیشه‌هایی آورد که منافعی تقوا است در همسایگانتان و مطابق است با جهان تا جسد را فاسد کند و مطابق است با محبت محبت خدای را فاسد کند.)) (6) برتولما گفت: ای معلم! چگونه اندیشه جهانی تا نیغیم؟ (7) یسوع در پاسخ گفت: ((شما را دو چیز لازم کنیم تا در امتحان عادت کنید. (9) دوم آنکه کم سخن گویند (10) زیرا است. (8) نخست آنکه بسیار بر آن نجسی مجتمع می‌شود. (11) بسیار کاهلی غسلگاهی است که در آن هر منکر

که کار شما گفتن، اسفنجی است که گناهان را می‌مکد. (12) پس لازم است منحصر در به کار واداشتن جسد نباشد؛ بلکه واجب است که نفس شما نیز مشغول به نماز باشد. (13) بلکه واجب است که از نماز هیچ وقت پریده نشود. (14) بدرستی برای شما مثلی می‌زنم. (15) مرد بدی در دهی بود که از آن جهت، هیچ کس که من می‌شناختند نمی‌پذیرفت که در مزرعه‌ی او زراعت کند. (16) پس از آنکه او را بازار می‌روم تا بیام گروهي تنبل و بیکار را که بیایند و رز گفت، مثل گفتن بدکار: به مرد از خانه‌ی خود بیرون شد و بسیاری از ناآشنایان بیکار مرا بکارند. (17) پس این ایشان سخن گفت و ایشان را به رزستان خود مغلّس را پیدا کرد. (18) با بیشتر با او کار کرده بودند، هیچ کس از کشید. (19) اما آنکه شناخته بودند او را و بد ادا می‌کند، همانا او شیطان ایشان آنجا رفت. (20) پس آنکه بد می‌دهد و آنکه آتش جاوید است. (21) زیرا او کاری می‌دهد که مزد انسان در خدمت او است. (22) پس او از برای همین از بهشت بیرون آمده و می‌گردد به جست و جوی کنان. (23) او همانا برای کار خودش تنبل‌ها را، هرکس که باشند، به مزد می‌گیرد کار کسانی که او را نمی‌شناسند. (24) کفایت نمی‌کند مطلقاً به جهت گریختن و خصوصاً انسان او را بشناسد تا از او نجات یابد؛ بلکه واجب است به عمل از شر او، اینکه غلبه نمودن بر او آوردن کارهای نیکو، جهت

#### فصل هفتاد و ششم

سه رزستان داشت که آنها را به بدرستی که مثلی برای شما می‌زنم. (1) مردی رز را بکار، (3) پس از رز سه رزبان اجاره داده بود. (2) چون اولی ندانست که چگونه چگونه باید رز او جز برگ بیرون نیامد. (4) اما دومی، تعلیم کرد به سومی که خودش کاشت. (5) پس او به سخنانش گوش داد و رز را آنگونه که او راهنمایی کرده کاشت؛ پس رز مرد سومی بر بسیار آورد. (6) لیکن دومی در کاشتن رز اهمال نموده، وقت خود را فقط به حرف زدن گذرانید. (7) پس چون وقت دادن مال الاجاره به رسید، اولی گفت: ای آقا بدرستی که من نمیدانم چگونه رز تو زراعت صاحب رز امسال مرا ثمری نشد. (8) آقا جواب داد: ای احمق! مگر تو تنها در میشد و از این رو از رزبان دوم من، که خوب می‌دانند چگونه زمین زراعت جهان سکونت می‌کنی، حتی بر تو ادای حق من. (9) چون این می‌شود مشورت نمی‌کنی؛ پس محتوم است پس بدهد به آقای خود که بگفت، حکم کرد که به زندان رفته، مشغول باشد، تا اینکه که من بعد از این بر نادانی او ترحم فرموده؛ سپس او را آزاد فرمود و گفت: برو وام نمی‌خواهم که به رز من مشغول باشی و تو را همین بس که به تو می‌بخشم آنها تو را. (10) دومی آمد و آقا به او فرمود: مرحباً به رزبان من؛ کو آن ثمرهائی که به مدیون منی؟ (11) چون تو بخوبی می‌دانستی که چگونه رزها را نیکو کنی؛ پس که به تو اجاره داده ام باید بسیار ثمر آورده باشد. (12) دومی جواب بی‌یقین رزی روی به تنزل آورده؛ زیرا من تاکنون بری نکرده و زمین را زراعت ننموده داد: ای آقا! رز تو نیاورد؛ از این جهت نمی‌توانم که مالت را به تو بدهم. (13) آقا سومی را ام و این رزبان به او گفت: همانا تو به من گفتی که این مردی که رز دوم را به او خواند و متحیرانه تمام تعلیم نمود زراعت رزی را که به تو اجاره داده ام. اجاره داده ام تو را به او اجاره داده ام بار نیاورد با اینکه خاک یکی (14) چگونه می‌شود که رزی که رز فقط به سخن زراعت نمی‌شود؛ بلکه بر آنکه! است. (15) سومی جواب داد: ای آقا پیرهنش پر شود از عرق. (16) می‌خواهد استیجار، او را فرض است که هر روز نمی‌کند جز بیهوده صرف چگونه رزستان تو ثمر دهد و حال آنکه رزبان هیچ کاری هرگاه عمل نمودن وقت به سخن گفتن. (17) ای آقا! هیچ شک نیست در اینکه که پر می‌کرد به آنچه گفته بود، هر آینه اجرت پنج ساله‌ی رز را داده بود؛ زیرا من با گفتن نمی‌توانم، اجرت دو ساله را به تو دادم. (18) پس آقا در غضب شد و به رزبان حقارت فرمود: حالا تو کار بزرگی کردی بواسطه‌ی توجه نکردن از درختان و عمل نیاوردن رز؛ پس مرا بر تو سزای بزرگی است. (19) آنگاه خدمتکاران خود را به زدن او بدون ترحم. (20) او را در زندان نمود زیر شکنجه‌ی خوانده، حکم داد هر روز او را می‌زد. (21) مطلقاً نخواست او را به شفاعت خدمتکار جفا پیشه‌ای که دوستانش رها کند

#### فصل هفتاد و هفتم

روز جزا: ای راستی شما را می‌گویم بسیار زود است گروهي بگویند به خدای در (1) زود پروردگار! هرآینه ما بشارت دادیم و تعلیم کردیم شریعت تو را. (2) لیکن هم

است که سنگ ها نیز به صدا آیند بر ضد ایشان و بگویند: چون فقط دیگران را بشارت داده اید، پس به زبان خود خودتان را محکوم ساخته اید، ای گنهکاران!)) (3) یسوع فرمود: ((خداي سوگند به حیات می‌کند که: بدرستی آن کسی که حق را آنگاه رفتار کند، به عقاب سوزناك گرفتار خواهد شد؛ حتی اینکه می‌داند و برعکس آن رحم کنند. (4) همانا به من بگویند، آیا خدای شریعت نزدیک می‌شود که شیاطین بر او عمل کردن؟ (5) برآستی به شما می‌گویم که را برای دانستن عطا فرموده یا برای می‌دانی به عمل آری. (6) به من غایت هر عملی همان حکمت است که هر چه را خود طعام خوش بگوئید، هرگاه کسی بر سفره ای نشسته باشد و به دو چشم آنها را گوازی را ببیند، لیکن اختیار کند به دست های خود چیز های مرداری را و بخورد، آیا دیوانه نیست؟)) (7) پس شاگردان عرض کردند: آری؛ البته. (8) آن وقت فرمود: ((بدرستی که تو از تمام دیوانگان همانا دیوانه تری ای انسان! که یسوع ادراک خود می‌شناسی و جهان را به خواهش نفس خود آسمان را به خود می‌شناسی و به اعمال خود شقاوت می‌خواهی. (10) لذا بدیشت را به ادراک دلاوری هستی، ای آنکه شمشیر را دوزخ را اختیار می‌کنی. (11) هر آینه تو چگونه نمی‌دانید آنکه در تاریکی می‌افکنی و غلاف را بر می‌داری که جنگ کنی؟! (12) مگر را ببیند؛ بلکه تا راه راه می‌رود روشنی را می‌خواهد؟ اما نه فقط برای اینکه روشنی برسد. (13) عجب بد بختی ای راست را دریابد و راه رود با ایمنی تا به کاروانسرا شوی! زیرا خدای عالمی که واجب است به تو هزار بار توهین شود و دشمن داشته ما همیشه خواسته است که راه را بشناسی و فروغ راه شناسی را بواسطه ی پیغمبران پاک خود بر تو مرحمت فرموده تا بسوی وطن و استراحتگاه خود تو ای شریر! از رفتن تنها روی گردان نشدی؛ بلکه آنچه از آن بدتر بروی. (14) لیکن نور را تحقیر کردی. (15) هر آینه مثل شتر درست آمد که گویند است به جا آوردی که صاف بنوشد؛ زیرا نمی‌خواهد روی زشت خود را او را راغب نیست که از آب می‌کند. (17) زیرا او مکروه می‌داند نور را ببیند. (16) چنین می‌کند صالحی که کار بد که داده می‌شود به او حکمتی و تا کارهای زشت او دانسته نشود. (اما آن کسی می‌کند به اینکه آن را در شر صرف قناعت نکند به اینکه کار نیکو نکند، بلکه از آن بدتر. دهنده قرار می‌دهد نماید، به آن کسی ماند که عطایا را آلات کشتن عطا

#### فصل هفتاد و هشتم

شفقت نورزید بر سقوط شیطان؛ اما راست می‌گویم به شما، بدرستی که خدای (1) بدی حال کسی را که شفقت ورزید بر سقوط آدم. (2) کافی است شما را بدانید شر می‌شناسد نیکویی را و کار زشت می‌کند. می‌داند خیر را و به جا می‌آورد را.)) (3) پس در این وقت اندریاس گفت: ای معلم! خوب است که علم ترک کرده شود سقوط در چنین حالتی. (4) یسوع جواب داد: ((هرگاه جهان بی آفتاب و از ترس روان بی ادراک نیکو باشد، آن وقت بی معرفتی هم نیکو انسان بی دو چشم و شما؛ بدرستی که نان، زندگانی جهان را به شما خواهد بود. (15) راست می‌گویم به زندگانی جاودان را. (6) مگر نمی‌دانید که افاده نمی‌کند، چنانکه علم افاده می‌کند می‌فرماید: از پیران خود بپرس تو را خدای امر فرموده به علم. (7) زیرا خدای چنین می‌فرماید: وصیت مرا جلو ایشان تعلیم خواهند کرد. (8) خدای درباره ی شریعت می‌روی و در چشم های خود بگذار و تفکر کن در آن هنگامی که می‌نشینی و راه هر وقت. (9) پس شما را ممکن است اکنون که بدانید، اگر بی علمی خوب بود. (10) بدرستی که هرکس خوار بشمرد حکمت را هر آینه بد بخت و شقی است. از حیات جاودانی بی بهره خواهند ماند.)) (11) یعقوب گفت: ای زیرا ناچار از هیچ معلمی تعلیم گرفته و نه ابراهیم و با وجود این هر معلم! می‌دانیم که نه ایوب یسوع جواب داد: ((حق به شما می‌گویم؛ همانا هر کس (دو پاک و پیغمبر بودند. (12) کرده نمی‌شود؛ زیرا او در خانه ی که از کسان عروس است، به عروسی دعوت می‌شوند. (13) پس مگر عروس ساکن است؛ بلکه کسانی که دور از خانه اند دعوت هستند. (14) پس نمی‌دانید که پیغمبران خدای در خانه ی نعمت خدای و رحمت او شریعت خدای در ایشان آشکار است؛ چنانکه داوود، پدر ما در این خصوص می‌فرماید: بدرستی که آن کس که شریعت خدای در دلش هست پس راه او کنده می‌گویی؛ بدرستی که خدای ما چون انسان را آفرید او را تنها نمی‌شود. (15) حق دلش نوری نهاد تا او را بنمایاند اینکه سزاوار است او را نیکوکار نیافرید؛ بلکه در با گناه تاریک شود این نور، پس آن خاموش خدمت خدای. (16) همانا اگر

خدمت خدای دارند، با وجود اینکه نمی‌شود. (17) زیرا هر گروهی این رغبت را در پرستیده اند. (18) از این رو ایشان خدای را گم کرده اند و خدایان باطل دروغ را نوری که به ایشان تعلیم واجب شد که انسان از پیغمبران خدای علم بیاموزد؛ زیرا می‌کند راه به بهشت رفتن را که وطن ماست، به خدمت خدای واضح است. (19) چنانکه واجب است که آورده شود و مداوا شود، کسی که در چشم او ((مرض است

#### فصل هفتاد و نهم

آنکه ایشان یعقوب پرسید: چگونه پیغمبران ما را تعلیم می‌کنند و حال (1) مردگانند؟ (2) چگونه تعلیم می‌دهد کسی که به پیغمبران معرفت ندارد؟ (3) یسوع جواب داد: ((تعالیم ایشان مدون است؛ پس واجب است مطالعه ی آن؛ زیرا نوشته ی پیغمبری است برای تو. (4) راستی به شما می‌گویم؛ آنکه خوار می‌دارد به منزله پیغمبر را خوار می‌کند، بلکه خوار می‌کند همچنین خدائی را که نبوت را، نه فقط را. (5) اما آنچه مخصوص است به گروه هائی که فرستاده است آن پیغمبر می‌گویم، هر گاه در آن افطار مردی نمی‌شناسند پیغمبر را، پس بدرستی که به شما دیگران چیزی را که دوست زندگانی کند، چنانکه دل او. به او وحی کند و نکند به را که دوست دارد از ندارد که به او از دیگران برسد و بدهد به نزدیکان خود چیزی از این رو دیگران بگیرد، رحمت خدای از چنین مردی کناره نخواهد گرفت. (6) پس خدای بر او آشکار شود و به رحمت خود شریعت خود را در وقت مرگ به وی نشان دهد، اگر چه پیش از آن نباشد. (7) شاید در دل شما خطور کند که خدای شریعت را به شریعت، به او داده. (8) بدرستی که این باطل است؛ بلکه خدای خود بجهت محبت انسان کار نیکو کند بجهت محبت خدای. (9) پس هرگاه بیابید را عطا فرموده تا کار نیکو می‌کند، آیا گمان می‌کنید که وی را خوار انسانی را که بجهت محبت او است؛ بلکه او را بیشتر از آنکه شریعت را به می‌کند. (10) نه چنین است و نه چنین می‌دارد. (11) همانا من مثلی برای شما می‌زنم. مردی ایشان عطا فرموده دوست املاک او زمین خشکی بود که نمی‌رویانید بود که املاک بسیاری داشت و از جمله روزی بر این زمین خشک راه جز چیزهائی که ثمری نداشتند. (12) در بین اینکه با ثمر. (13) پس این می‌رفت، در میان آن گیاه های بی بر، برخورد به گیاهی نیکو و خوشکوار را در مرد با خود گفت که چگونه اتفاق افتاده که این گیاه، این ثمرهای شده، در اینجا بارور شده است. (14) من نمی‌خواهم که او اینجا باقی بماند و بریده کردن آتش نهاده شود. (15) آنگاه خدمتکاران خود را خواند و به ایشان امر فرمود به آن و نهادن آن در بستان خودش. (16) بدرستی که من می‌گویم به شما، اینچنین می‌کند خدای ما از شراره دوزخ کسانی را که نیکوکارند، هر جا که باشند حفظ

#### فصل هشتادم

به من بگوئید، آیا ایوب در غیر سرزمین عوض ساکن شد در میان بت (1) از زمان طوفان چه می‌نویسد؟ (3) بگوئید به من. (4) بدرستی که پرستان؟ (2) موسی خدای یافت. (5) پدر ما ابراهیم پدری داشت که هیچ ایمان او می‌گوید: نوح نعمتی از می‌پرستید بت های باطل را. (6) لوط ساکن شد در میان نداشت؛ زیرا او می‌ساخت و بودند. (7) همانا بتحقیق بختنصر دانیال را اسیر گرفت و او بدترین مردمی که بر زمین و میشائیل که جز دو سال عمر نداشتند وقتی که اسیر طفل بود با حنیا و عزریا بت پرست پرورش یافتند. (8) قسم به شدند و در میان جماعتی از خدمتکاران می‌سوزاند و آنها را هستی خدای بدرستی که چنانکه آتش چیز های خشک را خدای ما رحم شعله ور می‌گرداند، بدون تمیز میان زیتون و سرو و خرما، همچنان و می‌فرماید بر هر که نکوئی کند بدون آنکه فرق بگذارد میان یهودی و سکیتی یونانی یا اسماعیلی. (9) لیکن ای یعقوب! در اینجا دل تو توقف نکند؛ زیرا هر جا که خدای پیغمبر فرستاده لازم است بر تو که حکم خود را انکار نمائی و متابعت پیغمبر کنی. (10) نه اینکه بگوئی که چرا این را می‌گوید، برای چه امر و نهی می‌کند. (11) بلکه بگو اینچنین خدای خواسته و اینچنین امر می‌فرماید. (12) مگر موسی چه فرمود وقتی که موسی را اسرائیل حقیر خدای به نشمردند؛ بلکه ایشان مرا حقیر شمرود؟ فرمود: بدرستی که ایشان تو را حقیر انسان اینکه زمان شمرند. (13) راست می‌گویم به شما؛ همانا واجب نیست بر در یاد گرفتن حیات خود را در یاد گرفتن کلام و خواندن صرف نماید؛ بلکه صرف نماید اینکه چگونه به نیکی مشغول شود. (14) همانا بگوئید کدام خادم هیروئوس

نمی‌خواهد خشنودی او را به اینکه به تمام کوشش خدمت نماید؟(15) وای بر می‌خواهد خشنود سازد کالبدی را که جز گِل و سیرگین نیست و عالمی که می‌کند، خدمت خدائی را که آفریده است هر چیزی را نمی‌خواهد - بلکه فراموش آنکه مجید است پیوسته

## فصلهای 81 تا 100

### فصل هشتاد و یکم

پنداشته می‌شود برکاهنان، هرگاه تابوت شهادت بگوئید به من، آبا گناهی بزرگ(1) گرفته اند؟)) (2) پس شاگردان لرزیدند خدای را بیندازد در وقتی که آن را به دوش اینکه خدای عزّه را کشت بجهت اینکه چون این راشنیدند؛ زیرا ایشان علم داشتند به گفتند: بدرستی که آن گناه بزرگی تابوت خدای را از روی خطا دست زده بود. (3) پس خدای، بدرستی که فراموشی است. (4) آنگاه یسوع فرمود: ((سوگند به هستی تو حیات ابدی را کلمه ی خدای، که به آن همه ی چیزها را آفریده و به آن برای نمازکرد و مرحمت فرموده، هرآینه گناه بزرگی است.)) (5) چون یسوع این فرمود اینچنین بعد از آن نماز فرمود: ((واجب نیست که فردا بسوی سامره عبورکنیم؛ زیرا را به من، فرشته ی یزدان پاک فرمود.)) (6) در بامداد آن روز یسوع به چاهی که آن یعقوب ساخته و به یوسف پسرش بخشیده بود رسید. (7) چون یسوع خسته شده سفر، شاگردان خود را به شهر فرستاد تا طعامی بخرند. (8) پس در پهلوی چاه بود از نشست و یک زنی از سامره بسوی چاه آمد تا آب بکشد. (9) یسوع به بر سنگ چاه ده تا بنوشم.)) (10) پس آن زن در جواب گفت: مگر خجالت آن زن فرمود: ((مرا آب و تو عبرانی هستی و من زنی هستم نمی‌کشی که از من شربت آب می‌خواهی می‌دانستی که چه کس از تو سامری. (11) یسوع در جواب فرمود: ((ای زن! اگر در جواب شربت آب می‌خواهد، هرآینه تو از او شربتی می‌خواستی.)) (12) زن گفت: چگونه می‌دهی به من که بنوشم و نه ظرفی و نه ریسمانی با تو هست تا به آب بکشی و چاه عمیق است. (13) یسوع در جواب فرمود: ((ای زن! هر که از آب آن بنوشد دوباره عطش می‌گیرد؛ اما هرکس از آبی که من به او می‌دهم این چاه و این به تشنگانی داده می‌شود تا بنوشند و به حیات بنوشد، هرگز تشنه نمی‌شود آقا! از این آب به من بده. (15) یسوع در جواب جاودانی برسند.)) (14) زن گفت: ای را بدهم و بنوشید.)) (16) زن فرمود: ((برو و شوهر خود را بخوان تا شما گفتی؛ زیرا تو پنج گفت: شوهر ندارم. (17) یسوع در جواب فرمود: ((خوب راست را شوهر داشتی و آنکه اکنون با تو است شوهر تو نیست.)) (18) چون زن این بشنید، مضطرب شد و گفت: ای آقا! بعیان می‌بینم اینکه تو پیغمبری. (19) از این رو می‌کنم بسوی تو که مرا از آنچه می‌آید خبر دهی که عبرانیین بر کوه صهیون زاری در هیکلی که آن را سلیمان در اورشلیم بنا کرده و می‌گویند که نعمت و نماز خوانند بدست آید نه در جای دیگر. (20) اما قوم ما پس بر این کوه سجده رحمت خدای آنجا سجود همانا واجب است که بر کوه های سامره باشد می‌کنند و می‌گویند که هستند؟ فقط؛ پس کدامین سجده کنندگان حقیقی

### فصل هشتاد و دوم

وای بر تو ای شهرهای ((2) در این وقت یسوع آهی کشید و گریه کرده، فرمود(1) پروردگار، زندگانی می‌کنی یهودیه؛ زیرا تو فخرکنان می‌گوئی هیکل پروردگار، هیکل جهان. (3) پس بدرستی چنانکه گویا خدائی نیست؛ فرو رفته ای در لذایت و مکاسب می‌خواهد بفهمد که این زن حکم به دوزخ می‌کند بر تو در روز جزا. (4) زیرا این زن ملتفت چگونه نعمت و رحمت را نزد خدای به دست بیاورد.)) (5) آنگاه بسوی آن زن شده، فرمود: ((ای زن! بدرستی که شما سامریان سجده می‌کنید به چیزی که آن را نمی‌شناسید؛ و اما ما عبرانیان سجده می‌کنیم به آن چیزی که می‌شناسیم به تو؛ بدرستی که خدای روح است و حق واجب است اینکه. (6) راست می‌گویم حق. (7) زیرا پیمان خدای همانا در اورشلیم در سجده کرده شود برای او به روح و دیگر. (8) لیکن تصدیق کن مرا، وقتی می‌آید هیکل سلیمان گرفته شده نه در جای می‌دهد و ممکن می‌شود سجده که خدای رحمت خود را، آن وقت در شهر دیگر حقیقی را هرجا به نمودن برای او در هرجای براستی و خدای قبول می‌فرماید نماز داریم؛ پس وقتی رحمت خود.)) (9) زن در جواب گفت: بدرستی که ما انتظار مسیا را نمی‌دانیم که که بیاید ما را تعلیم می‌کند؟ (10) یسوع در جواب گفت: ((ای زن! مگر بناچار مسیا خواهد آمد.)) (11) زن در جواب گفت: آری، ای آقا! (12) آن وقت یسوع

درخشیده رخسار شد و فرمود: ((به من ظاهر می‌شود ای زن که تو مؤمنه بدان که با ایمان به مسیا همه ی برگزیدگان خدای زود است باشی. (13) پس اکنون است که بدانی آمدن مسیا را.)) (15) زن گفت: ای خلاصی یابند. (14) اکنون واجب جواب فرمود: ((بدرستی که من آقا! شاید تو خود مسیا باشی. (16) یسوع در ام. (17) لیکن زود بسوی خانه ی اسرائیل بعنوان پیغمبر رهائی فرستاده شده جهان. آنه است که بعد از من بیاید مسیا که فرستاده شده ی خداست برای همه ی بواسطه ی او خدای جهان را آفریده. (18) در آن وقت سجده کرده می‌شود برای در همه ی جهان و به رحمت رسیده می‌شود و سال یوبیل که هر صد سال خدای را مسیا در هر سال، در هر جا قرار دهد.)) (19) آنگاه آن زن می‌آید زود است که آن شهر شتافت تا خبر دهد آنچه را که از یسوع شنیده بسوی خود را گذاشته، بسوی است.

#### فصل هشتاد و سوم

وقتی که آن زن با یسوع سخن می‌گفت، شاگردان آمدند و تعجب کردند که او در (1) سخن می‌راند. (2) با این وجود کسی به یسوع نگفت برای چه اینچنین با زنی می‌گوئی. (3) چون زن برفت، گفتند: ای معلم! بیا و اینچنین با زن سامریه ای سخن که طعام دیگری بخورم.)) (5) پس بخور. (4) یسوع در جواب فرمود: ((واجب است گفته و رفته تا شاگردان بعضی به بعضی گفتند: شاید مسافری با یسوع سخن برنابا! یا برای وی طعامی بخوید. (6) پس از نگارنده ی این کتاب پرسیدند و گفتند: ای اینجا کسی بود که او را ممکن شود تا طعامی برای معلم حاضر نماید؟ (7) پس نگارنده در جواب گفت: اینجا کسی نبود؛ جز همان زنی که او را دیدید که حاضر کرده این ظرف خالی را تا از آب پرش کند. (8) پس شاگردان ایستادند با دهشت و بود سخن یسوع شدند. (9) آن هنگام یسوع فرمود: ((بدرستی که شما منتظر نتیجه ی عمل به مشیت خداست. زیرا آنچه که قوت انسان نمی‌دانید طعام حقیقی همان نیست؛ بلکه آن کلمه الله است به اراده ی او که می‌شود و او را حیات می‌دهد نان سبب است که فرشتگان پاك نمی‌خورند؛ به انسان روزی می‌دهد. (11) پس از این خدای. (12) همچنین ما و بلکه زندگانی می‌کنند و متغذی می‌شوند به اراده ی موسی و ایلیا و یکی دیگر چهل روز و شب بدون چیزی از طعام گذرانیم.)) (13) آنگاه یسوع چشمان خود را بلند کرده، فرمود: ((وقت درو کی می‌شود؟)) (14) شاگردان در جواب گفتند: بعد از سه ماه. (15) یسوع فرمود: ((اکنون کنید چگونه کوه ها به دانه ها سیفد است. (16) راستی به شما می‌گویم، همانا نگاه بزرگی پیدا می‌شود که چیده شود.)) (17) آن وقت اشاره نمود به جماعت امروز درو بودند تا او را ببینند. (18) زیرا آن زن چون به شهر در آمده بود، شهر بسیاری که آمده آورده، گفته بود که ای مردم! بیایید و ببینید پیغمبر تازه ی فرستاده شده را به هیجان به خانه ی اسرائیل. (19) بر آنها باز گفته بود آنچه را که از یسوع را از جانب خدای چون آنجا آمدند، از یسوع استدعا کردند که نزد ایشان درنگ شنیده بود. (20) پس شده و در آنجا دو روز ماند، در حالتی که شفا نماید. (21) پس یسوع داخل شهر دهنده بود آنچه را که مختص به ملکوت دهنده بود همه ی مریضان را و تعلیم به سخن و آیات او بیشتر خداست. (22) آن وقت اهل شهر به آن زن گفتند که ما خداست و پیغمبری ایمان داریم تا به آنچه تو گفتی. (23) چون او برآستی قدوس نیمه است فرستاده شده برای کسانی که به او ایمان می‌آورند. (24) پس از نماز شب، شاگردان نزدیک یسوع شدند. (25) پس به ایشان فرمود: ((زود باشد که این زمان مسیا، پیغمبر خدای، یوبیل سالیانه شود که اکنون هر صد سال شب در نمی‌خواهم که امشب بخوابیم؛ بلکه می‌خواهم که نماز می‌آید. (26) از این رو سجده کنیم خدای توانای مهربان همیشه بخوانیم و سر خود صد بار خم کرده بگوئیم: اعتراف می‌کنیم به تو پروردگار یکتای خجسته ی خود را. (27) پس باید هر بار است. (28) زیرا تو به رحمت خود به همه ی چیز ما که نه تو را آغاز و نه تو را انجام خود همه را جزا دهی. (29) میان بشر ها دادی آغازشان و زود باشد که به عدل دستخوش حرکت و عوارض مانندی نداری. (30) زیرا به وجود بی نهایت خود، ی تو نیستی. (31) به ما رحم کن؛ چون تو ما را آفریده ای و ما ساخته شده ((هستیم.

#### فصل هشتاد و چهارم

خدای نمایم؛ زیرا او به ما امشب چون یسوع نماز خواند فرمود: ((باید شکر (1)

زمانی را که لازم بود در این شب رحمت بزرگی ارزانی فرموده. (2) چون او برگردانید خدای. (3) بتحقیق شنیدم آواز او را.)) (4) پس بگذرد و نماز خواندیم به اتحاد با رسول رخسار شدند و گفتند: ای چون شاگردان ای سخنان را شنیدند، درخشنده آیا گاهی دیده (( معلم! امشب به ما قدری از اندر زها پیامور. (5) پس یسوع فرمود آقا! نه؛ بدرستی که یاد اید فضله را مخلوط با بلسان.)) (6) پس جواب دادند: نه ای بدرستی که من (( نمی شود دیوانه ای که این کار را نماید. (7) پس یسوع فرمود اکنون به شما خبر می دهم که همانا در جهان یافت می شوند کسانی که در دیوانگی از آن بالاترند؛ زیرا ایشان خدمت خدای را به خدمت جهان مخلوط بسیاری از کسانی که بدون انجام گناه زندگانی می کنند، فریب می کنند. (8) حتی چینی که ایشان نماز می خوانند مشاغل دنیوی را به نماز شیطان خورده اند. (9) در آن وقت در نظر خدای مورد خشم واقع شده خودشان در آمیخته اند؛ پس در غسل می کنید بر حذر می شوید از اینکه اند. (10) به من بگوئید، آیا هرگاه برای نماز می شوید. (11) لیکن چه می کنید به شما نجاستی برخورد؟ آری از نجاست برخورد از گناه ها بواسطه وقتی که نماز می کنید. (12) بدرستی که می شوید خودتان را در حالی که ی رحمت خدای. (13) آیا هرگز می خواهید که امور دنیوی صحبت بدارید فضله ی نماز می خوانید؟ (14) پیر هیزید از اینکه چنین کنید. (15) زیرا کلمه ی دنیوی شیطان می شود بر نفس تکلم کننده.)) (16) پس شاگردان بر خود لرزیدند؛ زیرا با ایشان بتندی روح سخن می گفت. (17) ایشان گفتند: ای معلم! چه کنیم هرگاه ما سخن گوید، درحالتی که ما نماز می خوانیم؟ (18) یسوع در جواب دوستی بیاید با که انتظار بکشد و نماز خود را به پایان برسانید.)) (19) پس فرمود: (( بگذارید او را که او چون دید که ما با او حرف نمی زنیم خشمگین بر تو لما گفت: حتی فرض کنیم هرگاه خشمگین شد، پس باور بدارید از )): شده و برود؟ (20) یسوع در جواب فرمود است؛ بلکه کافر و رفیق شیطان من که او نه همانا دوست شماست و نه مؤمن اصطبل هیرو دس صحبت است. (21) به من بگوئید، هرگاه بروید تا با یکی از غلامان خشمگین بدارید و بیاید او را که با هیرو دس درگوشی سخن می کند، آیا شما می شوید که او شما را در انتظار بدارد؟ (22) چنین نیست هرگز بلکه مسرور که دوست خود را مقرب پادشاه می بینید.)) (23) آنگاه فرمود: (( آیا صحیح می شوید شاگردان در جواب گفتند: همانا که بحقیقت راست است. (25) پس (است این؟)) (24) می گویم، که هرکس نماز می خواند، همانا با خدای یسوع فرمود: (( راستی به شما گفتن با خدای را ترك نمائید تا با صحبت می دارد. (26) پس مگر رواست که سخن شما از برای این سبب که مردم صحبت داشته باشید؟ (27) آیا سزاوار که دوست شود؟ (28) از من باور شما احترام خدای را بیشتر از او نگه می دارید خشمگین خشمگین شود، پس بدارید که هرگاه او بدین خاطر که شما او را منتظر داشته اید آرزوی همانا خدمتکار خوبی است شیطان را. (29) زیرا این همان است که شیطان آن را دارد؛ یعنی برای خاطر مردم، خدای ترك شود. (30) به هستی خدای سوگند که است بر هرکس که از خدای می ترسد، اینکه در هر عمل صالحی از کارهای واجب (( ناخالصی تا عمل صالح فاسد انجام نشود جهان، دور شود از

#### فصل هشتاد و پنجم

اگر کسی بدی کند یا سخن بد بگوید و کسی برود تا او را اصلاح (( یسوع فرمود (1) چنین کاری کند، کار این شخص چگونه است؟)) (2) شاگردان در کند و مانع شود که می کند؛ چه او خدمت می کند خدای را که همیشه جواب گفتند: او کار خوبی می خواهد دفع تاریکی را. (3) پس می خواهد منع شر را؛ چنانکه آفتاب همیشه کار نیکویی کند یا یسوع فرمود: (( من به شما می گویم که بعکس آن هرگاه کسی آن سخن نیکویی بگوید، پس هرکس منع او خواهد بوسیله ای که بالاتر از نباشد، همانا خدمت شیطان می نماید بلکه رفیق او می شود. (4) زیرا شیطان به اهتمام ندارد جز جلوگیری از هرکار نیکو. (5) لیکن من حالا به شما چه چیزی که من به شما می گویم آنچه را سلیمان پیغمبر پاك و دوست بگویم؟ (6) بدرستی که ایشان را بشناسید، یکی از ایشان دوست شما خدای فرموده: از هر هزار کس نمی توانیم کسی را دوست خواهد بود.)) (7) پس متی گفت: در این صورت نیست شما را بداریم. (8) یسوع در جواب فرمود: (( به شما راست می گویم؛ که جایز بدارید از که چیزی را مکروه بدارید جز گناه را. (9) حتی نمی توانید شیطان را دشمن باب اینکه او آفریده ی خداست. (10) آیا می دانید این برای چیست؟ من به شما

می‌فهمانم.(11) زیرا او آفریده ی خداست و هرچه خدای آفریده است آن نیکو و است.(12) پس بدین جهت هرکس مخلوق را نمی‌پسندد خالق را نیز کامل دوست، چیزی جدای از دیگر چیز است که بدست آوردنش نمی‌پسندد.(13) لیکن است.(14) زیرا دوست خوش نمی‌دارد آسان نیست؛ ولی از دست رفتنش آسان کنید و بیدار شوید و اعتراض را بر کسی که او را سخت دوست می‌دارد.(15) حذر می‌دارید؛ از این دوست اختیار نکنید کسی را که دوست نمی‌دارد آن را که دوست از باب که او دوست است.(16) پس بدانید که مراد از دوست چیست.(17) منظور دوست جز طیب نفس نیست.(18) همچنین همان طور که نادر است انسان طیب آورد که تمام مرض‌ها را بشناسد و استعمال دواها را در آنها ماهر بدست وجود دوستانی که بشناسند لغزش‌ها را و بدانند چگونه بدانند، همچنین نادر است صلاح.(19) لیکن در اینجا يك بدی هست و آن این است که باید راهنمایی کنند به از لغزش‌های دوستان خود بسیار کس دوستانی دارند که چشم می‌دارند.(21) دوستان می‌پوشند.(20) دوستان دیگری دارند که ایشان را معذور می‌کنند.(22) دوستانی پیدا دیگری دارند که از ایشان بجهت امور دنیویه حمایت می‌خوانند و یاری می‌شوند - و این بدتر است از آنچه گذشت - که دوستان خود را فرومایگی ایشان می‌کنند ایشان را در ارتکاب گناه و زود باشد که آخرت ایشان نظیر کنید.(24) زیرا باشد.(23) حذر کنید از اینکه امثال این گروه را دوستان خود اختیار. ایشان دشمنانند و کشندگان نفس اند برآستی

#### فصل هشتاد و ششم

باید دوست تو دوستی باشد که قبول کند اصلاح را، همچنانکه او می‌خواهد که (1) اصلاح کند.(2) نیز همچنانکه او می‌خواهد که ترك کنی هر چیزی را برای محبت تو را دوست که راضی باشد بر اینکه ترك کنی او را برای خدمت خدای؛ پس بر انسان نداند که چگونه خدای را دوست بدارد، پس خدای.(3) لیکن به من بگو، هرگاه بدارد؟(4) پس چگونه خواهد دانست از چه چیز خواهد دانست که خودش را دوست چگونه خودش را دوست که دیگران را دوست بدارد، در صورتی که نمی‌داند که دوستی اختیار بدارد؟(5) برآستی که این البته محال است.(6) پس هرگاه برای خود به کنی - زیرا هرکس را دوست نباشد همانا بینواست - اول در او نظر کن؛ ولی نه فاجر او نسب نیک او و نه به طایفه ی معتبر او و نه به خانه ی او و نه به جامه های کنی، باسانی و نه به صورت زیبای او و نه به سخن نیکوی او؛ زیرا تو اگر به اینها نظر فریب خواهی خورد.(7) بلکه نظر کن چگونه از خدی می‌ترسد و چگونه چیزهای زمینی و دنیویه را حقیر می‌شمارد و چگونه کارهای نیکو را دوست می‌دارد؛ و به چگونه تعلق به جسد خود را دشمن می‌دارد؛ پس آن زمان آسان وجه اخص راستگویی.(8) نظر کن به وجه اخص هر گاه بترسد از می‌شود بر تو دریافتن دوست هرگاه حریص باشد بر اعمال صالحه و خدای و حقیر شمارد اباطیل جهان را و سخت.(9) واجب هم نیست بر دشمن بدارد علاقه ی به جسد خود را، مثل دشمنی او باشد؛ زیرا تو تو که چنین دوستی را دوست بداری، بحیثی که محبت تو منحصر در نعمتی بت پرست خواهی شد.(10) بلکه او را دوست بدار مثل اینکه خدای تو را عطا فرموده؛ پس زینت می‌دهد آن را خدای به فضل بزرگتری.(11) برآستی به شما که هر کس دوستی پیدا کند، یکی از مسرت‌های فردوس را پیدا کرده می‌گویم فردوس را یافته.)) (12) یدی گفت: لیکن هرگاه اتفاق افتاد است؛ بلکه او همه ی منطبق نشود بر آنچه گفتی ای معلم! پس او را باید برای انسان وجود دوستی که کند؟(13) یسوع در جواب فرمود: ((واجب است چه کرد؟ آیا واجب است که او را ترك می‌رانند می‌کند تا وقتی از آن نفعی بر او آن کند که ناخدا با کشتی خود که می‌کند.(14) اینچنین واجب می‌بیند؛ لیکن وقتی که در آن زمانی یافت آن را ترك را در چیز هائی است که بکنی با دوستی که از تو بدتر است.(15) پس ترك کن او که برای تو لغزشی باشد، هرگاه می‌خواهی که تو را رحمت خدای ترك نکند

#### فصل هشتاد و هفتم

زیرا که جهان بر گناه وای بر جهان از لغزش‌ها.(2) بناچار لغزش‌ها خواهد آمد؛ (1) می‌شود.(4) برای ایستادگی دارد.(3) لیکن وای بر انسانی که لغزش بر او وارد دریا غرق انسان بهتر است اینکه در گردن او سنگ آسیا آویخته شود و در لجه ی شود از اینکه همسایه ی او بلغزد.(5) هرگاه چشم تو مایه ی لغزش تو باشد، پس آن را یکن؛ زیرا بهتر است که با يك چشم داخل بهشت شوی از اینکه با دو چشم

دوزخ بروی. (6) اگر دست یا پای تو بلغزند تو را به آنها نیز چنین کن؛ زیرا بهتر داخل که در ملکوت آسمان لنگ یا دست و پا بریده داخل شوی، از اینکه داخل دوزخ دست و پا.)) (7) پس سمعان - نامیده شده به پطرس - گفت: ای شوی با دو کنم؟ برآستی می‌شوم ناقص در زمان آقا! چگونه واجب است که چنین جسدیه را که حق را کمی. (8) یسوع در جواب فرمود: ((ای پطرس! خلع کن حکمت توست، و فرد و تنها خواهی یافت. (9). زیرا کسی که تو را تعلیم می‌کند آن چشم کسی که تو را در عمل همراهی می‌کند آن پای توست، و کسی که خدمت می‌کند چیزی آن دست توست. (10) پس وقتی که امثال اینها باعث شوند بر تو را در کن (11) زیرا بهتر است تو را که جاهل و فقیر و با اعمال کمی داخل گناه، آنها را ترک داخل دوزخ شوی به اعمال بزرگ و حکیم و توانگر بهشت شوی از اینکه که باز دارد تو را از خدمت خدای؛ چنانکه باشی. (12) پس برانداز از خود هر چه را می‌گیری.)) (13) چون یسوع این برمی‌اندازد انسان هر چه را که پیش چشم او را هرگاه برادر تو نسبت به ((: بفرمود، پطرس را به پهلوی خویش خواند و به او فرمود صلاح آمد، خوشحال تو کار خطائی کند، برو و او را اصلاح کن. (14) پس چون به بخوان و او را به شو؛ زیرا تو سود برده ای. (15) اگر به صلاح نیامد، پس برو و دو گواه اگر باز به صلاح آور. (16) پس اگر به صلاح نیامد به آن، کلیسا را خبر ده. (17) پس ای که صلاح نیامد، او را کافر بشمار. (18) آنگاه بجهت این، با او در زیر سقف خانه مسکن دارد ساکن مشو. (19) نیز از خوانی که می‌نشیند بر آن، مخور. (20) با او گفت گو ممکن. (21) حتی اگر بدانی که در اثنای راه رفتن کجا قدم می‌گذارد، در آنجا قدم و را مگذار خود

#### فصل هشتاد و هشتم

بشماري. (2) بلکه واجب است بر تو که چنین لیکن زنه‌ار که خود را از او برتر (1) مساعدت نمی‌کرد، هر آینه از او بدتر بگوئی که؛ ای پطرس! همانا اگر تو را خدای اصلاح کنم؟ (4) پس یسوع در بودی.)) (3) پطرس گفت: چگونه واجب است که او را اصلاح شود. (5) پس جواب فرمود: ((به طریقی که تو دوست داری نفس تو به آن کن. (6) مرا چنانچه می‌خواهی به جلم با تو رفتار شود، همچنان با دیگران رفتار تصدیق کن ای پطرس! زیرا به تو راست می‌گویم اینکه هر مرتبه ای که اصلاح می‌کنی به مهربانی برادر خود را، از خدای مهربانی خواهی دید و سخنان تو ثمر ثمر. (7) لیکن هرگاه بدرستی اصلاح کنی، عدل خدای از تو بدرستی می‌دهد بعد نمی‌دهد. (8) ای پطرس! به من بگو آیا فقرا مثلاً این دیگ قصاص می‌نماید و نمیری طعامشان را می‌پزند، آنها را با سنگ ها و چکش های های سفالین را که در آنها آب گرم می‌شویند. (10) پس دیگ ها با آهنین می‌شویند؟ (9) هرگز، هرگز؛ بلکه به می‌سوزاند؛ اما انسان همانا به مهربانی آهن خرد می‌شوند و اشیای چوبین را آتش خود را، با نفس خود بگو: هرگاه اصلاح می‌شود. (11) پس هرگاه اصلاح نمودی برادر زشتی سرزند که بدتر مرا خدای همراهی نماید، پس بدرستی که فردا از من عمل بیوشم از باشد از هرچه برادرم امروز کرده است.)) (12) پطرس گفت: چند بار چشم تو برادر خود ای آقا؟ (13) یسوع در جواب فرمود: ((به عدد آنچه که می‌خواهی از چشم پوشی شود.)) (14) پس پطرس گفت: آیا هفت مرتبه در روز؟ (15) یسوع در نمی‌گویم فقط هفت؛ بلکه از او چشم بیوش هر روز هفتاد بار و هر ((: جواب فرمود مرتبه. (16) زیرا هرکس چشم پوشی کند، از او چشم پوشی می‌شود و هر بار هفت می‌شود.)) (17) در این هنگام نگارنده گفت: وای بر کس جزا دهد جزا داده دوزخ بروند. (18) پس یسوع او را توبیخ رؤسا؛ زیرا ایشان زود باشد که بسوی برنایا! که چنین سخن کردی. (19) شما فرموده، گفت: ((همانا تو کودن شده ای ای سگان برای کشتی را راست می‌گویم که حمام برای تن و لکام برای اسب و به ضروری نیست مثل ضرورت رئیس برای بلاد. (20) به چه سبب خدای اذن داد موسی و یسوع و سموئیل و به داوود و سلیمان و به جماعت های دیگر که صادر احکام را؟ (21) همانا خدای داد شمشیر را به مانند اینان برای برانداختن کنند در این هنگام نگارنده گفت: چگونه واجب می‌شود فرمان صادر کردن گناه.)) (22) پس در جواب فرمود: ((ای برنابا! هرکسی قاضی به قصاص و عفو؟ (23) یسوع دیگران را. (24) بر قاضی است که از نیست؛ زیرا تنها قاضی را می‌رسد که سزا دهد فاسد فرزند خود، تا همه ی مجرم قصاص کند؛ چنانکه پدر امر می‌کند به بریدن عضو ((. تن او فاسد نشود

## فصل هشتم و نهم

گفت: چقدر واجب است بر من که مهلت بدهم برادر خود را تا توبه پطرس(1) بقدری که می‌خواهی مهلت داده شوی.)) (3) پطرس (( کند؟ (2) یسوع فرمود بوضوح تمامتر سخن بگو. (4) یسوع گفت: همه کس این سخن را نمی‌فهمند؛ با ما مهلت داده.)) (5) پس پطرس فرمود: ((مهلت بده برادر خود را مادامی‌که خدای او را او را وقت توبه گفت: این را هم نمی‌فهمند. (6) یسوع فرمود: ((مهلت بده مادامی‌که نبرند. (8) آن باشد.)) (7) پس پطرس و دیگران محزون شدند؛ زیرا پی به مقصود خود وقت یسوع فرمود: ((اگر شما ادراک صحیح می‌داشتید و می‌دانستید که شما خطا کارید، هرآینه دردل شما خطور نمی‌کرد مطلقاً که از دل هایتان مهربانی به خطاکار را بزدانید. (9) از این رو فاش می‌گویم به شما؛ بدرستی واجب است اینکه مهلت داده شود که توبه کند، تا وقتی که او را نفسی است که از پس خطا کار می‌آید. (10) زیرا اینسان نیز مهلت می‌دهد او را خدای توانای مهربان دندانهایش بر نغرموده است که من خطا کار را در ساعاتی که روزه می‌گیرد و ما. (11) چه، خدای می‌آمزم. (12) و آن همان است که بسیاری به آن قیام کرده اند زیارت یا حج می‌کنند ابداً گرفتارند. (13) لیکن او فرموده: در ساعتی که گناه و حال آنکه ایشان به لعنت می‌کنند فراموش می‌کنم گناه او را و دیگر به یاد کار بر گناهان خود براستی توبه فهمیدید؟)) (14) شاگردان در جواب گفتند: بعضی نمی‌آورم)) پس یسوع فرمود: ((آیا فرمود: ((آنچه را که نفهمیده اید کدام را فهمیدیم و بعضی را نه. (15) یسوع بسیاری از آنانکه نماز خوانده اند و است؟)) (16) پس در جواب گفتند: ملعون بودن می‌گویم به شما؛ بدرستی که روزه گرفته اند. (17) آن وقت یسوع فرمود: ((راست می‌گیرند، بیشتر از ریاکاران از مردمان، نماز می‌خوانند و صدقه می‌دهند و روزه توبه و از دوستان خدای. (18) لیکن چون ایشان ایمان نداشته اند، متمکن نشدند از از این رو ملعون شده اند.)) (19) پس در این وقت یوحنا گفت: به ما بگو ایمانی که روی محبت خدای باشد کدام است؟ (20) یسوع در جواب فرمود: ((همانا وقت آن نماز صبح بخوانیم.)) (21) پس برخاستند و خود را شست و شو رسیده که جاوید ما نماز خواندند داده، برای خداوند فرخنده ی

## فصل نودم

نزدیک وی شدند و او دهان گشوده به نهایت رسید، شاگردان یسوع چون نماز(1) هرچه پرسیده ای جواب خواهم فرمود: (2) ((پیش بیا ای یوحنا! زیرا به تو امروز از مهر می‌کنند؛ آن گفت. (3) ایمان خاتم است که خدای برگزیدگان خود را به آن ایمان را از انگشتی است که عطا فرموده آن را به پیغمبر خود، آنکه هر برگزیده ای دست های او گرفته است، چنانکه خدای یکی است. (4) از این رو چون خدای پیش از همه چیز پیغمبر خود را آفرید و به او بخشید پیش از همه چیز ایمانی را که آن مثابه ی صورت خداست و هر چه خدای ساخته و هرچه خدای فرموده. (5) پس ایمان خود، هر چیزی را واضح تر از آنکه به چشم خود ببیند. (6) زیرا می‌بیند مؤمن به می‌کنند؛ بلکه نزدیک به خطا هستند همیشه. (7) اما ایمان چشم ها گاهی خطا خدای و کلمه ی اوست. (8) باور کن از من؛ بدرستی هرگز خطا نمی‌کنند؛ زیرا بنیاد آن برگزیدگان خدای. (9) البته همانا بدون ایمان که به ایمان خلاص می‌شوند همه ی نماید. (10) از این روست که شیطان در کسی را ممکن نیست تا خدای را خشنود یا حج را باطل نماید؛ بلکه کفار را صدد این نیست که روزه و نماز و صدقات و زیارات اینکه انسان مشغول شود به کاری ترغیب بر آنها می‌کنند؛ زیرا او مسرور می‌شود از و جداً باید بر ایمان بدون رسیدن به مزد(11) از این جهت واجب شد که مخصوصاً چنین)) را ترک حریص بود. (12) ایمن ترین راه برای آن، این است که کلمه ی ((چرا کنی؛ زیرا ((چرا چنین)) بشر را از فردوس بیرون نمود و آدم را از فرشته ی خوشرویی به دیو هولناک حواله داد.)) (13) پس یوحنا گفت: چگونه ترک کنیم)) (چرا و حال آنکه آن دروازه ی علم است. (14) یسوع در جواب فرمود: ((بلکه چنین)) را دروازه ی دوزخ است.)) (15) پس یوحنا خاموش شد؛ اما یسوع بیفزود: (((چرا چنین چیزی را فرموده، پس تو کیستی ای انسان تا به گنه آن ((وقتی که دانستی خدای کردی؟ (16) مگر ظرف سفالین به سازنده ی برسی که بگوئی ای خدای چرا چنین در بر گیرم؟ (17) حق می‌گویم به خود می‌گوید چرا مرا ساختی تا آب یا بلسان را بگویند: همانا خدای شما؛ واجب است در هر تجربه، قویدل شوید به این کلمه که چون این را (چنین فرمود؛ همانا خدای چنین کرد؛ همانا خدای چنین می‌خواهد. (18)

((.به جا آوردی در امن زندگانی خواهی کرد))

#### فصل نود و یکم

این زمان بسبب حضور یسوع هیجان عظیمی روی داد در سرتاسر در(1) بواسطه ی عمل شیطان، عبرانیان را به هیجان آوردند. یهودیه،(2) زیرا لشکریان روم آمده تا از ایشان تفقدی بفرماید.(3) بسبب که می گفتند: همانا یسوع خداست که یهودیه تماماً تا چهل روز مسلح شدند؛ پس این، فتنه ی بزرگی روی داد؛ تا جایی که برخاست.(4) زیرا فرقه ای می گفتند بدرستی یسر بر روی پدر و برادر بر روی برادر فرقه ای می گفتند: نه چنین است؛ که یسوع همان خداست که به جهان آمده.(5) نیز است؛ زیرا خدای را شباهت بلکه او یسر خداست.(6) دیگران می گفتند نه چنین بشری نیست و از این رو نمی زاید؛ بلکه بدرستی که یسوع ناصری پیغمبر خداست.(7) این گفته ها همانا از آیات بزرگی که آنها را یسوع به جای شده بود.(8) پس بجهت آرام نمودن مردم بر رئیس کاهنان لازم شد تا آورد، ناشی در حالتی که جامه های کاهنی را پوشیده باشد و نام خداوند سوار شود بر مرکبی پیشانی او باشد.(9) همچنین پلاطس حاکم و هیروُدس هم قدوس ((تنفرامان)) بر پشت سر آن، سه اردو که هریک از آنها سوار شدند.(10) پس جمع شد در مزیه ایشان گفت وگو نمود؛ اما دویست هزار مرد شمشیربند بودند.(11) پس هیروُدس با و گفتند این فتنه را ایشان ساکت نشدند.(12) حاکم و رئیس کاهنان به سخن درآمدند پیش او همانا عمل شیطان بر پا نموده؛ چونکه یسوع زنده است و واجب است که رفته از او سؤال کنیم که گواهی از خودش پیش آورد و بحسب سخن خودش به او ایمان آوریم.(13) پس بدین واسطه شورش ایشان همه آرام گرفت و اسلحه ی خود انداختند و با هم معانقه نموده و می گفتند: ای برادر! مرا ببخش.(14) در آن روز را بر عهد بستند که ایمان آورند به یسوع بحسب آنچه بفرماید.(15) آنگاه حاکم و هر یک جایزه های بزرگ پیشنهاد نمودند برای کسی که بیاید و به ایشان رئیس کاهنان، کجاست خبر دهد که یسوع

#### فصل نود و دوم

نمودن به فرمان فرشته در این زمان ما و یسوع به جبل سینا رفتیم، بجهت عمل(1) چون مدت تمام ی پاک.(2) بماند یسوع آنجا چهل روز را با شاگردان خود.(3) پس که شد، یسوع نزدیک نهر اردن رفت تا به اورشلیم رود.(4) سپس یک تن از آنهایی اعتقاد ورزیده بودند یسوع همان خداست، او را دید.(5) با مسرت تمام فریاد خدای ما؛ خدای ما آمده.(6) چون به شهر رسید همه ی اهالی را زد؛ آنجاست اورشلیم! خدای ما می آید؛ آماده ی پذیرایی او شورانید و می گفت: ای نزدیکی اردن دیده بود.(8) آنگاه هرکس از باش.(7) شهادت داد که او یسوع را در دیدار کند.(9) ناگاه شهر تهی شد؛ زیرا خرد وکلان از شهر بیرون شدند تا یسوع را فراموش نمودند که توشه ای زن ها کودکان خود را بردست های خود برداشتند و از آن خیردار برای خوراک با خود بردارند.(10) پس چون حاکم و رئیس کاهنان سواره شدند، سواره بیرون رفتند و رسولی به سوی هیروُدس فرستادند.(11) او هم بیرون شد، تا یسوع را دیدار کند بجهت آرامش فتنه ی گروه ها.(12) پس دو روز در صحرا در نزدیکی نهر اردن به جست وجوی او شدند.(13) در روز سوم وقت ظهر، او کردند در حالی که او و شاگردانش مشغول تظہیر بودند برای نماز مطابق را پیدا موسی.(14) یسوع چون کثرت جمعیت را، که زمین را پوشانیده بود کتاب شاگردان خود فرمود: ((شاید شیطان در یهودیه فتنه ای بر پا دید، متحیر شد.(15) به شیطان تسلطی را که او راست بر خطاکاران.)) (17) کرده.(16) خدای دور کند از بودند.(18) پس تا او را شناختند، آغاز کردند به چون این بفرمود، مردم نزدیک شده بنا کردند به سجده نمودن به او چنانکه به خدای فریاد که: مرحبا به تو ای خدای ما! و کشیده، فرمود: ((از من دور شوید ای دیوانگان! زیرا سجده می کنید.(19) یسوع آهی کند و بخاطر کلام شما که خدای را به خشم من می ترسم از اینکه زمین دهان باز مردم ترسیدند و همه گریستند می آورد، مرا با شما فرو برد.)) (20) از این رو

#### فصل نود و سوم

نموده، اشاره به سکوت فرمود.(2) پس فرمود: در این وقت یسوع دست بلند(1) بزرگ ای اسرائیلیان! چه، شما مرا ((بدرستی که شما هر آینه گمراه شدید؛ گمراهی نیستم.(3) همانا من می ترسم که خدای خودخواندید و حال آنکه من انسانی بیش آورده و آن را بخاطر این فکر شما خدای به این شهر مقدس و بای سختی فرود

فکر تسلیم کند برای بندگی نمودن به اجانب.(4) برشیطانی که شما را به این برانگیخت هزار لعنت باد!)) (5) چون یسوع این بفرمود، به هر دو دست خود لت به خود زد.(6) پس در عقب آن گریه ی سختی بر مردم چیره شد؛ به اندازه ای که روی را یسوع فرمود.(7) پس از این جهت مرتبه ی دیگر دست خود را کسی ننشید آنچه فرمود.(8) چون گریه ی مردم آرام گرفت، بار دیگر به بلند کرده، اشاره به سکوت می‌دهم در برابر آسمان و هر چه را در زمین سخن درآمده، فرمود: (9) ((گواهی بیزارم.(10) زیرا من انسانی هستم است گواه می‌گیرم از هر آنچه شما گفته اید در معرض حکم خداست و زائیده شده از زنی که فناپذیر و از جنس بشر است و آن رو وقتی که مبتلا به رنج خور و خواب و سرما و گرماست؛ مثل سایر بشر.(11) از خدای برای جزا دادن بیاید، سخن من مثل شمشیری خواهد بود که می‌شکافد هر کس را که معتقد باشد که من بالاتر از انسان هستم.)) (12) چون یسوع این ی از سوارها را دید؛ پس دانست که والی با هیروُدس و رئیس کاهنان بفرمود، کیکبه فرمود: ((شاید ایشان هم دیوانه شده اند.)) (14) پس چون پیش می‌آیند.(13) آنگاه آنجا رسیدند، همه ی لشکریان پیاده شدند. والی با هیروُدس و رئیس کاهنان کردند؛ تا به آنجا که سپاهیان نتوانستند (15) آنگاه مردم گرداگرد یسوع را احاطه کاهن گوش دهند، دفع کنند.(16) یسوع آنان را که می‌خواستند مکالمات یسوع را با یسوع سجده کند.(17) پس به احترام نزدیک کاهن شد؛ لیکن او می‌خواست که به رانده شده؛ در یسوع فریاد زد: ((زنهار! چه می‌خواهی بکنی ای کاهن از خدای ی یگانگی خدای خطا مکن.)) (18) کاهن در جواب گفت: همانا اهل یهودیه بواسطه آیات و تعلیم تو به جنب و جوش آمده اند. تا جایی که آشکارا می‌گویند، همانا تو خدائی، پس بناچار با والی روم و هیروُدس پادشاه بسبب مردم به اینجا آمدم. داریم از تو به تمام دل های خود، اینکه راضی شوی به فرونشاندن (19) پس امید بر پا شده.(20) زیرا جماعتی می‌گویند، همانا که تو آشوبی که بواسطه ی تو و جماعتی می‌گویند که تو خدائی و دیگری گوید که تو پسر خدائی فتنه را خاموش بیغمبری.(21) یسوع در جواب فرمود: ((تو ای رئیس کاهنان! چرا فراموش نکردی؟ (22) مگر تو هم دیوانه شده ای؟ (23) مگر نبوت و شریعت خدای را ((!کرده ای؛ ای یهودیه با شقاوت که شیطان تو را گمراه نموده است و چهارم فصل نود

چون یسوع این بفرمود برگشته، دوباره فرمود: ((همانا من شهادت می‌دهم(1) پیش روی آسمان و گواه می‌گیرم هرچه را که بر روی زمین است بر اینکه من آنچه مردم از زبان من گفته اند که من از بشری بالاترم.(2) زیرا من بیزارم از هر شده از زنی و در معرض حکم خدای هستم و مثل سایر بشر بشری هستم زائیده عمومی.(3) به هستی خداوندی که جانم در زندگانی می‌کنم و در معرض رنج خطا کردی خطای بزرگی به این حضور او ایستاده سوگند، همانا ای کاهن! هر آینه به آن نقت سخنی که گفتی.(4) خدای به این شهر مقدس لطفی بفرماید تا بیاورزد بزرگی فرود نباید بواسطه ی این خطا.)) (5) پس آن وقت کاهن گفت: خدای ما را؛ اما تو دعا کن برای ما. (6) پس والی و هیروُدس گفتند: ای آقا! همانا محال است بشری بکند آنچه را که تو می‌کنی پس از این رو نمی‌فهمیم آنچه را تو می‌گوئی.(7) یسوع در جواب فرمود: ((همانا آنچه را می‌گوئی راست صلاح انسان عمل می‌فرماید چنانکه شیطان بر شر است؛ بدرستی که خدای بر است که هر کس به رضای خود او در آن عمل می‌کند.(8) زیرا انسان بمنزله ی دکان والی و تو ای پادشاه! به درآید مشغول می‌شود و در آن می‌فروشد.(9) لکن تو ای می‌گوئید؛ زیرا اگر شما عهد من بگوئید چون شما از شریعت ما بیگانه هستید این را موسی دریا را به عصای و میثاق خدای ما را خوانده بودید هر آینه دیده بودید که تاریکی خود گردانیده و غبار را کک و نم را تندباد و روشنایی را گردانید.(10) غوک ها و موش ها را بر مصر فرستاد پس زمین را پوشانیدند و فرزندان نخستین را کشت و دریا را شکافت و در آن فرعون را غرق نمود.(11) من اینها را نکرده ام.(12) همه اعتراف دارند به اینکه موسی اکنون مردی هیچ یک از مرده.(13) یسوع آفتاب را متوقف کرد و رود اردن را شکافت و این دو از آنهایی است تا کنون نکرده ام.(15) ایلیا آتش را از آسمان آشکارا فرود آورد و باران را است که و این دو از آنهایی است که من نکرده ام.(16) پس همه اعتراف کردند که نازل کرد است.(17) بسیاری دیگر از پیغمبران و پاکان و دوستان خدای به همانا ایلیا بشر

اند که به کنه آنها نمی‌رسد عقول آنانی که خدای توانای قوّت خدای کارهائی کرده ((را، آنگونه که هست نمی‌شناسند همیشه خجسته و مهربان ما

#### فصل نود و پنجم

پادشاه به یسوع توسل جستند تا بر جای بلندی بر آمده بنابرین والی و کاهن و(1) راند.(2) آن وقت یسوع بر یکی از سنگ های و با مردم بجهت تسکین ایشان سخن فرموده بود که از وسط اردن آنها را دوازده گانه -که یسوع به دوازده سبط امر بدون اینکه ته کفش های ایشان نم بردارند در وقتی که اسرائیل از آنجا عبور کردند کاهن باید بر جای بلند بر آید؛ جانی که (( بردارد -بر آمد.(3) آنگاه به آواز بلند فرمود من.)) (4) بدین جهت کاهن به آنجا بالا بنیکی برخوردار شود از فهم کلام برخوردار بود از شنیدن سخنان رفت.(5) پس یسوع آشکارا، بگونه ای که هرکی نوشته شده است: خدای ما او، به کاهن فرمود: ((همانا در عهد و پیمان خدای زنده گفت: همانا درست را آغازی نیست و او را انجامی نخواهد بود.)) (6) کاهن در جواب نوشته اینچنین در آنجا نوشته شده است.(7) پس یسوع فرمود: ((همانا در آنجا شده: خدای ما هرچیزی را فقط به کلمه ی خود آفرید.)) (8) کاهن در جواب گفت چنان است.(9) پس یسوع فرمود: ((در آنجا نوشته شده است: خدای دیده همانا عقل انسان محجوب است؛ زیرا او غیر متجسد و غیر مرکب و غیر نمی‌شود؛ نیز او از کاهن گفت: همانا چنان است حقاً.(11) یسوع فرمود: متغیر است.)) (10) پس آسمان ها هم گنجایش او را ندارند؛ زیرا ((همانا در آنجا نوشته شده است: آسمان یسوع! سلیمان پیغمبر چنان خدای ما غیر محدود است.)) (12) پس کاهن گفت: ای را حاجتی فرموده است.(13) یسوع فرمود: ((در آنجا نوشته شده است: خدای نیست؛ زیرا او نه می‌خواهد و نه می‌خورد نه به او نقصی عارض گفت: چنان است.(15) یسوع فرمود: ((آنجا مکتوب است: می‌شود.)) (14) کاهن خدائی نیست. او می‌زند و شفا می‌دهد و خدای ما در همه جا هست و به غیر او شده است.(17) آنگاه می‌کند هر چه می‌خواهد.)) (16) کاهن گفت: چنان نوشته ما! این همان یسوع دست های خود را بلند نموده و فرمود: ((ای پروردگار، خدای برخلاف آن ایمانی است که آن را گواه خواهم آورد در روز جزای تو بر هر کس که عقیده داشته باشد.)) (18) سپس بسوی مردمان التفات نموده و فرمود: ((توبه کنید؛ زیرا شما گناه خودتان را از آنچه کاهن گفت می‌شناسید و آنچه او گفت در موسی، که عهد خداست تا ابد نوشته شده است.(19) همانا من بشری سیفر کل که روی زمین راه می‌روم و مثل سایر بشر فانی هستم دیده شده و مشتکی از مرا انجامی خواهد بود و همانا من نمی‌توانم هستم.(20) همانا مرا آغازی بوده و مردمان آواز خود را با گریه بلند آفریدن مکسی را از جانب خود.)) (21) آن وقت پروردگار، خدای ما! پس به ما رحم نموده و گفتند: هرآینه بحقیقت گناهکار شدیم ای یسوع که دعا کند به جهت کن.(22) آنگاه هر يك از ایشان زاری نمودند بسوی پاپمال امت ها امان شهر مقدس تا خداوند آن را از روی غضب خود وانگذارد که شود.(23) آنگاه یسوع دست های خود را برداشته و بجهت شهر مقدس و بجهت مردمان آن دعا فرمود و هر يك فریاد می‌زدند که: چنین باد، آمین

#### فصل نود و ششم

چون دعا تمام شد، کاهن با آواز بلند گفت: بایست ای یسوع! زیرا واجب است بر (1) که بشناسیم تو کیستی، بجهت آرام کردن امت ما.(2) یسوع در جواب فرمود: ما مریم هستیم؛ از نسل داوود بشر میرنده، و از خدای می‌ترسم و ((من یسوع، پسر روا نباشد مگر خدای را.)) (3) کاهن گفت: در کتاب می‌گوییم که اکرام و بزرگواری ما برای ما مسیا را، که خواهد موسی نوشته شده که زود باشد که خدای رحمت خدای را بر جهان آمد، می‌فرستد تا خبر دهد ما را به آنچه خدای می‌خواهد. او بفرمائی، آیا تو مسیای خدائی خواهد آورد.(4) از این رو امید دارم از تو که براستی آری؛ خدای اینچنین وعده داده (( که ما منتظر او هستیم؟ (5) یسوع در جواب فرمود شده و بعد از من خواهد است؛ لیکن من او نیستم. بدانید که او پیش از من آفریده می‌کنیم که تو آمد.)) (6) کاهن گفت: به هر حال ما از سخن تو و آیات تو اعتقاد از تو پیغمبر و قدوس خدای هستی.(7) از این رو به اسم همه ی اسرائیل و یهودیه امید دارم تا که محض محبت خدای به ما افاده کنی که به چه کیفیت مسیا خواهد آمد.(8) یسوع در جواب فرمود: ((سوگند به هستی خداوندی که در حضور او جانم ایستاده، بدرستی که من نیستم آن مسیا که تمام قبایل زمین انتظار او را دارند؛

خدای به پدر ما ابراهیم وعده کرده و فرموده: به نسل تو برکت می‌دهم همه چنانکه را. (9) لیکن وقتی که خدای مرا از جهان می‌گیرد بار دیگر شیطان این ی قبايل زمین بر پا خواهد کرد؛ به اینکه وادار کند ناپاک را بر اعتقاد ورزیدن به فتنه ی ملعونه را پسر خدایم. (10) پس بسبب این سخن تعلیم من ناپاک می‌شود تا اینکه من خدای و سی نفر مؤمن باقی نماند. (11) آن هنگام خدای بر جهان به اینجا که نزدیک می‌شود را؛ که همه ی چیز ها را برای او آفریده است فرو خود رحم می‌فرماید و پیغمبر خود جنوب خواهد آمد و بتان و بت پرستان را می‌فرستد. (12) او کسی است که بقوت از زایل خواهد فرمود. (14) او با هلاک خواهد نمود. (13) او تسلط شیطان را بر بشر خواهد آمد. (15) پس رحمت خدای، برای خلاصی کسانی که به او ایمان آورده اند ((بدانید کسی که به سخن او ایمان بیاورد رستگار خواهد شد

نود و هفتم فصل

کنم، نعمت و آنگاه فرمود: ((با اینکه من لایق نیستم که بند کفش او را بآ (1) و پادشاه رحمت خدای مرا در بر گرفته تا او را ببینم.)) (2) پس آن وقت کاهن با والی گفت: دل خود را پریشان مساز ای یسوع، قدوس خدای! زیرا این فتنه بار دیگر در زمان ما حادث نخواهد شد. (3) زیرا ما از مجلس مقدس شیوخ روم صادر شدن می‌خواهیم که بعد از این هیچ کس تو را خدای یا پسر خدای فرمان شاهی را فرمود: ((این سخن شما مرا تسلی نمی‌دهد؛ زیرا نخواند. (4) پس آن هنگام یسوع خواهد آمد. (5) لیکن تسلی من در آمدن پیغمبری از جانی که امید نور دارید تاریکی از میان خواهد برد و آئین او امتداد است که هر اعتقاد دروغی را درباره ی من گرفت؛ زیرا خدای به پدر ما ابراهیم چنین خواهد یافت و همه ی جهان را فرا خواهد می‌دهد آن است که آئین او را هیچ وعده فرموده است. (6) همانا آنچه مرا تسلی فرمود.)) (7) کاهن گفت: آبا نهایی نیست؛ زیرا خدای او را درست نگه داری خواهد یسوع در جواب فرمود: پیغمبران دیگر بعد از آمدن پیغمبر خدای خواهند آمد؟ (8) پس باشند نخواهند ((بعد از او پیغمبران راستگویی که از جانب خدای فرستاده شده که مرا آمد. (9) لیکن جمع بسیاری از پیغمبران دروغگویی خواهند آمد و همین است محزون می‌دارد. (10) زیرا شیطان ایشان را به حکم خدای عادل می‌شوراند و با انجیل من، حقیقت از ایشان مستتر می‌شود.)) (11) هیروودس گفت: چگونه ادعای حکم خدای عادل است. (12) یسوع در جواب فرمود: ((از عدل آمدن این کافران به برآستی ایمان نیاورد، برای لعنت خود به دروغ است که هر کس برای نجات خود می‌گویم که جهان همیشه پیغمبران راستگو را ایمان بیاورد. (13) از اینجهت به شما در ایام میشع و ارمیا مشاهده خوار می‌داشت و دروغگویان را دوست؛ چنانکه وقت کاهن گفت: به می‌شد؛ زیرا شبیه، دوست می‌دارد شبیه خود را.)) (14) پس آن چه نامیده می‌شود مسیا و کدام است آن علامتی که آمدن او را اعلان می‌نماید. (15) یسوع در جواب فرمود: ((نام مسیا عجیب است؛ زیرا خدای خود او را آفرید و در ملکوت اعلی او را گذاشت، خود او را نام وقتی که روان ای محمد! زیرا برای تو می‌خواهم خلق کنم بهشت و نهاد. (16) خدای فرمود: صبر کن آنها را به تو؛ تا حدی که هر کس تو را جهان و بسیاری از خلائق را که می‌بخشم خصومت کند ملعون مبارک می‌شمارد مبارک می‌شود و هر کس با تو تو را می‌شود. (17) وقتی که تو را بسوی زمین می‌فرستم پیغمبر خود قرار می‌دهم به جهت خلاصی و کلمه ی تو صادق می‌شود تا جانی که آسمان و زمین ضعیف می‌شود؛ لیکن دین تو هرگز ضعیف نمی‌شود. (18) همانا نام مبارک او محمد جمهور مردم صداهای خود را بلند نموده و گفتند: ای است.)) (19) آن وقت را، ای محمد! بیا زود برای رهائی جهان خدای! بفرست برای ما پیغمبر خود

فصل نود و هشتم

بفرمود، جمهور مردم با کاهن و والی، با هیروودس برگشتند در حالتی چون این (1) تعلیم او با همدیگر مجاحه می‌نمودند. (2) از این رو کاهن به که درباره ی یسوع و را تماماً به مجلس شیوخ روم بنویسد؛ پس والی چنان والی ترغیب نمود که مطلب اسرائیل مهربانی نموده و فرمانی صادر نمود که کرد. (3) از این رو مجلس شیوخ بر را خدای یا پسر خدای بخواند؛ والا کشته هیچ کس نباید یسوع ناصری، پیغمبر یهود در هیکل آویخته شد. (5) بعد از خواهد شد. (4) پس این فرمان بر مس نقش شده و مرد، غیر از زنان و کودکان، به آنکه گروه زیادی از آن مجتمع برگشتند، تقریباً پنج هزار کردند؛ زیرا ایشان را سفر خسته کرده جای ماندند. (6) آنها نتوانستند مثل دیگران باز

بودند؛ چون از شدت اشتیاق به دیدن بود و هم بجهت اینکه دو روز بی نان مانده بردارند و گیاه سبز را قوت خود یسوع، فراموش کرده بودند تا با خود چیزی از نان شفقت گرفت و به فیلیس می‌ساختند. (7) چون یسوع این را بدید، او را بر ایشان نشوند.)) (8) فیلیس فرمود: ((از کجا برای ایشان نانی بیاورم که از گرسنگی هلاک یک مقداری در جواب گفت: ای آقا! دوپیست پاره‌ی از زر کفایت نمی‌کند بجهت خریدن از نان که به هر یک کمی برسد. (9) آن وقت اندریاس گفت: اینجا پسری است که پنج نان و دو ماهی دارد؛ لیکن برای این جمعیت چه می‌شود؟ (10) یسوع فرمود: ((جمع پس نشستند مردم، پنجاه پنجاه و چهل چهل. (12) آن وقت یسوع (11)) را بنشان خدای.)) (13) آنگاه نان را گرفته و خدای را خواند؛ پس نان را فرمود: ((به نام شاگردان به آن جمع دادند. (14) بر دو ماهی نیز چنین شکسته، به شاگردان داد و شدند. (16) آن وقت یسوع فرمود: ((باقی مانده کرد. (15) پس همه خوردند و سیر جمع نمودند و دوازده سبد را بر راجمع کنید.)) (17) شاگردان آن خرده‌ها را گذاشته و گفت: من کردند. (18) آن وقت هر کسی دست خود را بر چشم‌های خود کردند؛ گویا که بیدارم یا خواب می‌بینم. (19) پس همه‌ی ایشان مدت ساعتی درنگ دیوانگانه بسبب این آیت بزرگ. (20) پس بعد از آنکه یسوع شکر کرد خدای را، ایشان را روانه کرد. (21) مگر هفتاد و دو نفر مرد که نخواستند از او جدا شوند. (22) پس چون یسوع ایشان را دید، به شاگردی اختیارشان فرمود.

#### فصل نود نهم

چون یسوع در مغازه‌ای که در صحرای تیرو بود در نزدیکی نهر اردن خلوت (1) هفتاد و دو تن و آن دوازده تن را خواند. (2) پس از آنکه بر سنگی گزید، آن پهلوی خویش نشانید و دهان خویش را بکشد و درحالتی که نشست، ایشان را به گناه بزرگی در یهودیه و اسرائیل دیدم و آن گناهی آه می‌کشید فرمود: ((هرآینه خدای می‌تپد. (3) راستی به شما می‌گویم است که دل من در سینه‌ام از خوف عاشقی دوست خدای بر کرامت خویش غیور است و اسرائیل را مثل می‌دارد. (4) شما می‌دانید که هرگاه جوانی به زنی گرفتار شد که آن زن او را دوست نمی‌دارد؛ بلکه جوان دیگری را دوست می‌دارد، کینه‌ی او به جوش می‌آید و خود را می‌کشد. (5) بدرستی که من به شما می‌گویم اینچنین خدای عاشق همسر اسرائیل چیزی را دوست ندارد که بسبب آن خدای را می‌کند. (6) زیرا وقتی که میان می‌برد. (7) چه چیز پیش خدای در زمین از فراموش نماید، آن چیز را خدای از ذلک چون قوم، خدای را در زمان کهنات و هیکل مقدس محبوب تر است؟ (8) مع‌ی عالم میان آن نبود ارمیای پیغمبر فراموش نمودند و به هیکل تنها که در همه پادشاه بابل مفاخرت نمودند، خدای غضب خود را به جوش آورد بواسطه‌ی بختنصر که او و لشکر او را برآن مدینه مقدسه مسلط نمود. (9) حتی چیزهای مقدسه‌ای پیغمبران از دست زدن به آنها می‌لرزیدند زیر پاهای کفار گناهکار پایمال شد. (10) ابراهیم، اسماعیل پسر خود کمی بیشتر از آنچه سزاوار بود محبت ورزید، از خدای ابراهیم را امر نمود که پسر خود را ذبح نماید تا آن محبت مشوق به این رو در دل او بود بکشد، و آن امری بود که به جا آورده بود اگر کارد بریده گناه را که ابشالوم را سخت دوست می‌داشت؛ از این رو خدای راضی شد که بود. (11) داوود خودش آویخته شد و او را یوآب کشت. (13) نزدیک پسر بر پدرش برآشفته و به موی هفتگانه و دختران سه گانه‌ی خود؛ پس بود که ایوب پاک افراط کند در محبت پسران یک روز پسران و ثروت او را او را خداوند به دست شیطان واگذار نمود و تنها در کرم‌ها مدت هفت سال از نگرفت؛ بلکه او را نیز به درد سختی گرفتار نمود تا اینکه از پسران دیگرش بدن او بیرون می‌آمدند. (14) پدر ما یعقوب، پسرش یوسف را بیشتر که دوست داشت؛ از این رو قضای خداوند بر فروختن او جاری شد و قرار داد یعقوب از همان پسران خود فریب داده شود، تا باور کرد که جانور دشتی پسر او را پاره کرده و ده سال در نوحه‌گری به سر برد.

#### فصل صدم

به هستی خدای که به حقیقت می‌ترسم از اینکه خدای بر ای برادران! سوگند (1) شد بر شما که در یهودیه و اسرائیل سیر کنید من غضب فرماید. (2) از این رو واجب گانه‌ی اسرائیل را تا فریب از ایشان در حالتی که مبشر باشید اسباط دوازده جواب گفتند: همانا آنچه را که برداشته شود.)) (3) پس شاگردان ترسان و گریان در باید سه روز)) به آن ما را فرمان دهی می‌کنیم. (4) پس آنوقت یسوع فرمود

خدای سه نمازکنیم و روزه بگیریم و از حالا به بعد هر شب باید نماز کنیم برای می‌آوریم بار، وقتی که ستاره ی اول نمایان شود؛ آنگاه که برای خدای نماز به جای سه بار از او خواهان رحمتیم؛ زیرا خطاکاری اسرائیل بر خطاکاری های دیگران سه برابر زیاده می‌شود.)) (5) شاگردان گفتند: چنین است. (6) پس چون روز سوم به رسید، در صبح روز چهارم یسوع همه ی شاگردان و رسولان را خواند و فرمود: پایان که با من برنابا و یوحنا بمانند. (7) اما شما بلاد سامره و یهودیه و ((کافی است تماماً بگردید، در حالتی که مبشر باشید به توبه؛ زیرا تیشه بر نزدیکی اسرائیل را است تا آن را ببرد. (8) بر بیماران دعا کنید؛ زیرا خداوند مرا به هر درخت گذاشته شده نموده.)) (9) آن وقت نگارنده گفت: ای معلم! اگر از شاگردان تو سؤال مرضی مسلط آن واجب است اظهار توبه، پس چه جواب گویند؟ (10) یسوع در کنند از راهی که به خود را گم کند آیا چشم خود را می‌گرداند تا آن را جواب فرمود: ((اگر مردی کیسه ی برگیرد، یا زبان خود را تا فقط بپرسد؟ نه، هرگز چنین ببیند، یا دست خود را تا آن را می‌اندازد و هر قوتی که در خود دارد به کار نیست؛ بلکه با تمام تن خود چشم درست است؟)) (12) نگارنده در جواب می‌برد تا آن را پیدا کند. (11) آیا این گفت: همانا درست است تمام درستی

## فصلهای 101 تا 120

### فصل صد و یکم

توبه، عکس زندگانی بست است؛ زیرا واجب است پس یسوع فرمود: ((همانا (1) است، در حالتی که مرتکب گناه منقلب شود هر حواسی به عکس آنچه کرده می‌شود. (2) پس واجب است افغان در عوض خوشی. (3) گریه در عوض خنده. (4) روزه در عوض طغیان. (5) بیداری شب در عوض خواب. (6) عمل در عوض در عوض شهوت. (8) باید که افسانه گونی به نماز و حرص شدید بیکاری. (7) عفت برگردد.)) (9) آن وقت نگارنده گفت: لیکن اگر بپرسند که چگونه واجب به دادن صدقه چگونه واجب است که گریه کنیم و چگونه واجب است که است که توبه کنیم و نشاط کنیم و چگونه واجب است که با عفت روزه بگیریم و چگونه واجب است که بدهیم، چه جواب داده بمانیم و چگونه واجب است که نماز کنیم و صدقه ندانند که چگونه شوند؟ (10) چگونه به عقوبت بدنی خوب قیام کنند در صورتی که می‌خواهم! توبه کنند؟ (11) یسوع در جواب فرمود: ((خوب سؤال کردی ای برنابا با تو در جواب گویم به تمام آنها بتفصیل؛ ان شاء الله. (12) اما امروز بدرستی که من توبه بر وجه عموم صحبت می‌دارم و آنچه به یکی می‌گویم به همه بدان که توبه شایسته آن است که پیش از همه چیز آن را محض می‌گویم. (13) پس ولاً بیهوده خواهد بود. (14) همانا من با شما بتمثیل محبت خدای به جا بیاوری آن زایل شود خرابه می‌افتد؛ آیا این درست صحبت می‌کنم. (15) هربنائی که اساس است. (17) یسوع در این وقت است؟)) (16) شاگردان در جواب گفتند همانا درست خلاصی فرمود: ((اساس خلاص ما همانا خداوندی است که به غیر او نیست. (18) پس چون انسان گناه کرد، اساس خلاص خود را زیان نمود. (19) از این رو واجب است ابتدا به اساس بپردازد. (20) به من بگویند، هرگاه شما از بندگانتان آزاده شدید و دانستید که ایشان غمگین نشده اند از اینکه شما را به خشم آورده اند؛ بلکه بواسطه ی اینکه از مرد خود کاسته اند غمگین هستند، آیا از ایشان البته. (22) بدرستی که همانا خدای با آنانکه توبه می‌کنند برای می‌گذرید؟ (21) نه داده اند چنین می‌کند. (23) همانا شیطان که دشمن هر اینکه بهشت را از دست بواسطه ی اینکه بهشت را زیان و دوزخ را صلاح است، سخت پشیمان است؛ اما را. (25) پس آیا می‌دانید برای چه؟ (26) سود نموده. (24) مع ذلك هرگز نباید رحمت خود را دشمن می‌دارد برای اینکه محبت خدای را ندارد؛ بلکه آفریدگار

### فصل صد و دوم

سرشته شده بر حزن است بجهت راستی به شما می‌گویم که هر حیوانی (1) بر خطاکاری که نیافتن آنچه از خواهش هایش خواهد. (2) از این رو واجب است کند بر راستی پشیمان است؛ اینکه رغبت تمام داشته باشد در اینکه از خود قصاص برای جبران آنچه که به جا آورده در حالتی که نافرمانی نموده پروردگار خود را. (3) بگونه ای که وقتی نماز می‌خواند جرأت نکند که امید بهشت کند از خدای، یا بخواهد او را از دوزخ آزاد کند. (4) بلکه مضطرب الفکر به سجده برود برای اینکه نماز خود بگوید؛ بارب! نظرکن به حال گناهکاری که تو را بدون هیچ سببی خدای و در

در وقتي که واجب بود بر او که تو را خدمت کند.(5)از این رو تو به خشم آورده، خود او را قصاص کنی به آنچه کرده است، نه به دست می‌خواهد که به دست فجار، مخلوقات تو را شملت نکنند.(7)ادب کن و دشمنیت شیطان.(6)تا اینکه پروردگار! زیرا تو مرا عذاب نمی‌کنی چنانکه این قصاص بفرما چنانکه می‌خواهی ای این شیوه روان شود، می‌یابد که گنهکار مستحق است.(8)پس چون گنهکار به است.(9)حقاً که خنده ی رحمت خدای زیادی کند بر نسبت عدلی که آن را طالب آنچه که پدر گنهکار سخت بی حرمتی است، تا جایی که بر این جهان صدق می‌کند ما داوود فرموده که؛ این جهان وادی اشک هاست.(10)پادشاهی بود که یکی از بندگان خود را فرزند خوانده ی خویش گرفت و او را بر همه ی دارائی خود متصرف داده بود.(11)اتفاقاً بواسطه ی مکار خیثی این بد بخت به غضب پادشاه قرار گرفتارشید.(12)پس به او بدبختی بزرگی رخ داد، نه تنها به دارائیش؛ بلکه ذلیل باز گرفته شد از او آنچه هر روز از دسترنج خود سود می‌برد.(13)آیا گمان گشته و مثل این مرد هیچ گاه بخندد؟)((14)پس شاگردان در جواب گفتند: نه می‌کنید که پادشاه از خنده ی او آگاه می‌شد هرآینه فرمان به کشتن او می‌داد البته، زیرا هرگاه خشم می‌بخندد.(15)لیکن ارجح آن است که شب و روز چون می‌دید که او بر فرمود: ((وای بر جهان؛ زیرا زود باشد که بر او بگیرد.(16) آنگاه یسوع گریه کنان جنس بشری! (18) زیرا تو را خدای به عذاب ابدی نازل شود.(17)چه بدبختی ای ای بدبخت! افتادی زیر غضب فرزندی برگزید و بهشت را به تو بخشید.(19)لکن تو ماندن در جهان خدای به عمل شیطان و از بهشت رانده شدی و حکم شد به تو بر ناپاک، جانی که هر چیزی را به رحمت بدست می‌آوری و هرکار نیکوی تو بر باد می‌شود به ارتکاب گناهان پشت سرهم.(20)همانا که جهان می‌خندد و آنچه از آن است، این است که آن کس که گناهکارتر است بیشتر از بقیه می‌خندد.(21) بدتر آنچه گفتید، که خدای حکم می‌فرماید بر مرگ ابدی خطاکاری پس زود باشد بشود نمی‌گیرد که می‌خندد بر گناهانش و بر آن

#### فصل صد و سوم

پدري پر پسررس که همانا گریه ی خطاکار واجب است که باشد مثل گریه(1) تنی مشرف به موت باشد.(2)چه بزرگ است دیوانگی انسانی که گریه می‌کند بر که از او نفس جدا شده، و بر نفسی که از او رحمت خدای بسبب گناه جدا شده نمی‌گیرد.(3)به من بگوئید که هرگاه ناخدائی که تند باد کشتی او را شکسته و او با گریه ی تمام آنچه را که زیان کرده باز آرد چه می‌کند؟(4)یقیناً او گریه بتواند بسختی.(5)لکن به شما برآستی می‌گویم که انسان خطا می‌کند در گریه می‌کند گناه خود فقط.(6)زیرا هر رنجی که به انسان می‌رسد – و همانا از بر هر چیز، مگر بر برای خلاصی اوست و واجب است بر او تا خوشحال شود – خدای به او می‌رسد شیطان برای لعنت انسان می‌آید و انسان بر آن بسبب آن.(7)لکن گناه همانا که از اینجا درك کنید که انسان طلب می‌نماید محزون نمی‌شود.(8)حقاً که شما می‌توانید بزرگوار! چه باید بکند آن کس که نمی‌تواند زیان را نه سود را.))((9)برتولما گفت: ای است.(10)یسوع در جواب فرمود: ((نه هر که گریه کند، چونکه دل او با گریه بیگانه برتولما! (11)سوگند به هستی خدای اشک می‌ریزد گریه کننده است، ای نشده و خود بیشتر از قومی هستند که از دیدگان ایشان هیچ گاه اشکی سرازیر گنهکار همان هزارکس از آنانکه اشک می‌ریزند گریسته اند.(12)همانا گریستن سوختن خواهش جهانی اوست به آتش تأسف.(13)آنگونه که نور آفتاب پاک می‌کند از تعفن آنچه را در بالا نهاده شده، همچنین این سوزش پاک می‌کند نفس را گناه.(14)پس هرگاه خداوند بخشیده بود به توبه کننده ی صادق اشک هائی به از آنچه در دریا آب است، هرآینه آرزو می‌کرد بیشتر از آن را.(15)این آرزو اندازه ی قطره ی کوچکی را که دوست می‌دارد آن را بریزد، چنانکه تون فانی می‌سازد آب را.(16)اما آنانکه باسانی گریه را سرازیر افروخته فانی می‌سازد قطره ی آنها سبک تر باشد همان قدر زیاد تر می‌سازند، مانند آسبی هستند که هر قدر بار می‌شود سرعت دیدنش

#### فصل صد و چهارم

همانا گروهی هستند که میان خواهش داخلی و اشک های خارجی جمع (1) آنکه بر این روش است مثل ارمیا می‌باشد.(3)پس در گریه، خدای می‌کنند.(2)لکن از آنچه وزن کند اشک ها را.))((4)آنگاه یوحنا عرض وزن می‌کند اندوه را بیشتر

انسان در گریستن بر غیر گناه. (5) یسوع در کرد: ای معلم! چگونه زیان می‌رسد به بدهد که آن را برای او نگاه داری و او جواب فرمود: ((هرگاه هیروودس به تو ردائی گریه خواهد بود؟)) (6) یوحنا گفت: نه (7) پس آن را بعداً از تو بگیرد، آیا تو را باعثنی بر گریه کمتر از این خواهد بود، هرگاه یسوع فرمود: ((در این صورت باعث انسان بر دستش برود؛ زیرا هر چیزی از چیزی را زیان کند یا آن چیزی را که می‌خواهد از تصرف نمودن به دست خدای می‌آید. (8) در این صورت مگر خدای را قدرت نیست بر از خود چیز های خود به حسب اراده ی خودش، ای کند هوش! (9) اما تو که هیچ چیز نداری بجز گناه، تنها واجب است که بر آن گریه کنی نه بر چیز دیگری.)) (10) متی گفت: ای معلم! همانا تو پیش روی تمام یهودیه اعتراف کردی که خدای را شباهتی نیست و اکنون فرمودی که به انسان می‌رسد همه چیز از دست به انسان را دو دست باشد، در این صورت او را شباهتی خدای. (11) پس هرگاه که خدای جواب فرمود: ((همانا ای متی! تو در بیشتر خواهد بود با انسان. (12) یسوع در معنی سخن را گمراهی آشکاری هستی. هرآینه بسیاری گمراه شدند؛ چون نفهمیدند. (13) زیرا واجب است بر انسان که ظاهر سخن را ملاحظه نکند؛ بلکه معنی آن را ملاحظه کند؛ زیرا کلام بشری به مثابه ی ترخمانی است میان ما و میان خدای. (14) مگر نمی‌دانی که چون خدای خواست با پدران ما سخن گوید در کوه فریاد بر آوردند: ای موسی! تو با ما سخن بگو و خدای با ما سخن سینا، پدران ما فرمود خدای بر زبان اشعای پیغمبر؟ مگر این نیست که نگوید تا نمیریم. چه زمین دور شده اند همچنین راه های خدای از راه فرمود: همانطور که آسمان ها از دور است های مردم و افکار خدای از افکار مردم

#### فصل صد و پنجم

اندازه؛ همانا من از وصف بدانید که خدای را درک نمی‌کند هیچ قیاسی به هیچ (1) کنم. (3) پس به نمودن او می‌لرزیم. (2) لکن واجب است بری شما قضیه ای را ذکر شما می‌گویم، بدرستی که تعداد آسمان ها نه آسمان است و بعضی از آنها از بعضی دورند؛ چنانکه آسمان اول از زمین حدود سفر پانصد ساله دور زمین از بالاترین آسمان ها به اندازه ی راه چهار هزار و پانصد است. (4) بنابراین به شما می‌گویم که این زمین نسبت به آسمان ساله دور است. (5) پس اول نسبت به دوم مثل يك نخستین، مثل سر سوزن است. (6) همچنین آسمان نسبت به آسمان نقطه است و بر این منوال همه ی آسمان ها پست ترند هر يك با نزدیک تر به خود. (7) لکن تمام حجم زمین با حجم همه ی آسمان در مقایسه بهشت مثل يك دانه ی ریگ است. (8) آیا نیست این بزرگی از آن چیزهایی که اندازه نتوان نمود؟)) (9) پس شاگردان در جواب گفتند: آری، آری. (10) آن وقت یسوع اش به هستی خداوندی که نفس من در حضورش می‌ایستد، تمام فرمود: ((سوگند است از دانه ی ریگی. (11) خداوند بزرگتر است هستی پیش خدای همانا کوچک تر های ریگ برای بر کردن آسمان و از آن به اندازه ی آنچه لازم است از دانه میان خدای و بهشت، بلکه بیشتر. (12) پس اکنون نظر کنید چه نسبتی است انسانی که جز مشت کوچکی از گل ایستاده بر زمین نیست. (13) اکنون هشیار شوید که معنی را بگیرید نه مجرد سخن را، اگر می‌خواهید که حیات ابدی شاگردان در جواب گفتند همانا تنها خدای می‌تواند و همانا او برآستی (بیابید.)) (14) پیغمبر فرموده که: او از حواس بشری پوشیده همانست که اشعای این حق است؛ از این رو چون ما در است. (15) یسوع در جواب فرمود: ((همانا که ما دریا را از يك قطره ی بهشت شدیم، خدای را چگونه خواهیم شناخت که در اینجا بدرستی که آب شور می‌شناسیم. (16) همانا به سخن خویش بازگشته و می‌گویم ترك واجب است انسان فقط بر گناه بگرید؛ زیرا انسان با گناه آفریدگار خود را می‌کند. (17) لکن چگونه گریه می‌کند کسی که در مجالس طرب و ولیمه ها حاضر می‌شود؟ (18) پس بر شماسست که مجالس طرب را به روزه تبدیل کنید، اگر دوست شما را برخواستار تسلط باشد؛ زیرا تسلط خدای ما اینچنین داشته باشید که صورت خدای را حواسی خواهد بود که ممکن است.)) (19) پس تدي گفت: در این آیا دوباره بر می‌گردید بر )): است بر آن مسلط شدن؟ (20) یسوع در جواب فرمود است؟ به من بگوئید آیا این اعتقاد که خدای را این است، یا خدای چنین و چنان یسوع در انسان را حواسی هست؟)) (21) شاگردان در جواب گفتند: آری. (22) پس جواب فرمود: ((آیا ممکن است که در انسان حیات پیدا شود و حواسی در او کار

نکند؟)) (23) شاگردان در جواب گفتند: نه. (24) یسوع فرمود: ((همانا شما خود را می‌دهید؛ پس کجاست حواس کسی که کور یا کر یا لال یا ناقص العضوست و فریب باشد.)) (25) پس شاگردان متحیر شدند. (26) اما یسوع یا وقتی که پی هوش می‌شود، یعنی نفس و حس و جسد که هر یکی فرمود: ((انسان از سه چیز تألیف نفس و جسد را آنگونه که شنیدید از آنها مستقلند به ذات. (27) هراینه خدای ما را آفریده. (29) از این رو به آفریده. (28) لیکن تاکنون شما نشنیده اید که چگونه حس یسوع این بفرمود، خدای شما همه چیز را فردا - إن شاء الله - می‌گویم.)) (30) چون می‌گفت را شکر کرد و برای رهائی قوم ما دعا نمود و هریک از ما آمین

#### فصل صد و ششم

و شاگردان در چون یسوع از نماز صبح فارغ شد، زیر درخت خرمائی نشست (1) نفس آنجا نزدیک او آمدند. (2) آن وقت یسوع فرمود: ((سوگند به هستی خدائی که من درحضورش می‌ایستند، همانا بسیاری درباره ی زندگانی ما فریب خورده اند. (3) زیرا نفس و حس با هم مرتبط هستند به ارتباط محکمی؛ تا جایی که اکثر ثابت می‌کنند که نفس و حس همانا که یک چیزند و در عمل میان آنها فرق مردم به جوهر و آن را نفس حس کننده و نباتی و عقلی می‌نامند. (4) لیکن می‌گذارند نه می‌گویم که نفس همانا چیز زنده ی فکر کننده است. (5) چه بسیار به شما براستی ایشان! پس کجا می‌یابند نفس عقلیه را بدون سخت است نادانی و غفلت حیات. (7) لیکن آسان است زندگی بدون حیات؟ (6) هرگز نخواهند یافت آن را بدون باشد، وقتی که از او حس؛ چنانکه دیده می‌شود در کسی که در بیهوشی افتاده حس مفارقت نماید.)) (8) تدی گفت: ای معلم! هرگاه حس از زندگی مفارقت نماید، پس انسان را حیاتی نخواهد بود. (9) یسوع در جواب فرمود: ((این درست انسان وقتی حیات را فاقد می‌شود که نفس از او مفارقت کند؛ چون نیست؛ زیرا نمی‌گردد، مگر به معجزه. (10) لیکن حس بواسطه ی خوفی که آن نفس به جسد بر سختی که عارض نفس گردد از بین می‌رود. (11) زیرا را عارض شود یا بسبب اندوه زندگی نمی‌کند مگر به لذت؛ آنچنانکه که جسد خدای حس را برای لذت آفریده و آن می‌کند. (12) پس حس بسبب خشمی که به طعام و نفس به علم و محبت زندگی عارض شده، با نفس بخاطر بی نصیب شدن از لذات بهشت در هنگام گناه برآن واجب مخالفت دارد. (13) پس کسی که نمی‌خواهد پرورش آن را به لذات جسدیه است، و خوب شدیدتر و مؤکدتر، که آن را به لذت روحانی پرورش کند. (14) آیا می‌فهمید؟ (15) به شما راست می‌گویم که همانا چون خدای حس را آفرید حکم دوزخ و برف و یخ که تاب آنها آورده نمی‌شود. (16) زیرا او گفت که فرمود بر او به خداست. (17) لیکن چون او را از تغذیه محروم فرمود و طعام وی را از همانا خودش که او آفریده ی خدای و ساخته ی اوست. (18) اکنون به من وی گرفت، اقرار نمود عمل می‌کند؟ (19) راستی که همانا آن برای بگوئید که حس در بدکاران چگونه نموده، از عقل و از شریعت خدای ایشان بمنزله ی خداست؛ زیرا ایشان پیروی حس نمی‌کنند اعراض می‌نمایند. (20) پس مکروه می‌شوند و کار نیکو

#### فصل صد و هفتم

می‌بندد، روزه است. (2) زیرا همچنین اول چیزی که بعد از اندوه بر گناه صورت (1) او را به مرگ رسانید کسی که می‌بیند نوعی از طعام او را بیمار نمود تا جایی که بیمار نشود. (3) پس همین که اراده نمود بر خوردن آن، از آن اعراض می‌نماید تا دیگر که به بر گناهکار واجب است که چنین بکند، (4) هر وقت که دید لذت و می‌دارد خدای، آفریدگار خود، گناه کند بسبب پیروی نمودن حس در خوشی های جهان؛ پس محزون شود که چنین کاری کرده است. (5) زیرا این پیروی او را از خدای در باید می‌دارد و او را مرگ دوزخی جاوید عطا می‌کند. (6) لیکن انسان تا حیاتش محروم محتاج به تناول این لذایذ جهان است، واجب است اینجا بر او وقتی که زنده است و صورت باید در صدد میراندن حس برآید و اینکه خدای را روزه داشتن. (7) پس در این بیند که حس دشمن می‌دارد روزه گرفتن بزرگ خود بشناسد. (8) هر وقتی که مطلقاً هیچ لذتی نیست؛ بلکه را، پس در برابر خود حال دوزخ را بدارد، آنجائی که های بهشت بزرگ را افتادن در اندوه بی نهایت است. (9) در برابر خود خوشحالی همه ی بگذارد، آنجائی که یک حبه از لذت های بهشت بزرگتر است از لذت های جهان. (10) پس به این آسان می‌شود آرامشش. (11) زیرا قناعت نمودن به کم برای آوردن بسیار، همانا بهتر است از رها نمودن عنان در بهره وری از هر چیز و بدست

عذاب.(12) بر شما باد که یاد کنید توانگر صاحب ولیمه ها را تا نیکو روزه اقامت در بگیرد.(13) هر کس خواست در زمین هر روز به نعمت باشد، محروم است تا ابد آب؛ ولی وقتی که چون لعازر قناعت به پاره ای نان نمود در زمین، تا از یک قطره ای های بهشت زندگانی خواهد کرد. (14) لیکن باید که توبه کننده بیدار ابد در میان لذت شیطان می‌خواهد هر کار نیکو را باطل کند و خصوصاً عمل توبه باشد.(15) زیرا آن.(16) چون توبه کننده نافرمانی او نموده و برگشته و کننده را بیشتر از غیر بنده ای امین او بوده است.(17) پس از این رو دشمن سرسخت او شده بعد از آنکه نگرفتن در حالی از احوال به شبهه ای شیطان می‌خواهد وادارد او را بر روزه زیاد روزه گرفتن تا او را بیماری مرض؛ پس هرگاه این کارگر نشد و می‌دارد او را بر چون در این باره هم به مقصود (18) عارض شود و بعد از آن زندگانی کند در نعمت گرفتن او را بر ترک طعام نرسید، می‌خواهد وادارد او را بر اینکه حصر کند روزه علی الدوام.(19) پس جسدي تا اینکه مانند او شود که چیزی نخورد؛ ولی گناه بورزد محروم به هستی خداوند سوگند که همانا مبعوض است مرد، اگر جسد را از طعام بدارد و نفس را از تکبر بر نماید؛ و حال آنکه حقیر شمارد کسانی را که روزه نمی‌گیرند و خود را از ایشان برتر بدانند.(20) به من بگویند آیا بیمار بر پرهیزی که آن را طیب بر او واجب نموده مفاخرت می‌کند و کسانی را که بر پرهیزانه اکتفا دیوانگان می‌خواند؟(21) نه البته.(22) بلکه محزون می‌شود بجهت آن نمی‌کنند شده که اقتصار بر پرهیزانه کند.(23) همانا من به شما مرض که بسبب آن مضطر کننده به روزه گرفتنش مفاخرت کند و کسانی می‌گویم که شایسته نیست که توبه واجب است که محزون شود برگناهی را که روزه نمی‌گیرند حقیر شمارد.(24) بلکه کننده که طعام که بواسطه ای آن روزه می‌گیرد.(25) شایسته نیست بر توبه انسان طعام خوشگوار تناول کند؛ بلکه باید اکتفا نماید بر طعام ناگوار.(26) مگر خوشگوار را به سگی که با دندان آدمی را می‌گیرد و اسبی که لگد می‌زند می‌دهد؟(27) نه البته، بلکه امر بعکس است.(28) در این باید کفایت باشد شما را روزه گرفتن درباره ای

#### فصل صد و هشتم

درباره ای بیداری اکنون گوش بدارید به آنچه که به شما خواهم گفت(1) را شب.(2) خواب بر دو قسم است؛ خواب جسد و خواب نفس. شایسته است شما که در بیداری شب حذر کنید از اینکه نفس بخوابد و جسد بیدار بماند.(3) همانا این سخت خطای آشکار است.(4) مثل شما در این باره چنان است که وقتی شخصی می‌رفت، به سنگی برخورد؛ سپس برای اینکه اجتناب کند از اینکه پای او در راهی با سر خویش آن را بزد.(5) پس چون است حال مردی چنین؟ (( از آن آزار بیابد او بدیخت است؛ زیرا چنین مردی گرفتار دیوانگی شاگردان در جواب گفتند: همانا نیکو دادید و همانا به شما می‌گویم کسی است. (7) آنگاه یسوع فرمود: ((جواب بخوابد، هرآینه مبتلا به دیوانگی که به جسد بیدار باشد و به نفس تر است، پس است.(8) همانطور که بیماری روحی از مرض جسدي خطرناک بدیختی آن صعب تر و سخت تر است.(9) پس آیا شخص بدیختی مانند این شخص مفاخرت می‌کند بعد از خواب نمودن جسدش، که آن پای زندگی است در حالی که نمی‌بیند، در اینکه او می‌خواهد به نفس که سر زندگانی بدیختی خود را همانا که فراموش نمودن خدای و کیفر سخت است؟(10) بدرستی که خواب نفس نفسی است که خدای را در هر چیز اوست.(11) نفسی که بیدار می‌باشد، همانا آن بر هر چیزی و بالای هر چیز و در هر جانی می‌بیند و بزرگواری او را در هر چیز و نعمت و رحمت از شکر می‌گذارد؛ در حالتی که داناست که همیشه و هر دقیقه بزرگیش خدای فرا می‌گیرد.(12) پس از اینجاست که همیشه در گوش وی از ترس صدا می‌کند آن قول شاهانه که: بیایید ای مخلوقات از برای جزا؛ زیرا خدای شما می‌خواهد شما را جزا بدهد.(13) پس بدرستی که علی الدوام در خدمت خدای من بگویند که آیا ترجیح می‌دهید که با نور ستاره ببینید یا با نور می‌ماند.(14) به آفتاب؟)) (15) اندریاس در جواب گفت: با نور آفتاب؛ چون با نور ستاره نمی‌توانیم کوه نزدیک خود را ببینیم؛ ولی با نور آفتاب کوچک ترین دانه های ریگ را های این رو بر نور ستاره به ترس راه می‌رویم؛ لکن به نور آفتاب با می‌بینیم.(16) از اطمینان راه می‌رویم

#### فصل صد و نهم

به نفس يسوع فرمود: ((همانا به شما می‌گویم که چنین شایسته است که(1) بیدار بمانید و به آفتاب عدل خدای را بنگرید و به بیداری جسد مفاخرت نکنید.(2)همانا واجب است اجتناب از خواب جسدي به اندازه ي توانائی،و منع آن محال است؛ زیرا حس و جسد به طعام و عقل به مشاغل سنگین البته بر کسی که می‌خواهد کم بخوابد،از کثرت می‌شوند.(3)از این رو واجب است هستی خداوندی که نفس در مشاغل و کثرت طعام اجتناب نماید.(4)سوگند به نیست هرگز غفلت حضور او می‌ایستد که کمی‌خواب در هر شب جایز است و جایز غفلت.)) (5)آنوقت از خدای و کیفر ترسناک او و خواب نفس نیست مگر همین نگارنده گفت: ای معلم! چگونه ممکن است که علی الدوام خدای را یاد کنیم؟(6)همانا برای ما می‌نماید که این محال است.(7)پس يسوع آهی کشیده همانا این بزرگ ترین بدبختی است که انسان متحمل آن می‌شود ای )) فرمود زمین انسان نمی‌تواند که خدای آفریدگار خود را علی الدوام یاد برنابا! (زیرا در ایشان علی الدوام یاد خدای می‌کنند؛ زیرا در ایشان نور نعمت کند.(8)مگر پاکان که نمی‌توانند خدای را فراموش کنند.(9)لیکن به من بگوئید آیا خداست تا جایی که مشغول تراشیدن سنگ های استخراج شده اند و خود دیده اید کسانی را که هم سخن گویند و حال آنکه آنان در طول مدت چگونه عادت کرده اند که بتراشند و با نگاه کنند و با این وجود به دست های با افزار آهنین بر سنگ می‌زنند، بدون اینکه چنان کنید.(11)راغب خود صدمه نمی‌رسانند؟(10)پس در این صورت شما نیز ی کامل پیدا شوید در اینکه پاک باشید، هرگاه می‌خواهید که بر بدبختی غفلت غلبه را در کنید.(12)بر واضح است که قطره های آب به تکرار وقوع، سخت ترین سنگ ها زمان طویل می‌شکافد.(13) پس آیا می‌دانید چرا بر این بدبختی غلبه نکرده اید؟(14) زیرا شما دریافته اید که همانا آن گناه است. (15)از این رو به شما که ای انسان! این خطاست که تو را امیری بخششی بفرماید، پس از آن می‌گویم او کنی.(16)اینچنین خطا می‌کنند کسانی که از خدای چشم پبوشي و پشت بر هر دقیقه بخششها و نعمت های بسیار از غافل می‌شوند.(17) زیرا به انسان در خدای می‌رسد.

#### فصل صد و دهم

من بگوئید، مگر خداوند در هر لحظه شما را نعمت نمی‌دهد؟(2)حقاً که همانا به(1) بر شما به نفسی که به آن زندگانی می‌کنید.(3)براستی شما را دائماً جود می‌کند دل شما که هر وقت جسد شما نفس می‌کشد بگوئید می‌گویم که واجب است بر هر چه می‌گوئی هر آینه حق است ای الحمدولله.)) (4)آنگاه یوحنا گفت: همانا سعادت را.(5)یسوع در جواب معلم! پس تعلیم کن به ما راه رسیدن به این حال با تا خدای به او فرمود: ((بر واضح است که انسان باید چیز خوب را بخواند خوراک ببخشد.(7)به من بگوئید در وقتی که بر سفره هستید مگر تناول می‌کنید هائی را که از نظر کردن به آنها متاذي می‌شوید؟(8)نه البته.(9)همچنان به شما می‌گویم که شما هرگز نمی‌رسید به آنچه که می‌خواهید آن را.(10)همانا خدای هرگاه شما بخوانید طهارت را، شما را در کمتر چشم بهم زدنی طاهر قادر است که ما می‌خواهد که ما منتظر باشیم و طلب کنیم، تا انسان درك سازد.(11) زیرا خدای تیر اندازی می‌کنند را.(12) آیا دیده اید کسانی را که مشق کند بخشش و بخشاینده چندین بار بیهوده تیر بیندازند.(14)ایشان نمی‌خواهند به نشانه؟(13)همانا ایشان الدوام امید دارند که به نشان بزنند.(15)پس شما که بیهوده تیر بیندازند؛ لکن علی یاد خدای باشید! اینچنین کنید.(16)هرگاه هم ای کسانی که می‌خواهید همیشه به نعمت خواهد بخشید تا برسید به غافل شدید گریه کنید.(17) زیرا خدای به شما متلازم اند؛ تا جایی که تمام آنچه که گفتم.(18)همانا روزه و شب بیداری روحانی درنگ.(19) زیرا هرگاه کسی شب بیداری را باطل سازد روزه باطل می‌شود بی انسان به ارتکاب گناه روزه ی نفس را باطل می‌کند و از خدای غافل می‌شود.(20)همچنین شب بیداری و روزه داری از حیث نفس لازم اند همیشه از برای سایر مردم.(21) زیرا روا نیست هیچ کس را که گناه برای ما و کنید که روزه ی جسد و شب بیداری آن در هروقت و برای نماید.(22)پس از من باور می‌شوند بیماران و پیران و آبستن ها و گروهی هر کس ممکن نیست.(23) زیرا پیدا و غیر اینان از خداوندان بنیه ی که مجبورند به پرهیزانه خوردن و کودکان جامه در بر ضعیف.(24)همانطور که هر کس به اندازه ي خاص خود

می‌کند، همچنین واجب است بر او که به اندازه ی خود روزه اش را اختیار کند. (25) زیرا همانطور که جامه های کودک برای مرد سی ساله صلاحیت ی یکی و شب بیداریش برای دیگری صلاحیت ندارد ندارد، همچنین روزه

#### فصل صد و یازدهم

کنید از شیطان که تمام قوای خود را متوجه سازد به اینکه در اثنای شب لیکن حذر بعد از آن بخوابید؛ در حالی که واجب است بر شما که به وصیت بیداری باشید و سخن خدای گوش دهید. (2) به من بگوئید آیا راضی خدای نماز بخوانید و به شما استخوانش را می‌شوید یکی از دوستان شما گوشت بخورد و نیست که بدهد؟)) (3) پطرس در جواب گفت: نه ای معلم! زیرا چنین کسی شایسته دوست نامیده شود؛ بلکه ریشخند کننده است. (4) پس یسوع آهی کشیده، فرمود همانا سخن براستی گفתי ای پطرس! اگر کسی شب بیداری به جسد (( لازم است، اما در وقتی که واجب است بر او نماز بخواند یا به نماید، بیشتر از آنچه خواب است و به چرت زدن سرسنگین؛ پس چنین سخن خدای گوش دهد، در خود استهزا می‌کند و مرتکب گناه شخص بدبختی، راستی که به خداوند و آفریدگار وقتی را که باید به خدای می‌شود. (5) علاوه بر آن پس او دزد است؛ زیرا می‌دزدد اندازه ای که خودش بدهد و آن را صرف می‌کند در جانی که او نمی‌خواهد و به شراب بود می‌خواهد. (6) مردی به دشمنان آقای خود از طرفی که در آن بهترین می‌نوشانید در وقتی که شراب در نهایت خویش و از آن می‌چون دزد شد به آقای خود نوشانید. (7) پس گمان می‌کنید آقا به بنده ی خود چه کند، وقتی که همه چیز را و بنده اش پیش رویش باشد؟ (8) او هر آینه غلام را می‌زند و می‌کشد به فهمیده عدالت، چنانکه روش جهان بر آن است. (9) پس چه می‌کند خدای به خشم و از روی را در مشاغل و بدترین آن را در نماز و مطالعه ی شریعت مردی که بهترین وقت خود جهان! زیرا دل آن به این گناه و آنچه از این بزرگ تر است صرف می‌کند؟ (10) وای بر چون به شما گفتم که شایسته است خنده برگردد به سنگین است. (10) از این رو شب بیداری، جمع کردم تمام آنچه را شنیدید در گریه و ولیمه ها به روزه و خواب به گناهکار که بر زمین علی الدوام سه کلمه. (12) آن این است که واجب است بر ما از او خشمگین شده بگیرد و گریه ی او از دل باشد؛ زیرا خداوند آفریدگار بر حس جسدي است. (13) همچنین واجب است بر شما اینکه روزه بدارید تا شما را تسلط باشد. (14) نیز واجب است که شب بیداری کنید تا خطاکار نشوید. (15) پس گریه ی جسدي و روزه و شب بیداری جسدي واجب است که بر حسب بنیه ی ((افراد باشد

#### فصل صد و دوازدهم

که طلب کنید میوه پس از آنکه یسوع این بفرمود، فرمود: ((واجب است بر شما (1) نان های زمین را که قوام زندگانی ما به آن است؛ زیرا هشت روز می‌شود که نخورده ایم. (2) پس از این رو نماز می‌کنم به خداوند و انتظار می‌کشم شما را با برنابا.)) (3) پس شاگردان و فرستادگان همه رفتند چهار چهار، و شش شش و در راه حسب سخن یسوع. (4) نگارنده با یسوع باقی ماند. (5) پس یسوع شدند بر برنابا! باید کشف کنم بر تو رازهای بزرگی را که واجب است بگریستن فرمود: ((ای آنها بعد از درگذشتن من.)) (6) نگارنده به گریه در جواب بر تو آگاهانیدن جهان به گریه را پسند؛ زیرا ما گناهکارانیم. (7) تو ای آنکه پاک و گفت: برای من و برای غیر من گریه زیاد کنی. (8) یسوع فرمود: ((باور کن سخن پیغمبر خدای! خوشایند نیست اندازه ای که بر من واجب است. (9) زیرا اگر مرا ای برنابا! که نمی‌توانم گریه کنم به می‌کردم اینجا خدای را چنانکه در مرا مردم خدای نمی‌خواندند، هر آینه معاینه می‌شدم. (10) لکن خدای بهشت دیدار می‌شد و هر آینه از ترس روز جزا ایمن بنده ی فقیری می‌داند که من بیزارم؛ زیرا در دل من هیچ خطور نکرده که بیشتر از محسوب شوم. (11) می‌گویم به تو که همانا اگر من خدای خوانده نشده بودم، هر آینه همان وقت از جهان در می‌گذشتم و بسوی بهشت برده شده بودم؛ اما روز جزا به آنجا نمی‌روم. (12) در این صورت می‌بینی که گریه بر من واجب اکنون تا است. (13) بنابراین بدان ای برنابا! برای این واجب است بر من خود نگه داری؛ زود یکی از شاگردانم مرا به سی پاره از نقدینه ها بفروشد. (14) بنابراین من باشد که آن کس که مرا می‌فروشد، به نام من کشته خواهد شد. (15) زیرا یقین دارم که می‌کند و چهره ی آن خائن را تغییر می‌دهد تا هر کس گمان خدای مرا از زمین بلند

وجود وقتی که او به بدترین مرگی بمیرد، برای من کند که من او هستم. (16) با این مدیدی در جهان. (17) لیکن هنگامی که پیاید خواهد ماند ننگ مردن او تا مدت می شود. (18) این را خدای خواهد محمد، پیغمبر خدای، این ننگ از من برداشته جزا را به من عطا خواهد کرد؛ زیرا من اعتراف نمودم به حقیقت مسیا و به او که این گونه عیب آ فرمود؛ یعنی که شناخته شوم که من زنده ام و من پیراسته ام از آرزو مرگ.)) (19) پس نگارنده گفت: ای معلم! به من بگو که آن بد بخت کیست؟ زیرا می کنم که کاش او را به خفه کردن بمیرانم. (20) یسوع در جواب فرمود: ((خاموش باش؛ زیرا خدای چنین می خواهد، پس او جز آن نمی تواند کرد. (21) لیکن چون این مادر من وارد شود، پس حق را به او بگو تا تسلی پیدا کند.)) (22) آن وقت واقعه بر گفت: همانا ای معلم! من این را به جا می آورم، ان شاء الله نگارنده

#### فصل صد و سیزدهم

چون شاگردان آمدند، قوطی صنوبری حاضر نمودند و به اذن خدای مقداری از (1) که کم نبود، یافته بودند. (2) آن خرماها را بعد از نماز ظهر با یسوع خرما فرستادگان و شاگردان در آنجا نگارنده را ترش روی خوردند. (3) پس چون باشد بر یسوع درگذشتن از جهان بزودی. (4) به دیدند، ترسیدند که مبادا واجب شده مترسید؛ زیرا ساعت من تاکنون (( این خاطر یسوع ایشان را تسلی داده فرمود خواهم ماند. (5) از این رو نرسیده که از شما درگذرم؛ پس با شما زمان کمی دیگر باز اسرائیل گفتم - بشارت واجب اعلام کنم به شما که اکنون - چنانکه در بین تمام باید از کسالت حذر بدهید بر توبه تا خدای بر گناه اسرائیل ترحم فرماید. (6) هر کس می کند. (7) زیرا هر کند، خصوصاً کسی که برای توبه عقوبت بدنی را استعمال می شود. (8) یکی از درختی که ثمر نیکو نمی دهد، بریده می شود و در آتش انداخته درخت اهالی شهر رزستانی داشت که در وسط آن بستانی بود که در آن بستان انجیری بود. (9) چون صاحبش در مدت سه سال هر وقت که می آمد ثمری نمی دید و که درختان دیگر همه بارآورده اند، به زبان خود گفت: این درخت بد را قطع می دید زمین سنگینی می نماید. (10) پس زبان در جواب گفت: چنین نباشد ای کن؛ زیرا بر منطری است. (11) پس صاحب زمین به او گفت: خاموش آقا! زیرا آن درخت خوش ندارد. (12) در این صورت تو باید دانسته باش، زیرا جمال بی فایده برای من سودی درخت انجیر است. (13) لکن من باشی که درخت خرما و بلسان خوش منظر تر از کاشتم و دور آنها را سابقاً در صحن خانه ی خودم نهالی از درخت خرما و بلسان زمین را فاسد دیواری نیکو گرفتم؛ لکن چون برگ نکرفته و برگ هاشان انبوه شده و می گذرم از کردند، بیرون خانه امر به کنند هر دو دادم. (14) پس در این صورت مگر درخت انجیری که دور از خانه است و بر بستان و رزستان من سنگینی می کند، در جایی که هر درخت دیگری بار می گیرد؛ همانا من بعد از این آن را تحمل زبان گفت: ای آقا! همانا خاک بنهایت حاصلخیز است، پس منتظر نمی کنم. (15) پس برگ های درخت انجیر را براندازم و خاک سرگین آلوده سال آینده باش. (6) همانا من سنگ ها را بگذارم پس بار می آورد. (17) صاحب را از آن دور کنم و خاک خالص و منتظرم و درخت انجیر بار خواهد زمین در جواب گفت: پس برو و چنین کن که من گفتند: نه ای آقا! پس آن را برای گرفت. آیا این مثل را فهمیدید؟)) شاگردان در جواب

ما تفسیر بفرما

#### فصل صد و چهاردهم

فرمود: ((به شما راست می گویم؛ همانا صاحب ملک همان خدای و زبان یسوع (1) در این صورت نزد خدای در بهشت درخت خرما و بلسان شریعت اوست. (2) پس و انسان نخستین همان بلسان است. (3) پس بود؛ زیرا شیطان همان درخت خرما و بار نکرفتند و به سخنان غیر صالح که علیه هر دو را راند؛ زیرا ایشان از اعمال صالحه نمودند. (4) چون خدای انسان را در میان فرشتگان و مردمان بسیار حکم گردید تکلم اطاعت می کنند - قرار داده و چنانکه آفریدگان خود - که همه وی را بحسب فرمان او می نماید و در دوزخش می اندازد. گفتم ثمری نیاورد، پس همانا خدای او را قطع را عقوبت فرمود، عقوبت (5) زیرا او از فرشته و انسان نخست عفو نفرمود و فرشته می فرماید که ابدی و انسان را تا مدتی. (6) پس از اینجاست که شریعت خدای او انسان را در این زندگی لذاذی است بیشتر از آنچه شایسته است. (7) پس باید در این صورت متحمل تنگی شود و از لذت جهان محروم ماند، تا اعمال صالحه به جا آورد. (8) بنابراین خدای انسان را مهلت می دهد تا توبه کند. (9) برآستی به شما

خدای ما حکم فرموده بر انسان به عمل برای غرضی؛ چنانکه می‌گوییم که او، فرموده: چنانکه پرنده برای پریدن و ماهی برای شنا ایوب، دوست خدای و پیغمبر برای عمل زائیده شده است. (10) داوود پدر ما و کردن زائیده شده، همچنین انسان که: چونکه هرگاه ما به زحمت دست‌های خود پیغمبر خدای نیز چنین می‌فرماید خواهد شد. (11) از این رو بر هرکس بخوریم، برکت داده می‌شویم و برای ما خیر بگوئید که هرگاه پدر ما واجب است که به حسب صفت خود عمل کند. (12) به من گناهکار شایسته داوود و پسرش سلیمان کار می‌کردند به دست‌های خود، پس بر است که چه به جا آورد؟ (13) پس یوحنا گفت: همانا کار کردن چیز خوبی است؛ لیکن بر فقرا واجب است که به آن قیام نمایند. (14) پس یسوع فرمود: ایشان نمی‌توانند که غیر آن نمایند. (15) لیکن نمی‌دانی که بر صالح برای ((آری؛ زیرا باشد، واجب است اینکه مجرد باشد از اضطراب. (16) پس آفتاب و سیارات اینکه صالح به اوامر خدای تا جایی که نمی‌توانند غیر آن کنند؛ پس آنها را دیگر نیرو می‌گیرند خدای وقتی که امر کرده به عمل، فرموده که فقیر از عرق فضیلتی نباشد. (17) آیا کند؟ (18) آیا آنچه که ایوب فرموده که چنانکه پرنده برای رخساره‌ی خود زندگانی فقیر برای عمل زائیده شده است؟ (19) بلکه خدای به پریدن زائیده شده همچنین نان خود را بخور. (20) ایوب فرموده: انسان انسان فرموده: به عرق رخساره خود که انسان نیست از این امر معاف برای عمل زائیده شده. (21) بنابراین آن کس اینکه جماعت بسیاری از است. (22) راستی که گرانی چیزها هیچ سببی ندارد، جز بودند و کسالت‌مندان (تنبلها) یافت می‌شوند. (23) پس اگر ایشان مشغول شده آینه بعضی از ایشان در زمین و دیگران در صید ماهیان در آب کار کرده بودند، هر جهان در بزرگترین وسعت بود. (24) واجب است که حساب پس داده شود بر همین روز جزای هولناک نقصان در

#### فصل صد و پانزدهم

آن به کسالت (تنبلی) زندگانی انسان به من بگوید در جهانی که بسبب (1) ناتوان بر همه چیز می‌کند، به چه وضعی آمده؟ (2) پس یقین است که او برهنه و بر اوست که زائیده شده و او مالک آنچه یافته نیست؛ بلکه متصرف آن است. (3) پس حسابی از آن در آن روز هولناک تقدیم نماید. (4) همچنین واجب است که بسیار بترسند از شهوت مذمومه که می‌گرداند انسان را مانند حیوانات بی زبان. (5) زیرا مرد از اهل بیت خود اوست؛ تا جایی که ممکن نیست رفتن به آنجایی که دشمن نمی‌رسد. (6) چه بسیارند آنانکه هلاک شدند به سبب پای دشمن آنجا حدی که جهان پیش رحمت خدای شهوت. (7) پس به سبب شهوت طوفان آمد؛ تا نیافتند. (8) بسبب هلاک شد و بجز نوح و هشتاد و سه نفر بشر، دیگران نجات شهوت، خدای هلاک نمود سه شهر شیر را که بجز لوط و دو فرزند او نجات نیافتند. (9) همچنین بسبب شهوت نزدیک بود که سبط بنیامین فنا شوند. (10) همانا بر راستی می‌گوییم که اگر برای شما بشمارم کسانی را که بسبب شهوت برای شما پنج روز کفایت نخواهد کرد. (11) یعقوب گفت: ای هلاک شدند، هرآینه مدت جواب فرمود: ((همانا شهوت عشقی آقا! معنی شهوت چیست؟ (12) پس یسوع در نفرماید، تجاوز کند از حدود بصیرت و است مطلق العنان که هرگاه او را عقل ارشاد نشد، دوست می‌دارد آنچه را محبت. (13) بطوری که اگر انسان، عارف به نفس خود چیزی را دوست که سزاوار دشمنی است. (14) از من باور کنید که هرگاه انسان است. (15) زیرا او بداند نه از حیث اینکه آن چیز را خدای به او داده، پس او زناکار متحد نفس را که می‌بایست به خداوند آفریدگار خود متحد بماند، به مخلوق ساخته. (16) از این رو خدای ندبه کنان از زبان اشعای پیغمبر فرموده: همانا تو به عاشقان بسیاری زنا کردی؛ لیکن بسوی من برگرد تا تو را قبول کنم. (17) سوگند به خداوندی که جانم در حضورش می‌ایستد، اگر در دل انسان شهوت اندرونی هستی شهوت بیرونی نمی‌افتد؛ زیرا همین که ریشه کنده شود درخت نباشد، هرآینه در شود به زنی که آفریدگارش به او داده و باید می‌میرد. (18) پس باید مرد قانع در جواب گفت: چگونه انسان فرموش فراموش کند هر زن دیگر را. (19) اندریاس بسیاری از ایشان پیدا کند زنان را هرگاه زندگانی کند در شهر، جایی که مضر است؛ زیرا می‌شوند. (20) یسوع فرمود: ((ای اندریاس! حقاً که سکونت در شهر شهر مثل اسفنج است که هرگناهی را می‌مکد

#### فصل صد و شانزدهم

واجب است بر انسان که در شهر زندگانی کند بمانند سپاهی که دور او را (1) احاطه کرده باشند در میان قلعه، درحالتی که دفع کند از خود هر هجومی را دشمن از خیانت خویشاوندان. (2) همچنین واجب است بر او که دفع کند و بترسد همیشه گناه را و اینکه از حس بترسد؛ زیرا او را عشق هر عامل و وسوسه ی خارجی چگونه مدافعه کند از نفس خود هرگاه باز مغرطی است به چیزهای مُردار. (3) لیکن است. (4) سوگند به هستی ندارد سرکشی چشم را که آن اصل هرگناه جسدی نیست خداوندی که جان من در حضورش می ایستد، کسی را که دو چشم جسدی از عقاب مأمون تر است، مگر عذاب که بسوی درکه سوم است؛ با اینکه کسی که دارد او را قصاص روا می شود تا درکه ی هفتم. (5) در زمان ایلای پیغمبر دو چشم مرد نابینای نیکو سیرتی را دید که می گیرد. (6) پس از او پرسید: ای اتفاق افتاد که می کنی؟ (7) نابینا در جواب گفت: از این می گیرم که نمی توانم ایلای برادر! چرا گریه دیدار کنم. (8) پس او را ایلای سرزنش فرموده و گفت: ای مرد پیغمبر، قدوس خدای را گریه ی خود گناه می کنی. (9) نابینا در جواب گفت: همانا دست از گریه بدار؛ زیرا به پیغمبر خدای، که مردگان را بر می خیزاند و آتش فرود به من بگو مگر دیدار کردن در جواب فرمود: همانا تو راست نمی گوئی؛ زیرا ایلای می آورد، گناه است؟ (10) ایلای چه او مردی است مثل تو؛ زیرا اهل عالم نمی تواند آنچه را گفتی به عمل آورد کنند. (11) نابینا در جواب گفت: ای مرد! اینکه همگی نمی توانند که يك مكس هم خلق ایلای بر بعضی گناهان سرزنش می گوئی همانا بواسطه ی اینست که لابد تو را فرمود: شاید که راست گفته فرموده و از این رو از وی کراهت داری. (12) ایلای در جواب هر اندازه که به باشی؛ چه اگر ایلای را دشمن داشتی خدای را دوست می داشتی و سخت دشمنی ایلای افزود می به دوستی خدای افزود می. (13) پس از این رو نابینا خشمگین شده و گفت: سوگند به هستی خدای که همانا تو فاجری؛ مگر ممکن را دوست داشته بدارد پیغمبر خدای را خوش نداشته است کسی خدای تو گوش نمی دهم. (14) ایلای در جواب گفت: ای باشد؟ از اینجا بگذر؛ زیرا دیگر به حرف شر جسم جسدی را؛ زیرا خود آرزو برادر! اکنون تو به عقل خود خواهی دید سختی ایلای را دشمن می کنی چشم را تا ایلای را بینی و حال آنکه تو در دل می داری. (15) پس نابینا در جواب گفت: دور شو؛ چه تو شیطانی هستی که می خواهی که مرا خطاکار سازی نسبت به قدوس خدای. (16) پس ایلای آهی تو راست گفتی ای برادر! زیرا جسد من که تو آن را می خواهی کشیده فرمود: همانا می نمایم. (17) پس نابینا در جواب گفت: من نمی خواهم؛ بلکه بینی، مرا از خدای جدا بودی، هرآینه آنها را به هم می گذاشتی تا تو را نبینم. (18) آن هرگاه مرا دو چشم هم برادر! که من خود ایلای هستم. (19) نابینا گفت: همانا تو وقت ایلای فرمود: بدان ای شاگردان ایلای گفتند: ای برادر! همانا او ایلای، پیغمبر راست نمی گوئی. (20) آن وقت گفت: اگر پیغمبر است، به من بگوید که از کدام خداست بعینه. (21) پس نابینا دودمان هستم و چگونه نابینا شده ام

#### فصل صد و هفدهم

که در داخل هیکل ایلای در جواب گفت: تو از سیط لای هستی و چون در وقتی (1) بینائی تو خدای بودی به زنی در نزدیکی معبد از روی شهوت نگاه کردی، خدای ما ببخش که را برانداخت. (2) پس آن وقت نابینا با گریه گفت: ای پیغمبر پاك خدای! مرا خطا نسبت به تو در سخن خطا نمودم و اگر تو را دیدار می کردم، هرآینه نسبت به تو نمی کردم. (3) پس ایلای در جواب فرمود: خدای ما تو را ببخشد ای برادر! (4) زیرا من قدر در دشمنی نفس خود بیفزایم همانقدر در محبت خدای می افزایم. (6) اگر مرا هر بودی، هرآینه رغبت تو، که موجب خشنودی خدای نیست، خاموش دیده تو نیست؛ بلکه خدای آفریدگار توست. (8) آنگاه ایلای با می شد. (7) زیرا ایلای آفریدگار مخصوص توست شیطانم؛ زیرا من تو را از آفریدگارت گریه فرمود: همانا من در آنچه برادر! زیرا تو را نوری نبود تا به تو حق را از روی گردان می کنم. (9) پس گریه کن ای داشتی تعلیم مرا حقیر نمی شمردی. (10) از این رو باطل بنمایند؛ چه اگر تو آن را دارند که مرا ببینند و از دور می آیند تا مرا به تو می گویم که بسیاری از مردم آرزو می شمارند. (11) از این رو چشم نداشتن دیدار کنند و حال آنکه سخن مرا حقیر کسی که در مخلوق هر چه ایشان بهتر باشد برای خلاصی ایشان. (12) زیرا هر در دل خویش بتی باشد لذتی بیاید و نخواهد که لذتی از محبت خدای بیاید، همانا آیا (( خواسته و خدای را ترك نموده است. )) (13) آنگاه یسوع آهی کشیده، فرمود

که فهمیدی تمام آنچه را که ایلیا فرموده است؟)(14) شاگردان در پاسخ گفتند: حقا درست فهمیدیم و همانا ما حیرانیم از دانستن اینکه اینجا بر روی زمین یافت نشوند مگر اندکی از کسانی که بتان را پرستش نمی‌کنند

فصل صد و هجدهم

یسوع فرمود: ((همانا شما راست می‌گویند؛ زیرا اسرائیل نیز هم اکنون آن وقت(1) پرستش بت هائی که در دل‌های ایشان است راغبند؛ چون مرا خدای در بر یا نمودن ایشان اکنون تعلیم مرا حقیر شمرده و مرا گفتند که ممکن شمرند.(2) بسیاری از یهودیه بسازم، اگر اقرار کنم که من خدای است تا خود را بزرگ تمام من راضی شده ام به تنگدستی هستم.(3) همچنین می‌گویند که من دیوانه ام؛ چه به خوش گذرانی اقامت زندگانی کنم در اطراف بیابان، نه اینکه دائماً میان رؤسا را که در آن نمایم.(4) ای انسان! چقدر بدبختی؛ ای انسانی که حرمت می‌کنی نوری و مگس و مورچه اشتراك دارند و حقارت می‌کنی به نوری که در آن فقط فرشتگان پیغمبران و دوستان پاك خدای اشتراك دارند.(5) پس هرگاه نگاه نداری چشم را ای اندریاس! در این صورت همانا به تو می‌گویم غوطه ور نشدن در شهوات از محالات مرا این رو ارمیای پیغمبر سخت گریه کنان فرموده: چشم دزد نفس است.(6) از رو پدر ما داوود به بزرگترین شوقی دعا نمود به مولای ما می‌دزدد.(7) هم از این بگرداند تا باطل را نبیند.(8) زیرا هر چه نهایت دارد، همانا خداوند که چشم‌های او را است.(9) اکنون به من بگو که هرگاه کسی دو سکه داشته باشد که قطعاً باطل آنها را در خریدن دود صرف می‌کند؟(10) نه البته؛ زیرا دود به که به آنها نانی بخرد، آیا غذای تن نمی‌شود.(11) پس واجب است بر انسان که چشم‌ها ضرر می‌رساند و بیرونی و با بینش عقل اندرونی خود طلب کند چنین کند؛ زیرا باید با بینش چشم باید رضایت و خواست او را بجوید و اینکه شناسائی خداوند آفریدگار خود را، نیز او در محبت به خالق می‌شود غرض خود را مخلوقی قرار ندهد که موجب خسارت فصل صد و نوزدهم

چیزی نظر نماید و فراموش کند آن خدائی را که آن همانا هر قدر که انسان به(1) کرده است.(2) چه، هرگاه دوستی به تو چیزی چیز را برای انسان آفریده، پس خطا باشد، پس اگر آن را بفروشی و دوست را ببخشد تا آن را حفظ نمائی که یادگار او را.(3) بدانید که این خود را فراموش کنی، همانا به خشم آورده ای دوست خود یاد نمی‌کند است آنچه انسان می‌کند.(4) زیرا در وقتی که نظر می‌کند به مخلوق و آفریدگاری را که آن را برای گرامی‌داشتن انسان آفریده، خطا می‌کند نسبت به خداوند آفریدگار به کفران نعمت.(5) پس حالا آن کس که به زنان نظر می‌کند و می‌کند خدائی را که زن را برای خیر انسان آفریده، او را دوست داشته و فراموش شده،(6) و این شهوت از او به جائی رسیده که دوست می‌دارد با او هر خواستار او است به آن چیز محبوب؛ پس ناشی می‌شود از آن عشق گناهی چیزی را که شبیه می‌آید.(7) پس چون انسان به چشم‌های خود که از یاد نمودن آن شرم را اقدام بر آن نفعی ندارد لجام‌بند، بر حس چیره می‌شود و نمی‌خواهد آنچه بدون یاد حرکت و اینگونه جسد زیر فرمان روح می‌آید.(8) پس همانطور که کشتی عمل آن نمی‌کند، جسد هم نمی‌تواند بدون حس گناه کند.(9) اما آنچه بر توبه کننده واجب است از تبدیل نمودن قصه خوانی به نماز، پس آن چیزی است که عقل آن را می‌گوید، ولو اینکه دستوری هم از خدای نباشد.(10) زیرا انسان در هر کلمه‌ی می‌کند و خدای ما گناه او را به نماز محو می‌فرماید.(11) زیرا نماز همانا قبیحه گناه است.(12) نماز همانا دواي نفس است.(13) نماز همانا حفظ دل شفیع نفس ایمان است.(15) نماز همانا لجام حس است.(16) نماز است.(14) نماز همانا سلاح جسد را به گناه فاسد شود.(17) به شما همانا نمك جسد است که نمی‌پسندد نمازگزار به آنها در روز جزا از خود می‌گویم که نماز همان دو دست حیات ماست؛ که را از گناه حفظ می‌کند و حفظ مدافعه می‌کند.(18) زیرا انسان در زمین نفس خود شیطان را به غضب می‌کند دل خود را تا نرسد به آن آرزوهای زشت در حالتی که را آورده است؛ چه او حفظ می‌کند حس خود را در ضمن شریعت خدای و جسد خود داخل در نیکوئی می‌کند در حالتی که می‌یابد از خدای هرچه را طلب به هستی خدائی که ما در حضور او هستیم، انسان بدون نماز می‌کند.(19) سوگند اعمال صالحه؛ بیشتر از آنچه گنگی می‌تواند در محضر نمی‌تواند مردی باشد صاحب از امکان به شدن ناسور بدون مرهم، یا مدافعه کوری برای خود حجت آورد، یا بیشتر

نمودن به دیگری بدون صلاح، یا درکشتی ی مردی از خودش بدون حرکت، یا حمله ها بدون نمک. (20) زیرا معلوم شرع بلند نمودن بدون پاره، یا نگه داشتن گوشت هرگاه کسی قادر شد است که آن کس که دو دست ندارد نمی‌تواند بگیرد. (21) پس یسوع به برگرداندن سرگین به زر یا گل به شکر، پس چه می‌کند؟ (22) چون خاموش شد؛ شاگردان در جواب گفتند: چنین کسی جز به ساختن طلا و شکر نمی‌شود. (23) آن وقت یسوع فرمود: ((پس برای چه مرد، پرگوئی را به مشغول نمی‌کند؟! (24) آیا خدای به او وقت عطا فرموده تا خدای را به خشم نماز تبدیل به پیرو خود ملکی می‌بخشد تا علیه او جنگی آورد؟ (25) کدام پیشرو مرد می‌دانست که هنگام سخن برانگیزاند. (26) سوگند به هستی خدای هرگاه را به دندان خود ترجیح باطل نفس به چه صورت بر می‌گردد، هرآینه گزیدن زبان خود برای نماز می‌داد بر سخن گفتن. (27) چه بد بخت است جهان؛ زیرا امروز مردم خود اجتماع ندارند؛ بلکه همانا برای شیطان در رواق های هیکل جمع هستند؛ بلکه هیکل ذبیحه ی سخن باطل است و آنچه از این بدتر است، کارهائی است که ممکن تکلم به آنها بدون شرمندگی نیست

#### فصل صد و بیستم

که بصیرت را ضعیف می‌کند، تا بحدی که ممکن اما ثمر سخن باطل این است (1) اسبی است که عادت کرده به نشود او را قبول حق. (2) پس شخص پر گو چون بردارد. (3) لیکن از آن بدتر اینکه يك رطل پنبه را بردارد و نتواند که صد رطل سنگ را می‌خواهد نماز مردی است که وقت خود را در مزاح صرف می‌کند. (4) پس وقتی که بخواند، شیطان همان خوشمزگی های مزاح را به یاد او می‌اندازد و در وقتی واجب است از گناهان خود گریه کند تا خدای را به رحم آورد و آمرزش گناهان خود بیابد، غضب خدای را به هیجان می‌آورد تا او را بزودی تادیب نموده و بیرونش را می‌اندازد. (5) در این صورت وای بر مزاح کنندگان و سخن گویان به باطل. (6) لیکن خدای ما مزاح کنندگان و سخن گویان به باطل را دشمن می‌دارد؛ پس چه هرگاه کسانی که زمزمه می‌کنند به غیبت همسایگان خود و از کدام ورطه اعتباری دارند ارتکاب گناه را نوعی تجارت ضروری و لازم قرار خواهند شد کسانی که جهان نمی‌توانم تصور نمایم که به چه سختی خدای می‌دهند. (7) ای ناپاک مردم بر آن کسی که با نفس خود شما را قصاص می‌فرماید. (8) پس واجب است بدهد. (9) شاگردان گفتند: لیکن مجاهدت می‌کند، اینکه سخن خود را به قیمت طلا کس آن را به این چه کسی می‌خرد سخن مردی را به قیمت طلا؟ (10) هرگز هیچ که قیمت نمی‌خرد. (11) همچنین چگونه با نفس خود مجاهدت می‌کند؟ واضح است او پر طمع می‌شود. (12) یسوع در جواب فرمود: ((همانا دل شما سنگین است به ای که من نمی‌توانم آن را بردارم. (13) از این رو لازم است که معنی هرکلمه اندازه افاده کنم. (14) لیکن شکر کنید خدای را که به شما نعمت بخشیده تا را به شما بشناسید. (15) نمی‌گویم بر توبه کننده است که سخن خود را اسرار خدای را وقتی سخن کند، واجب است بر او که خیال کند زر بفروشد؛ بلکه می‌گویم که هر کند، فقط وقتی سخن خواهد گفت که می‌ریزد. (16) حقاً که چون اینگونه خیال می‌کند. (17) پس ضرورت باشد؛ همانطور که طلا را بر چیزهای ضروری صرف همانطور که هیچ کس طلا را صرف نمی‌کند بر چیزی که از پس آن ضرری به جسد او برسد، همچنان سزاوار نیست او را که از چیزی سخن براند که برای نفس ضرر باشد داشته

#### فصلهای 121 تا 140

##### فصل صد و یکم

در زندان افکند تا از او پرس وجو کند و نویسنده ای آنچه هرگاه حاکمی زندانی را (1) بگویند که چنین مردی چگونه سخن را که می‌گوید بنویسد، به من سنجیده سخن می‌گوید تا خود می‌گوید؟ (2) شاگردان در جواب گفتند: با احتیاط و چیزی گوید که حاکم را بد را در مظنه ی تهمت قرار ندهد و بر حذر می‌باشد از اینکه شود. (3) آنگاه یسوع دل کند؛ بلکه می‌خواهد که چیزی گوید که موجب رهائی او آوردن آن، تا فرمود: ((این است آنچه در این صورت بر توبه کننده واجب است به جا داده، یکی به خود زیان نرساند. (4) زیرا خدای هر انسانی را دو فرشته ی نویسنده برای از آن دو برای نوشتن خیری که آن را انسان به جا می‌آورد و آن دیگری را نوشتن شر. (5) پس هرگاه انسان دوست بدارد که به رحمتی برسد، پس باید سخن

وزن کند بدقتی بیشتر از آنچه طلا وزن کرده می‌شود خود را

فصل صد و بیست و دوم

اما واجب است تغییر بخل به صدقه دادن. (2) براستی می‌گویم شما را که همانا (1) غایت ریسمان شاغول است، همچنین دوزخ غایت بخیل است. (3) زیرا از محالات بهشت به خیری برسد. (4) آیا می‌دانید چرا؟ (5) همانا به شما خبر است که بخیل در خدای که جانم در حضور او واقف است، همانا بخیل می‌دهم. (6) سوگند به هستی کردار خود می‌گویم که خدائی جز من اگرچه زبان او خموش است، هرآینه به خود صرف می‌کند، در حالی نیست. (7) زیرا او آنچه دارد همه را در لذات مخصوص و چون بمیرد همه که به آغاز و انجام خود نظرکننده نیست؛ زیرا برهنه متولد شده بستانی چیز را خواهد گذاشت. (8) همانا به من بگوئید هرگاه هیروُدس به شما بدهد که آن را حراست نمائید و شما بخواهید که در آن چنان تصرف کنید که گویا شما مالک آن باغ هستید، پس نفرستید از آن میوه ای برای هیروُدس و وقتی که بفرستد و مطالبه ی میوه کند فرستادگان او را برانید، به من بگوئید آیا خود هیروُدس کار مالک بستان نساخته اید؟ (9) آری، البته. (10) پس به شما می‌گویم، را با این هم خود را خدای می‌سازد بر ثروتی که آن را خدای به او همانا همچنین بخیل است و بخیل خدای را بواسطه ی اینکه در بخشیده است. (11) بخل تشنگی حس نشده به دلخوشی به خداوند که از لذت زندگی می‌کند کم کرده و چون دوباره قادر که آنها را خیر خود او مستور است بپردازد، نفس خود را به چیز های جهانی می‌بندد پنداشته، محصور نموده است. (12) بخیل هر قدر خود را از خدای محروم فوتش بیشتر می‌شود. (13) همچنین است که رجوع گناهکار همانا از خداست که به انعام می‌فرماید تا توبه کند؛ چنانکه پدر ما داوود فرموده: این تغییر از جانب خدای او می‌آید. (14) از ضروریات است که به شما بفهمانم که انسان از چه نوع است، هرگاه بخواهید که چگونه واجب است به جا آوردن توبه. (15) امروز باید شکر خدای شما نعمت بخشیده تا به سخن خود اراده ی او را تبلیغ نمائیم.)) (16) بعد کنیم که به ما را بلند کرده و دعا نموده، فرمود: ((ای پروردگار! خداوند توانای از آن دست های خود آفریده ای به رحمت خود و به ما رتبه ی بشریت و آئین پیغمبر مهربان که بندگانت را فرموده ای! (17) همانا ما تو را شکر می‌کنیم بر تمام انعام حقیقی خود را مرحمت تنها تو را عبادت کنیم در تمام ایام زندگانی خود. هایت. (18) دوست می‌داریم که گناهان خود هستیم. (20) پس نماز کنندگان و (19) در حالی که گریه کنندگان بر و مطالعه کنندگان کلمه ی تو تصدق دهندگان تو هستیم. (21) روزه گیرندگان را. (23) تحمل هستیم. (22) راست کنندگانیم کسانی را که نمی‌دانند مشیت تو خدمت کنندگانیم آلم جهان را برای محبت تو. (24) بذل کنندگانیم نفس خود را در تو. (25) پس ای پروردگار! تو ما را از شر شیطان و گرایش به جسد و از آلابش جهان نجات بده؛ (26) آنگونه که برگزیده خود را برای اکرام خود و اعزاز پیغمبر خود، که خاطر او ما را آفریده ای، و برای اکرام همه ی قدیسین و پیغمبران خود نجات برای پس شاگردان هر بار جواب می‌دادند: چنین باد، چنین باد ای (27) ((دادی! خدای مهربان پروردگار! چنین باد، ای

فصل صد و بیست و سوم

بعد از نماز جمع نمود شاگردان خود پس چون صبح روز جمعه شد، یسوع بامداد (1) در مثل امروز خدای انسان را از گل را. (2) آنگاه به ایشان فرمود: ((باید بنشینیم؛ زیرا می‌فهمانم که انسان زمین آفرید؛ و همچنین -إن شاء الله- به شما برای چیست.)) (3) پس چون نشستند، یسوع برگشته و فرمود: ((همانا خدای ما کرم اینکه به آفریدگان خود بخشایش و مهربانی نماید و توانایی خود را بر هر چیز با و عدل خود آشکار سازد، چنین مرکبی ساخت از چهار چیز که با هم زد و خورد دارند و با نهایت قدرت آنها را یکی ساخت در يك هیکل، که آن انسان است و آن چهار باد و آب و آتش است، که معتدل می‌نماید هر يك از آنها ضد خودش چیز، خاک و ظرفی از گوشت و استخوان و خون و نخاع پوست، با اعصاب را. (4) از این چهار چیز ساخت که آن جسد انسان است. (5) پس خدای در او و رگ ها و باقی اجزاء نهان آن حیات نهاد. (6) آنگاه منزل حس را در هر نفس و حس را بمنابه ی دو دست برای این مثل روغن. (7) همچنین منزل نفس جزء از جسد قرار داد؛ زیرا آن در آنجا منتشر شد حیات مسلط می‌شود. (8) پس را دل قرار داد، آنجا که با حس متحد شده و بر تمام داد که عقل نامیده بعد از اینکه خدای انسان را اینچنین آفرید در او نوری قرار

برای می‌شود تا جسد و حس و نفس را برای يك مقصد متحد سازد و آن عمل است خدمت خدای. (9) پس چون این موجود ساخته شده را در بهشت گذاشت و حس به عقل را فریب داد، جسد راحت خود را فاقد شد و حس مسرتی را که عمل شیطان نفس جمال خود را از دست داد. (10) چون انسان در این به آن می‌زیست کم کرد و نبود، بلکه بی لجام عقل طالب مسرت و رطه افتاد و حسی که مطمئن در عمل ظاهر می‌ساخت. (11) چونکه بود، پیروی نوری کرد که چشم هایش آن را برای او را در اختیار چشم‌ها چیزی جز باطل نمی‌دیدند، خود را فریب داد و اشیای زمین نمود؛ پس گناهکار شد. (12) از این رو واجب شد به رحمت خدای که نورانی کند دوباره عقل انسان را، تا خیر را از شر و مسرت حقیقی را از شادی دروغین هر وقت که گناهکار این را بشناسد، روی به توبه می‌آورد. (14) از بشناسد. (13) پس که حقاً اگر خدای پروردگار ما دل انسان را روشن این رو به شما می‌گویم (منفعت ندارد.)) (15) یوحنا گفت: در این صورت از ننماید، پس همانا اندیشه ی بشر جواب فرمود: ((انسان، کامیاب سخن انسان چه سود باشد؟ (16) پس یسوع در اعتبار اینکه او وسیله نمی‌شود در برگرداندن انسان بسوی توبه. (17) اما انسان به می‌کند. (18) پس ای است که او را خدای به کار می‌دارد پس او انسان را دگرگون چون خدای در سخن به طریق پنهانی کار می‌کند برای خلاصی بشر، واجب است بر مرد که مستمع سخن همه باشد تا بیاید از میان همه ی سخن‌ها آن سخنی را که بواسطه ی آن سخن می‌گوید.)) (19) یعقوب گفت: ای معلم! اگر فرض خدای با ما معلم دروغگوئی بیاید به ادعای اینکه او ما را تذهیب کنیم که پیغمبر کذابی و می‌نماید، پس باید چه بکنیم؟

#### فصل صد و بیست و چهارم

ماهی شکار کند؛ پس با یسوع به مثلی جواب فرمود: ((مردی می‌رود که با طور (1) می‌اندازد. (2) همچنین مردی رفت تا آن طور ماهی بسیاری می‌گیرد و بد آنها را دور دانه ای است که بارور تخم بپاشد و همانا دانه ای که بر زمین نیکو می‌افتد فقط حق را می‌شود. (3) پس اینچنین واجب است بر شما که گوش به همه بدهید و اندریاس قبول کنید؛ زیرا تنها حق برای حیات جاودانی بارآور است.)) (4) آن وقت گفت: چگونه حق شناخته می‌شود؟ (5) یسوع در جواب فرمود: ((هرچه منطبق با موسی است، همان حق است؛ پس آن را قبول کنید. (6) زیرا چون خدای یکی کتاب است. (7) پس نتیجه این می‌شود که تعلیم یکی است و اینکه است حق یکی صورت ایمان هم یکی است. (8) راستی به شما معنی تعلیم یکی است؛ پس در این بود، هر آینه خدای به پدر ما داوود می‌گویم که اگر حق از کتاب موسی مخو نشده نشده بود، انجیل را خدای بسوی کتاب دوم را نداده بود. (19) اگر کتاب داوود فاسد و بتحقیق که نطق فرموده من نفرستاده بود؛ زیرا پروردگار خدای ما تغییرپذیر نیست بیاید، می‌آید تا تطهیر کند يك رساله را به تمام بشر. (10) پس وقتی که رسول الله وقت نگارنده گفت: ای هر چه را که فاجران خراب کرده اند از کتاب من.)) (11) آن به سخن آمد؟ معلم! مرد چه باید بکند وقتی که شریعت فاسد شد و پیغمبر دروغگو را (12) یسوع در جواب فرمود: ((همانا سؤال تو بس بزرگ است. (13) از این رو تو می‌فهمانم که کسانی که در مثل آن وقت خلاص می‌شوند کم هستند؛ زیرا مردم در که خداست اندیشه نمی‌کنند. (14) سوگند به هستی خداوندی که جانم غایت خود تعلیمی که انسان را از غایت خود که خداست در حضور او می‌ایستند، هر این رو بر تو واجب است در تعلیم برمی‌گرداند، هر آینه بدترین تعلیم است. (15) از نزدیکان خود و دشمن داشتن ملاحظه ی سه امر: محبت برای خدای و شفقت برای روزه. (16) پس از هر تو نفس خود را که خدای را به قهر و غضب می‌آورد همه تعلیمی که با این سه امر ضد باشد اجتناب کن؛ زیرا بس شریر است.

#### فصل صد و بیست و پنجم

می‌فهمانم که وقتی حس اراده همانا اینک به ذکر بخل باز گردم. (2) پس به شما (1) است که بگوید ناگزیر ی باز یافت چیزی یا حرص بر آن را داشته باشد، بر عقل واجب چون آن را نهایتی برای آن چیز نهایتی است و پایدار نمی‌ماند. (3) پرواضح است که انسان باشد از دیوانگی است که دوست داشته شود. (4) از این رو واجب است بر که دوست بدارد و نگه بدارد آنچه را که او را هیچ نهایتی نیست. (5) پس بخل انسان در این صورت باید برگردد به صدقه، در حالتی که صرف کننده باشد با عدل آنچه را که نه چه را ظلم حاصل کرده باشد. (6) باید آگاه باشد تا جانی که دست چپ او نداند آ به

راست او می‌کند. (7) زیرا ریاکاران چون تصدیق کنند خوش دارند که ایشان که دست ستایش کند؛ لکن حق این است که ایشان قریب خورده اند؛ زیرا را جهان ببیند و کند، پس از او اجرت می‌گیرد. (8) پس اگر انسان از خدای کسی که برای انسانی کار خدمت خدای نماید. (9) قصدان در وقتی که چیزی تحصیل کند، واجب است بر او که چیزی را به خدای می‌دهد برای صدقه می‌دهد این باشد که ببیند که شما هر آنچه را نزد شماست محبت خدای. (10) پس در دادن کنی و بدهی بهترین به شما برای محبت خدای. (11) به من بگوئید که آیا می‌خواهید چیزی بد از خدای برسند؟ (12) نه البته؛ ای خاك و خاکستر! (13) پس چگونه شما ایمان خواهید داشت، هرگاه چیزی بد برای محبت در راه خدای بدهید. (14) اینکه چیزی ندهید بهتر اینکه چیز بدی بدهید. (15) زیرا شما را در ندادن چیزی از عذر است در عرف است از لیکن شما را چه عذر خواهد بود در دادن چیزی که قیمت ندارد و نگه (جهان. 16) برای خودتان؟ این است همه ی آنچه باید بگویم به شما درباره ی داشتن چیز بهتر گفت: چقدر لازم است که توبه دوام داشته باشد؟ (19) (یسوع د توبه.)) (18) نگارنده انسان مادامی‌که در لغزش و گناه است توبه کند و با جواب فرمود: ((لازم است بر همچنانکه زندگانی بشر پیوسته در گناه نفس خود مجاهدت نماید. (20) پس نفس علی الدوام. (21) مگر آنگاه که است، واجب است بر او که قیام کند به جهاد با بشمارید؛ زیرا هر قدر که کفش شما پاره کفش های خودتان را گرامی‌تر از خودتان ((می‌شود آن را اصلاح می‌کنید بیست و ششم فصل صد و

زمین های پس از آنکه یسوع شاگردانش را جمع نمود، ایشان را دوتا دوتا بسوی (1) شنیدید.)) (2) پس اسرائیل فرستاد و فرمود: ((بروید و بشارت بدهید هر آنچه را که نام آنگاه شاگردان خم شدند و دست خود را بر سر ایشان گذاشته، فرمود: ((به خدای بیماران را شفا دهید و شیاطین را بیرون کنید و گمراهی اسرائیل را درباره ازاله کنید به اینکه خبر دهید ایشان را به آنچه گفتم پیش روی رئیس من همه رفتند جز نگارنده، یعقوب و یوحنا. (5) پس رفتند در تمام کاهنان.)) (4) پس دادند به توبه، چنانکه ایشان را یسوع امر فرموده بودو یهودیه و همگان را بشارت دادند. (6) سرنجام در اسرائیل سخن یسوع به اینکه خدای هر نوع از مرض را شفا ثابت شد؛ زیرا این جماعت را دیدند که می‌کند آنچه یکتاست و یسوع پیغمبر خداست بیماران. (7) لیکن دیو بچگان راه دیگری پیدا کردند را یسوع می‌کند در شفا دادن کاهنان و نویسندگان بودند. (8) پس از آنجا شروع برای ظلم به یسوع و اینان همان پادشاهی اسرائیل را دارد. (9) ولی ایشان کردند به گفتن اینکه یسوع چشم داشت علیه او مشورت کردند. (10) بعد از آنکه از عموم مردم ترسیدند؛ پس از این رو نهانی بازگشتند؛ پس او ایشان را استقبال شاگردان در یهودیه سفر کردند، بسوی یسوع فرمود: ((به من خبر دهید که فرمود چنانکه پدر پسران خود را استقبال می‌کند و های شما می‌افتاد و شما پروردگار خدای ما چه کرد؟ همانا دیدم که شیطان بر قدم می‌کند.)) (11) شاگردان در او را پایمال می‌نمودید؛ چنانکه رزبان انگور را پایمال دادیم و دیوان جواب گفتند: همانا ای معلم! جماعت بی شماری را از بیماران شفا خدای (( بسیاری که مردم را عذاب می‌دادند بیرون کردیم. (12) پس یسوع فرمود آنکه پیامرزد شما را ای برادران! زیرا شما گناه کردید و گفتید شفا دادیم و حال خداست که همه ی آن کارها را کرده.)) (13) گفتند: همانا بغفلت سخن راندیم؛ پس تعلیم کن که چگونه سخن گوئیم. (14) یسوع در جواب فرمود: ((در هرکار نيك ما را کرد و در هر کار زشت بگوئید خطا کردم.)) (15) پس شاگردان بگوئید خدای کرد. (16) یسوع فرمود: ((اسرائیل چه می‌گوید؟ حال آنکه گفتند: همین طور خواهیم جماعتی از مردم آنچه را که می‌کند بدست دیده که خدای می‌کند به دست های همانا خدای یکی است و تو پیغمبر من.)) (17) شاگردان در جواب گفتند: می‌گویند فرمود: ((فرخنده باد نام خدائی. (18) پس یسوع با رخساره ی افروخته از خشنودی بفرمود همه برای خدای پاك که درخواست بنده ی خود را حقیر نشمرد.)) و چون این استراحت رفتند

#### فصل صد و هفتم

بازگشت و داخل اورشلیم شد. (2) پس تمام مردم آنجا بسوی یسوع از صحرا (1) ببینند. (3) بعد از خواندن مزامیر یسوع بر شد به سکونی که هیكل شتافتند تا او را می‌شدند. (4) پس از آنکه به دست خود اشاره به خاموشی بر آن نویسندگان بر

باد نام خدای پاك كه ما را از گِل زمین آفرید نه از كرد، فرمود: ((اي برادران! فرخنده خطا كنیم رحماني نزد خدای می‌یابیم كه آن را روح افروخته. (5) زیرا هر وقتی كه اصلاح او بواسطه ي تكبر او، چون هرگز شیطان نمی‌یابد. (6) چه ممكن نیست افروخته است. (7) آیا شنیده می‌گوید همانا خود همیشه شریف است؛ زیرا او از روح می‌فرماید: او یاد می‌کند كه ما اید اي برادران! آنچه را كه پدر ما داوود از جانب خدای ما را رحمت نموده خاکیم و روح ما می‌رود و واپس بر نمی‌گردد؛ پس از این رو هرگز است. (8) خوشا به حال آن کسانی كه این سخنان را می‌فهمند؛ زیرا ایشان نسبت به پروردگار خود خطا نمی‌کنند؛ چه ایشان پس از آنكه خطا کردند توبه می‌کنند؛ پس هم از این رو خطای ایشان دوام ندارد. (9) وای بر خود بینان، زیرا بزودی خواهند شد در آتش های دوزخ. (10) به من بگوئید اي برادران كه سبب خود ذلیل چیست؟ (11) آیا اصلاً بر زمین صلاحی یافت می‌شود؟ (12) نه البته؛ زیرا بینی پیغمبر خدای می‌فرماید، همانا هر آنچه زیر آفتاب است باطل چنانكه سلیمان جهان جایز ندارد خود بینی را بر دل ما، پس است. (13) لیکن هرگاه چیزهای جایز ندارد. (14) زیرا آن سنگین شده به بد سزاوارتر است كه آن را زندگانی ما نیز ترند از انسان با ما جنگ می‌کنند بختی بسیار، چون همه ي حیواناتی كه پست سوزان كشته. (16) چه. (15) چه بسیارند کسانی كه ایشان را گرمای تابستان میرانده. (17) چه بسیارند بسیارند کسانی كه ایشان را یخبندان و سرمای زمستان بسیارند کسانی كه کسانی كه صاعقه و تگرگ ایشان را هلاك کرده است. (18) چه وبا و در دریا به وزیدن باد ها غرق شده اند. (19) چه بسیارند کسانی كه از گرسنگی، یا بواسطه ي اینکه وحوش درنده ایشان را دریده یا ازدها ایشان را گزیده یا طعام ایشان را خفه کرده مرده اند. (20) چه قدر بد بخت است انسان خودبین؛ زیرا او می‌افند زیر بارهای گران و همه ي خلایق در هر جا مترصد او می‌باشند. (21) لیکن بگویم درباره ي حسد و حس كه طلب نمی‌کند جز گناه را. (22) چه بگویم من چه جز خطا اقدامی ندارد. (23) چه بگویم درباره ي شریركه چون درباره ي جهان كه هر كس را كه بحسب شریعت خدای زندگانی خدمت شیطان می‌کند آزار می‌دهد داوود می‌فرماید، هرگاه جاودانی کند. (24) معلوم است اي برادران كه انسان، چنانكه نمی‌کرد. (25) خود بینی انسان در دل را به چشم خود تأمل نموده بود، هرآینه خطا زند تا به سر عفو او نیست، جز اینکه باب رأفت و رحمت خدای را قفل بر خاك نیستیم و نیابد. (26) زیرا پدر ما داوود می‌فرماید: خدای ما ذكر فرموده كه جز در این روح ما می‌رود و دوباره به جهان بر نمی‌گردد. (27) پس هر كس خود بینی کند نمی‌کند، پس صورت انكار کرده كه او خاك است و بنابراین و قتی احتیاج خود را درك به مدد از خدای نخواهد خواست و به قهر آورد خدای را كه یاور اوست. (28) سوگند هستي خدای كه جانم در حضور او ایستاده است، همانا خدای از شیطان گذشت می‌فرمود، اگر شیطان شقاوت خود را دریافته بود و طلب رحمت کرده بود از خدای. جاوید فرخنده ي

#### فصل صد و بیست و هشتم

آفریده شده از خاك و گل كه بر روی از این رو اي برادران! من كه همانا انسان (1) جهاد كنید و گناهان خود را زمین راه می‌رود هستیم، به شما می‌گویم كه با نفس خود بواسطه ي اقوای بشناسید. (2) اي برادران می‌گویم كه شیطان شما را گمرا كرد كنید لشكریان رومی وقتی كه گفتند، من خدایم. (3) پس حذر كنید از اینکه تصدیق ایشان را؛ زیرا ایشان زیر لعنت خدای واقعند و پرستندگان خدایان باطل و دروغین هستند؛ چنانكه پدر ما داوود بر ایشان استتزال لعنت کرده و فرموده كه: خدایان امت نقره و طلا هستند كه كار دست های خودشانند؛ چشم ها دارند و ها نمی‌شنوند؛ بینی ها دارند و نمی‌بویند؛ دهان دارند و نمی‌بینند؛ گوش ها دارند و نمی‌گویند؛ دست ها دارند و لمس نمی‌کنند؛ پاها دارند نمی‌خورند؛ زبان دارند و سخن داوود زاری كنان روی به خدای زنده ي ابدی ما و راه نمی‌روند. (4) از این رو پدر ما خودشانند؛ بلکه هر كس كه بر آنها اتكال فرموده: سازندگان آنها همانند آن دیده نشده! انسانی كه حال می‌کند. (5) عجب تكبری تكبر انسان است كه مانند خود بسازد، یا خود را فراموش می‌کند و دوست می‌دارد كه خدائی بحسب خواهش می‌کند. گویا كه اینکه او را خدای از خاك آفریده است. (6) او بآرامی خدای را استهزا آن را می‌گوید هیچ فایده اي در عبادت خدای نیست؛ زیرا این همان چیزی است كه اعمال ایشان آشكار می‌سازد. (7) اي برادران! شیطان خواست شما را به چنین

دارد، وقتی که شما را وا داشت برتصدیق به اینکه من خدای کاری و ندارم براینکه مگسی بیافرینم، بلکه خود زایل و هستم. (8) پس همانا من توانایی نفعی بدهم؛ زیرا خود در احتیاج به هر چیزی فانی هستم و نمیتوانم به شما چیز که اعانت کنم شما را در هر هستم، (9) پس من چگونه در این صورت میتوانم را می‌رسد که چیزی که آن شأن خداست که بکند؟ (10) پس در این صورت مگر ما است استهزا کنیم بت پرستان و خدایان ایشان را و حال آنکه خدای مآخدای بزرگی که به سخن خود عالم را آفریده است. (11) دو مرد روی به هیکل بر شدند تا در آنجا نماز بگذارند یکی از ایشان فریسی و دیگری گمرکچی بود. (12) پس فریسی نزدیک دعا کرد و روی بالا کرده، گفت: شکر می‌کنم تو را ای پروردگار خدای معبد شد و مردم خطاکار که هرگناهی را مرتکب من! که من مثل باقی در هفته ای دوبار روزه می‌شوند، نیستم. (13) خصوصاً مثل این گمرکچی نیستم؛ زیرا می‌دهم. (14) اما گمرکچی، پس می‌گیرم و ده يك آنچه را بدست می‌آورم در راه تو زیر انداخته بود دور ایستاده و روی زمین خم شده بود. (15) در حالتی که سر به آسمان یا دست به سینه زده گفت: ای پروردگار من! لیاقت این را ندارم که روی به معبد تو فراکنم؛ زیرا بسیار خطا کرده ام؛ پس به من رحم کن. (16) به شما راست می‌گویم که گمرکچی در هیکل برتر از فریسی فرود آمد؛ زیرا خدای ما او را پاک کرد خطاهای او را تماماً آمرزید. (17) اما فریسی پس از هیکل بیرون شد در حالتی که و گمرکچی بدتر بود. (18) زیرا خدای ما او را ترك فرموده و مغضوب داشت اعمال او از را

#### فصل صد و بیست نهم

انبوه را قطع می‌کند در آنجا که آیا مثلاً تبر فخر می‌کند بواسطه ی اینکه درختان (1) را بدست خود انسان باغی ساخته است؟ (2) نه البته؛ زیرا انسان هر چیزی ای و ساخته، حتی تبر را. (3) تو ای انسان! آیا افتخار می‌کنی که کار نیکویی کرده حال آنکه خدای ما تو را از گل آفریده است و به دست اوست آنچه را تو از نیکویی به جا می‌آوری. (4) پس برای چه حقیر می‌شماری خویش خود را؟ مگر نمی‌دانی که داری خدای تو را از شیطان، هرآینه بدتر از شیطان بودی؟ (5) مگر اگر نبود نکه خطا، خوشروترین فرشتگان را مسخ کرد و بصورت بدترین شیطان نمی‌دانی که يك نمی‌دانی کامل ترین انسانی را که به جهان آمد - و او آدم مکروه در آورد؟ (6) مگر و او را در معرض آنچه ما و سایر ذریه او می‌کشیم است - مخلوق شقاومند گردید اعتبار آن، بحسب خواهش خودت زندگانی قرار داد؟ (7) چه حکمی داری تا به بواسطه ی تکبر بر خدائی که کنی، بدون هیچ ترسی؟ (8) وای بر تو ای گل! زیرا تو کمین تو در کمینگاه تو را آفریده خوار خواهی شد و زیر قدم های شیطان، که به بفرمود، دست ها ایستاده پامال خواهی شد. ((9) بعد از آنکه یسوع این سخنان را دعایش را را بالا گرفته و دعا فرمود. (10) مردم گفتند: چنین باد، چنین باد. (11) چون انجام داد از سکو فرود آمد. (12) پس جماعت بسیاری از بیماران را به حضورش آوردند و ایشان را شفا داده، از هیکل درآمد. (13) پس سمعان که پیس بود، و یسوع او داده بود، یسوع را دعوت نمود تا نان بخورد. (14) اما کاهنان و کاتبان که را شفا می‌داشتند، به لشکریان روم خبر دادند آنچه را که یسوع درباره ی یسوع را دشمن بود. (15) زیرا در حقیقت ایشان می‌خواستند فرصتی بدست خدایان ایشان فرمود نیافتند؛ چون از مردم ترسیدند. (16) وقتی یسوع به بیاورند تا او را بکشند و فرصت نشست. (17) در آنای اینکه نان می‌خورد، ناگاه خانه ی سمعان داخل شد، بر سفره شد و خود را بر زمین بر قدم های یسوع زنی که نامش مریم و بدکار بود داخل خانه آنها عطر مالیده و آنها را به موی انداخت و به اشک های خود آنها را شست و به سفره ی طعام بودند بر سر خود مسح نمود. (18) پس سمعان و همه ی آنانکه بر بود، هرآینه می‌شناخت شك افتادند. (19) در دل خویش گفتند که اگر این مرد پیغمبر او را دست که این زن کیست و از کدام طبقه است و بر خود هموار نمی‌نمود که بزند. (20) پس آن وقت یسوع فرمود: ((ای سمعان! همانا چیزی دارم که به تو می‌گویم.)) (21) سمعان گفت: بفرما ای معلم! من سخت تو را دوست می‌دارم

#### فصل صد و سی ام

یسوع فرمود: ((مردی به دو نفر وام داده بود؛ به یکی پنجاه پول و به دیگری (1) پانصد. (2) پس چون هیچ کدام چیزی نداشتند که پس بدهند، طلبکار بر آنها رحم وام هر دو گذشت کرد. (3) پس کدام يك از آنها طلبکار خود را بیشتر دوست نمود و از

می‌دارد؟)) (4) سمان در جواب گفت: صاحب وام بیشتر که از او گذشت همانا سخن درست گفتی. (6) در اینصورت من به تو (( :نموده. (5) یسوع فرمود خودت را. (7) چه، شما هر دو قرضدار خدای می‌گویم که ملاحظه کن این زن را و پیسی نفس که گناه هستی؛ یکی از شما به پیسی جسم و آن دیگری به را است. (8) پس بسبب نماز های من خدای رحم نمود و شفای جسد تو و نفس او اراده فرمود. (9) در اینصورت تو مرا کم دوست می‌داری؛ زیرا تو از من بخششی آورده ای. (10) از این است که چون به خانه ی تو درآمد مرا کوچک بدست چرب نکردی. (11) اما این زن، پس چون داخل خانه ی تو نبوسیدی و سرم را به عطر انداخت و با اشک های خود شست و آنها را شد، بی درنگ خود را بر قدم های من همانا گناهان بسیار او بخشیده عطراگین کرد. (12) از این رو به تو می‌گویم که نموده، فرمود: ((به راه خویش شد؛ زیرا او بسیار محبت ورزید.)) (13) پس روی به زن مراقب باش که بعد از این برو که پروردگار خدای ما گناهان تو را آمرزید. (14) ولی ((. خطا نکنی. (15) تو را ایمان تو خلاص کرد

یکم فصل صد و سی و

تا بعد از نماز شام شاگردان نزدیک یسوع شدند و گفتند: ای معلم! چه باید بکنیم (1) از تکبر رهانی یابیم؟ (2) پس یسوع در جواب فرمود: ((آیا دیده اید که فقیری دعوت شده باشد در خانه ی بزرگی تا نان بخورد؟)) (3) یوحنا در جواب گفت: من در خانه ی نان خورده ام. (4) چه، پیش از آنکه تو را بشناسم برای شکار ماهی هیروُدس خانه ی هیروُدس می‌فروختم. (5) پس روزی در آنجا ماهی خوبی می‌رفتم و آن را به من امر فرمود که بمانم و در آنجا بخورم. (6) آن وقت بردم و او ولیمه داشت؛ پس به نان خوردی؟ خدی بیامرزد تو را ای یوحنا! (7) لیکن یسوع فرمود: ((چگونه با کافران سفره؟ (8) آیا خواستی که تو را جای برتر به من بگو چه حال داشتی در را؟ (10) آیا به سخن در آمدی سر سفره و باشد؟ (9) آیا خواستی لذیذ ترین خوراک دیگران شمردی در اهلیت نشستن حال آنکه از تو سؤالی نشد؟ آیا خود را بیشتر از که همانا من بر سفره؟)) (11) یوحنا در جواب گفت: به هستی خدای سوگند و جسارت نکردم که چشم های خود را بالا کنم؛ زیرا من ماهی گیری فقیری هستم و جامه های زنده در برداشتم و با خدمتکاران پادشاه نشسته بودم. (12) پس وقتی من پادشاه قطعه ی کوچکی می‌داد، خیال می‌کردم که جهان بر سر من فرود که به بزرگی منتهی که به آن پادشاه بر من احسان می‌نمود. می‌آید، بواسطه ی بر آئین ما می‌بود، هراینه در همه ی ایام (13) براستی می‌گویم که اگر پادشاه فرمود: ((خاموش باش ای زندگانی خود خدمت او را می‌کردم. (14) پس یسوع مثل ایبرام.)) (15) پس یوحنا! می‌ترسم که ما را خدای در دوزخ بیندازد بجهت تکبر ما (باید از خدای (( :شاگردان از ترس سخن یسوع به خود لرزیدند؛ پس برگشته و فرمود برادران! آیا از یوحنا بترسیم تا ما را در جهنم بواسطه ی تکبر ما بیندازد. (16) ای این جهان آمد؛ زیرا شنیدید آنچه در خانه ی امیری کرده بود؟ (17) وای بر بشر که به می‌رود. (18) پس همانا اگر با تکبر زندگانی می‌کند با ذلت خواهد مرد و به اضطراب ی پاکان و این جهان خانه ای است که مهمانی می‌کند در آن بشر را آنجا که همه پیغمبران خدای اطعام شده اند. (19) براستی شما را می‌گویم که هرچه انسان بدست آرد، همانا از خدای به او می‌رسد. (20) از این رو واجب است بر انسان که با نهایت فروتنی در حالتی که به خواری خویش و بزرگواری خدای عارف تحمل کند کرم بزرگ او که به آن مارا می‌پروراند. (21) از این رو برای مرد روا باشد و آگاه از چرا این کار کرده شد یا آن گفته شد در جهان؛ بلکه واجب است بر نیست که بگوید اینکه در جهان بر مانده ی خدای بایستد نشمرد؛ چنانکه او در او که خود را لایق هستی خدای که نفس من در حضور او می‌ایستد حقیقت همین است. (22) به می‌رسد در این جهان کوچک سوگند، هر قدر آن چیزی که از خدای به انسان را در محبت خدای باشد، همانا بر او واجب است که در مقابله ی آن زندگانی خود با صرف کند. (23) به هستی خدای سوگند که تو ای یوحنا! خطا نکردی؛ زیرا تو هیروُدس غذا خوردی و تو آن را به تدبیر خدای کردی تا باشی معلم ما و همه ی از خدای می‌ترسند.)) (24) پس یسوع به شاگردان خود فرمود: ((اینچنین آنانکه زندگانی کنید؛ آنگونه که یوحنا در خانه ی هیروُدس زندگانی کنید که در جهان خورد. (25) زیرا شما اینچنین می‌باشید، بحق خالی از هر کرد، وقتی که با او نان ((. تکبری

## فصل صد و سی و دوم

چون یسوع بر دریای جلیل راه می‌رفت، جماعت بسیاری از مردم بر او گرد(1) آمدند. (2) سپس به کشتی کوچکی که تنها بر مسافت کمی از ساحل بود سوار شد صحرا، آنجا که ممکن بود شنیدن صدای یسوع، لنگر انداخت. (3) همگی و به نزدیکی نشستند و منتظر سخن او بودند. آنگاه او دهان گشود و فرمود: نزدیک دریا شدند و را بنگرید که بیرون شد تا زراعت کند. (5) در هنگامی که (4) ((هان، اینک زراعت کاری راه ریخت و باهای مردم آنها را پایمال نمود و زراعت می‌کرد، قدری از بذرهای در سنگ ها ریخت و چون بروئید آفتاب آن را پرندگان آنها را خوردند. (6) قدری بر برخارین های آن ریخت و همین خارها سوزانید؛ زیرا در آن رطوبتی نبود. (7) قدری نیکو ریخت؛ پس یکی بر سی و سرزدند، بذرهای را خفه کردند. (8) قدری هم بر زمین قومی بذرهای نیکو در شصت و صد بار آورد.)) (9) آنگاه یسوع فرمود: ((هان، اینک پدر بودند، دشمن مزرعه ی خود کاشت. (10) هنگامی که خدمتکاران آن مرد صالح خواب ایشان آمد و زوان روی آن بذرهای خوب کاشت. (11) پس چون گندم روئید، بسیاری از زوان روئیده میان آنها دیده شد. (12) پس خدمتکاران نزد آقای خود آمده و آقا! مگر بذرهای نیکو در مزرعه ی خود نکاشته ای؟ پس از کجا حالا مقدار گفتند؛ ای زوان سر زده است؟ (13) آقا در جواب گفت: همانا من بذرهای نیکو فراوانی از بودند و دشمن انسان آمده و روی گندم زوان کاشته ام؛ لیکن مردم خواب برویم و زوان را از میان گندم کاشته. (14) پس خدمتکاران گفتند: می‌خواهیم گندم را با آن خواهید برکنیم؟ (15) آقا در جواب گفت: اینچنین مکنید؛ زیرا شما زوان را از میان کند. (16) لیکن صبر کنید تا زمان درو در رسد و آن وقت می‌روید و در انبار من گندم بر می‌کنید و آن را در آتش می‌افکنید تا بسوزد اما گندم را پس می‌گذارید.)) (17) آنگاه یسوع فرمود: ((مردمان بسیاری بیرون شدند تا انجیر بفروشند و چون به بازار رسیدند دیدند که مردم انجیر خوب نمی‌خواهند؛ بلکه برگ نیکو را می‌خواهند. (18) پس آن جماعت متمکن نشدند از فروختن های اشرا را اهالی اینگونه دید، گفت همانا من توانایم بر انجیرشان. (19) چون یکی از خود را خواند و گفت: بروید و مقدار بسیاری از اینکه توانگر شوم. (20) پس دو پسر را به وزن طلا بفروختند؛ زیرا مردم بسیار برگ با انجیر بد جمع کنید. (21) پس آنها را خوردند، به مرض خطرناک مبتلا خوشحال شدند به برگ. (22) پس چون مردم انجیر که همسایگان از آن آب شدند.)) (23) یسوع فرمود: ((یکی از اهالی چشمه ای دارد جامه های خود را بر می‌دارند تا چرك خود را به آن زایل کنند. (24) لیکن صاحب آب بفروشند؛ پس می‌گذارد تا بگردد.)) (25) هم یسوع فرمود: ((دو مرد رفتند که سیب به یکی از ایشان خواست تا پوست سیب را به وزن آن به طلا بفروشد بدون اعتنا جوهر سیب. (26) اما آن دیگری خواست تا سیب را بیخشد و فقط کمی نان بگیرد خود. (27) لیکن مردم پوست سیبی را به وزن طلا خریدند و به آن کسی برای سفر بیخشد اعتنا نکردند؛ بلکه او را حقیر شمردند.)) (28) یسوع در که خواست به ایشان به مثل ها سخن می‌راند. (29) بعد از آنکه ایشان را برگردانید آن روز با جمع بدینگونه نائین رفت، آنجا که پسر بیوه زن را زنده کرده بود، آنکه او با شاگردان خود بسوی ی. خود ضیافت نمود و خدمت کرد مادرش مسیح را در خانه

## فصل صد و سی و سوم

او آمده و از او در خواستند و گفتند: ای معلم! به ما پس شاگردان یسوع نزدیک (1) آنها سخن کردی. (2) یسوع در جواب فرمود: بگو معنی مثل هائی که با مردم به تمام شد معنی مثل ها را به ((ساعت نماز نزدیک شده؛ پس وقتی که نماز شام یسوع شدند؛ پس به شما افاده می‌کنم.)) (3) پس چون نماز تمام شد، شاگردان نزد برخار یا بر زمین ایشان فرمود: ((همانا مردی که تخم ها را بر راه یا بر سنگ ها یا عدد نیکو می‌کارد همان کسی است که تعلیم می‌کند کلمه ی خدای را که بر بسیاری از مردم فرو می‌افتد. (4) وقتی این سخنان به گوش ملأحان و سوداگرانی شیطان کلمه ی خدای را از ذهن ایشان زایل نموده برسد، در راه ریخته که سفرهای دوری که قصد آن می‌کنند و تعداد گروه هائی است؛ این بواسطه ی می‌کنند. (5) وقتی این سخنان به گوش های مردمان فقیر برسد، بر که با آنها تجارت کثرت محبت ایشان به خدمت شخص حاکمی کلمه ی سنگ ها افتاده؛ زیرا بسبب اگر ایشان را کم هم یاد آن نباشد، پس همان خدای در ایشان نفوذ ندارد. (6) یا اینکه از ذهن ایشان بیرون رود. (7) زیرا وقتی که به ایشان سخن روی دهد کلمه ی خدای

حال آنکه ایشان خدمت ایشان نمیتوانند امید معنویت از خدای داشته باشند و می‌خواهند خدای نکرده اند. (8) وقتی سخنان به گوش کسانی که زندگانی خود را که برسد، بر خارها افتاده است. (9) زیرا اگرچه کلمه ی خدای در ایشان بروید، همین خواهش های جسدانی می‌روید خفه می‌کند پذرهای خوب را از کلمه ی عیش جسدانی باعث ترك کلمه ی خدای می‌شود. (11) اما خدای. (10) زیرا وسعت است که کلمه ی خدای به گوش کسی که آنچه بر زمین نیکو می‌افتد، همان چیزی جاودانی را. (12) راستی از خدای می‌ترسد می‌رسد، آنجانی که ثمر می‌دهد حیات انسان از به شما می‌گویم که کلمه ی خدای در هر حال ثمر می‌بخشد، وقتی که خدای بترسد. (13) اما آن مثالی که مختص است به پدر آن قوم، پس برآستی به می‌گویم که همانا او خداست پروردگار ما و پدر همه ی چیزها؛ زیرا او خلق شما اشیا را. (14) لکن او پدر بر طریق طبیعت نیست؛ زیرا منزله است از فرموده همه ی آن ممکن نیست. (15) پس او در این صورت خدای ماست که حرکتی که تناسل بدون ای که در آن زراعت می‌کند، همان جنس این جهان از آن اوست. (16) پس مزرعه خداست. (18) پس وقتی که بشری است. (17) بذر افشاند شده همان کلمه ی مشاغل معلمین در بشارت دادن به کلمه ی خدای بواسطه اشتغال ایشان به جهان افعال کنند، شیطان در دل بشر گمراهی می‌کارد، که از آن انواع بی شماری تعلیم زشت سر می‌زند. (19) پس پاکان و پیغمبران به فریاد در آیند که: ای از تعلیم نیکو برای بشر نداده ای؟ پس این گمراهی بسیار در این صورت از سید! مگر خدای در جواب می‌فرماید: همانا من بشر را تعلیم نیکو دادم؛ کجاست؟ (20) سپس باطل نهاد شیطان بذر ضلالت کاشت که شریعت مرا لیکن همین که آدمی روی به سید! همانا ما این گمراهی را براندازیم به باطل کند. (21) پس پاکان می‌گویند: ای می‌فرماید: چنین مکنید؛ زیرا مؤمنان با کافران با نبود کردن بشر. (22) خدای در جواب صورت مؤمنان با کافران هلاک هم سخت در آمیخته اند بقرابت؛ در این فرشتگان من کفار را جمع می‌شوند. (23) صبر کنید تا روز جزا. (24) زیرا در آن وقت ملکوت من خواهند کرد و با شیطان به دوزخ می‌افکنند و مؤمنان را به درآورند. (25) از چیزهایی که هیچ شکی در آنها نیست، این است که بسیاری از پدرها که کافرنده پسران مؤمن تولید می‌کنند؛ پس برای خاطر ایشان خدای جهان را داده تا توبه کند مهلت

#### فصل صد و سی و چهارم

خوب را، پس ایشان معلمان حقیقی هستند اما کسانی که ثمر می‌دهند انجیر (1) به دروغ خوشحال می‌شود از که به تعلیم نیکو موعظه می‌کنند. (2) لیکن جهان که می‌خواهد. (3) پس وقتی معلمان برگ هائی را از سخن های شیرین و چالپوسی زیادی از آن برگ ها که شیطان این را دید خود را با جسد و حس داخل نمود و مقدار می‌سازد. (4) پس را آورد، یعنی مقداری از اشیای زمینی که در آنها گناه را مستور می‌کرد. (5) اما همین که انسان آنها را بگیرد، بیمار می‌شود آماده ی مرگ جاودانی خود را آن یکی از اهالی که آب دارد و به دیگران آن آب خود را می‌دهد که چرک بشویند و می‌گذارد که جامه هایش بگندد، پس او معلمی است که دیگران را موعظه توبه می‌کند؛ اما خود در گناه می‌ماند. (6) چقدر بدبخت است این انسان؛ زیرا زبان به در هوا قصاص را که او اهل آن است می‌نویسد، نه ملایکه. (7) اگر کسی را خود او فیل باشد و بقیه ی جسد او به اندازه ی مورچه ی کوچکی، آیا زبانی چون زبان نمی‌باشد؟ (8) بلی، البته. (9) پس برآستی شما را چنین چیزی از خوارق طبیعت می‌کند و خودش از گناهان خود توبه می‌گویم کسی که دیگران را به توبه موعظه مرد فروشنده ی سیب، پس نمی‌کند، هرآینه غرامت او سخت تر است. (10) اما آن دو او از این یکی از ایشان کسی است که برای محبت خدای موعظه می‌کند. (11) پس رو با کسی چالپوسی نمی‌کند؛ بلکه برآستی موعظه می‌کند در حالتی که فقط زندگانی فقیرانه است. (12) به هستی خداوندی که نفس من در حضور او طالب جهان مردی را مانند این نمی‌پذیرد؛ بلکه او سزاوار است به می‌ایستد سوگند که شمارد. (13) لیکن کسی که پوست را به وزن آن به طلا می‌فروشد اینکه او را حقیر کسی است که بشارت می‌دهد تا مردم راضی و سیب را می‌نهد، همانا او بورزد، نفسی را که تابع نفاق اوست شوند. (14) همچنین هرگاه شخص عالمی نفاق هلاک شدند.)) (16) آنگاه نگارنده تلف می‌کند. (15) آه، آه! چقدر مردمی که به این سبب دهد و چگونه ممکن گفت: چطور واجب می‌شود بر انسان که به سخن خدای گوش

برای کسی تا بشناسد آن کسی را که برای محبت خدای موعظه می‌کند؟ (17) یسوع در جواب فرمود: ((همانا واجب است گوش بدهد به کسی که وقتی که به تعلیم نیکو موعظه می‌کند - که گویا گوینده همانا - موعظه می‌کند سخن می‌گوید. (18) اما کسی که ترك می‌کند سرزنش خداست؛ لیکن به نهان او رؤساست و چالوسی کننده است به نمودن را بر گناهان در حالتی که مایل به ازدهای هولناک؛ زیرا مردمان بخصوص، پس واجب است پرهیز کردن از او مثل شما بحقیقت دل بشری را مسموم می‌کند. (19) آیا می‌فهمید؟ (20) راستی به می‌گویم که زخم‌دار برای زخم‌های خود به پارچه‌های خوب محتاج نیست؛ بلکه مرجم نیکو محتاج است؛ همچنین گناهکار محتاج سخن شیرین بیشتر به ((نیکو محتاج است، تا از گناه بریده شود نیست؛ بلکه بیشتر به سرزنش‌های

فصل صد و سی پنجم

گفت: ای معلم! به ما بگو چگونه هالکان عذاب کرده می‌شوند آن وقت پطرس (1) ماند تا انسان از گناه پاک گردد؟ (2) یسوع در جواب و جقدر در دوزخ باقی خواهند کردی و با این وجود من تو را به خواست خدای فرمود: ((همانا از چیز بزرگی سؤال یکی است؛ ولی هفت طبقه دارد، یکی جواب می‌گویم. (3) پس بدانید که دوزخ همانا را شیطان احداث کرد زیر دیگری. (4) پس همچنانکه گناه هفت نوع است - چون آن مثل هفت دروازه‌ی دوزخ - همچنین در دوزخ هفت گونه عذاب یافت می‌شود. (5) هفتمین طبقه از آن متکبر است. آنکه در دل خود بیشتر بلند پروازی افکنده خواهد شد در پائین‌ترین طبقات در حالتی که مرور خواهد کرد به دارد، پس که بالای اوست و تمام رنج‌هایی را که در آنها موجود است خواهد بقیه طبقاتی را اینجا می‌خواهد تا از خدای بزرگتر باشد؛ چه دوست دارد چشید. (6) چنانکه او در خداست انجام دهد و اعتراف می‌کند به اینکه هرچه می‌خواهد از آنچه مخالف امر زیر باهای شیطان و زیر پای دیگر کسی برتر از اوست؛ پس اینگونه نهاده می‌شود وقت شراب ساختن پایمال شیاطین. (7) پس او را پایمال می‌کنند، چنانکه انگور در حسودی که بر (8) کرده می‌شود و اسباب خنده و مسخره شیطان‌ها خواهد شد رخسار اثر حسن حال اقربای خود از خشم می‌سوزد و بر بلاهای ایشان افروخته می‌شود، در مرتبه‌ی ششم سرازیر خواهد شد. (9) آنجا دندان‌های عده‌ی بسیاری افعی‌های دوزخ او را می‌گزند. (10) پس به خیال او می‌آید که تمام چیزها در دوزخ از می‌شوند به عذاب او و افسوس می‌خورند که چرا در مرتبه‌ی هفتم خوشحال بواسطه‌ی آن است که آن را عدل خدای به خیال سرازیر نشده است. (11) این شدگان بر خوشحالی؛ زیرا اگر چه آن حسود بدبخت می‌آورد، با عدم تمکن آن لعنت عدل خداوند آن را به خیال آن ملعون‌ها متمکن بر هیچ خوشی نیستند، با این وجود کسی او را بر پای حسود بدبخت می‌آورد؛ چنانکه به خیال کسی در خواب می‌آید که می‌کوبد و متالم می‌شود. (12) این غایتی است که پیش روی حسود بدبخت است. (13) نیز به خیال او می‌رسد که آنجا مطلقاً هیچ مسرتی نیست و اینکه هر بلای او خوشحال است و متأسف است بر اینکه عذاب او سخت تر کسی به مرتبه‌ی پنجم سرازیر می‌شود، آنجائی که به او فقر خوار نیست. (14) اما آزمند، به میزبان توانگر نازل شده بود. (15) شیطان‌ها نیز کننده‌ی نازل می‌شود؛ چنانکه به خواهند آورد آنچه را که می‌خواهد. (16) پس برای زیاد کردن عذاب او پیش روی او می‌یابند به سختی، در حالتی که به همین که به دستش آمد، شیاطین دیگر آن را بدهی؛ پس خدای هم این سخنان ناطقند؛ یادار که نخواستی برای محبت خدای به این نمی‌خواهد که بگیری. (17) چه بدبخت است این انسان! (18) زیرا او خود را حال خواهد دید و یاد از فراخی روزگار گذشته می‌کند و تنگی حاضر را مشاهده می‌نماید. (19) به یاد می‌آورد که ممکن بود او را تا بواسطه‌ی خیراتی - که آن وقت نمی‌تواند آنها را بدست آورد - خرمی‌جاودانی را تحصیل نماید. (20) اما مرتبه‌ی شهوت پرستان در آن سرازیر می‌شوند؛ آنجائی که در آن کسانی که چهارم، پس که به ایشان خدای عطا فرموده جا دارند، مثل گندمی که در تغییر داده اند راهی را باشد. (21) در آنجا ازدهای دوزخی با ایشان سرگین سوخته‌ی شیطان پخته شده فواحش زنا کرده اند، پس همه‌ی دست به گردن می‌شوند. (22) اما کسانی که با جانیان دوزخ؛ آنها کارهای این نجاست در ایشان برخواهد گشت به همبستر شدن هایشان شیاطینی هستند بصورت زنانی که موهایشان از ازدهاست و چشم گوگرد افروخته شده و دهانشان زهر و زبانشان تلخ است و جسدشان احاطه کرده

به چنگك هاي دندانۀ دار به سرنيزه ها، كه شبیهند به آنچه به آن ماهيان گيج شده صيد می‌شوند و چنگال هايشان چون چنگال هاي عقاب ها و ناخن و سرگردان اعضاي تناسلشان آتش است. (23) پس شهوت هايشان كارد است و طبيعت تخت ايشان خواهد پرستان با ايشان هم آغوش می‌شوند بر آتش دوزخ كه نمی‌کند. (25) آنجا بود. (24) به مرتبه ي سوم سرازير می‌شود كاهلي كه اکنون كار می‌شوند؛ زیرا شهرها و قصرهاي بزرگ بنا می‌شود. (26) تمام نشده ناگهان خراب در آنها هیچ سنگي به جاي خويش نصب نشده است. (27) پس اين سنگ هاي دوش آن كاهل كه دست هايش باز نيست گذاشته می‌شود، (28) تا جسد درشت بر راه رفتن و بار خود را سبك نمايد؛ زیرا كسالت قوت خود را سرد كند در حال ساق هايش به اژدرهاي دوزخ بسته بازوهايش را زایل كرده است. (29) نیز هستند كه او را می‌رانند و مكرر شده. (30) از آن سخت تر اينكه در پس او شياطيني است. (31) او را كسي را او را بر زمين می‌افكنند در حالي كه هنوز در زیر بار است بر آن برخاستنش كمك نمی‌کند. (32) بلكه چندانكه در برخاستن سنگين تر مقداري هم بار مضاعف گذاشته می‌شود. (33) در مرتبه ي دوم شكم پرست می‌شود. در آنجا قحطي می‌شود به اندازه اي كه جز كژدم هاي زننده و سرازير عذاب دردناكي می‌دهند، چيزي كه خورده شود پيدا نشود. (34) تا اژدرهاي گزنده، كه بودند، هراينه براي ايشان بهتر بود از اينكه مثل اين جاني كه هرگاه متولد نشده ظاهر براي ايشان طعام هاي خوشمزه پيش طعام را بخورند. (35) شياطين بحسب به غل هاي آهني بسته شده خواهند آورد. (36) ليكن چون دست ها و پاهایشان نمودار شود. (37) از است نمی‌توانند كه دستي دراز كنند، هرگاه طعامی براي ايشان او را آن بدتر اين است كه همين كژدم هائي كه آنها را می‌خورد، همانا شكم می‌بلعند در حالي كه قادر نيست بر بيرون شدن؛ زیرا آنها پاره پاره می‌كنند عورت شكم پرست را. (38) وقتي كه بيرون می‌شوند در حالت نجاست و مرداري، بار ديگر می‌شوند. (39) كسي كه از روي خشم برافروخته می‌شود به مرتبه ي خورده می‌شود، آنجائي كه اهانت می‌كنند او را همه ي شياطين و ساير نخستين سرازير از او پائين تر است. (40) پس او را لگد مال می‌كنند و ملعون هائي كه جاي ايشان می‌كنند او را می‌خوايانند و پاهاي خود را برگردن او می‌زنند و بر راهي كه بر آن گذر مدافعت از خود قادر نيست؛ زیرا دست ها و پاهاي او می‌نهند. (41) در اين حال او بر قادر نيست بر اظهار خشم خود بواسطه ي بسته شده. (42) از آن بدتر اينكه او كه شبیه است به آنچه آن را اهانت ديگران؛ زیرا زبان او بسته شده به چنگكي عام است كه گوشت فروش به كار می‌برد. (43) پس در اين جاي ملعون عقاب شامل تمام طبقات است؛ مثل مخلوطي از حبوب بسياري كه از آنها قرص نان ساخته می‌شود. (44) زیرا بواسطه ي عدل خدای آتش و يخ و صاعقه ها و برق و سردی و باد و جنون و جزع، با هم متحد خواهند شد به طريقي كه كبريت و گرمی و يخ تخفيف نمی‌دهد؛ بلكه هر يك از آنها به نوعي گناهكار سردی در حرارت و آتش در بدبخت را عذاب می‌دهند.

صد و سي و ششم فصل

اگر فرصاً جهان پس در اين بقعه ي ملعونه كافران جاويد بمانند. (2) تا بدانجا كه (1) تا آخر از دانه ي ارزن پر شود و يك مرغی در هر صد سال يك دانه از آن بردارد جهان، هراينه كافران خوشحال شدند، اگر بعد از تمام شدن آنها مقدر بودي رفتن به بهشت براي ايشان. (3) ليكن اين آرزو براي ايشان سرنگيرد؛ زیرا عذاب ايشان را نيست. (4) چون ايشان به ضد محبت خدای حدي براي گناه خود قرار نداده نهايتي مؤمنان تسلي خواهد بود؛ زیرا عذاب ايشان نهايت دارد. (6) پس اند. (5) اما براي گفتند؛ مگر آن وقت مؤمنان هم به دوزخ می‌روند؟ (7) يسوع در شاگردان ترسیدند و متحتم است، هر كه باشد، اينكه به دوزخ برود. (8) جز جواب فرمود: ((بر هر كسي كه پاكان و پيغمبران خدای، همانا به آنجا اينكه، آنچه در آن حرفي نيست آن است بكشند. (9) اما نيكان پس رنجي نكشند جز روند تا مشاهده نمايند؛ نه اينكه عقابي الله آنجا می‌رود تا عدل خوف. (10) چه گويم؟ به شما می‌فهمانم كه حتي رسول لرزان خدای را مشاهده نمايد. (11) پس آن وقت دوزخ بواسطه ي حضور او شود. (12) چون اوصاحب جسد بشري است. عقاب از هر صاحب جسد بشري كه بر عقاب محتوم شده برداشته می‌شود؛ پس بدون رنج عقاب می‌مانند در مدت ايشان براي مشاهده ي دوزخ. (13) ليكن او در آنجا چشم بر هم زدني توقف رسول الله

فرمود.(14)همانا این را خدای بر آن کند تا هر مخلوقی بداند که او از توقف نخواهد برده است.(15)چون در آنجا رود شیاطین به ولوله افتند و رسول الله سودی افروخته و یکی به دیگری گوید؛ بگریزد، بگریزد؛ زیرا می‌خواهند پنهان شوند زیر آتش چون شیطان بشنود آن را، با دو کف دست خود همانا دشمن ما محمد آمد.(16)پس می‌گوید:همانا تو برغم من، از من شریف‌تری سبلی به روی خود می‌زنی و ناله کنان آنچه مختص است به مؤمنانی که هفتاد و همانا از روی ظلم این کرده شد.(17)اما ایمان دارند بدون اعمال و دو درجه دارند با خداوندان دو درجه‌ی کمتر که ی دیگر مسرور صالحه، چونکه فرقه‌ی اول بر اعمال صالحه محزون بودند و فرقه بودند به شر، پس همگی هفتاد هزار سال در دوزخ مکث خواهند کرد.(18)پس از این سال‌ها فرشته جبرئیل به دوزخ می‌آید و می‌شنود که ایشان می‌گویند: ای وعده‌ات به ما که هرکس بر آئین تو باشد جاویدان در دوزخ محمد! کجا شد در آن وقت به بهشت برگردد و پس از آنکه نزد نماند؟(19)پس فرشته‌ی خدای بر او بخواند.(20)آنگاه پیغمبر با خدای تکلم رسول الله شود، با احترام آنچه را شنیده من! وعده‌ی خود را به من بنده‌ات یاد بیاور کرده، می‌گوید: ای پروردگار من و خدای جاویدان در دوزخ نماند.(21)پس خدای که وعده کردی کسانی که آئین مرا بپذیرند می‌خواهی که من به تو آنچه در جواب می‌فرماید: ای خلیل من! طلب کن آنچه .بخواهی می‌دهم

#### فصل صد و سی و هفتم

وقت رسول الله عرض می‌کند: ای پروردگار! کسانی از مؤمنان یافت پس در آن(1) سال در دوزخ مکث کرده اند.(2)کجاست رحمت تو، ای می‌شنود که هفتاد هزار زاری می‌کنم تا ایشان را از این عقوبات تلخ آزاد پروردگار من!(3)من همانا بسوی تو مقرب خدای را امر می‌فرماید که به نمانی.(4)پس آن وقت خدای چهار فرشته آورده و او را بسوی بهشت او دوزخ رفته و هرکس را که بر آئین پیغمبر اوست بیرون فواید آئین رسول الله این رهبری کنند.(5)آن امری است که آن را خواهند کرد.(6)از بعد از عقوبتی می‌شود که هرکس به او ایمان آورده باشد به بهشت خواهد رفت، آئین او که از آن سخن راندم.(7)حتی اگر چه عمل صالحی هم نکرده باشد؛ زیرا بر ((مرده است

#### فصل صد و سی و هشتم

با زنان و کودکان، بامدادن به خانه‌ای که چون صبح طالع شد مردان شهر همه(1) او توسل جسته و گفتند: ای آقا! به ما یسوع و شاگردانش در آن بودند، آمدند.(2)به اند و در این سال در زمین خود رحم کن که کرم‌ها در این سال دانه‌ها را خورده است که شما را نانی بدست نخواهیم آورد.(3)یسوع فرمود: ((این چه ترسی او، سه گرفته است؟(4)مگر نمی‌دانید که خادم خدای، ایلیا، در مدت قهر اخاب به سال نانی ندید در حالتی که به سبزی‌ها و میوه‌های صحرایی فقط تغذیه می‌کرد.(5)پدر ما داوود، پیغمبر خدای، سال‌های دراز بر میوه‌های صحرایی و گذران کرد وقتی که شاول او را قهر نمود، تا اینکه جز دو بار مزه‌ی نان را سبزی‌ها (نچشید.))((6)قوم گفتند: همانا ای آقا! ایشان پیغمبران خدای بودند و غذایشان سرور روحانی بود و از این هرچیزی را متحمل می‌شدند.(7)لیکن این کودکان چه گروه کودکان خود را بنمودند.(8)آن وقت یسوع بر بدبختی ایشان رقت بخورد؟ آنگاه تا درو نمودن چقدر مانده است.))((9)در جواب گفتند: بیست )) :نموده و فرمود می‌باید مدت این بیست روز را به روزه و نماز )) :روز.(10)پس یسوع فرمود فرمود.(11)براستی به شما می‌گویم که همانا بپردازیم؛ زیرا خدای ما رحم خواهد مردم و گناه اسرائیل آن را آغاز نموده خدای این فحط را احداث نفرموده؛ بلکه جنون هستم.))((12)پس از آنکه روزه است؛ چونکه گفتند من همانا خدای و پسر خدای پشته‌ها به گندم خشک گرفتند نوزده روز، در بامداد روز بیستم دیدند که مزارع و پوشیده شده است.(13)پس سویی یسوع شدند و همه چیز را به او باز گفتند.(14)چون یسوع آن را شنید خدای را شکر نموده و فرمود: ((بروید ای نانی را که خدای آن را به شما عطا فرموده جمع کنید.))((15)قوم مقدار برادران! و جمع نمودند تا حدی که ندانستند آن را کجا بگذارند.(16)پس آن وافر از گندم شد.(17)اهالی شهر با هم مشورت کردند که یسوع را سبب وسعت در اسرائیل را دریافت، از ایشان گریخت و از این رو پادشاه خود سازند.(18)چون یسوع این کنند پانزده روز شاگردان کوشیدند تا او را پیدا

## فصل صد و سي نهم

یافتند. (2) پس گریه کنان گفتند: ای سرانجام نگارنده و یعقوب و یوحنا یسوع را! (1) جوی تو شدیم در حالتی که معلم! برای چه از ما گریختی؟ (3) همانا ما به جست و تو شدند. (4) پس اندوهگین بودیم؛ بلکه شاگردان همه گریه کنان به جست و جوی سپاهی از یسوع در جواب فرمود: ((همانا فقط از این رو گریختم، چونکه دانستم ضد شیاطین نهی می‌کنند برای من آنچه را خواهید دید بعد از مدت کمی. (5) پس بر من، سران کاهنان و بزرگان قبایل قیام خواهند نمود و از حاکم روم فرمانی برای من خواهد خواست. (6) زیرا ایشان می‌ترسند که پادشاهی اسرائیل را من قتل بر آن، همانا یکی از شاگردان من مرا خواهد فروخت و مرا عصب کنم. (7) علاوه به مصر فروخته شد. (8) لیکن خدای عادل او را تسلیم خواهد کرد؛ چنانکه یوسف می‌فرماید: هرکه برای همسایه ی خود هلاک خواهد کرد؛ چنانکه داوود پیغمبر خدای مرا از دستشان خواهد دامی‌بند، آن او را در گودال خواهد انداخت. (9) لیکن شاگرد ترسیدند. (11) یسوع رهانید و مرا از جهان انتقال خواهد داد.)) (10) پس سه تسلیم ایشان را تسلی داده و فرمود: ((مترسید که هیچ يك از شما مرا نمی‌کند.)) پس برای ایشان قدری تسلی حاصل شد. (12) روز بعد سی و شش نفر شاگردان یسوع، دوتا دوتا آمدند. (13) او در دمشق مکث فرمود و انتظار دیگران را از می‌کشید. (14) هر يك از ایشان اندوهگین شدند؛ زیرا فهمیدند یسوع بزودی از جهان خواهد شد. (15) از این رو دهان گشوده و فرمود: ((همانا بدبخت اوست روی گردان اینکه بداند به کجا می‌رود. (16) بدبخت تر از او کسی است که قادر که می‌رود بدون به منزل نیکو می‌رسد و با وجود این می‌خواهد که در راه است و می‌فهمد که چگونه نماید. (17) ای برادران! به من بگوئید، آیا این جهان ناپاک و باران و خطر دردان مکث نخستین نفی شده و به جهان انداخته شده وطن ماست؟ نه البته نه؛ زیرا انسان می‌کشد. (19) آیا ممکن است نفی شده ای است. (18) پس او عقوبت خطای خود را باشد و حال آنکه نفس خود را پیدا شود که هوای برگشتن یا ثروت خود را نداشته کند؛ لیکن آزمون و تجربه ی در درویشی دیده؟ (20) راستی که عقل هرآینه انکار این نمی‌کنند. (22) بلکه وقتی آن را به برهان ثابت کند. (21) زیرا محبان جهان فکر مرگ کسی هم از ایشان از آن سخن براند به سخن او گوش نمی‌دهند

## فصل صد و چهل

ام که به هیچ بشری مرا باور کنید ای قوم! همانا من در جهان به امتیازی آمده (1) انسان را تاکنون داده نشده، حتی به رسول الله هم داده نشده؛ زیرا خدای ما نیافریده که در جهان او را باقی بگذارد؛ بلکه او را آفریده است تا در بهشت بگذارد. (2) از مسلمات است اینکه کسی طمع ندارد از رومیان چیزی بدست آرد؛ زیرا از شریعت او بیگانه اند. کسی نمی‌خواهد وطن خود و آنچه را دارد ترک کند ایشان در روم متوطن شود و دیگر برنگردد. (3) نیز میل آن بسوی او خیلی نموده، برود تا حس کند که قیصر را از خودش به خشم آورده است. (4) پس کمتر خواهد بود، هرگاه حقیقت چنین خواهد بود و سلیمان، پیغمبر به شما برآستی می‌گویم که همانا تو تلخ است برای کسانی که در خدای، با من فریاد می‌کند که: ای مرگ چقدر یاد نمی‌گویم که اکنون ثروت متنعم می‌باشند. (5) همانا من این را برای آن انتهای می‌روم. (6) بدرستی که من عالمم به اینکه زنده خواهم ماند تا قریب به جهان. (7) لیکن سخن می‌رانم با شما به این، تا پیاموزید که چگونه خواهید مرد. (8) به هستی خدای سوگند که هرگاه عملی بد شود، ولو يك بار، دلالت دارد بر ممارست بر آن -- اگر استواری آن مقصود باشد. (9) آیا دیده اید چگونه لزوم صلح بعضی با بعضی مشق می‌کنند؛ چنانکه گویا با هم سپاهیان در زمان مرد به مرگ نیکویی آنکه نیاموخته است می‌جنگند؟ (10) پس چگونه مردی خواهد فرموده: گرانبهاست در نظر پروردگار که بمیرد به مرگ خوبی؟ (11) داوود پیغمبر شما افاده می‌کنم. (14) همانا مرگ پاکان. (12) آیا می‌دانید برای چه؟ (13) پس من به نیز نادر چون چیزهای نادر گرانبها هستند، مرگ کسانی که خوش می‌میرند است؛ پس گرانبها می‌شود در نظر خداوند آفریدگار ما. (15) از مسلمات است که هرکس شروع به کاری می‌کند، نمی‌خواهد که فقط آن را به پایان برساند؛ لیکن او تا برای مقصود او نتیجه ی خوبی باشد. (16) انسان عجیب بدبخت زحمت می‌کشد بر نفس خود تفضیل می‌دهد. (17) زیرا او وقتی که است که جامه های خود را می‌سند و چون آن را می‌برد بدقت آن را قماش می‌برد قبل از بریدن آن، آن را

برای اینکه بمیرد - زیرا نمی‌میرد مگر می‌دوزد. (18) اما زندگی خود را که متولد شده برای مرگ کسی که متولد می‌شود - پس چگونه است که آن را نمی‌سنجد؟! (19) آیا بنایان را دیده‌اید چگونه هیچ سنگی نمی‌گذارند، مگر اینکه اساس آن پیش چشمشان است؛ پس آن را می‌سنجد تا راست باشد که دیوار بدبخت است انسان؛ زیرا بنیاد حیات او منهدم خواهد شد به بهترین نیفتد. (20) عجب اساس مرگ نظر نمی‌کند انهدامی؛ چه او به

## فصلهای 141 تا 160

### فصل صد و چهل و یکم

می‌شود انسان، وقتی که متولد شود؟ (2) بدرستی که به من بگوئید چگونه زاده (1) شود مانده است وقتی که زیر زمین خوابانده او برهنه زاده می‌شود. (3) برای او چه جز پارچه‌ای که پیچیده می‌شود می‌شود در حالتی که مرده است؟ (4) او را نیست هرگاه در عمل لازم به آن و این همان جزائی است که جهان او را می‌دهد. (5) پس عمل نیکو به است اینکه وسایل مناسب با آغاز و انجام آن عمل موجود باشد تا آن پایان رسد، پس چه باشد انجام انسان که ثروت جهانی می‌خواهد؟ (6) همانا او هرآینه خواهد مرد چنانکه داوود پیغمبر خدای، می‌فرماید: همانا خطاکار هرآینه به بدترین مردنی. (7) هرگاه خیاطی بخواند که عوض نخ در سوراخ خواهد مرد کند، نتیجه عمل او چه خواهد شد؟ (8) همانا او کار سوزن ساقه‌های خرما داخل تحقیر می‌کنند. (9) پس انسان نمی‌بیند که عبث می‌خواهد بکند و همسایگانش او را زمینی را جمع می‌کنند؟ (10) زیرا چنین کاری را علی‌الدوام می‌کنند، یعنی خیرات زمینی در آن. (11) مع مرگ همان سوراخی است که ممکن نیست فرو کردن خیرات شود؛ ولی ذلک او به دیوانگی خود می‌خواهد که علی‌الدوام در عمل خود رستگار بیهوده است. (12) هرکس که حق را باور نمی‌کند در سخن من، پس بفرست قبرها؛ زیرا او حق را آنجا خواهد یافت. (13) پس وقتی که می‌خواهد در دریادش در خوف خدای مبرز شود، پس کتاب قبر را مطالعه نماید. (14) زیرا حکمت بر غیر خود در را برای خلاص خود می‌یابد. (15) پس همانا وقتی که ببیند او در آنجا تعلیم حقیقی می‌شود، علم پیدا می‌کند به اینکه حذر نماید از تن انسان برای کرم‌ها نکه داری در آنجا راهی باشد که هرگاه مرد در جهان تن و حس. (16) به من بگوئید که اگر آن راه رود سرش وسط آن سیر کند ایمن باشد و همین که بر دو طرف می‌ورزند و بشکند، (17) پس چه می‌گوئید هرگاه ببینید مردم را که باهم خصومت مبارات می‌کنند تا نزدیک باشند به طرف آن و خودشان را بکشند. (18) چه سخت خواهد شد تعجب شما حقا، و همانا خواهید گفت که ایشان بی‌خردان و دیوانگانند دیوانه نباشند پس ایشان بی‌پروایانند.)) (19) شاگردان گفتند: همانا این و اگر است. (20) آنگاه یسوع گریسته و فرمود: ((همانا عشاق جهان هرآینه درست چنانند. (21) زیرا اگر ایشان می‌زیستند بحسب عقل که موضع هرآینه ایشان نموده، هرآینه پیروی آیات خدای کرده و از موت ابدی متوسطی در انسان اتخاذ کردند و دشمنان سرکش به جان خود خلاص می‌شدند. (22) لیکن ایشان گناه که کوشش می‌کردند که شدند؛ زیرا ایشان پیروی جسد و جهان کردند، در حالتی ((باشد هر یک زندگانی کند بگونه‌ای که در تکبر و فجور از دیگری سخت تر

### فصل صد و چهل و دوم

گریخت، ناامید شد از اینکه قدرتمند شود در چون یهودای خیانتکار دید که یسوع (1) می‌کرد در آن هرچه را که به یسوع جهان. (2) زیرا حامل کیسه‌ی یسوع بود و حفظ یسوع پادشاه خواهد شد و از روی محبت خدای داده می‌شد. (3) او امیدوار بود که شد با خود او خودش مرد معززی می‌شود. (4) پس همین که این امید از او سلب می‌برایم و گفت، هرگاه این مرد پیغمبر بودی همانا دانستی که من نقدینه‌ی او را هرآینه کینه ورزیده، مرا از خدمت خود دور کردی؛ چه او می‌دانست که من به او ایمان ندارم. (5) نیز اگر حکیم بودی از بزرگواری که خدای می‌خواهد به او بدهد نمی‌گریختی. (6) پس شایسته‌تر مرا آن است که با رؤسای کاهنان و نویسندگان و متفق شوم و رأی زنیم که چگونه او را تسلیم دست ایشان کنم؛ پس بدین فریسیان به چیزی از منفعت. (7) و بعد از آنکه نیت بست، نویسندگان و واسطه‌ت ممکن یابم نائین اتفاق افتاده بود خبر داد. (8) آنان با رئیس کاهنان فریسیان را از آنچه در کنیم اگر این مرد پادشاه شود. (9) همانا این برما وبال مشورت نموده و گفتند که چه عبادت خدای را برحسب سنت قدیمه اصلاح نماید؛ زیرا خواهد شد؛ زیرا او می‌خواهد

سازد.(10) پس عاقبت ما زیر تسلط مردی او نمی‌تواند شریعت ما را باطل  
فرزندان ما هلاک خواهیم چنین، چگونه خواهد شد؟(11) برآستی که ما و  
ناچار خواهد کرد تا نان شد.(12) زیرا، چون ما را از وظیفه ی ما محروم سازد، ما را  
از شریعت خود داریم خود را کدانی کنیم.(13) اما اکنون بحمدالله پادشاهی بیگانه  
نداریم.(14) از این که کاری به شریعت ما ندارد؛ چنانکه ما به شریعت ایشان کاری  
مهربان روی می‌توانیم هرچه می‌خواهیم بکنیم.(15) پس اگر خطائی کنیم، خدای ما  
است و استرضای او به قربانی و روزه ممکن است.(16) لیکن هرگاه این مرد  
شود، هرگز استرضای او ممکن نخواهد شد، مگر وقتی که ببیند از ما عبادت پادشاه  
موسی نوشته است.(17) از آن سخت تر اینکه می‌گوید مسیا از خدای را چنانکه  
از شاگردان محرم او به ما گفته؛ بلکه می‌گوید که نسل داوود نمی‌آید؛ چنانکه یکی  
می‌گوید که این وعده به اسماعیل داده او می‌آید از نسل اسماعیل.(18) نیز  
چنین انسانی زندگانی شده، نه به اسحاق.(19) پس چه ثمر دارد که بگذاریم  
شوند و به کند.(20) پس از مسلمات است که اسماعیلیان نزد رومیان آبرومند  
ایشان خواهند داد شهرهای ما را.(21) پس اسرائیل در معرض بندگی خواهد در  
آمد؛ چنانکه سابقاً بود.(22) چون رئیس کاهنان این رای را شنید، در جواب  
که با هیروُدس و حاکم اتفاق کنیم.(23) زیرا مردم بر یسوع بسیار گفت: واجب است  
نیست اجرای چیزی بدون سپاه.(24) اگر خدای خواسته باشد مایلند و ما را ممکن  
به این کار توانا می‌شویم.(25) بعد از آنکه میان بواسطه ی سپاه هیروُدس به قیام  
گرفتن او در شب، هر وقتی که حاکم و خودشان مشورت کردند، رای دادند بر  
هیروُدس به آن راضی شوند

#### فصل صد و چهل و سوم

در آن وقت بخواست خدای همه ی شاگردان به دمشق آمدند.(2) در آن روز (1)  
خیانتکار بیشتر از غیر خودش اظهار اندوه می‌کرد بر غیاب یسوع.(3) از آن رو یهودای  
هرکسی باید حذر کند از آن کسی که می‌خواهد بی جهت برای تو (( یسوع فرمود  
نماید.)) (4) خدای بصیرت ما را گرفت تا ندانیم به چه منظور این دلایل محبت اقامه  
آمدن همه ی شاگردان، یسوع فرمود: ((باید به جلیل را فرمود.(5) بعد از  
فرموده که واجب است بر من که تا به آنجا برگردیم؛ زیرا فرشته خدای به من  
ناصره آمد.(7) چون بر اهالی معلوم شد بروم.)) (6) بنابراین یسوع صبح روز شنبه به  
ببیند.(8) حتی اینکه مردی گمرکچی که او یسوع است، هر کسی طالب شد تا او را  
یسوع را دیدار کند بسبب کثرت که نام او زکا و کوتاه قد بود، حیثی که نمی‌توانست  
شد.(9) در آنجا منتظر می‌بود تا جمعیت، پس بر درخت انجیر در آمد و به سر آن بر  
روان بود.(10) پس چون یسوع بر آن مکان گذر نماید، در حالتی که یسوع به مجمع  
زکا فرود آید که یسوع به آن موضع رسید، چشمان خود را بالا نموده و فرمود: ((ای  
بخوشی من در خانه ی تو اقامت خواهم نمود.)) (11) پس او فرود آمد و یسوع را  
پذیرائی نموده، ولیمه ی بزرگی درست کرد.(12) فریسیان به خشم آمده، گفتند به  
شاگردان یسوع، که چرا معلم شما رفت با گمرکچیان و خطاکاران غذا  
جواب فرمود: ((به چه سبب طبیب به خانه ی بیمار بخورد؟(13) یسوع در  
بگویم چرا آنجا رفتم.)) (15) در جواب گفتند که می‌رود؟(14) به من بگوئید تا به شما  
فرمود: ((هرآینه که حق گفتید؛ زیرا برای اینکه شفا بدهد بیمار را.(6) یسوع  
به طبیب نیازمند هستند صحت‌مندان به طبیب حاجتی ندارند؛ بلکه فقط بیماران

#### فصل صد و چهل و چهارم

نفس من در حضور او می‌ایستد، خدای پیغمبران سوگند به هستی خداوندی که(1)  
خطاکاران توبه کنند.(2) آنان را برای خاطر و خدمتکاران خود را به جهان می‌فرستد تا  
ندارند؛ چنانکه کسی که نظیف است حاجت پاکان نمی‌فرستد؛ زیرا حاجتی به توبه  
که اگر از فریسیان حقیقی به حمام ندارد.(3) لیکن برآستی به شما می‌گویم  
خلاص بودید، هرآینه خوشحال می‌شدید به دخول من بر خطاکاران برای  
ایشان.(4) به من بگوئید که آیا می‌دانید منشأ خود را و می‌دانید برای چه جهان بنا  
گذاشت که فریسیان را قبول کند؟(5) من می‌گویم که شما نمی‌دانید.(6) پس گوش  
شنیدن سخن من.(7) همانا خنوخ دوست خداست، آنکه با خدای بسیارید به  
انتقال داده شد در حالتی که پروا و اعتنائی به برآستی رفتار کرده، به فردوس  
خواهند کرد تا رستاخیز؛ چه همین که انجام جهان نداشت.(8) او را در آنجا نشیمن  
برمی‌گردد.(9) پس چون مردم این را جهان نزدیک شد، با ایلیا و یکی دیگر به جهان

طلب کنند برای طمع بدانستند، بنا گذاشتند که خداوند آفریدگار خود را فردوس (10) زیرا معنی فردوس - یا فریس - به لغت کنعانیان ((طلب خدای می‌کند)) می‌باشد. (11) اطلاق این اسم در آنجا بر سبیل استهزای نیکوکاران بود. (12) چه، کنعانیان غرق پرستش بتانی بودند که ساخته ی دست های بشری است. (13) بنابراین کنعانیان وقتی می‌دیدند یکی از قوم ما را، از اشخاصی که از کناره گرفته تا خدمت خدای کند، از روی ریشخند می‌گفتند: فریس؛ یعنی طلب جهان می‌کند. (14) گویا ایشان می‌گفتند: ای دیوانه تو که تمثال بتان نداری پس خدای می‌پرستی؛ پس به عاقبت خویش بنگر و خدایان ما را پرستش همانا باد را براستی به شما می‌گویم که همانا همه ی ((کن.)) (15) پس یسوع فرمود مانند شما به اسم؛ بلکه بحقیقت و مقدسین خدای و پیغمبران او فریسیان بودند، نه می‌کردند آفریدگار خود را و عمل. (16) زیرا ایشان در تمام کارهای خودشان طلب گرفته و آنها را فروخته و شهرها و گردآورده های خود را در راه محبت خدای نادیده در محبت خدای به فقرا داده اند

#### فصل صد و چهل و پنجم

سوگند به هستی خدای، همانا در زمان دوست خدای و پیغمبر او ایلیا دوازده (1) بود که هفده هزار فریسی در آنها سکونت داشتند. (2) در این عدد بسیار يك نفر کوه نبود؛ بلکه ایشان همگی برگزیدگان خدای بودند. (3) اما اکنون که در اسرائیل رانده اندی فریسی است، پس شاید - إن شاء الله - میان هر هزار نفر يك صد و هزار و فریسیان به خشم در جواب گفتند: مگر ما همگی رانده برگزیده پیدا شود. ((4)) پس می‌دانی. (5) یسوع در جواب فرمود: ((همانا من شدگانیم و دیانت ما را رانده شده نمی‌دانم؛ بلکه آن را ممدوح می‌دانم و همانا دیانت فریسیان حقیقی را رانده شده بیاید بینم آیا شما فریسی حقیقی مستعدم که برای خاطر آن بمیرم. (6) لیکن شاگردش الیشع کتابچه هستی؟ (7) همانا ایلیا، دوست خدای، برای اجابت خواهش ودیعت ای نوشت و در آن حکمت بشریه را با شریعت مولای ما خدای به تقالید نهاده.)) (8) پس فریسیان تعجب کردند، چون نام کتاب ایلیا را شنیدند؛ زیرا به خود دانسته بودند که هیچ کس این تعالیم را حفظ نکرده است. (9) از این رو خواستند تا به بهانه ی انجام کارهانی که واجب است به جا آوردن وقت یسوع فرمود: ((اگر شما فریسی می‌بودید، هرآینه ترك آنها، برونند. (10) آن ی این مطلب می‌کردید؛ زیرا فریسی حقیقی تنها می‌نمودید هر چیزی را و ملاحظه اضطراب برگشتند تا به یسوع گوش فرا خدای را می‌خواهد.)) (11) از این رو با حالت زیرا اینچنین ابتدا می‌کند - دهند، که برگشته فرمود: (12) ((ایلیا بنده ی خدای می‌خواهند به راه خدای کتابچه را - این را می‌نویسد از برای همه ی اشخاصی که بیاموزد، از خدای کم آفریدگار خود روند. (13) همانا کسی که دوست دارد بسیار علم بداند فقط می‌ترسد. (14) زیرا کسی که از خدای می‌ترسد قانع می‌شود به اینکه همان را که خدای می‌خواهد. (15) همانا کسی که طالب سخن های شیرین است ن کسی که طلب خدای می‌کند لازم است محکم ببندد خدای نیست. (16) بر آ طالب خود را و روزنه های آن را. (17) زیرا آقا برای خود نمی‌پسندد که درهای خانه ی دل شود آنچه را که دوست ندارد. (18) پس نهبانی کنید از بیرون، داخل خانه اش را؛ زیرا خدای یافت نمی‌شود بیرون از ما در مشاعر خود را و نهبانی کنید دل خود که می‌خواهند کارهای نیکو کنند این جهانی که مکروه آن است. (19) بر کسانی نفعی نمی‌دهد اینکه لازم است ملاحظه ی خودشان را داشته باشند؛ زیرا به مرد دیگران را تمام جهان سود برد و خودش زیان بیند. (20) بر کسانی که تعلیم چیزی از می‌خواهند لازم است تا برتر از دیگران زندگی کنند؛ زیرا استفاده نمی‌شود کسی که کمتر از خود ما بداند. (22) بر کسانی که طلب خدای می‌کنند لازم است از همصحبتی بشر بگریزند. (23) زیرا موسی چون بر کوه سینا تنها بود خدای را که او سخن گفت؛ چنانکه دوست با دوست خود سخن می‌گوید. (24) بر یافت و با لازم است که در هر سی روز يك بار بیرون روند، به کسانی که طلب خدای می‌کنند ممکن است که در يك روز کرده شود کارهای جائی که اهل جهان نیستند. (25) زیرا می‌کند. (26) بر اوست که هرگاه که دو سال در خصوص کار کسی که طلب خدای اوست هر وقتی که تکلم راه می‌رود جز بر قدم های خود نظر نیندازد. (27) بر می‌خورند از می‌کند، نگویید مگر آنچه ضروری باشد. (28) بر ایشان است هر وقتی که بعد خوان بر خیزند در حالتی که سیر نباشند. (29) هر روز اندیشناکند که به روز

نمی‌رسند، (30) و صرف کنندگانند وقت خود را، چون کسی که نفس پوست حیوانات باید ایشان را کافی باشد. (32) بر توده می‌کشد. (31) يك جامه از بخوابد. (33) باید هر شبی دو ساعت خواب او را کفایت خاک است که روی خاک نفس خودش را؛ نیز بر اوست که محکوم کند. (34) بر اوست که دشمن ندارد جز است در اثنای نماز بترس نسازد هیچ کس را مگر نفس خودش را. (35) بر ایشان بجا آرید در این ایستاده باشند که گویا ایشان پیش روی رستاخیز هستند. (36) پس شما صورت این را در خدمت خدای با شریعتی که آن را خدای بر دست موسی به عطا فرموده است. (37) زیرا به این طریق خدای را خواهید یافت. (38) همانا شما در زمان و مکان خواهید یافت که شما در خدای هستید و خدای در شما. (39) این هر ایلیا، ای فریسیان! (40) از این رو خطاب به شما می‌گویم که اگر است کتابچه ی هرآینه خوشحال می‌شدید به دخول من در اینجا؛ زیرا خدای شما فریسی می‌بودید ((بر خطاکاران ترحم می‌فرماید

#### فصل صد و چهل و ششم

محبت خدای چهار برابر پس آن وقت زکا گفت: ای آقا! بین که من می‌دهم برای (1) خانه نجات حاصل آنچه را که به سود گرفته ام. (2) یسوع فرمود: ((امروز برای این که بسوی شد. (3) حقاً که بسیاری از گم‌گشتگان و زناکاران و خطاکاران زود باشد ملکوت خدای روان شوند. (4) همچنین زود باشد کسانی که خود را پاکان می‌شمردند، بسوی شعله های آتش جاوید روان شوند.)) (5) چون فریسیان این بازگشتند. (6) پس یسوع به اشخاصی که به توبه برگشتند و به بشنیدن خشمگین پدری دو پسر داشت؛ پس کوچک تر از ایشان گفت: ای (( (7) : شاگردان خود فرمود بده. آن را پدر به او داد. (8) پس همین که بخش خود را پدر بخش مرا از مال به من تمام مال خود را بر زنان بدکار به اسراف گرفت برگشت و به شهر دوری رفت و سختی پدید آمد؛ تا بدانجاکه مرد بخش کرد. (9) بعد از آن در آن شهر گرسنگی شخص او را در ملک خود بدبخت رفت تا خدمتکاری یکی از اهالی شهر کند؛ پس آن گرسنگی خود را با چوپان خوکان قرار داد. (10) در حالتی که آنها را می‌چرانید به خود خوردن میوه ی بلوط، که خوراک خوک ها بود تخفیف می‌داد. (11) لیکن چون باز آمد، گفت: بسا اشخاصی که به خانه ی پدر من در فراخی زندگانی می‌کنند و من اینجا به گرسنگی می‌میرم. (12) از این رو باید برخیزم و به خانه ی پدر خود روم و بگویم، (13) ای پدر! در آسمان خطا کردم؛ پس بسوی تو آمده ام؛ مرا چون یکی از خود قرار بده. (14) پس آن بیچاره رفت و اتفاقاً او را پدر از دور دید و بر او خدمتکاران نمود. (15) پس برای ملاقات او روان شد و همین که به او رسید، دست به رفت او را بوسید. (16) پسر پیش روی پدر خم شد و گفت: ای پدر! همانا گردنش درآورده و پس مرا چون یکی از خدمتکاران خود قرار بده؛ زیرا من تا آسمان بر تو خطا کردم خوانده شوم. (17) پدر در جواب گفت: ای پسرک سزاوار این نیستم که پسر تو نمی‌پسندم که تو بنده ی من من! اینچنین مگو؛ زیرا تو پسر منی و من درآورید و در بر پسر من باشی. (18) آنگاه خدمتکاران خود را خوانده و فرمود: حله را کنید. (20) هم اکنون کنید و جامه ی تازه به او بدهید. (19) انگشتی به انگشت او مرده بود و اینک گوساله ای فربه را ذبح کنید تا خوشحالی کنیم. (21) زیرا پسر من زنده شده و گم شده بود و اینک پیدا شده

#### فصل صد و چهل و هفتم

وقتی که در خانه مشغول طرب بودند، ناگاه پسر بزرگ به خانه آمد. (2) پس چون (1) شنید که در اندرون مشغول طرب هستند تعجب کرد. (3) یکی از خدمتکاران را او پرسید که برای چه اینگونه در طرب هستند. (4) خادم در جواب گفت فراخواند و از پدر تو برای او گوساله ای فربه را ذبح نموده و ایشان در طرب برادر تو آمده است بزرگ این بشنید، سخت خشمگین شد و داخل خانه هستند. (5) چون پسر گفت: ای پسرک من! همانا برادر تو آمده نشد. (6) پس پدرش بسوی او بیرون آمد و خشم آلوده در جواب گفت: تو را است؛ پس اکنون بیا و با او خوشحالی کن. (7) پسر ندادی تا با دوستان خود خدمت کردم به بهترین خدمتی و مرا هیچ وقت بره ای بخشش خود را خوش باشم. (8) لیکن چون این فرومایه که از تو روی گردان شده و ای. (9) پدر در بر زندانندگان تپذیر کرده آمده است، گوساله ی فربه را ذبح کرده توست؛ لیکن جواب گفت: ای پسرک من! تو همه وقت با منی و آنچه من دارم از آن پسر این مرده بود و دوباره زنده شده است؛ پس ما باید خوشحالی کنیم. (10) خشم

بزرگ زیاد شد و گفت: برو و خوشحالی کن که من بر خوان زناکاران بدون اینکه پاره ای از نقدینه بگیرد، از پیش پدر بیرون نمی‌نشینم. (11) پس به هستی خدای سوگند که به توبه ی یک خطاکار (( شد. (12) آنگاه یسوع فرمود (می‌دهد. (13) وقتی همه طعام خوردند چنین خوشحالی میان فرشتگان خدای رخ این وقت شاگردان گفتند: ای یسوع برگشت؛ زیرا می‌خواست به یهودیه برو. (14) در با رئیس کاهنان توطئه معلم! به یهودیه مرو؛ زیرا ما می‌دانیم که درباره تو فریسیان ام. (16) لیکن کرده اند. (15) یسوع فرمود: ((من آن را قبل از آنکه بکنند، دانسته نمی‌ترسم زیرا ایشان نمی‌توانند کاری کنند که ضد مشیت خدای باشد. (17) پس هرچه میل دارند بکنند. (18) زیرا من از ایشان نمی‌ترسم؛ بلکه از خدای می‌ترسم. صد و چهل هشتم فصل

اند؟ (2) مگر ایشان همانا به من بگوئید که آیا فریسیان امروز فریسیان حقیقی (1) اینجا بر زمین خدمتکاران خدایند؟ (3) نه البته. (4) بلکه به شما راست می‌گویم که خباثت خود یافت نمی‌شود بدتر از کسی که خود را به لباس علم و دین ببوشاند تا می‌کنم را پنهان دارد. (5) همانا من برای شما یک مثال از فریسیان زمان قدیم حکایت تا بشناسید حاضران ایشان را. (6) بعد از سفر ایلیا طایفه ی فریسیان متفرق شدند، بسبب غلبه بزرگ بت پرستان. (7) زیرا در زمان خود ایلیا، در یک سال، ده هزار اندی پیغمبر از فریسیان حقیقی سر بریده شدند. (8) پس دو نفر فریسی سوي و تا در آنجا اقامت کنند. (9) یکی از ایشان پانزده سال به سر برد و خبری کوه ها رفتند خود نداشت؛ با اینکه یکی از ایشان از دیگری بر مسافت یک ساعت از همسایه ی کنید هرگاه در پی تجسس بودند. (10) پس در این کوه ها گرما راه دور بود؛ پس نظر کردند به تفتیش آب و به هم برخوردند. (11) آن وقت اتفاق افتاد و هر دو شروع ایشان این بود که بزرگ تر قبل از هرکس غیر از بزرگتر از ایشان گفت- زیرا عادت پیری سخن می‌کرد آن را گناه بزرگی خود سخن می‌گفت و اگر جوانی قبل از جواب به انگشت خود می‌پنداشتند - ای برادر! کجا ساکن هستی؟ (12) وی در مسکن اشاره به مسکن خود نمود که اینجا ساکن هستیم؛ زیرا آن بزرگ نزدیک کوچک تر بود. (13) پس بزرگ تر گفت: شاید وقتی که اخاب پیغمبران را کشت تو به اینجا آمدی. (14) کوچک تر در جواب گفت: بدرستی که چنین است. (15) بزرگ تر برادر! آیا می‌دانی که اکنون پادشاه اسرائیل کیست؟ (16) کوچک تر در گفت: ای خود پادشاه اسرائیل است؛ زیرا بت پرستان پادشاه جواب گفت: همانا خدای هستند. (17) بزرگ تر در جواب گفت: همانا این نیستند؛ بلکه مقهور کنندگان اسرائیل اکنون اسرائیل را مقهور صحیح است؛ لیکن خواستم بگویم که آن کیست که مقهور می‌دارد؟ (18) کوچک تر در جواب گفت: گناهان اسرائیل، اسرائیل را می‌دارد؛ زیرا اگر ایشان گناه نمی‌کردند خدای امرای بت پرست را بر اسرائیل مسلط نمی‌کرد. (19) پس آنگاه بزرگ تر گفت: کیست آن کافر بزرگ که خدای او را برای اسرائیل فرستاده؟ (20) کوچک تر در جواب گفت: چگونه ممکن آن را بشناسم تأدیب مدت پانزده سال من انسانی جز تو ندیده ام و از خواندن هم و حال آنکه در بسوي من فرستاده نمی‌شود. (21) بزرگ تر گفت: عجب ناتوانم؛ پس نامه ای هم توست؛ پس اگر انسانی را ندیده ای چه کس تازه است پوست گوسفندی که در تن این را به تو داده؟

فصل صد و چهل و نهم

کوچک تر در جواب گفت: همانا آن کسی که جامه های گروه اسرائیل را چهل (1) بیابان تازه نکه داشت، تن پوش پوستی مرا نیز نکه داری کرده چنانکه سال در بزرگ تر ملاحظه کرد که کوچک تر از او والاتر است؛ زیرا او می‌بینی. (2) آن وقت سال با مردم آمیزش می‌کرده است. (3) برای اینکه به کامل تر از اوست؛ چون هر برادر! تو خواندن نمی‌دانی و من خواندن می‌دانم همصحبتی او توفیق بیابد گفت: ای است. (4) بیا تا هر روز تو را برخوانم و برای تو نزد من در خانه ی خودم مزامیر داوود می‌فرماید. (5) کوچک تر در جواب گفت: اکنون باید توضیح دهم آنچه را که داوود من دو روز می‌شود که آب نیاشامیده ام؛ پس برویم. (6) بزرگ تر گفت: ای برادر! همانا پیغمبر خود داوود چه می‌فرماید. (8) همانا اکنون باید برویم و ببینیم که خدای بر زبان از آنجا برگشتند بسوي مسکن خدای قادر است براینکه به ما آب بدهد. (9) پس تر گفت: تو ای برادر! تو بزرگ تر بر در او چشمه ای از آب شیرین یافتند. (10) بزرگ تر در جواب قدوس خدانی؛ زیرا بواسطه ی تو این چشمه را عطا فرمود. (11) کوچک

هرگاه گفت: ای برادر! این را از روی فروتنی می‌گوئی. (12) لیکن پُر واضح است که خدای این را بواسطه ی من کرده بود، هرآینه نزدیک مسکن من چشمه ی ساخته برای تفتیش آن نمی‌رفتم. (13) زیرا من اعتراف می‌کنم به اینکه خطا کردم بود تا گفתי که دو روز می‌شود که آب نیاشامیده ای و تفتیش از آب پیش تو، وقتی که بدون آب مانده ام؛ و از این رو در خود عجبی احساس می‌کردی، (14) اما من دو ماه برترم. (15) بزرگ تر گفت: ای برادر! همانا تو درست گفתי و از کردم که گویا من از تو تر گفتم: بدرستی که فراموش کردی ای برادر! آنچه این رو خطا نکردی. (16) کوچک طلب خدای می‌کند واجب است که بر نفس را که پدر ما ایلیا فرموده که هر کس نغرموده برای اینکه آن را خود تنها حکم کند. (17) پُر واضح است اینکه این را آنکه بزرگ تر در بشنویم؛ بلکه فرموده برای اینکه به آن عمل کنیم. (18) پس از ما سن، ملاحظه کرد پاکي و راستی رفیق خود را، گفت: همانا که حق است خدای تو را بیامرز. (19) چون این بگفت، مزامیر را گرفت و خواند آنچه را که پدر ما داوود می‌فرماید که: همانا من پاسبانی برای دهان خود می‌گمارم تا دل من بسوی نکند در حالتی که عذری برای گناهان من قرار دهد. (20) اینجا سخنان گناه میل جاری کرد و کوچک تر برگشت. (21) پس پانزده سال دیگر از بزرگ تر خطابي بر زبان رسیدند؛ زیرا کوچک تر مسکن خود را تغییر داده آن وقت گذارند تا به هم او را ملاقات نمود و گفت: چرا ای برادر! سوي بود. (22) از این رو چون بزرگ تر دوباره گفت: تا کنون درست یاد نگرفته ام مسکن من بازنگشتی. (23) کوچک تر در جواب چگونه ممکن است و حال آنچه را به من فرموده ای. (24) پس بزرگ تر گفت: این کلمات را در يك اکنون که پانزده سال می‌گذرد. (25) کوچک تر در جواب گفت: اما مراعات نکرده ساعت در یاد گرفتم و هیچ فراموش نکرده ام؛ لیکن من تاکنون آنها را ام. (26) پس چه فایده دارد که انسان بسیار در یاد بگیرد و آن را مراعات نکند؟ (27) بدرستی که خدای طالب نیست حافظه من نیکو باشد؛ بلکه طالب ماست. (28) همچنین در روز جزا نمی‌پرسد مارا از آنچه در یاد گرفته نیکوئی سیرت عمل کرده ایم می‌پرسد ایم؛ بلکه از آنچه

#### فصل صد و پنجاهم

برادر! زیرا تو حقیر می‌شماری معرفت را که بزرگ تر در جواب گفت: چنین مگو ای (1) جواب گفت: پس چگونه سخن بگویم تا خدای می‌خواهد معتبر باشد. (2) کوچک تر در هم. (4) در این صورت در گناه نیفتم؟ (3) زیرا سخن تو راست است و سخن من مرتبه ی می‌گویم کسی که وصیت خدای را – که نوشته شده در شریعت- بداند، در نخست واجب می‌شود بر او عمل نمودن به آن، هرگاه بخواهد بعد از آن بیشتر بیاموزد. (5) باید هرچه انسان یاد می‌گیرد برای عمل باشد نه برای مجرد علم به آن. (6) بزرگ تر در جواب گفت: ای برادر! به من بگو با که سخن گفתי تا بدانی که تو کار نگرفته ای هرچه را به تو گفته ام؟ (7) کوچک تر در جواب گفت: ای برادر! من با به سخن می‌گویم. (8) همانا من هر روز نفس خود را در پیشگاه جزای خدای خود خود حساب بدهم. (9) علی‌الدوام در اندرون خودم کسی را که می‌گذارم تا از نفس می‌کند، احساس می‌کنم. (10) بزرگ تر در جواب گفت: گناهان تو گناهان مرا سرزنش کاملی؟ (11) کوچک تر در جواب گفت: این را مگو؛ زیرا در کدام است ای برادر تو که ام. (12) نخست آنکه من خود را نمی‌شناسم که من میان دو گناه بزرگ ایستاده که بیش از دیگران میل نمی‌کنم به بزرگ ترین گناهکارم. (13) دوم آنکه از این رو که تو بزرگ ترین مجاهدت نفس. (14) بزرگ تر در جواب گفت: چگونه می‌دانی گفت: همانا گناهکارانی در صورتی که تو کامل ترین مردمی. (15) کوچک تر در جواب نخستین سخنی که معلم من به من فرمود – وقتی که جامه ی فریسیان پوشیدم – بود که واجب است بر من تا فکر کنم در نیکوئی غیر خودم و در گناه این کنم، خواهی دانست که من بزرگ ترین خطاکارم. (17) در خودم. (16) پس چون این و حال آنکه تو در این کوه ها هستی؛ زیرا نیکوئی و گناه چه کسی فکر می‌کنی گفت: واجب است بر من که فکر اینجا بشری یافت نمی‌شود. (18) کوچک تر در جواب خود را بهتر از من عبادت کنم در فرمانبرداری آفتاب و ستاره ها؛ زیرا آنان آفریدگار چنین که من می‌کنند. (19) لیکن من آنها را محکوم می‌سازم، یا بجهت اینکه باشد و می‌خواهم نور نمی‌دهند، یا بجهت اینکه حرارت آنها بیشتر است از آنچه باید یا بجهت آنکه باران کمتر یا بیشتر است از آنچه زمین محتاج آن است. (20) پس چون بزرگ تر سخنان او را شنید، گفت: ای برادر! کجا این تعلیم را یاد گرفته ای. (21) همانا

اکنون نود سال عمر دارم و هفتاد و پنج سال را گذارنده ام در حالتی که من ام. (22) کوچک تر در جواب گفت: ای برادر! همانا تو از روی فروتنی این فریسی بوده قدوس خدائی. (23) لیکن در جواب تو میگویم که خدای را میگوئی؛ چون تو نظر به دل دارد. (24) از این است که چون داوود آفریدگار ما نظر به وقت ندارد؛ بلکه برادران ششگانه ی خود بود؛ اسرائیل او را پادشاه پانزده ساله بود و او کوچک ترین ((. پروردگار ما شد انتخاب کردند و پیغمبر خدای

فصل صد و پنجاه و یکم

فرمود: ((همانا این مرد، فریسی حقیقی آنگاه یسوع به شاگردان خود(1) روز جزا برای خود دوست بود. (2) پس اگر خدای بخواهد ممکن است او را در افسوس بگیریم.)) (3) در این وقت یسوع به کشتی داخل شد و شاگردان خوردند؛ زیرا فراموش کرده بودند تا نانی حاضر سازند. (4) پس یسوع ایشان را سرزنش نموده، فرموده: ((حذر کنید از خمیرمایه ی فریسیان روزگار ما؛ زیرا مایه ی خمیر می کند کیلی را از آرد.)) (5) آن وقت شاگردان گفتند، یکی به کوچکی ماست؟ چه، با ما نانی نیست. (6) پس یسوع فرمود: ((ای کم دیگری؛ چه مایه ای با را خدای در نائین کرد آنجا که نشانی از نائین ایمانان! مگر فراموش نمودید آنچه خوردند و سیر شدند از پنج نان و دو نبود. (7) چه بسیار بود عدد کسانی که به خداست؛ بلکه اسرائیل را ماهی. (8) همانا مایه ی فریسی همان ایمان نیابورن بودند، می کردند آنچه را که فاسد نموده است. (9) زیرا افراد ساده لوح چون نادان می کردند. (10) می دانید فریسی می دیدند فریسیان می کنند؛ زیرا آنان را پاک گمان زیت بالای هر حقیقی کیست؟ (11) او زیت طبیعت بشری است. (12) زیرا چنانکه مایعی بر می آید، همچنین خوبی هر فریسی حقیقی، بالای هر صلاح بشری بر می آید. (13) او کتاب زنده ای است که خدای او را به جهان عطا می گوید یا می کند همانا آن بحسب شریعت می فرماید. (14) هرچه آن را می کند، پس حفظ می نماید شریعت خداست. (15) پس هر کس به جا آورد آنچه را او نمی گذارد حسد بشری خدای را. (16) بدرستی که فریسی حقیقی نمکی است که او نوری است به گناه بگندد. (17) زیرا هر کس او را می بیند توبه می کند. (18) همانا توبه ی که راه سیاحت کننده را روشن می کند؛ زیرا هر کس تأمل می کند در فقر او با او، می بیند که بر ما واجب نیست در این جهان دل های خود را قفل کنیم. (19) لیکن کسی که روغن را بدبو و کتاب را فاسد و نمک را متعفن و نور را خاموش مرد فریسی دروغین است. (20) پس هرگاه شما نمی خواهید که می کند، پس این ((. بکنید آنگونه که امروز فریسیان می کنند هلاک شوید، حذر کنید از اینکه

فصل صد و پنجاه و دوم

به اورشلیم آمد و روز شنبه به هیکل داخل شد، لشکریان نزد او آمده چون یسوع(1) نموده، بگیرند. (2) به او گفتند: ای معلم! آیا جایز است افروختن تا او را امتحان فرمود: ((دین ما به ما خبر می دهد که زندگانی ما جنگ جنگ؟ (3) یسوع در جواب زمین.)) (4) لشکریان گفتند: پس آیا می خواهی ما را به دین پی در پی است بر خدایان بسیار را ترك کنیم - زیرا روم تنها بیست و خودت برگردانی یا می خواهی که یکتای تو را متابعت کنیم. (5) خدائی که هشت هزار خدای آشکار داشت - و خدای خدای تو جز باطل چیزی چون دیده نمی شود جای او معلوم نیست. (6) شاید هم بودم، چنانکه خدای ما نباشد. (7) یسوع در جواب فرمود: ((اگر من شما را آفریده گفتند: وقتی که شما را آفریده، هرآینه تغییر شما را خواسته بودم.)) (8) در جواب معلوم نباشد که خدای تو کجاست، پس چگونه ما را خلق کرده است؟ (9) به ما خدای خود را بنما، یهودی می شویم. (10) پس یسوع فرمود: ((اگر شما چشم به شما می نمایانم او را؛ لیکن چون شما کورید، من قادر نیستم می داشتید هرآینه بنمایانم.)) (11) لشکریان در جواب گفتند: برآستی آن اکرامی که مردم او را به شما می دارند، بناچار عقل تو را سلب کرده؛ زیرا هر یکی از ما در سر دو به تو تقدیم می گوئی که ما کوریم. (12) یسوع فرمود: ((همانا چشم های چشم داریم و تو کثیف و بیرونی را. (13) از این رو قادر نیستید مگر جسمانی نمی بیند مگر پدیده های طلائی که نمی توانند کاری کنند. (14) اما ما اهل بر دیدن خدایان چوبی و نقره ای و ترس از خدای و آئین اوست. (15) از این یهودا، پس چشم های روحانی داریم که آن ببینیم.)) (16) لشکریان در جواب گفتند: بر حذر رو ما می توانیم خدای خود را در هر جا بر خدایان ما افکنی، تو را به دست باش که چگونه سخن می گوئی؛ زیرا اگر توهینی

خدایان ما، که بر همه چیز هیرو دس تسلیم خواهیم کرد که انتقام می‌کشد برای آنگونه که شما توانا باشید. (17) یسوع فرمود: ((اگر بر همه چیز قادر باشند همین می‌گویند، پس عفو کنید؛ زیرا من عبادت آنان خواهم کرد.)) (18) پس لشکریان که این شنیدند خوشحال شدند و مشغول شدند به تمجید بتان خود. (19) آنگاه فرمود: ((در اینجا ما را حاجتی به گفتار نیست؛ بلکه به اعمال حاجت یسوع رو از خدایان خود طلب کنید که يك دانه مکسي خلق کنند تا است. (20) پس از این این سخن لشکریان را به ترس آورد و ندانستند چه عبادت آنها کنم.)) (21) شنیدند قادر نیستند که يك دانه مکسي تازه بگویند. (22) پس یسوع فرمود: ((هرگاه از خدائی که همه چیز را به يك بسازند، پس همانا برای خاطر آنها دست بر نمی‌دارم می‌لرزاند.)) (23) لشکریان کلمه آفریده است و آن کس که مجرد نام او لشکرها را را بگیریم. (24) خواستند که در جواب گفتند: باید ما این را ببینیم؛ زیرا ما می‌خواهیم تو فرمود: ((ادونای دست های خود را بسوی یسوع دراز کنند. (25) پس آن وقت یسوع خم های صباوت.)) (26) پس در حال لشکریان غلتان شدند از هیکل؛ آنگونه که مرد کند. (27) پس چوبین را که شسته شده اند می‌غلطانند تا دوباره آنها را از شراب پر به گاهی سرهای خود را به زمین می‌زدند و گاهی پاهای خود را؛ بدون اینکه کسی ایشان دست بزند. (28) پس ترسیدند و شتاب نمودند به فرار و دوباره هرگز در نشدند یهودیه.

#### فصل صد و پنجاه و سوم

آمدند. (2) گفتند: به او حکمت پس کاهنان و فریسیان میان خودشان به خشم (1) شیطان به جا آورده بعل و عشتارود داده شده؛ او همانا این کار را به قوت از است. (3) پس یسوع دهان گشود، فرمود: ((همانا خدای ما امر فرموده که خوبشان خود دزدی نکنیم. (4) ولی حرمت این وصیت هتک شده تا بدانجا که جهان را کرده به گناهی که آمرزیده نمی‌شود؛ حال اینکه گناهان دیگر آمرزیده آن پر همین که مرد از گناهان دیگر دست کشید و دیگر برنگشت به می‌شوند. (5) زیرا نماز و تصدق، عفو می‌فرماید او را خدای توانا و مهربان ارتکاب آنها و روزه گرفت با است که ممکن نیست آمرزش آن، مگر اینکه برگردد ما. (6) لیکن این گناه از نوعی است.)) (7) پس در آن وقت یکی از نویسندگان آنچه که از روی ظلم گرفته شده کرده اند؟ (8) راستی که همانا اکنون به گفت: چگونه دزدان تمام جهان را از گناه پر ایشان هم جرأت ندارند بر آشکار نعمت خدای یافت نمی‌شود از دزدان، مگر کمی و می‌زنند. (9) یسوع در جواب فرمود: ((آنانکه شدن؛ زیرا لشکریان فوراً ایشان را به دار بشناسند. (10) به شما راست می‌گویم اموال را نمی‌شناسند، نمی‌توانند دزدان را این رو بزرگ تر هستند از که بسیاری می‌دزدند و نمی‌دانند چه می‌کنند.)) (11) از نخواهد شد.)) (13) آنگاه دیگران از حیث گناه. (12) زیرا مرضی که شناخته نشود به اسرائیل حق را فریسیان نزدیک یسوع شدند و گفتند: ای معلم! حالا که تنها تو در تنها می‌شناسی، پس ما را بیاموز. (14) یسوع فرمود: ((همانا من نمی‌گویم که من در اسرائیل حق را می‌شناسم؛ زیرا این لفظ ((تنها تو)) مختص است به خدای یگانه، نه به غیر او. (15) چون او خود همان حقی است که تنها حق را هرگاه که چنین بگویم، دزدی می‌شوم بس بزرگ؛ زیرا دزد می‌شناسد. (16) پس بگویم که من تنها خدای را شناخته ام، در جهالتی بزرگواری خدای می‌شوم. (17) اگر همانا شما مرتکب خطای بزرگی شده اید به بزرگ از همه می‌افتم. (18) بنابراین به شما می‌گویم، هرگاه شما این را گفتن اینکه، من تنها حق را می‌شناسم. (19) نیز است.)) (20) پس چون یسوع بگویند تا مرا تجربه کنید، خطای شما دوباره بزرگ تر اسرائیل آن یگانه ای دید که همه خاموش شدند برگشته و فرمود: ((من با اینکه در به من نیست که حق را می‌شناسد، پس همانا که من تنها سخن می‌گویم. (21) پس گوش بدارید؛ زیرا شما از من سؤال کردید. (22) همانا تمام مخلوقات تنها از آن آفریدگارند؛ تا بدانجا که سزاوار نیست کسی را که ادعا کند چیزی را. (23) بنابراین نفس و حس و جسد و وقت و مال و بزرگی، تمام آنها ملك خداوند. (24) پس اگر نکند آنها را چنانکه خدای آن را می‌خواهد، دزد می‌شود. (25) همچنین انسان قبول حالتی که مخالف باشد با آنچه که آن را خدای اگر صرف نمایدشان در رو به شما می‌گویم، سوگند به هستی می‌خواهد، پس او نیز دزد است. (26) از این نموده و می‌گویند فردا خدای که جانم در حضور او می‌ایستد همانا شما تسویف رفت؛ بدون اینکه بگویند چنان خواهیم کرد و چنین خواهیم گفت یا به فلان جا خواهیم

خواهد بود. ان شاء الله، پس شما دزد هستید. (27) حال اینکه دزدي شما بزرگ تر هرگاه که بهترين وقت خود را صرف کنید در خشنودي نفس هاي خودتان، نه در خشنودي خداي؛ بلکه صرف می کنید بدترین آن را در خدمت خداي؛ هرآینه شما هستید. (28) هر کسی که مرتکب خطائی بشود، در هر هیأتی برآستی دزد می دزدد نفس و وقت و زندگی خود را؛ که واجب باشد، پس او دزد است. (29) زیرا او شیطان، دشمن خداي می دهد است خدمت خداي کنند و آنها را به

فصل صد و پنجاه و چهارم

زندگانی و مال دارد هرگاه اموال او دزدیده شود، آویخته پس مردی که شرافت و (1) گرفته شود سر قاتل بریده می شود. (2) آن عدل شود آن دزد و هرگاه حیات او وقتی گرفته شود شرف همسایه، پس است؛ زیرا خداي به آن امر فرموده. (3) لیکن است؟ (4) مگر خداي امر چرا دزد بردار کشیده نمی شود؟ مگر مال از شرف بالاتر یا کسی که فرموده - مثلاً - به اینکه کسی که مال را می گیرد قصاص کرده شود زندگی را با مال گیرد قصاص کرده شود؛ لیکن کسی که شرف را دزدیده رها کرده شود. (5) نه البته. (6) زیرا پدران ما بواسطه ی چون و چرا نمودن و بدخلقی داخل به زمین وعده گاه؛ همچنین پسران ایشان هم. (7) بواسطه ی این گناه قریب نشدند مردم ما را مارها کشتند. (8) سوگند به هستی خداي که جانم در هفتاد هزارکس از شرافت را می دزدد مستحق می شود عقوبتی را حضور او می ایستد، کسی که را. (9) کسی که گوش می دهد به بزرگ تر از کسی که می دزدد مال و زندگی مردی می شود شیطان را از طریق چون چرا کننده، او نیز گناهکار است؛ زیرا آن یکی پذیرا این بشنیدند زبان خود و دیگری از طریق گوش های خود. (10) پس چون فریسیان یکی از از خشم سوختند؛ زیرا نتوانستند خطابه ی او را تخطئه کنند. (11) در آن وقت علما نزدیک یسوع شد و گفت: ای معلم صالح! به من بگو که برای چه خداي به پدر و مادر ما گندم و میوه عطا نمود؟ (12) زیرا هرگاه می دانست اینکه افتادن ایشان است؛ پس از مؤکدات است اینکه واجب بود اینکه یا ایشان را گندم عطا ناگزیر ایشان نمی نمایند. (13) یسوع در جواب فرمود: ((همانا تو ای می کرد، یا آن را به خطا می کنی؛ زیرا خداي، همان تنها، صالح مرد! مرا صالح می خوانی؛ لیکن در سؤال خود که چرا عمل است. (14) همانا تو هرآینه بیشتر خطا کننده هستی تو را نمی کند خداي برحسب فکر مغز تو. (15) لیکن قبل از هر چیزی جواب می گویم. (16) پس در این صورت به تو می فهمانم که خداي آفریدگار ما موافقت با ما درکار شخصی خودش. (17) از این رو جایز نیست مخلوق را که راه و نمی کند کند؛ بلکه باید بخواهد بشایستگی مجد خداي آفریدگار خود را، تا راحت خود را طلب باشد، نه خالق بر مخلوق. (18) سوگند به هستی خداي که اعتماد مخلوق به خالق چیزی را خداي داده بود به انسان، هرآینه جانم در حضورش می ایستد، اگر هر هرآینه خودش را خداوند انسان خودش را نمی شناخت که بنده ی خداست و فرمود از آن غذا تا فردوس می شمرد. (19) از این رو خداي فرخنده تا ابد، او را نهی کسی که نور انسان حتماً تابع خداي بماند. (20) برآستی به شما می گویم که هر دیدگانش روشن باشد، هر چیزی را روشن می بیند و از خود تاریکی هم روشنی استخراج می کند. (21) لیکن کور چنین نمی کند. (22) از این رو می گویم اگر انسان نمی کرد، هر آینه من و تو رحمت خداي و احسان او را نمی دانستیم. (23) اگر خطا ناتوان بر گناه خلق می فرمود، هرآینه انسان همسر می بود با خداي خداي انسان را رو خداي فرخنده، انسان را صالح و نیکو کار خلق نمود؛ ولیکن او در آن کار. (24) از این می خواهد بکند از حیث زندگی و خلاص خودش یا لعنت آزاد است که آنچه بشنید مدهوش شد و در حالی که از دادن خودش. (25) پس چون آن عالم این پاسخ ناتوان شده بود، رفت

و پنجم فصل صد و پنجاه

فرستاد نزد آنگاه رئیس کاهنان، در پنهانی دو کاهن پیرمرد را خواند و ایشان را (1) ظهر یسوع که از هیکل بیرون شده و در رواق سلیمان نشسته و منتظر بود تا نماز بگذارد. (2) شاگردانش با جمع کثیری از مردم نزد او بودند. (3) پس آن دو کاهن نزدیک یسوع شده، گفتند، برای چه انسان گندم و میوه را خورد؟ (4) آیا خداي اراده نموده او آنها را بخورد یا نه؟ (5) این را محض این گفتند تا او را تجربه کنند. (6) زیرا بود که می گفت خداي اراده فرموده بود آن را، هرآینه در جواب می گفتند برای چه نهی اگر فرمود. (7) نیز اگر می گفت خداي آن را اراده فرموده بود، می گفتند که انسان را

است عظیم تر از خدای؛ زیرا او عمل می‌کند بر ضد اراده ی خدای. (8) یسوع قوّتی فرمود: ((سؤال شما مثل راهی است در کوهی که در راست و چپ آن در جواب وسط سیر می‌کنم.)) (9) پس چون آن دو کاهن آن را پرتگاه است؛ ولی من در یسوع قصد ایشان را فهمیده. (10) پس شنیدند متحیر شدند؛ زیرا درک نمودند که برای منفعت خود یسوع فرمود: ((چون هر انسانی محتاج است، هر چیزی را می‌کند. (11) لیکن خدای به هیچ چیز محتاج نیست، پس بر حسب مشیت خود عمل فرموده است. (12) از این رو چون خدای انسان را آفرید، او را آزاد آفرید تا دانسته که خدای را به او حاجتی نیست. (13) همانطور که می‌کند پادشاهی به شود می‌دهد تا ثروت خود را ظاهر کند تا بندگانش بیشتر به او محبت بندگانش و آزادی صورت خدای انسان را آزاد آفرید تا سخت تر به خالق خود داشته باشند. (14) در این را بشناسد. (15) زیرا خدای در حالتی که قادر است محبت داشته باشد و تا وجود او انسان؛ زیرا وقتی که او را آفرید به قدرت خود، بر هر چیزی، بی احتیاج است به رها کرد به طریقی که ممکن باشد او را همه چیز او را بسبب جود خود آزاد و اینکه خدای قدرت بر منع گناه مقاومت در شر و به جا آوردن خیر. (16) همچنین با خدای ضدیت نیست و چون دارد نخواسته که بر خلاف جود خود عمل نماید؛ زیرا نزد ناپیوستگی با گناه قدرت او بر همه چیز موجود در انسان کار خود را کرده است، او کند. (17) نشانه ی انسان مقاومت نماید، تا در انسان رحمت خدای و احسان او کار تا مرا راستی من این است که به شما می‌گویم، که رئیس کاهنان شما را فرستاده امتحان کنید و این همان ثمر کهانت اوست.)) (18) پس دو کاهن پیرمرد برگشتند و برای رئیس کاهنان همه چیز را حکایت نمودند؛ همو که گفته بود: پشت سر این است که همه چیز را به او تلقین می‌کند. (19) زیرا او نظر بر شخص شیطانی دارد. (20) لیکن امر در آن با خداست پادشاهی اسرائیل

#### فصل صد و پنجاه و ششم

ظهر را گزارد، از هیکل بیرون شد و کور مادرزادی را چون یسوع نماز (1) پرسیدند: ای معلم! چه کسی درباره ی این انسان خطا یافت. (2) پس شاگردان از او مادرش؟ (3) یسوع در جواب فرمود: ((نه پدرش کرده که کور متولد شده، پدرش یا خدای او را چنین آفرید برای شهادت درباره ی او خطا کرده و نه مادرش. (4) لیکن را بسوی خود خواند آب دهان بر دادن به انجیل.)) (5) بعد از آنکه آن کور مادرزاد مادرزاد گذاشت. (6) به او زمین افکنده، گلی ساخت و آن را بر دو چشم آن کور مادرزاد رفت و همین فرمود: ((برو به برکه ی سلوام و غسل کن.)) (7) آنگاه آن کور برمی‌گشت، بسیاری از که غسل کرد، بینا شد. (8) پس در اثنای آنکه او به خانه می‌گفتم بیقین که کسانی که به او برخوردند گفتند: اگر این مرد کور می‌بود هرآینه این همان است که بر دروازه ی جمیل هیکل می‌نشست. (9) دیگران گفتند: این همان است؛ ولیکن چگونه بینا شد؟! (10) پس از او پرسیده گفتند: آیا تو آن کور که بر دروازه ی جمیل هیکل می‌نشست؟ (11) در جواب گفت: همانا من مادرزادی می‌پرسید؟ (12) گفتند: چگونه به چشم خود رسیدی؟ (13) در همانم و برای چه دهان افکند، گلی ساخت و آن گِل را بر چشمم جواب گفت: همانا مردی بر زمین آب سلوام غسل کن. (15) پس رفتم و غسل کردم نهاد. (14) آنگاه گفت برو و در برکه ی اسرائیل! (17) پس چون آن مرد که و اکنون بینا شده ام. (16) فرخنده باد خدای از آن خبر پر شد. (18) از کور مادرزاد بود به باب جمیل هیکل برگشت، تمام اورشلیم درباره ی یسوع رای این رو او احضار شد نزد رئیس کاهنان، که با کاهنان و فریسیان ای؟ (20) در می‌زد. (19) پس رئیس کاهنان از او پرسید ای مرد! آیا تو کور زاده شده کدام جواب گفت: آری. (20) پس رئیس کاهنان گفت: تمجید خدای کن و به ما بگو که ابراهیم پیغمبر در خواب به تو ظاهر شد و چشم تو را نور بخشید؟ (22) آیا او پدر ما است، یا موسی خدمتکار خدای، یا پیغمبر دیگر؟ (23) زیرا غیر اینان هیچ کس چنین کاری نمی‌تواند بکند. (24) پس آن مرد که کو زاده شده بود، در جواب گفت: همانا من دیده ام و نه من را ابراهیم شفا داده و نه موسی و نه پیغمبر نه خواب هنگامی که من در دروازه ی هیکل نشسته بودم، مرا مردی نزدیک دیگری. (25) لیکن گلی از خاک به آب دهان خود درست کرد، قدری از آن خود کشید. (26) پس از آنکه ی سلوام فرستاد تا غسل کنم. (27) پس رفتم و گِل بر چشم من نهاد و مرا بر برکه آن کاهنان، نام آن مرد را غسل کردم و با روشنی چشم برگشتم. (28) رئیس من نام خود را برای پرسید. (29) آن مرد که کور زاده شده بود در جواب گفت: او

غسل کن نیاورد.(30) لیکن مردی که او را دیده بود، مرا آوازه داده و گفت: برو و چنانکه او فرموده.(31) زیرا او یسوع ناصری پیغمبر خدای اسرائیل و قدوس خداست.(32) آن وقت رئیس کاهنان گفت: شاید او تو را امروز، یعنی روز شنبه، شفا است.(33) کور در جواب گفت: او مرا امروز شفا داد.(34) پس رئیس کاهنان داده چگونه این مرد خطاکار است؛ زیرا او حرمت شنبه را نگاه گفت: اکنون ببینید. نمی‌دارد.

هفتم صد و پنجاه و

کور در جواب گفت: من نمی‌دانم که او خطاکار است یا نیست.(2) لیکن همین(1) می‌دانم که کور بودم و مرا بینا کرد.(3) پس فریسیان این را باور نکردند.(4) از این رو به رئیس کاهنان گفتند: بفرست و بخوان پدر و مادر او را؛ چه ایشان به ما راست گفت.(5) پس پدر و مادر آن کور مادرزاد را خواندند.(6) همین که حاضر خواهند از ایشان پرسید: آیا این مرد پسر شماست؟(7) ایشان در جواب شدند، رئیس کاهنان ماست.(8) پس آنگاه رئیس کاهنان گفت: او می‌گوید گفتند: همانا او برآستی پسر چگونه این کار اتفاق افتاد؟(9) پدر و مادر که کور زائیده شده و اینک او می‌بیند؛ پس برآستی کور زائیده شده؛ لیکن نمی‌دانم آن مرد، که کور زائیده شده بود، گفتند: همانا خودش پیرسید به شما راست که چگونه روشنی یافته.(10) او خود بالغ است؛ از مردی که کور زائیده خواهد گفت.(11) پس ایشان را برگردانیدند و رئیس برگشته، به مرد کور شده بود گفت: خدای را تمجید کن و راست بگو.(12) پدر و مادر آن ترسیده بودند سخن بگویند.(13) زیرا فرمانی از مجلس شیوخ روم صادر شده بود جایز نیست انسانی را که انجمن کند برای یسوع، پیغمبر یهود؛ وگرنه سزای او که است.(14) آن فرمانی بود که والی خواسته بود صدور آن را.(15) از این رو آن مرگ او بالغ است؛ از خودش سؤال کنید.(16) پس آنگاه رئیس کاهنان به آن دو گفتند که شده بود گفت: خدای را تمجید کن و راست بگو؛ زیرا ما می‌دانیم مردی که کور زائیده را شفا داده، خطاکار است.(17) آن مردی که کور زائیده که آن مردی که می‌گوئی تو او خطاکار است یا نه؛ همین قدر می‌دانم که شده بود در جواب گفت: من نمی‌دانم پرواضح است که از ابتدای علم تا این من نمی‌دیدم؛ پس مرا بینا ساخت.(18) این خدای گوش به خطاکاران ساعت، کور مادرزادی بینا نشده.(19) همچنین ساخت.(21) آن وقت آن نمی‌دهد.(20) فریسیان گفتند: چه کرد وقتی که تو را بینا شده، گفت: همانا من مردی که کور زائیده شده بود، از بی ایمانی ایشان در تعجب می‌خواهید به شما خبر دادم؛ پس چرا دوباره از من می‌پرسید؟(22) مگر شما شاگرد او شوید؟(23) پس او را رئیس کاهنان سرزنش نموده، گفت: تو به تمامت در گناه زائیده شده ای. مگر تو می‌خواهی ما را تعلیم کنی؟! (24) دور شو و تو خود این مرد شو.(25) اما ما، خود شاگرد موسی هستیم و می‌دانیم که خود شاگرد گفته.(26) اما این مرد، پس او را نمی‌دانیم که او از خدای با موسی سخن هیکل بیرون کرده و او را از نماز با پاکان در کجاست.(27) سپس او را از مجمع و میان اسرائیل نهی کردند.

پنجاه و هشتم فصل صد و

او را تسلی آن مردی که کور زائیده شده بود، به دنبال یسوع رفت.(2) پس یسوع(1) ای.(3) زیرا داده گفت: ((همانا تو در هیچ زمانی مبارک نشده ای، چنانکه اینک شده جهان تو مبارکی از جانب خدای ما که بر زبان داوود، پدر ما و پیغمبر او، در میان سخن گفته و فرموده: ایشان لعنت می‌کنند و من مبارک می‌کنم.(4) همچنین بر زبان میکاه پیغمبر، جهان را فرموده: همانا من لعنت می‌کنم برکت تو را.(5) زیرا ضدیت خاک با باد و نه آب با آتش و نه روشنی با تاریکی و نه سردی با گرمی و نه نمی‌کند دشمنی؛ چنانکه ضدیت می‌کند اراده ی خدای با اراده ی جهان.)) (6) پس از محبت با به او گفتند: چه بزرگ است سخن تو ای آقا! (7) یسوع در جواب این رو شاگردان شناختید، می‌بینید که من راست گفته ام. (9) همچنین فرمود: ((وقتی شما جهان را می‌شناسید.(10) پس بدانید که اینجا سه نوع از عوالم راستی را در هر پیغمبر اسم.(11) نخستین اشاره می‌کند به آسمان ها و زمین با آب هستند متضمن در یک که مادون انسان هستند؛ پس این عالم در هر چیزی و باد و آتش و همه چیز هائی داوود می‌فرماید: همانا خدای به آنها امری متابعت می‌کند اراده ی خدای را چنانکه نمی‌کنند.(12) دومین، اشاره می‌کند به تمام بشر؛ چنانکه خانه ی داده که از آن تجاوز نمی‌کند؛ بلکه به جماعت خانه اشاره می‌کند.(13) پس این فلان، به دیوارها اشاره

می‌دارد. (14) زیرا ایشان بالطبع اشتیاق به خدای عالم نیز خدای را دوست می‌تواند بحسب طبیعت به خدای شوق دارد، اگر چه دارند. هر کس به اندازه ای که می‌داند برای چه همه شوق به خدای گمراه شده اند در طلب خدای. (15) پس آیا نامتناهی بدون کمترین دارند؟ (16) زیرا ایشان همه اشتیاق دارند به صلاح خود را به این شری. (17) این همان خداست. (18) از این رو خدای مهربان، پیغمبران جهان برای خلاصی اهل آن فرستاد. (19) اما سوم، پس آن حال سقوط انسان در گناه است، که برمی‌گردد به شریعتی که ضد است با خدای آفریدگار جهان. (20) پس را نظیر شیاطین، که دشمنان خدایند، می‌سازد. (21) اگر پیغمبران این این انسان را سخت دشمن می‌دارد، دوست می‌داشتند درباره ی آنان چه جهان را، که خدای آن خدای از ایشان پیغمبری خود را سلب گمان می‌کردید؟ (22) برآستی که خدائی که جان من در می‌فرمود. (23) من چه بگویم؟! (24) سوگند به هستی بگیرد - وقتی حضورش می‌ایستد، اگر محبت این جهان شیر در نهاد رسول الله جا آفریدن او که به این جهان می‌آید - هرآینه خدای از او نیز آنچه را که به او وقت اندازه ضد بخشیده بود، خواهد گرفت و او را مطرود می‌گرداند. (25) زیرا خدای به این ((این جهان است

فصل صد و پنجاه و نهم

معلم! همانا سخن تو سخت بزرگ است، پس بر ما مهربانی شاگردان گفتند: ای (1) فرمود: ((مگر به خیال شما می‌رسد که خدای کن؛ چه ما آن را نمی‌فهمیم. (2) یسوع باشد، که می‌خواهد خود را برابر با خدای رسول خود را خلق فرموده که با او ضد صالح اوست که نمی‌خواهد آنچه را گرداند. (3) چنین است. (4) بلکه پیغمبر بنده ی بفهمید این را؛ زیرا شما که آن را خدای نمی‌خواهد. (5) همانا شما نمی‌توانید به شما نمی‌دانید که گناه چیست. (6) پس گوش بدهید به سخن من. (7) برآستی می‌گویم که ممکن نیست گناه در انسان چیزی جز ضدیت با خدای احداث گناه نیست، مگر آنچه را خدای نمی‌خواهد؛ زیرا هرچه را او می‌خواهد از کند. (8) زیرا است. (9) پس هرگاه رؤسای کاهنان، با کاهنان و فریسیان مرا رنج دهند گناه اجنبی اسرائیل مرا خدای خوانده اند، هرآینه کاری کرده اند که خدای به آن برای اینکه گروه هرآینه خدای ایشان را مأجور خواهد نمود. (10) لیکن خدای راضی می‌باشد و اینکه ایشان مرا رنج می‌دهند بسبب مخالف آن و آن ایشان را دشمن داشته، برای حق را بگویم. (11) چه بسیار که به روایات این است که ایشان نمی‌خواهند که من دوستان خدای را فاسد نموده خود کتاب موسی و کتاب داوود و پیغمبران و مرا دوست اند. (12) همانا ایشان از این رو مرا مکروه می‌دارند و مرگ هر دارند. (13) موسی مردمی را کشت و اخاب مردمی را. به من بگوئید که آیا این از دو آنها کشتن به حساب می‌آید؟ (14) نه البته. (15) زیرا موسی مردم را کشت تا اصنام را براندازد و عبادت خدای حقیقی را باقی بدارد. (16) لیکن اخاب مردم عبادت خدای حقیقی را براندازد و عبادت بتان را باقی بدارد. از این رو را کشت تا را، قربانی حساب شد. در حینی که قتل اخاب مردم را جنایت قتل موسی مردم نتیجه متضاد احداث نمود. (18) سوگند به هستی است. (17) پس حقیقتاً يك عمل دو شیطان با ملانکه سخن می‌کرد تا ببیند خدای که جانم در حضور او می‌ایستد، اگر خوار نمی‌کرد. (19) لیکن مطرود شد چگونه خدای را دوست دارند، هرآینه خدای او را وقت نگارنده پرسید: پس برای اینکه خواست ایشان را از خدای دور کند.)) (20) آن میکاه پیغمبر گفته چگونه واجب است در این صورت، اینکه بفهمیم آنچه را که در باب را بر زبان شده. (21) در باب دروغی که خدای امر نموده پیغمبران دروغی را که آن بیاورند؛ چنانکه آن در کتاب ملوک اسرائیل نوشته شده است. (22) یسوع در جواب فرمود: ((ای برنابا! بخوان به اختصار آنچه را که حکایت کرده ای تا حق را آشکار ((بنگري

فصل صد و شصتم

ملوک اسرائیل و سرکشان ایشان آن وقت نگارنده گفت: دانیال پیغمبر چون تاریخ (1) پادشاه یهودا با هم اتحاد را وصف فرموده، چنین نوشته است که پادشاه اسرائیل و جنگ کنند. (2) وقتی نمودند که با بنی بلعال - یعنی مطرودین - که عمونیان بودند جلوس کرده یهوشافات پادشاه یهودا و اخاب پادشاه اسرائیل هر دو بر تخت سامره بودند، چهارصد پیغمبر دروغگو پیش روی ایشان ایستادند. (3) پس به پادشاه اسرائیل گفتند: قیام کن بر ضد عمونیان؛ زیرا خدای ایشان را به دست های تو واگذار

خواهد کرد و عمون را بر باد خواهی داد. (4) آن وقت یهوشافات گفت: آیا اینجا طرف خدای پدران ما یافت می‌شود؟ (5) اخاب در جواب گفت: فقط يك نفر پیغمبری از شریر است؛ زیرا او همیشه به بدی بر من پیغمبری یافت می‌شود و او هم ام. (7) او گفت، فقط يك نفر یافت می‌شود؛ زیرا می‌کند. (6) همانا او را در زندان نهاده به امر اخاب؛ حتی اینکه پیغمبران - تمام کسانی که یافت شده بودند کشته شدند که بشری ساکن نشده بود چنانکه تو ای معلم! فرمودی - به قله های کوه ها، آنجا باید بینیم که چه گریختند. (8) آن وقت یهوشافات گفت: او را حاضر کن اینجا و ما شود. (10) پس آمد با می‌گوید. (9) از این رو اخاب امر نمود که میکاه آنجا حاضر به سر بندهای در پایش و روی او مضطرب بود مثل شخصی که میان موت و حیات می‌برد. (11) پس اخاب از او پرسیده، گفت: ای میکاه به نام خدای سخن بگو. آیا بر ضد عمونیان بلند شویم؟ آیا خدای شهرهای ایشان را به دست ما واگذار خواهد در جواب فرمود: بلند شو، بلند شو؛ زیرا تو خوش بلند خواهی شد و کرد؟ (12) میکاه آمد. (13) آن وقت پیغمبران دروغین ستایش کردند میکاه سخت خوش فرود خواهی است مر خدای را. آنگاه بندها را از پاهایش را و گفتند: او پیغمبر راستگوئی می‌ترسید و هرگز زانوهای خود را اما یهوشافات که از خدای ما (شکستند. (14) اکرام خدای پدران ما حق را برای بت ها خم نکرده بود، از میکاه پرسیده، گفت: برای فرمود: همانا من از بهر بگو؛ چنانکه عاقبت این جنگ را دیده ای. (15) میکاه در جواب گروه اسرائیل را تو می‌ترسم ای یهوشافات! از این رو به تو می‌گویم که همانا من تبسم به دیدم مثل گله ی گوسفندی که آن را شبانی نباشد. (16) آن وقت اخاب با یهوشافات گفت: همانا من تو را خبر دادم که این مرد پیغمبری نمی‌کند مگر به بدی؛ لیکن تو آن را باور نکردی. (17) پس آن وقت هر دو گفتند: ای میکاه! این را چگونه دانستی؟ (18) میکاه در جواب گفت: به خیال من آمد که انجمنی از ملائکه در حضور تشکیل یافت. (19) شنیدم وحی خدای را که چنین می‌فرمود: کیست که اخاب خدای ضد عمون بلند شود و کشته شود. (20) پس هر یکی چیزی گفت و را اغوا کند تا بر آن فرشته ای آمد و گفت: ای پروردگار! من با اخاب دیگری چیزی دیگر. (21) پس از دروغگوی او و دروغی بر زبان هایشان جنگ می‌کنم؛ پس می‌روم بسوی پیغمبران شد. (22) پس همین که خدای الفا می‌کنم و اینچنین قیام می‌کند و کشته خواهد شد. (23) پس آن وقت این بشنید فرمود: برو و چنین کن؛ پس همانا تو موفق خواهی پیغمبران دروغگو به خشم درآمدند. (24) رئیس ایشان به روی میکاه سیلی زده، گفت: ای مطرود خدای! کی فرشته ای نزد ما عبور نمود و بسوی تو فرشته ای که دروغ برداشته بود کی بسوی ما آمد؟ (26) میکاه آمد؟ (25) به ما بگو وقتی از خانه ای به خانه ای از ترس کشته شدن فرار در جواب فرمود: همانا تو خود را اغوا کرده ای. (27) پس اخاب به خشم کنی، خواهی فهمید اینکه تو پادشاه که در پاهایش بود به گردنش بنهید و در آمده، گفت: میکاه را بگیرد و بندهائی را من. (28) زیرا حالا نمی‌دانم که به اقتضای کنی بر او به نان جو و آب تا وقت برگشتن بر حسب سخن میکاه کار انجام چگونه مرگی او را عذاب کنم. (29) پس بلند شدند و بود: پرهیزد از اینکه با گرفت. (30) زیرا پادشاه عمونیان به خدمتکاران خود گفته من، اخاب، پادشاه اسرائیل را پادشاه یهودا یا بزرگان اسرائیل بچنگید؛ بلکه دشمن آن برای غرض ما بکشید. (31) در این وقت یسوع فرمود: ((همین جا بایست؛ زیرا ((کافی است

## فصلهای 161 تا 180

### فصل صد و شصت و یکم

همه چیز را شنیدید؟)) (2) شاگردان در جواب گفتند: آری پس یسوع فرمود: ((آیا (1) همانا دروغ گفتن گناه است؛ ولیکن کشتن )) ای آقا! (3) پس از آن یسوع فرمود که مختص است به کسی که گناهی است بزرگ تر. (4) زیرا دروغ گناهی است که مرتکب سخن می‌گوید. (5) لیکن کشتن علاوه بر اینکه مختص است به آن کسی آن می‌شود، هلاک می‌کند اینجا عزیزترین چیزها را نزد خدای به روی زمین، یعنی انسان را. (6) مداوای دروغ گفتن به گفتن ضد آنچه گفته شده ممکن است؛ در حالی دوائی برای کشتن نیست؛ زیرا ممکن نیست به مرده جان داد. (7) در این که هیچ آیا بنده ی خدای موسی گناه کرده است به کشتن تمام صورت به من بگوئید کشته؟)) (8) شاگردان در جواب گفتند: حاش لله، حاش لله که کسانی که ایشان را نمودن خود خدای را؛ که خدای او را به آن امر موسی گناه کرده باشد به طاعت

و من و هم می‌گویم حاش لله اینکه آن )) :فرموده بود.(9) پس آن وقت یسوع فرمود فریب داد، گناه کرده باشد.(10) زیرا فرشته ای که پیغمبران دروغین اخاب را به دروغ قربانی؛ پس هم اینگونه قبول نمود همچنانکه خدای قبول نمود کشتن مردم را بطور خطا می‌کند کودکانی که دروغ را حمد آسا.(11) به شما برآستی می‌گویم چنانکه خدای کفش خود را به اندازه ی پهلوانی می‌سازد، همچنین خطا می‌کند کسی که را فرمانبر شریعت می‌گرداند، چنانکه او خود خاضع آن است، از آنجائی که او انسان است.(12) پس وقتی اعتقاد کردید که همانا گناه آن است که آن را خدای حق را خواهید یافت؛ چنانکه به شما گفتم.(13) بنابراین چون نمی‌خواهد، آن وقت است، پس او نیز غیر قادر است که يك چیز را هم خدای غیر مرکب و غیر متغیر ضدیتی در نفس او حاصل می‌شود که بر آن بخواهد و هم نخواهد.(14) زیرا به آن بود بی اندازه.)) (15) فیلیپس آلم مترتب است و در این صورت منزه نخواهد هیچ شری در شهر پدید گفت؛ لیکن چگونه باید فهمید فرمایش عاموس پیغمبر را، که اکنون بین ای )) :نشود که آن را خدای نساخته باشد.(16) یسوع در جواب فرمود فریسیان فیلیپس! چه سخت خطرناک است اعتماد به حرف نمودن چنانکه می‌کنند از که قضای الهی را درگزیده برای خودشان گمان نموده اند به طریقه ای که فعلاً آن این نتیجه را حاصل می‌کنند که خدای نیکوکار نیست و اینکه او فریب دهنده و دروغگو و مبغض جزاست که بر ایشان واقع می‌شود.(17) از این رو می‌گویم که خدای، عاموس، در اینجا از شری سخن می‌راند که آن را جهان شر پیغمبر پاکان را استعمال می‌فرمود، هرآینه جهان آن را می‌نامد.(18) زیرا اگر لغت هستند یا از آن رو که پاک می‌کنند بدی را که به نمی‌فهمید.(19) زیرا تمام بلاها نیکو اینکه ما را از ارتکاب بدی باز می‌دارند.(20) یا اینکه جا آورده ایم یا اینکه نیکویند برای حال این زندگانی را می‌فهمانند تا دوست بداریم و نیکویند برای اینکه به انسان هرگاه عاموس پیغمبر فرموده بود، در شهر مشتاق زندگی جاوید گردیم.(21) پس است، هرآینه آن وسیله ای می‌شد خیری نیست مگر اینکه خدای سازنده ی آن می‌بینند و خطاکاران را برای ناامیدی مصیبت زدگان، وقتی که خود را در محنت ها کنند که شیطان را در وسعت زندگانی.(22) از آن بدتر اینکه هرگاه بسیاری تصدیق خدمت بر انسان تسلطی هست، از شیطان خواهند ترسید و برای خلاصی از بلیات او می‌نمایند.(23) پس از این رو عاموس کرد آنچه را که می‌کند مترجم رومی که در خود ملاحظه ی این نمی‌نماید که گویا او در حضور رئیس کاهنان سخن سخن می‌کند اراده و مصلحت یهودیانی را که سخن گفتن به زبان می‌گوید؛ بلکه ملاحظه عبرانی را نمی‌فهمند

#### صد و شصت و دوم فصل

ی آن اگر عاموس فرموده بود، در شهر خیری نیست جز آنکه خدای سازنده(1) است، هرآینه سوگند به هستی خدای که جانم در حضور او می‌ایستد، خطای شده بود.(2) زیرا جهان خیری جز ستم و گناهانی که در راه باطل فاحشی مرکب نمی‌بیند.(3) بنابراین مردم در فرورفتن به گناه سخت می‌شدند؛ زیرا آن را می‌کنند که شری و گناهی یافت نمی‌شود که آن را خدای نساخته ایشان اعتقاد می‌کنند شنیدن آن به لرزه می‌آید.)) (4) چون یسوع این باشد و آن امری است که زمین از شد؛ بحدی که هر کس مثل مرده ای بفرمود، زلزله ی عظیمی درنگ حاصل ملاحظه کنید که به شما افتاد.(5) پس ایشان را یسوع برخیزانیده فرمود: ((اکنون که عاموس فرمود حق را گفتم، باید شما را در این صورت کفایت کند.(6) همانا چون که خدای در شهر شری ساخت در حالتی که با جهان سخن گوینده بود، پس او همانا از بلیاتی سخن داشته که آنها را شر نمی‌نامند مگر خطاکاران.(7) اکنون باید بیایم بر ذکر قضا و قدر که می‌خواهید آن را بفهمید و آنچه از آن با شما فردا صحبت ((خواهم نمود به نزدیکی نهر اردن بر جانب دیگر: ان شاء الله

#### فصل صد و شصت و سوم

یسوع با شاگردان خود بسوی صحرای پشت نهر اردن روانه شد.(2) پس چون (1) تمام شد، به پهلوی درخت خرمائی نشست و شاگردانش زیر سایه ی آن نماز ظهر یسوع فرمود: ((ای برادران! همانا قضا و قدر رازی است نخل نشستند.(3) آن وقت نمی‌دانند آشکارا، جز يك نفر و بس.(4) او آن کسی بزرگ؛ بحدی که آن را برآستی که اسرار خدای بر او آشکار است که امت ها منتظر او می‌باشند، آن کسی می‌شود، آشکار شدنی؛ پس خوشا به حال کسانی که گوش به سخن او

می‌دهند، وقتی که به جهان بیاید. (5) زیرا رحمت خدای بر ایشان سایه خواهد این درخت خرما ما را سایه افکنده است. (6) آری، همانا چنانکه این افکند؛ چنانکه آفتاب ما را نگاه می‌دارد، همچنین رحمت نگاه می‌دارد ایمان درخت از حرارت سوزان شر شیطان.)) (79) شاگردان پرسیدند: ای معلم! کدام کس آورندگان به آن اسم را از می‌رانی که به جهان خواهد آمد؟ (8) یسوع به خواهد بود آن مردی که از او سخن پیغمبر خداست. (9) وقتی او به شکفتگی دل در جواب فرمود: ((همانا او محمد بدهد بعد از آنکه مدت مدیدی جهان بیاید، چنانکه باران زمین را قابل می‌کند که بار صالحه میان مردم خواهد باران منقطع شده باشد، (10) همچنین او وسیله اعمال بر از رحمت شد به رحمت بسیاری که آن را می‌آورد. (11) پس او ابر سفیدی است. باران خدای و آن رحمتی است که خدای آن را بر مؤمنان نثار می‌کند نرم نرم، مثل

#### فصل صد و شصت و چهارم

خدای معرفت آن را به من عطا همانا کنون شرح می‌دهم، بسیار کم از آنچه (1) چیزی چنان تقدیر فرموده درباره ی همین قضا و قدر. (2) فریسیان می‌گویند: هر شده که ممکن نیست برای آن کسی که برگزیده شده مردود شود. (3) نیز کسی که مردود شده به هیچ وسیله ممکن نمی‌شود او را که برگزیده شود. (4) نیز چنانکه مقدر فرموده که نیکوکاری همان راهی باشد که در آن برگزیدگان راه می‌روند خدای نجات، همچنین مقدر فرموده که گناه همان راهی باشد که در آن رانده بسوی بسوی هلاکت. (5) ملعون باد زبانی که به این گویا شده و شدگان راه می‌روند همانا اعتقاد شیطان است. (6) پس بنابر این دستی که این را نوشته؛ زیرا این این عصر را؛ زیرا ایشان خدمتکاران نظر، ممکن است مرد را بفهمد مذهب فریسیان باشد جز اینکه: آن اراده ی امین شیطانند. (7) پس معنی قضا و قدر چه می‌تواند رسیدن به آن مطلق است که از برای هر چیز غایتی قرار می‌دهد و وسیله ی غایت را قرار می‌دهد در دست مردمان. (8) زیرا بی وسیله برای هیچ کس ممکن نیست اجرای غایت. (9) پس چگونه دست می‌دهد کسی را بنا نهادن خانه ای و حال فقط سنگ و پول برای اینکه خرج کند ندارد؛ بلکه محل یا جای نهادن يك آنکه او نه را ندارد. (10) هیچ کس از این بی نیاز نیست، البته. (11) پس من قدم بر روی زمین به تفوق شریعت خدای نخواهد شد، هرگاه مستلزم می‌گویم که قضا و قدر منجر خود به انسان بخشیده. (12) پس از شود سلب اراده ای را که خدای بسبب وجود کرده ایم نه درباره ی قضا و وضاحت است که در این وقت ما در اثبات کراهیت صحبت است؛ زیرا خدای چون و قدر. (13) اما اینکه انسان آزاد است؛ از کتاب موسی واضح نیست تا برای بر کوه سینا شریعت را عطا کرد، اینچنین فرمود: وصیت من در آسمان را. (14) یا خود عذر آورده، بگوئی کیست تا برود حاضر سازد برای ما وصیت خدای نه آن کدام کس را می‌بینی که به ما نیروئی بدهد تا آن را حفظ کنیم. (15) همچنین پشت دریاست تا خود را معذور بداری چنانکه گذشت. (16) بلکه وصیت من نزدیک به توست تا هر وقت بخواهی آن را حفظ خواهی کرد. (17) به من بگوئی اگر دل پیری را که به جوانی برگردد و بیماری را که تندرستی را بیاید پس هیروُدس امر کند نکردند امر نماید به قتل ایشان، آیا این عدالت است.)) (18) شاگردان هرگاه این دو هیروُدس امر به این نماید هرآینه بزرگ ترین ظالم و کافر خواهد در جواب گفتند: اگر آهی کشیده، فرمود: ((ای برادران! اینها نیست جز میوه های بود. (19) آنگاه یسوع قول ایشان که خدای تقدیر فرمود و حکم نمود بر تقلیدهای بشریه. (20) زیرا به را که برگزیده گردد، کفر می‌کنند بر خدای مطرود به طریقی که با آن ممکن نیست او خداوند به خطاکار امر می‌کند که که گویا او طاغی و ظالم است. (21) در حالی که تقدیر از خطاکار سلب می‌کند خطا نکند و چون خطاکرد توبه کند. (22) با اینکه آن بالمره قدرت بر ترك گناه را؛ پس سلب می‌کند از او اراده ی توبه را

#### فصل صد و شصت و پنجم

پیغمبر می‌فرماید، که: به هستی لیکن بشنوید آنچه را که خدای بر زبان یونیل (1) نمی‌خواهم؛ بلکه دوست خودم سوگند - خدای شما می‌فرماید - مرگ گنهکار را می‌فرماید چیزی را که می‌دارم که به توبه برگردد. (2) در این صورت، آیا خدای تقدیر زمان حاضر چه نمی‌خواهد آن را؟! (3) تأمل نمائید که خدای چه می‌گوید و فریسیان گوش می‌گویند. (4) خدای نیز بر زبان اشعای پیغمبر می‌فرماید: خواندم ولی به من ندادید. (5) پس چه بسیار که خدای خوانده. (6) خود بشنوید آنچه را که خدای بر زبان همین پیغمبر می‌فرماید، که: دست خود را تمام روز بر گروهی گشادم که مرا

نمی‌کنند؛ بلکه با من معارضه دارند. (7) پس هرگاه فریسیان ما بگویند که تصدیق برگزیده شود، پس آیا جز این را می‌گویند که خدای بشر را استهزا مطرود نمی‌تواند کوری را استهزا کند و چیز سفیدی به او بنمایاند و چنانکه می‌نماید؟ چنانکه کسی در گوش او سخن گوید. (8) اما اینکه ممکن است که کسی کوری را استهزا کرده و را که خدای بر زبان حزقیال پیغمبر برگزیده مطرود شود، پس تأمل کنید آنچه نیکوکار از نیکوئی خود برگردد و می‌فرماید. (9) خدای می‌فرماید: به روح خودم، وقتی هیچ از نکوئی او یاد مرتکب بدکاری‌ها شود، پس همانا او هلاک می‌شود و دیگر نجات نمی‌دهد و نمی‌کنم؛ زیرا نکوئی او ترک او خواهد کرد در پیش من، پس او را آن بر حال آنکه او به آن اتکال داشت. (10) اما ندای مطرودین، پس خدای درباره ی زبان هوش می‌فرماید: همانا من گروه نابرگزیده را می‌خواهم؛ پس ایشان را برگزیده می‌گردانم. (11) همانا خدای راستگوست و دروغ نمی‌گوید؛ چونکه خدای حق می‌گوید. (12) لیکن فریسیان زمان حاضر با تعلیم خودشان است؛ پس او حق ((مخالفت را مخالفت می‌نمایند با خدای، تمام

#### فصل صد و شصت و ششم

را که خدای به موسی فرمود اندریاس گفت: لیکن چگونه باید فهمید آنچه (1) می‌کند هرکس را اینکه، او مهربان می‌سازد هر کس را مهربان می‌سازد و سنگدل فرمود که سنگدل می‌کند. (2) یسوع در جواب فرمود: ((همانا این را خدای برای این تا انسان معتقد نشود که به فضیلت خود خلاص شده است. (3) بلکه تا درک نماید حیات و رحمت خدادادی است و آن دو را خدای به او از وجود خودش عطا نموده که است. (4) می‌گوید آن را تا بشر پرهیزد از اینکه غیر او خدایان دیگری هم یافت می‌شوند. (5) پس اینکه او دل فرعون را سخت نمود، از این رو کرد که او طایفه ی ما عقاب نمود و خواست که بر آنان ظلم کند به هلاک نمودن همه ی اطفال برینه ی را اسرائیل؛ حتی اینکه نزدیک بود که موسی هم از زندگی خود زیان ببیند. (6) بنابراین برآستی به شما می‌گویم که همانا اساس تقدیر همانا شریعت خدای و آزادی اراده است. (7) بلکه خدای می‌توانست که همه ی عالم را خلاص کند تا هیچ ی بشریه نخواست که آن را بکند. (8) برای اینکه انسان از آن آزادی کس هلاک نشود، هرآینه جدا نشود و بر ضد شیطان عمل کند تا برای این مشت که آن را برای او نگه داشته اگر چه گناه کرده، چنانکه شیطان کرده - قدرت - گِل که آن را شیطان ذلیل نموده گرفتن در آنجائی که از آنجا شیطان رانده شده باشد بر توبه و بر رفتن برای سکنا به رحمت خود مماشات کند آزادی است. (9) پس می‌گویم که خدای می‌خواهد که نامتناهی خود مخلوق را اراده ی انسان را. (10) همچنین نمی‌خواهد که به قدرت معذور باشد. (12) زیرا ترک کند. (11) نیز نمی‌تواند کسی در روز جزا از گناهان خود او و جقدر و آن وقت برای او واضح می‌شود که جقدر کار کرده خدای برای بازگشت. جقدر او را بسوی توبه خوانده است

#### فصل صد و شصت و هفتم

بنابراین پس هرگاه فکرهای شما به این اطمینان ندارد و می‌خواهد که باز (1) برای چه اینچنین است، پس من برای شما واضح می‌کنم که چرا. (2) آن این بگوئید بگوئید، که چرا ممکن نیست سنگ را که بر سطح آب قرار بگیرد با است که به من سطح آب است؟ (3) به من بگوئید برای چه خاک و باد و آب و اینکه زمین را تسلط بر وفاق محفوظ؛ با اینکه آب آتش را خاموش می‌کند و خاک آتش در انسان متحدند و به میان آنها الفت دهد. (4) پس هرگاه شما این از باد می‌گیرید؛ حتی کسی نمی‌تواند ایشان بشر هستند نمی‌توانند آن را را نمی‌فهمید - بلکه تمام بشر از حیثی که لاشیئی به يك کلمه بفهمند - پس چگونه می‌فهمند که خدای چگونه هستی را از ایشان هیچ آفریده است. (5) چگونه ازلیت خدای را می‌فهمند؟ (6) برآستی که برای گاه دست نخواهد داد که این را بفهمند. (7) زیرا چون انسان محدود است و در ترکیب او داخل می‌شود آن جسدي که آن قابل فساد است و نفس را فشار پیغمبر فرموده - و چونکه کارهای خدای مناسب است با سلیمان می‌دهد - چنانکه ادراک آنها ممکن می‌شود؟ (8) پس چونکه خدای، پس چگونه برای انسان برآورده، فرمود: برآستی همانا تو خدای در پرده اشعیا، پیغمبر خدای، این بدید فریاد می‌فرماید: چگونه خدای او را آفریده اما از طایفه ی ای. (9) درباره ی رسول الله کند؟! (10) درباره ی عمل خدای می‌فرماید: کیست رأی او، پس کیست که صفت او طبیعت بشریه می‌فرماید: چنانکه آسمان دهنده ی در آن؟ (11) از این رو خدای به

فكر من بالاي فكرهاي بالاي زمين است راه هاي من بالاي راه هاي شما و واضح شماسست.(12)از اين رو به شما ميگويم كه كيفيت تقدير براي انسان نيست،اگر چه ثبوت آن حقيقي است،چنانكه به شما گفتم.(13)پس در اين صورت سزاوار است انسان حقيقت را انكار كند؛چون كيفيت آن را نمىتواند بدست آيا كه من پيدا نكرده ام كسي را كه ترك كند صحت را،اگرچه ممكن آورد.(14)حفاً آن.(15)زيرا من تاكنون نمىدانم خدای چگونه شفا نشود براي او ادراك كيفيت ((من مىدهد مرض را بواسطه ي لمس نمودن

#### فصل صد و شصت و هشتم

تو سخن گفته:زيرا هيچ آن وقت شاگردان گفتند:راستي كه خدای به زبان(1) تصديق كنيد (( :انسانی سخن نگفته چنانكه تو سخن ميگوئي.(2)يسوع فرمود عطا مرا كه چون خدای مرا برگزيد تا به خانه ي اسرائيل بفرستد،كتابي به من فرمود كه به آينه ي پاكي شباهت دارد و بر دل من فرود آمده است كه هرچه از آن كتاب صادر ميشود.(3)وقتي كه صدور آن كتاب از دهان من به ميگويم بلند شوم.))((4)پطرس پرسيد:اي معلم!آيا آنچه الان به آن نهايت رسيد از جهان است؟(5)يسوع در جواب فرمود: ((همانا هر آنچه تكلم ميكني در آن كتاب مكتوب خدای و براي معرفت انسان و براي ميگويم از براي معرفت خدای و براي خدمت است صادر شده خلاص جنس بشري،همانا همه از آن كتاب كه آن انجيل من است.))((6)پطرس گفت:آيا در آن بزرگواري بهشت نوشته شده است؟

#### و شصت و نهم فصل صد

بگويم يسوع فرمود: ((گوش بداريد كه كيفيت بهشت را براي شما شرح دهم و(1) بركتي كه چگونه پاكان و مؤمنان در آنجا،الي غيرالنهايه اقامت خواهند نمود.(2)اين است از بزرگترين بركت هاي بهشت؛زيرا هر چيزي،هرچند بزرگ باشد،همين كه آن نهايتي بود كوچك،بلكه ناچيز،خواهد شد.(3)پس بهشت همان خانه اي است كه را مسرت هاي خود را كه بس بزرگ است انباشته ميگرمايد.(4)حتي آن خدای در آن فرخندگان آن را پايمال ميكنند،بس پر قيمت است؛بچيني زميني كه پاهاي پاكان و هزارعالم.(5)بتحقيق كه اين مسرات را پدر ما كه اندكي از آن گرانتر است از خدای به او نشان داده،وقتي كه براي او داوود،پيغمبر خدای،ديده است.(6)زيرا رو همين كه به خود آمد،چشم هاي آسان نمود كه عظمت بهشت را ببيند.(7)از اين چشم من!بعد از اين به اين خود را با دو دست خود پوشيده و گريه كنان فرمود:اي خوبي جهان نظر مكن؛زيرا هرچه در آن هست باطل است و در آن چيز نيست.(8)بتحقيق كه از اين مسرات اشعياي پيغمبر سخن رانده و گفته:دو چشم نديده و دو گوش او نشنيده و دل بشر درك نكرده آنچه را كه خدای تهيه انسانی كسانی كه او را دوست دارند.(9)آيا مي دانيد براي چه نديده اند فرموده براي نكرده اند اين مسرت ها را؟زيرا مادامي كه ايشان اينجا در جهان نشنيده اند و درك ميكنند،همانا لايق نيستند براي مشاهده ي اين چيز ها.(10)از اين پست زندگاني پدر ما داوود،با اينكه براستي آنها را ديده است،به دو چشم رو به شما ميگويم كه است.(11)زيرا خدای نفس او را بسوي خود كشيد و وقتي كه بشري آنها را نديده نور الاهيديد.(12)سوگند به هستي خدای كه نفس با خدای متحد شد،آنها رابه بهشت نامتناهي و انسان متناهي من در حضورش مي ايستد،چون مسرت هاي بسوي كوچك نمىتواند آب است؛پس انسان نمىتواند كه آنها را فراگيرد؛چنانكه رونقي دارد وقتي كه همه دريا را فراگيرد.(13)ببينيد كه در زمان تايستان جهان چه ميشود از جا ميوه و محصول فراوان دارد.(14)حتي اينكه خود كشاورز مست سروري كه در فصل درو دارد و دره ها و كوه ها را وادار ميكنند به ترجيع صوت خود.(15)زيرا او نتيجه ي كارهاي خود را بسيار دوست مي دارد.(16)هان!پس خود را بسوي بهشت بلند كنيد،آنجا كه همه چيز ثمر مىدهد ميوه اينچنين دل كه هر كس كشيته.(17)سوگند به هستي خدای همانا اين هائي را به اندازه اي كه خدای بهشت را خانه ي مسرت خود بس است براي معرفت بهشت از حيثي بقياس چيزهاي خوب آفريد.(18)آيا گمان نمىكنيد كه براي خوبي نامحدود باشد كه نامحدودي هست؟(19)با اينكه جمالي را كه قياس آن نمىتوان،چيز هائي جمال آنها بر قياس فائق باشد؟(20)حذر كنيد؛زيرا شما بسياري را گمراه خواهيد كرد اگر گمان كنيد كه همه ي اينها نزد خداوند نيست

#### فصل صد و هفتادم

خدای به مردی که او را به اخلاص عبادت می‌کند چنین می‌فرماید: (2) قدر خود (1) بشناس و اینکه تو برای من کار می‌کنی. (3) سوگند به هستی خودم که من ابدی را محبت چیزی بر خود من زیاد نمی‌کند. (4) زیرا تو مرا عبادت می‌کنی در هستم، همانا آفریدگار توام، دانا به اینکه تو ساخته‌ی من هستی. (5) از من حالتی که خدای و رحمت بواسطه‌ی اخلاص خود در عبادت من؛ زیرا نمی‌خواهی چیزی را جز نعمت تو راغبی که مرا همیشه عبادت تو برای عبادت من حدی قرار نمی‌دهی؛ چه، که گویا تو خدائی و کنی. (6) من هم اینچنین می‌کنم؛ چه، من تو را پادشاه می‌دهم تو همسر من هستی. (7) زیرا من نه تنها نیکوئی‌های بهشت را در دست‌های منم؛ بلکه خودم را نیز به تو می‌بخشم. (8) همانگونه که تو می‌خواهی همیشه باشی، آخر تو را ابدی قرار می‌دهم و می‌خواهم همیشه خدای تو بنده‌ی من ((باشم

هفتاد و یکم فصل صد و

چيست؟ (2) آیا يسوع به شاگردان خود فرمود: ((گمان شما درباره‌ی بهشت (1) عقلي يافت می‌شود که مانند آن توانگري و خوشي‌ها را درك نماید؟ (3) پس بر انساني که می‌خواهد بفهمد آنچه را خدای می‌خواهد به بندگانش بدهد، لازم است او بزرگ باشد به اندازه‌ی معرفت خدای. (4) هرگاه هيرودس به یکی از که معرفت تقديم کند، آیا می‌دانید به چه نحو آن را تقديم شرفاي خود هدیه‌ای من آن را دوبار دیده‌ام و یقیناً که ده يك می‌کند. (5) یوحنا در جواب گفت: همانا را. (6) يسوع فرمود: ((لیکن هرگاه درویشی از آنچه به او می‌دهد، کافی باشد فقیر داد؟)) (7) یوحنا در جواب گفت: يك فلس هيرودس تقديم خواهد پس او را چه خواهد نامه‌ی شما باشد که در آن یا دو فلس. (8) يسوع فرمود: ((پس باید این همان انسان برای جسد او مطالعه می‌کنید برای معرفت بهشت. (9) زیرا خدای هرچه به بدهد در این جهان حاضر، مثل این است که هيرودس به درویشی يك فلس بدهد. (10) لیکن آنچه می‌دهد آن را خدای برای روح و نفس در فردوس، مثل این هيرودس آنچه دارد، بلکه زندگی خود را، به یکی از خدمتکاران خود بدهد است که

هفتاد و دوم فصل صد و

خدای به کسی که او را دوست می‌دارد و به اخلاص عبادت می‌کند، چنین (1) می‌فرماید: ای بنده‌ی من! برو و تأمل کن که ریگ‌های دریا چه بسیارند! پس هرگاه دریا يك دانه ریگ بدهد، آیا ظاهر نمی‌شود که آن کم است؟ آری تو را خودم که آفریدگار توام، همه‌ی آنچه داده‌ام به بزرگان و البته. (3) سوگند به هستی دانه ریگ که آن را دریا به تو بدهد کمتر است در برابر پادشاهان زمین، همانا از يك ((در بهشت آنچه آن را به تو عطا می‌کنم

فصل صد و هفتاد و سوم

بهشت تأمل کنید. (2) همانا اگر يسوع فرمود: ((در این صورت به خوبی‌های (1) عطا کند، در بهشت هزار خدای در این جهان اندکی بسیار ناچیز از فراخی زندگانی که در این عالم هزار برابر عطا خواهد فرمود. (3) تأمل کنید در مقدار میوه‌هایی انسان است و در مقدار طعام و مقدار گل‌ها و در مقدار چیزهایی که خدمت می‌کند. (4) سوگند به هستی خدائی که نفس من در حضور او می‌ایستد، چنانکه دریا زیادتی دارد بر يك دانه که از آن بردارنده‌ای بر می‌دارد، انجیر بهشت ریگ‌های مقدارش زیادتی دارد بر نوع انجیری که اینجا آن را می‌خورید. (5) بر آن در خوبی و دیگری را در بهشت. (6) لیکن نیز به شما می‌گویم که همانطور که قیاس کن هرچیز کرانیه‌تر است از سایه‌ی مورچه‌ای، همچنین خوشی‌های کوهی از زر و مروارید خوشی‌های بزرگان و پادشاهان که برای ایشان بهشت فزون‌ترند از حیث قیمت، از به پایان می‌رسد.)) (7) پطرس بود و خواهد بود تا جزای خدای، وقتی جهان می‌رود؟ (8) يسوع در پرسید: آیا همین جسد ما که اکنون آن را داریم به بهشت می‌گویند جواب فرمود: ((ای پطرس! حذر کن از اینکه صدوقی شوی، چه صدوقیان و که جسد دوباره بر نمی‌خیزد و اینکه فرشتگان یافت نمی‌شوند. (9) از این رو بر تن روان ایشان دخول در بهشت حرام شد و ایشان محروم اند از خدمت فرشتگان در جهان. (10) مگر ایوب، پیغمبر و دوست خدای را فراموش نمودید که چگونه این خدای خودم زنده است و همانا من در روز پسین به جسد می‌گویم: می‌دانم که خدای خلاص کننده‌ی خود را خواهم خودم برخوایم خاست و به چشم خود پاك می‌شود به کیفیتی که با دید. (11) لیکن مرا تصدیق کنید در اینکه همین جسد ما

می‌شود از هر آن هیچ خاصه ای از خواص کنونی آن نمی‌باشد. (12) زیرا آن پاك كرده شهوت بدی. (13) پس آن را به همان حالی که آدم بر آن بود، قبل از آنکه گناه بود، برمی‌گرداند. (14) دو نفر در يك عملی خدمت خدای می‌کردند. (15) یکی از آن دو اقتضای می‌کند بر نظارت در کارها و صادر کردن فرمان ها و دومی قیام می‌نماید به اولی او را به آن امر می‌نماید. (16) می‌گوییم که آیا عدالت می‌بیند آقا مخصوص آنچه پاداش کسی را که فقط نظارت می‌دارد و فرمان می‌دهد و بیرون کند از بدارد به که خود را در کار خسته نموده است. (17) نه البته. (18) پس خانه ی خود کسی را متحمل می‌شود؟! (19) همان نفس و جسد و حس چگونه عدالت خدای این را نفس، نظارت می‌کند و فقط به خدمت انسان خدمت می‌کنند خدای را. (20) پس روزه نمی‌گیرد و راه نمی‌رود و فرمان می‌دهد؛ زیرا چون نفس نان نمی‌خورد، پس آن نگردد؛ زیرا خلود سردی و گرمی را احساس نمی‌کند و بیمار نمی‌شود و کشته بواسطه ی دارد. (21) نیز گرفتار نمی‌شود به چیزی از الم های جسديه که اجساد فعل عناصر به آن گرفتار می‌شوند. (22) پس می‌گوییم، آیا عدالت است در این صورت که تنها نفس به بهشت برود بی جسدي که به این اندازه خود را در خدمت خدای نموده است؟! (23) پطرس گفت: ای معلم! چون جسد همان بود که نفس را لاغر سزاوار نیست که در بهشت گذاشته شود. (24) یسوع فرمود: برگناه واداشت، پس نمی‌کنند؟ (25) برآستی که این محال است. (26) پس ((چگونه جسد بدون نفس گناه فرموده می‌شود درباره ی نفس همین که رحمت خدای از جسد گرفته شود، حکم به دوزخ

#### فصل صد و هفتاد چهارم

هستی خدائی که نفس من در حضورش می‌ایستد، خدای وعده به سوگند به (1) می‌گوید: به هستی خودم سوگند آن ساعتی که گناهکار می‌دهد در حالتی که است که گناه او را در آن تا ابد گناهکار در آن بر گناه خود ناله می‌کند، همان می‌خورد، اگر آنجا جسد فراموش می‌کنم. (2) پس چه چیز طعام های بهشت را است.)) (5) پطرس گفت: مگر نمی‌رود؟ (3) آیا نفس می‌خورد. (4) البته نه؛ زیرا آن روح بیرون می‌شود در این صورت فرخندگان هم در بهشت می‌خورند؛ نیز چگونه طعام بدون نجاست؟ (6) یسوع در جواب فرمود: ((چه برکتی بر جسم می‌رسد، در صورتی که نخورد و نیاشامد؟ (7) پرواضح است که سزاوار این است که برکت بنسبت شی باشد. (8) لیکن تو ای پطرس! خطا می‌کنی در گمان خود که طعامی مانند برکت یافته نجاست. (9) زیرا این جسم، در وقت کنونی طعام های این بیرون می‌شود به حاصل می‌شود. (10) لیکن در بهشت جسم فسادپذیر را می‌خورد و از این رو فساد است. (11) در آنجا جسم، از طعام فساد نپذیرد و خلود دارد و خالی از هر بدبختی نمی‌نماید، می‌خورد هائی که در آن هیچ عیبی نیست و فساد کمی هم احداث

#### فصل صد و هفتاد و پنجم

حالتی که حقارت را بر مطرودین خدای بر زبان اشعای پیغمبر، در (1) خدمتکاران من می‌افشانند، چنین می‌فرماید: در خانه ی من بر مائده ی من ها، و می‌نشینند و با ابتهاج لذت می‌برند با خوشی و با آوازه ی عودها و ارغنون نمی‌گذارم که به هیچ چیزی محتاج شوند. (2) اما شما دشمنان من، پس خارج از من انداخته می‌شوید؛ آنجا که با بدبختی بمیرید و هریک از خادمان من شما خانه ی ((خواهد داشت را خوار

#### فصل صد و هفتاد و ششم

فرمایش او که: متلذذ می‌شوند، چه منفعت (( یسوع به شاگردان خود فرمود (1) می‌گوید. (3) لیکن فایده ی نه‌رهای چهارگانه از دارد؟ (2) راستی خدای آشکارا سخن فراوان چیست؟ (4) پر واضح است که آب های پر قیمت در بهشت با میوه های بس نمی‌خورد؛ بلکه خدای نمی‌خورد و فرشتگان نمی‌خورند و نفس نمی‌خورد و حس خورنده همان جسد و جسم ماست. (5) پس برکت بهشت همان طعام جسد نفس و حس، پس برای آن هر دو سخن گفتن با خدای و فرشتگان و است. (6) اما آن مجد، پس آن را رسول الله، که از هر مخلوقی به روان های خجسته است. (7) اما بیانی آشکار خواهد نمود؛ زیرا خدای همه همه چیزها دانایتر است، به واضح ترین گفت: ای معلم! آیا مجد بهشت برای چیز را برای محبت او آفریده است.)) (8) برتولما عدل هرکس یکسان خواهد بود؟ (9) هرگاه یکسان باشد، پس آن از نباشد. (10) هرگاه یکسان نباشد، پس کوچک تر بر بزرگ تر رشك خواهد

جواب فرمود: ((یکسان نخواهد بود؛ زیرا خدای عادل برد. (11) یسوع در یافته قانع خواهد بود؛ زیرا آنجا رشک است. (12) پس هر کس به آنچه از خدای که خدمتکاران زیادی داشته نخواهد بود. (13) ای برتولما! به من بگو هست آقایی صورت مگر باشد و بر تمام خدمتکاران خود یک جامه بپوشاند؟ (14) در این کودکان، که جامه ی کودکان پوشیده اند، آندوهگین می‌شوند برای اینکه ایشان جامه ی مردان ندارند؟ (15) بلکه بالعکس اگر مردان بخواهند که به ایشان جامه بزرگ خود را بپوشانند هرآینه به خشم درآیند؛ زیرا هرگاه جامه ها موافق اندام های ایشان نشود گمان خواهند کرد که ایشان مسخره شده اند. (16) پس بلند کن های برتولما! دل خود را برای خدای در بهشت؛ پس خواهی دید که در این صورت، ای برای یکی بسیار و برای دیگری کم باشد، پس هیچ همگی یک مجد دارند و با اینکه ((جسدي هم تولید نخواهد کرد

صد و هفتاد و هفتم فصل

است؛ آنگونه که این آن وقت نگارنده گفت: ای معلم! آیا بهشت را فروغی از آفتاب (1) جهان راست؟ (2) یسوع در جواب فرمود: ((چنین فرموده خدای به من ای برنابا! که: جهانی که در آن، ای بشر خطاکار! ساکن هستی، آفتاب و ماه و ستارگانی آن را برای سود و سرور شما زینت می‌دهند. (3) زیرا آنها را برای این آفریده دارد که گمان می‌کنید خانه ای که در آن ایمان آورندگان به من ساکن می‌شوند ام. (4) مگر که شما در این گمان خطا می‌کنید. (6) زیرا من، خدای افضل نیستم؟ (5) راستی همان ماه است که از من هر چیزی را شما، همان آفتاب بهشتی و رسول من شما را به مراد من بشارت استمداد می‌نماید. (7) ستارگان پیغمبران هستند که در اینجا دادند. (8) پس چنانکه گروندگان به من سخن مرا از پیغمبران من گرفتند، همچنین بواسطه ی ایشان به خوشی و خوشحالی در بهشت به مسرت ((نایل خواهند شد های من

فصل صد و هفتاد و هشتم

شما را در شناختن بهشت باید کفایت پس از آن یسوع فرمود: ((این (1) معلم! شکیباش بر من هرگاه از تو کند.)) (2) پس از اینجا برتولما برگشته، گفت: ای بگو.)) (4) برتولما مسأله ای پرسیم. (3) یسوع فرمود: ((هر چه می‌خواهی عظیمی است گفت: حقاً که بهشت خیلی وسعت دارد؛ زیرا هرگاه در آن چنان خیرات که این مقدار آنها باشد، پس لابد وسیع خواهد بود. (5) یسوع در جواب فرمود همانا بهشت خیلی وسیع است تا بدانجائی که هیچ کس نمی‌تواند آن را اندازه)) بگیرد. (6) راستی به شما می‌گویم که تعداد آسمان ها نه آسمان است که نهاده آنها سیاره هایی که هر یک از آنها به اندازه ی سفر پانصد ساله از شده در میان است. (7) همچنین فاصله ی زمین از آسمان نخستین به اندازه ی سفر دیگری دور است. (8) لیکن تأمل کن در اندازه گرفتن آسمان نخستین که زیادتیی بر پانصد ساله زمین زیادتیی دارد بر یک دانه ریگ. (9) هم چنین آسمان دوم بر زمین دارد، چنانکه سومین دوم و همچنین آسمان های دیگر هر یک از آنها آسمان اول زیادتیی دارد و آنچه بعد از آن واقع شده است. (10) راستی به شما زیادتیی دارد به همین اندازه به تمام آسمان ها بزرگ تر است، چنانکه زمین می‌گویم که بهشت از همه ی زمین و از آن وقت پطرس گفت: ای معلم! لابد بتمامه از یک دانه ریگ بزرگ تر است.)) (11) پس داخل بهشت ملاحظه است اینکه بهشت بزرگ تر از خداست؛ زیرا وجود آن در جاهلانه می‌شود. (12) یسوع در جواب فرمود: ((خاموش باش ای پطرس! زیرا تو ((کفر می‌گویی

فصل صد و هفتاد و نهم

آمد. (2) پس آئینه ی براقی مانند آفتاب به او آن وقت فرشته جبرئیل نزد یسوع (1) دید که: قسم به هستی خودم که من ابدی نشان داد. (3) در آن این کلمات را نوشته بزرگ تر است و چنانکه تمام هستم. (4) چنانکه بهشت از جمیع آسمان ها و زمین بسی بزرگ زمین از دانه ی ریگی بس بزرگ تر است، همچنین من از بهشت دریا و ترم. (5) بلکه بسیار بیشتر از آن، به عدد دانه های ریگ دریا و قطره های آب گیاه زمین و برگ های درختان و پوست های جانوران. (6) بلکه بسی بیشتر از آن به عدد دانه ی ریگی که آسمان ها و بهشت را پر کند بلکه بیشتر. (7) آن وقت یسوع باید سجده کنیم برای خدای خود که تا ابد فرخنده است.)) (8) پس از آنجا (( فرمود را صد بار به زیر آوردند و گونه خود را در نماز به خاک مالیدند. (9) چون سر های خود

شد، یسوع پطرس را خواند و به او و همه ی شاگردان خبر داد آنچه را که نماز تمام به پطرس فرمود: ((همانا نفس تو که بزرگ تر است از تمام زمین دیده بود. (10) پس آفتاب را که هزاران مرتبه از زمین بزرگ تر است.)) (11) پطرس به يك چشم می بیند درست است. (12) پس آن وقت یسوع فرمود: ((همچنین در جواب گفت: همانا آن چنین می بیني.)) (13) پس از آنکه یسوع خدای آفریدگار خود را بواسطه ی بهشت حالي که دعا کننده بود برای خانه این بفرمود، شکر خدای پروردگار ما را بنمود، در دادند: چنین باد ای پروردگار ی اسرائیل و شهر مقدس. (14) پس هر يك جواب فصل صد و هشتادم

رواق سلیمان بود، یکی از فرقه ی کاتبان نزدیک او آمد يك روز وقتی که یسوع در (1) خطبه می خوانند. (2) پس او را گفت: ای معلم! همانا و او از کسانی است که در قوم دل من آيتي است از کتاب که فهم آن بر من در این قوم بارها خطبه خوانده ام و در است؟)) (4) کاتب گفت: آن همان است که مشکل است. (3) یسوع فرمود: ((آن کدام پاداش بزرگ تو خواهم شد. پس آن را خدای به ابراهیم، پدر ما، فرموده که: همانا من رخ چگونه انسان مستحق این پاداش می شود؟ (5) یسوع بروح افروخته شده، فرمود: ((راستي که تو همانا از ملکوت خدای دور نیستی. (6) به من گوش به تو معنی این تعلیم را افاده کنم. (7) چون خدای غیر محدود است و انسان بدار تا نمی شود انسان خدای را؛ آیا این محل شک تو است ای محدود، مستحق گفت: ای آقا! تو دل مرا می شناسی! (9) در این برادر!)) (8) کاتب در جواب گریه کنان را بشنود. (10) آن وقت یسوع صورت سخن کن که نفس من می خواهد تا صدای تو نفس فرمود: ((به هستی خدای سوگند که انسان مستحق نیست حتی این اندکی را که هر لحظه می گیرد.)) (11) پس همین که کاتب این بشنید نزدیک بود که دیوانه شود و شاگردان هم بیخود شدند؛ زیرا به یاد آوردند آنچه را یسوع فرموده هرچه را ایشان در محبت خدای بدهند صد برابر خواهند گرفت. (12) آن وقت بود، که به شما کسی صد پارچه از طلا قرض بدهد، پس این پارچه ها را فرمود: ((هرگاه می گوئید من به تو برگ متعفن درخت انگور می دهم، پس خرج بکنید، آیا به آن کس آنم؟!)) (13) کاتب در جواب گفت: نه ای به من خانه ی خود را بده که مستحق هست. (14) آنگاه بر اوست اگر آقا! زیرا بر او واجب است پس بدهد آنچه بر او دارد؟ بخواهد چیزی را، چیزهای نیکو بدهد؛ لیکن برگ فاسدی چه سود

## فصلهای 181 تا 200

فصل صد و هشتاد و یکم

گفتی ای برادر! (2) پس به من بگو چه کس انسان را از یسوع فرمود: ((خوب (1) همان خدائی است که به او جهان را بتمامه ناچیز آفرید؟ (3) پرواضح است که او همه به گنهکاری صرف نموده. (5) زیرا برای سود او بخشیده. (4) لیکن انسان آن را است. (6) انسان در بدبختی خود چیزی بسبب گناه جهان به ضدیت انسان برگشته فاسد نموده. (7) زیرا او به گناه ندارد که به خدای بدهد؛ جز اعمالی که آنها را گناه رو اشعیا پیغمبر کردن در هر روز عمل خود را فاسد می نماید. (8) از این می فرماید: نیکوئی ما چون کهنه ی زن حائض است. (9) پس چگونه انسان استحقاق خواهد داشت و حال آنکه او قادر بر عوض دادن نیست. (10) آیا احتمال انسان گناه نکند؟ (11) پرواضح است که خدای بر زبان داوود، پیغمبر دارد که در هر روز هفت بار سقوط می کند. (12) در این صورت بدکار خود، می فرماید: صدیق نمود؟ (13) هرگاه نیکوئی ما فاسد شود، پس بدکاری ما چقدر چند بار سقوط خواهد شد؟! (14) به هستی خدای سوگند که پیدا نمی شود چیزی مورد خشم واقع خواهد گردانیدن از آن، مثل این سخن که: من استحقاق که واجب می شود بر انسان روی های خود را بدانند، پس استحقاق خود را دارم. (15) ای برادر! انسان باید کار دست انسان آن را به جا می آورد، آن را بی درنگ می بیند. (16) حقا که هرکار نیکوئی که هستی او از خداست که او انسان نمی کند؛ بلکه آن را خدای در او می کند. (17) زیرا است که مخالفت را آفریده است. (18) اما آنچه که انسان آن را می کند، پس آن این پاداش نماید آفریدگار خود را و مرتکب شود گناهی را که بر اساس آن مستحق نباشد؛ بلکه استحقاق عذاب را داشته باشد

فصل صد و هشتاد و دوم

است. (2) به خداوند انسان را چنان که گفتم، فقط نیافریده، بلکه او را کامل آفریده (1) را نگه او همه ی جهان را داده و بعد از مفارقت از بهشت، به او دو فرشته داد تا او

کرده. (5) به داري کنند. (3) براي او پيغمبران را فرستاده است. (4) به او شريعت عطا به او او ايمان بخشیده. (6) هر لحظه او را از دام شيطان می‌رهانند. (7) می‌خواهد که بهشت و بلکه بیشتر از آن را عطا فرماید. (8) زیرا خدای می‌خواهد که خودش را به انسان بدهد. (9) پس تأمل کنید در اینکه چون فرض بزرگ است، (10) پس براي ادا واجب است بر شما که شما انسان را از عدم آفریده باشید. (11) نیز باید نمودن آن پيغمبراني را به عدد آنچه خدای فرستاده است با خلق عالم و بهشت باشد شما باشید. (12) بلکه بیشتر از آن، با آفریده های خدای بزرگ و جوادي مانند خدای آفریده باید آنها را بتمامی به خدای هبه کنید. (14) پس به این نحو محو می‌شود ما. (13) پس باقي می‌ماند فقط فريضه ي تقديم شکرانه به خدای. (15) لیکن چون دین و بر شما آفریدن يك مگس و چون نیست جز يك خدای و او مالك همه ي شما قادر نیستید بر دین خود را ادا کنید؟ (16) راستي که هرگاه چیزهاست، پس چگونه می‌توانید که واجب است بر شما که صد پارچه از طلا کسی به شما صد پارچه از طلا قرض بدهد برادر! این است که چون خدای مالك به او برگردانید. (17) بنابراین معني این اي و هرچه می‌خواهد بهشت و هرچیز است، می‌تواند که هرچه می‌خواهد بفرماید تو ببخشد. (18) از این رو وقتي که خدای به ابراهيم فرمود من پاداش بزرگ می‌شوم، نتوانست ابراهيم بگوید که خدای پاداش من است. (19) بلکه گفت: خدای است. (20) از این رو اي برادر! بر تو واجب است که هنگامی که در میان هبه ي من این عبارت را چنین تفسیر کنی: (21) خدای به انسان وقتي قوم خطبه می‌خوانی چیزها می‌بخشد. (22) وقتي که با تو، اي انسان! خدای که کار نیکو کند چنان و چنین من! همانا تو کار نیکو کرده اي در محبت سخن گوید و بفرماید که: اي بنده ي می‌خواهی؟ (23) تو در جواب عرض من که خدای توام چه پاداش من، پس از گناه باشد و کن: چون من ساخته شده ي دست های توام شایسته نیست در من آن چیزی است که آن را شيطان دوست می‌دارد. (24) پس رحم کن اي پروردگار! بخاطر بزرگواری خود بر ساخته شده ي دست های خود. (25) پس هرگاه که تو را عفو فرمودم و اکنون می‌خواهم که به تو پاداش بدهم، پس خدای بفرماید پروردگار! من مستحق عقوبت هستم بواسطه ي آنچه کرده ام و تو در جواب بگو: اي شوي بواسطه ي آنچه کرده اي؛ پس اي پروردگار! مرا سزاواری که تمجید کرده آنچه را ساخته اي. (26) پس هرگاه خدای عقاب کن بر آنچه کرده ام و خلاص کن برابر باشد؟ پس تو در جواب بگو: اي بفرماید آن کدام عقوبتي است که با گناه تو خواهند کشید. (27) پس پروردگار! به اندازه ي آنچه همه ي افکنده شدگان رنج هرگاه خدای بفرماید که برای چه اي بنده ي امین من چنین عقوبتي می‌خواهی؟ پس تو در جواب بگو: اگر هريك از ایشان گرفته بود از تو به اندازه ي گرفته ام، هرآینه در خدمت تو ایشان از من با اخلاص تر بودند. (28) پس آنچه من بفرماید که می‌خواهی چه وقت این عقوبت به تو برسد و مدت آن هرگاه خدای بگو: از اکنون الي غيرالنهاية. (29) سوگند به هستي چقدر باشد؟ پس تو در جواب می‌ایستد، مردی که اینچنین باشد، نزد خدای خدای که نفس من در حضور او او. (30) زیرا خدای تواضع حقيقي را پسندیده خواهد بود بیشتر از فرشتگان پاك شکرانه ي يسوع به جا دوست و تکبر را دشمن می‌دارد. ((31) آن وقت کاتب براي تو و شاگردان آورده، گفت: اي آقا! باید به خانه ي خادم خود بروي، زیرا خادم تو طعامی تقدیم می‌کند. (32) يسوع در جواب فرمود: ((همانا اکنون به آنجا می‌روم، هرگاه وعده کنی که تو مرا برادر بخوانی نه آقا و بدانی که تو برادر مني نه خادم من.)) (33) پس آن مرد بر این وعده داد و يسوع به خانه ي او رفت هشتاد و سوم فصل صد و

فرمودي در اثنای اینکه بر سر طعام نشسته بودند، کاتب گفت: اي معلم! تو خود (1) که خدای تواضع حقيقي را دوست می‌دارد. (2) پس به ما بگو که آن چیست و حقيقي يا دروغ می‌شود؟ (3) يسوع در جواب فرمود: ((راستي به شما چگونه کودک خردسال نشود، در ملکوت خدای داخل می‌گویم کسی که مانند نمودند. (5) هر يکي به دیگری نمی‌شود.)) (4) هريك از شنیدن این سخن تعجب کودک می‌گفت که چگونه ممکن است کسی که سي يا چهل ساله باشد شود؟! راستي که همانا این بس سخن دشواري است. (6) آنگاه يسوع فرمود: هستي خدائي که نفس من در حضورش می‌ایستد همانا سخن من ((سوگند به گفتم که واجب است بر انسان تا مانند کودک کوچک حق است. (7) همانا من به شما

است. (8) چون هرگاه شما از پسر کوچکی بشنود؛ زیرا این همان تواضع حقیقی جواب خواهد گفت: پدر بپرسید که جامه های تو را چه کسی درست کرده؟ در کیست؟ خواهد گفت: من. (9) هرگاه از او بپرسید که خانه ای که او در آن است از آن که خانه ی پدر من. (10) هرگاه از او بپرسید که چه کسی به تو غذا می دهد بخوری؟ در جواب می گوید پدر من. (11) هرگاه بگویند چه کسی به تو آموخته رفتار و گفتار را؟ در جواب می گوید پدر من. (12) لیکن هرگاه به او بگویند پیشانی تو را چه شکسته؟ زیرا پیشانی تو بسته شده، در جواب می گوید: افتادم و پیشانی کسی هرگاه بگویند که چرا افتادی؟ (13) در جواب می گوید: مگر خود را ترکانیدم؛ و اندازه ای که من هیچ توانائی بر رفتار و تندرستی مثل نمی بینید که من کوچکم به واجب است پدر من دست مرا بگیرد تا وقتی که من راه بالغ ندارم، به اندازه ای که قدری پدرم وا گذاشت تا راه رفتن را بیاموزم؛ پس بروم به ثبات قدم. (14) لیکن مرا افتادم. (15) هرگاه بگویند که پدرت چه گفت: در جواب میل کردم تند بروم که ((نرفتی؟ مراقب باش تا در آینده طرف مرا وانگذاری گوید: گفت چرا آهسته راه

#### فصل صد و هشتاد و چهارم

یسوع فرمود: ((به من بگویند آیا این درست است؟)) (2) شاگردان و کاتب در (1) گفتند: همانا آن درست است در تمام درستی. (3) پس یسوع آن وقت فرمود: جواب شهادت دهد به خدای با اخلاص دل، که خدای ایجاد کننده ی هر ((همانا کسی که ایجاد کننده ی گناه است، بحقیقت متواضع خواهد صلاح است و اینکه او خودش خود، چنانکه آن بچه سخن می گوید و بود. (4) لیکن کسی که سخن می گوید به زبان دروغ و تکبر حقیقی خلاف آن را به جا می آورد، پس بحقیقت که دارای تواضع کاربری و توقع است. (5) تکبر در اوج خود خواهد بود وقتی که چیزهای پست را به تواضع بداری که به آن تو را مردم سرزنش نکنند و آنها را خوار ندارند. (6) پس حقیقی همان مسکنت نفس است که به آن انسان نفس خود را به حقیقت می شناسد. (7) لیکن تواضع دروغ غباری از دوزخ است که بصیرت نفس را تاریک که انسان به خدای نسبت می دهد آنچه را که واجب است آن را به می کند؛ بچینی که باید به خدای نسبت دهد به خود نسبت خود نسبت دهد و آنچه را است، می گوید که در گناه می دهد. (8) بنابراین مردی که صاحب تواضع دروغ است، کینه اش بر او فرورفته است؛ لیکن همین که به او کسی بگوید که او گنهکار همه ی به جوش آمده، او را مقهور می کند. (9) خداوند تواضع دروغ می گوید که دارائی او را خدای به او عطا فرموده؛ لیکن او از جهت وی به خواب سنگینی نرفته؛ بلکه کارهای نیکو کرده. (10) پس ای برادران! به من بگویند که فریسیان زمان چگونه رفتار می کنند؟)) (11) کاتب در جواب گریه کنان گفت: ای معلم! همانا حاضر حاضر را تنها جامه های فریسیان و نام ایشان است و در دل ها و فریسیان زمان نیستند. (12) ای کاش که چنین نامی را عصب نکرده کارهایشان جز کنعانیان نمی دادند ساده لوحان را. (13) ای زمان بودندی! زیرا ایشان آن وقت فریب ما فریسیان حقیقی را گرفتی و قدیم! چقدر با ما به قساوت معامله کرده ای؛ چه از دروغگویان را برای ما گذاشتی

#### پنجم فصل صد و هشتاد و

یسوع فرمود: ((ای برادران! آنکه این کرده است، زمان نیست؛ بلکه جهان بدکار (1) است؛ که شایستگی آن را دارد. (2) زیرا خدمت خدای، برآستی در هر زمان ممکن مردم بد شده اند به آمیختن با جهان، یعنی به عادت های زشت در است. (3) لیکن که جیحزی خادم الیشع پیغمبر وقتی که دروغ گفت و هر جهان. (4) مگر نمی دانی نعمان سربانی و جامه ی او را گرفت. (5) مع آفای خود را شرمند ساخته، پول های او را خدای واداشته بود تا برای ذلك الیشع را عدد بسیاری از فریسیان بود که مردم متمایل شده اند به ایشان نبوت کند. (6) برآستی به شما می گویم که چنان ایشان را به قبیح اغوا بدکاری و جهان چندان ایشان را به آن برانگیخته و شیطان مقدس روی می کند که فریسیان زمان حاضر از هر کار نیکو و از هر پیشوای برمی گردانند. (7) همانا مثل جیحزی برای ایشان کافی است تا از خدای مطرود باشند.)) (8) کاتب در جواب گفت: همانا درست است. (9) پس یسوع فرمود: مثل حجی و هوشع، دو پیغمبر خدای را حکایت کنی، تا فریسی ((می خواهی که بر کنیم)). (10) کاتب در جواب گفت: چه بگویم ای معلم! برآستی که حقیقی را رؤیت آنکه آن در کتاب دانیال پیغمبر نوشته شده است؛ لیکن بسیاری باور نمی کنند و حال

می‌کنم. (11) حجي پانزده سال داشت که از پیش برای اطاعت تو حقیقت را حکایت را بعد از آنکه میراثیه ی خود را فروخت اناثوت درآمد که خدمت کند عوبدياي پیغمبر تواضع حجي را دید، او را بمنزله ی و به فقرا بخشید. (12) اما عوبدياي پیرمرد، که را. (13) پس از این رو بارها به او کتابی قرار داد که به آن تعلیم کند شاگردان خود حجي همیشه فرستاده را جامه های و طعام های لذیذ تقدیم می‌نمود. (14) لیکن ای. (15) آبا برای برمی‌گردانید و می‌گفت: برو و به خانه برگرد؛ چه مرتکب گناه شده من لایق من عوبديا اینچنین چیزها می‌فرستد؟! (16) نه البته؛ زیرا او می‌داند که نیستم چیزی را؛ بلکه مرتکب گناه می‌شوم فقط. (17) وقتی که نزد عوبديا چیز بدی بود و می‌داد آن را به کسی که نزدیک حجي بود تا او آن را ببیند، پس حجي همین می‌دید با خود می‌گفت اینک مرا بی شک عوبديا فراموش نموده؛ زیرا این که آن را صلاحیت ندارد؛ چه من بدترم از همه. (18) هر چیزی که بد چیز جز برای من عوبديا بگیرم که بر دست های او خدای آن را به من باشد، پس همین که آن را از داده، گنجی می‌شود

#### هشتاد و ششم فصل صد و

بخواند، حجي را وقتی که عوبديا می‌خواست کسی را تعلیم کند که چگونه نماز (1) می‌خواست و می‌فرمود: اینک بخوان نماز خود را تا هرکس سخن تو را بشنود. (2) پس حجي می‌گفت: ای پروردگار خدای اسرائیل! بسوی بنده ی خود که نظر کن؛ زیرا تو او را آفریده ای. (3) ای پروردگار، خدای نیکو کردار! یاد تو را می‌خواند را و گناهان بنده ی خود را قصاص بفرما تا عمل تو را پلید کن نیکوئی خود من! همانا من نمی‌توانم از تو بخواهم خوشی‌هایی را که نسازم. (4) ای مولا و خدای می‌بخشی؛ زیرا من کاری جز گناه نمی‌کنم. (5) پس هرگاه به بنده های مخلص خود فرود می‌آوری، پس مرا یاد کن؛ خصوص برای مجد که به یکی از بندگان خود بیماری وقتی حجي این عمل را به جا خودت. (6) پس آنگاه کاتب گفت: چنین شد که می‌ماند، خداوند آورد، چنان او را خدای دوست داشت که به هرکس که پهلوی او خدای نبوت عطا می‌فرمود. (7) پس نشد که حجي چیزی از خدای طلب کند و آن را از او باز دارد

#### فصل صد و هشتاد و هفتم

بگفت، بگریست آنگونه که کشتیان می‌گریذ وقتی همین که کاتب نیکوکار این (1) شده. (2) پس گفت: هوشع وقتی رفت تا کشتی خود را ببیند که درهم شکسته سال عمر داشت. (3) پس از خدای را خدمت کند، امیر سبط نفتالی بود و چهارده شود. (4) هوشع آنکه ارثیه ی خود را فروخت و به فقرا بخشید، رفت تا شاگرد حجي مشعوف به صدقه بود، حتی اینکه هر چند چیزی از او طلب می‌شد می‌گفت: ای برادر! خدای این را برای تو به من عطا فرموده؛ پس آن را قبول کن. (5) پس بدین او جز دو جامه باقی نماند، یعنی بالا پوشی از پلاس و ردائی از سب برای ارثیه ی خود را فروخته و به فقرا داده بود؛ زیرا بدون این پوست. (6) چنانکه گفتم فریسی نامیده شود. (7) نزد هوشع کتاب موسی بود و کسی را جایز نباشد اینکه می‌نمود. (8) پس روزی حجي به او فرمود: همه ی مال بر رغبت شدید مطالعه ی آن گفت: کتاب موسی. (10) اتفاق افتاد که را از تو چه کسی بستاند؟ (9) در جواب تو اورشلیم برو و ردائی یکی از شاگردان پیغمبران همجوار میل کرد که به کند و به او نداشت. (11) پس چون تصدق کردن هوشع را شنید، رفت تا او را دیدار قیام گفت: ای برادر! من می‌خواهم که به اورشلیم و به تقدیم قربانی برای خداپیمان نمایم؛ لیکن مرا ردائی نمی‌باشد و نمی‌دانم چه کنم. (12) پس همین که هوشع این فرمود: عفو کن ای برادر! پس همانا مرتکب گناهی بزرگ نسبت به تو شده بشنید به من ردائی داده بود تا آن را به تو بدهم و فراموش ام. (13) زیرا خدای کن و در پیشگاه خدای برای من دعا کن. (15) پس نمودم. (14) پس اکنون آن را قبول قبول کرد و برگشت. (16) چون هوشع آن مرد آن را تصدیق نمود و ردای هوشع را ستانید؟ (17) هوشع در جواب به خانه ی حجي شد، حجي فرمود: ردای تو را که این؛ زیرا او ادراک گفت: کتاب موسی. (18) پس حجي بسیار مسرور شد از شنیدن نموده و او را برهنه کرد کار نیک هوشع را. (19) اتفاق افتاد که دزدان، فقیری را یغما و به آن برهنه گذاشتند. (20) پس همین که هوشع او را بدید نیمتنه ی خود را کنده که داد و خودش ماند به یک پارچه ی کوچکی از پوست بز بر عورت. (21) پس همین او به دیدن حجي نیامد، حجي نیکوکردار گمان کرد که هوشع بیمار است. (22) پس با

شاگرد رفت تا او را دیدار کند؛ پس او را در برگ های خرما پیچیده یافت. (23) در آن دو حجتی به او فرمود: اکنون به من بگو که چرا مرا دیدار نکردی؟ (24) هوشع در وقت گفت: همانا کتاب موسی بالا پوش مرا بستاند؛ پس ترسیدم که آنجا بیایم بی جواب بالا پوش. (25) آن وقت او را حجتی بالا پوشی دیگر داد. (26) نیز اتفاق افتاد که جوانی هوشع را دید که کتاب موسی را مطالعه می نماید؛ پس بگریست و گفت: من نیز فرانت این را اگر کتاب داشتمی. (27) پس همین که هوشع این دوست می دارم گفت: ای برادر! این کتاب از آن تو باشد؛ زیرا خدای آن را به بشنید کتاب را به او داد و که گریه کنان رغبت داشتن این کتاب را دارد. (28) پس من داده بود تا به کسی دهم را گرفت آن مرد او را تصدیق نموده، کتاب

#### فصل صد و هشتاد و هشتم

بود. (2) پس خواست ببیند که آیا کتاب یکی از شاگردان حجتی در نزدیکی هوشع (1) کند. به او گفت: ای برادر! کتاب او درست نوشته شده است. (3) رفت تا او را دیدار با کتاب من. (4) هوشع در خود را برگیر تا نظر اندازیم در آن که آیا مطابق است کسی آن را جواب گفت: همانا از من گرفته شده است. (5) پس آن شاگرد گفت: چه از تو گرفته؟ (6) هوشع در جواب گفت: کتاب موسی. (7) پس همین که آن دیگری این را بشنید، نزد حجتی برفت و به او گفت که همانا هوشع دیوانه شده است؛ زیرا او کتاب موسی، کتاب موسی را از او گرفته. (8) حجتی در جواب گفت: کاشکی می گوید بودمی و همه ی دیوانگان مانند هوشع بودندی! (9) چون دزدان من مانند او دیوانه یغماکری افشاندند، (10) پسر بیوه زن فقیره ای را سوریه بر زمین یهودیه دست به داشت، آنجا که فریسیان و پیغمبران اقامت که در نزدیکی جبل کرمل سکنی وقت می رفت که هیزم ببرد. به آن داشتندی، اسیر نمودند. (11) پس اتفاقاً هوشع آن گریستن. (13) زیرا زن برخورد که گریه می کرد. (12) پس همان وقت مشغول شد به می گریست. (14) در آن او هرگاه خندانی می دید می خندید و هرگاه گریانی می دید داد. (15) پس وقت هوشع از آن زن سبب گریه را پرسید. وی به همه چیز، او را خبر آن وقت هوشع گفت: ای خواهر! بیا که خدای می خواهد پسرت را به تو بدهد. (16) هر دو بسوی حبرون روان شدند. در آنجا هوشع خودش را فروخت و پول آن بیوه زن داد و پیرزن نمی دانست چگونه آن پول ها به دستش آمده هایش را به نموده و به فدیة ی پسرش داد. (17) کسی که هوشع را است؛ پس آنها را قبول که منزل او بود و او هوشع را خرید او را به اورشلیم برد، در آنجا هوشع، دلگیر نمی شناخت. (18) چون حجتی دید که ممکن نمی شود اطلاع بر به نشست. (19) پس در آنجا فرشته ی خدای به او خبر داد که چگونه او به بردگی اورشلیم برده شده است. (20) سپس حجتی نیکوکردار همین که این را هوشع بگریست؛ چنانکه مادر در فراق پسر خود دانست، برای فراق خوانده، بسوی اورشلیم روان می گردید. (21) پس از آن دو نفر شاگرد را نان بر دوش او شد. (22) بخواست خدای در محل دخول شهر به هوشع برخورد که برساند. (23) همین که حجتی بار شده بود تا آن را به تاکستان آقای خود، به کارگران شدي که گریه کنان سراغ او را دیدار نمود گفت: ای فرزند! چگونه از پدر پیر خود جدا شدم. (25) پس آن تو را می گیرد؟ (24) هوشع در جواب گفت: ای پدر! همانا فروخته وقت حجتی به خشم در جواب گفت: آن کدام بدکردار بود که تو را فروخت؟ (26) هوشع گفت: ای پدر! خدای تو را پیامرزد؛ زیرا کسی که مرا فروخته است؛ حیثی که اگر او در جهان نبودی هیچ کس پاک نشدی. (27) حجتی نیکوکار کیست؟ (28) هوشع در جواب گفت: ای پدر! همانا او کتاب موسی گفت: حالا پس او وقت ایستاده و مانند کسی که عقل خود را گم است. (29) پس حجتی نیکوکار، آن اولاد من فروخته بود؛ چنانکه تو را کرده، فرمود: ای کاش کتاب موسی مرا نیز با رفت. چون او حجتی را دید فروخت. (30) پس حجتی با هوشع به خانه ی آقای او فرستاد، دوان شد که گفت: فرخنده باد خدای ما که پیغمبر خود را به خانه ی من را که او دست او را بیوسد. (31) پس آن وقت حجتی فرمود: ای برادر! دست غلام خود داد. (33) هم را خریده ای بیوس، زیرا او بهتر از من است. (32) بتمام، ماجرای او را خبر آنجا آن آقا هوشع را آزاد نمود. سپس کاتب گفت: (34) این همه ی آن چیزی است! که می خواهی ای معلم

#### فصل صد و هشتاد و نهم

این راست است؛ چه آن را خدای به من تأکید پس آنگاه یسوع فرمود: ((همانا (1)

دوازده ساعت حرکت نکند تا همه کس فرمود. (2) باید که آفتاب بایستد و مدت این باعث اضطراب ایمان بیاورد که این راست است.)) (3) چنین هم شد: پس می‌خواهی از من اورشليم و تمام يهوديه گردید. (4) يسوع به آن کاتب فرمود: ((چه در این تعليم بگیری و حال آنکه چنین معرفتي داری. (5) به هستي خدای سوگند که برای خلاص انسان کفایت است؛ زیرا فروتنی حجتی و تصدق دادن هوشع تکمیل عمل نمودن را به تمام شریعت و به کتاب های پیغمبران، تماماً. (6) به من ای می‌کند وقتی که آمدی در هیکل تا از من سؤال کنی، آیا در دل تو خطور کرد که برادر! بگو فرموده که شریعت و پیغمبران را زایل کنم؟ (7) پرواضح است که خدای مرا مبعوث کرد؛ زیرا او متغیر نیست. (8) زیرا آنچه آن را خدای واجب فرموده خدای این را نخواهد است که امر فرموده پیغمبران را به گفتن آن. (9) سوگند برای خلاص انسان، همان می‌ایستد، اگر کتاب موسی با کتاب پدر ما به هستي خدای که جانم در حضورش فریسیان دروغگو و فقها، هرآینه داوود فاسد نشده بودند به روایت های بشریه ی کتاب موسی و کتاب داوود خدای سخن خود را به من نمی‌داد. (10) لیکن برای چه از چیزی طلب سخن بدارم؟ (11) پس همانا هر نبوتی تباه شده حتی اینکه امروز نمی‌شود به ملاحظه ی اینکه خدای به آن امر فرموده؛ بلکه نظر مردم به آن است که فقها آن را می‌گویند و فریسیان آن را حفظ می‌کنند؛ گویا خدای بر خطا بوده و نمی‌کند! (12) پس وای براین گروه کافر! چه بر ایشان خواهد کرد خون هر بشر خطا خون زکریا بن برخیا که او را میان هیکل و مذبح کشتند. (13) کدام پیغمبر و صدیق با مفسور نکرده اند؟ (14) کدام صدیقی که او را گذاشتند تا به پیغمبری است که او را است که هیچ کس را زنده نگذارند. (16) ایشان اکنون در اجل خود بمیرد؟ (15) نزدیک بکشند. (17) مفاخرت می‌کنند به اینکه ایشان اولاد طلب من هستند تا مرا نیز دارند. (18) سوگند به هستي خدای که ایشان ابراهیم اند و هیکل زیبا را به ملکیت نفوذ می‌دهند. (19) از این رو هیکل با شهر اولاد شیطانند؛ پس از این رو اراده ی او را با آن سنگی از هیکل بالای مقدس زود باشد که ویران شوند، ویران شدنی که سنگی نخواهد ماند.

#### فصل صد و نودم

تو فقیه پر علم‌کار شریعت! به من بگو که چگونه است وعده ی ای برادر که (1) ابراهیم؛ آیا از اسحاق است یا اسماعیل؟)) (2) کاتب در جواب مسیا برای پدر ما دهم تو را از این، بسبب عقاب مرگ. (3) آن وقت گفت: ای معلم! می‌ترسم که خبر که آمده ام به خانه ی تو نانی يسوع فرمود: ((ای برادر! من افسوس می‌خورم می‌داری. (4) به این سبب بخورم و تو زندگی کنونی را بیشتر از خدای خود دوست زندگی جاوید می‌ترسی که زندگی خود را زیان کنی؛ لیکن نمی‌ترسی که ایمان و آنچه دل خود را به زیان دهی که آن ضایع می‌شود وقتی که زبان تکلم کند بر خلاف آن را می‌شناسد از شریعت خدای.)) (5) آن وقت آن کاتب نیکوکار گریسته، گفت: ای معلم! اگر دانستمی که چگونه فایده برسانم، هرآینه بارها اشارت داده بودم به آنچه ذکر آن اعراض نموده ام، برای اینکه فتنه در قوم حاصل نشود. (6) يسوع فرمود: از که ملاحظه نکنی قوم را و نه همه ی جهان را و نه پاکان را و نه ((واجب است تماماً، هرگاه خدای را به غضب بیاورند. (7) پس تمام جهان هلاک بشوند فرشتگان را آفریدگار خود را به غضب بیاوری. (8) نیز او را رعایت ننمائی در یه که خدای هلاک می‌کند و حفظ نمی‌کند. (10) اما خدای قادر است بر آفریدن گناه. (9) زیرا گناه ((های دریا بلکه بیشتر جهان ها به شماره ی ریگ

#### فصل صد و نود و یکم

ای معلم! که همانا خطا نمودم. (2) يسوع فرمود: آن وقت کاتب گفت: عفو بفرما (1) گناه کرده ای.)) (3) پس در آنجا کاتب ((خدای تو را عفو بفرماید؛ چه نسبت به او به دست موسی و يشوع - گفت: همانا در کتابی قدیمی دیدم که نوشته شده بود خدای. (4) آن کتاب که آفتاب را متوقف کرد؛ چنانکه تو کردی - دو خادم و دو پیغمبر حقیقی موسی است. (5) پس در آن نوشته شده است اسماعیل پدر مسیا است و اسحاق پدر پیغمبر [مبشر] مسیا است. (6) کتاب اینچنین می‌گوید که موسی پروردگار، خدای توانای مهربان اسرائیل! نمایان کن برای بنده ی خود نور فرمود: ای را. (7) پس از آنجا خدای به او نشان داد رسول خود را بر دو ذراع بزرگواری خود بر دو ذراع ابراهیم. (8) پس اسحاق در نزدیکی اسماعیل و اسماعیل را اشاره می‌کرد بسوی رسول کودکی که به انگشت خود ایستاده بود و به دو ذراع او

خدای همه چیز را آفرید. (9) پس از آنجا **الله** و می‌گفت این همان است که برای او دو ذراع تو همه ی جهان و موسی به خوشحالی فریاد زد: ای اسماعیل! همانا در نعمتی بیایم بسبب بهشت است. (10) به یاد من باش خادم خدای تا در نظر خدای پسر تو که بسبب او خدای همه چیز را ساخته است دوم فصل صد و نود و

در آن کتاب یافت نمی‌شود که خدای گوشت چرندگان و گوسفندان را (1) آن کتاب یافت نمی‌شود که خدای رحمت خود را فقط در اسرائیل حصر بخورد. (2) در بیشتر اینکه خدای رحم می‌فرماید هر انسانی را که خدای فرموده است. (3) بلکه نماید. (4) از خواندن همه ی این کتاب ممکن آفریدگار خود را براستی طلب ی او بودم مرا نهی کرد و گفت يك نفر نشدم؛ زیرا رئیس کاهنان که من در کتابخانه فرمود: ((بر خذر باش که دیگر اسماعیلی آن را نوشته است. (5) پس آن وقت یسوع آوردن به مسیا خدای هرگز این کار را نکنی که حق را بیوشی. (6) زیرا با ایمان یافت.)) (7) در نجات عطا خواهد فرمود به بشر و هیچ کس بدون او نجات نخواهد بودند، ناگاه اینجا یسوع سخن خود را تمام فرمود. (8) در اثنائی که بر طعام مریمی که بر قدم های یسوع گریسته بود، به خانه ی نیقودیموس – و این اسم همان کاتب است – داخل شد. (9) خود را بر قدم های یسوع انداخته، گفت: ای که بسبب تو رحمتی یافته از خدای، خواهر و برادری است که بیمار آقا! خادم تو را مرگ. (10) یسوع فرمود: ((خانه ی تو کجاست؟ به من بگو که آنجا افتاده در خطر تضرع نمایم برای بهبودی او.)) مریم در جواب گفت: بیت خواهم آمد تا بسوی خدای است؛ زیرا خانه ی من در مجدل است و برادر من هم در عنیا آنجا خانه ی خواهر من فرمود: ((بی درنگ به خانه ی برادر خود برو و بیت عنیاست. (12) یسوع به آن زن را شفا بخشم. (13) پس نترس که نخواهد آنجا منتظر من باش که خواهم آمد تا او رفت، دید که برادرش همان روز مرد.)) (14) آن زن روان شد و چون به بیت عنیا مرده. (15) پس او را در قبرستان پدرهایشان گذارده اند

فصل صد و نود و سوم

سوم بسوی بیت عنیا یسوع دو روز در خانه ی نیقودیموس درنگ فرمود. (2) روز (1) پیشتر روان شد. (3) پس همین که نزدیک شهر رسید، دو نفر از شاگردان خود را آمد. (5) همین فرستاد تا مریم را به قدم او خبر دهند. (4) او شتابان از شهر بیرون و حال که یسوع را یافت، گریه کنان گفت: ای آقا! فرموده بودی که برادر من نمی‌میرد آنکه چهار روز است که او دفن شده است. (6) ای کاش پیش از آنکه تو را بخوانم آمده بودی؛ زیرا آن وقت نمرده بود. (7) یسوع در جواب فرمود: ((همانا برادر تو نمرده است؛ بلکه او خفته است. از این رو آمده ام تا او را بیدار کنم.)) (8) مریم گریه کنان در جواب گفت: او از این خواب در روز جزا وقتی که فرشته ی خدای به بوق خود بدمد خواهد شد. (9) یسوع فرمود: ((مرا تصدیق کن که او پیش از آن برخواید بیدار من توانائی بر خواب او داده است. (10) راستی به تو می‌گویم خاست؛ زیرا خدای به همانا کسی است که نیافته باشد رحمتی از که او نمرده است؛ زیرا مرده خود مرتا را به آمدن یسوع خبر خدای.)) (11) پس مریم شتابان برگشت که خواهر اورشلیم و بسیاری از کاتبان و دهد. (12) وقت مردن لعازز جماعت بسیاری از یهود مریم شنید آمدن فریسیان جمع شده بودند. (13) پس همین که مرتا از خواهرش کاتبان و یسوع را، شتابان برخاست و بسوی بیرون شتافت. (14) پس همه ی یهود و رفته تا فریسیان دنبال او شدند تا او را تسلیت دهند؛ چه ایشان پنداشتند او سر قبر بر برادر خود گریه کند. (15) پس چون مرتا به آنجائی که یسوع در آنجا با مریم صحبت نموده بود رسید، به گریه گفت: ای آقا! کاش اینجا بودی؛ چه اگر تو اینجا بودی من نمی‌مرد. (16) آنگاه مریم گریه کنان رسید. (17) پس یسوع در آنجا اشک برادر فرمود، فرمود: ((کجا او را نهاده اید؟)) (18) در جواب گفتند: بیا و ریخت و آه کشیده میان خود گفتند که این مردی که در نائین پسر آن بیوه زن بین. (19) پس فریسیان که این مرد بمیرد، بعد از آنکه گفت که او را زنده کرد، چرا تن در داد همه گریه می‌کردند، فرمود: نمی‌میرد؟! (20) چون یسوع به قبر رسید، وقتی که بیدار کنم.)) (21) فریسیان ((گریه نکنید؛ چه لعازز خوب است و من آمده ام تا او را وقت یسوع فرمود: بین خود گفتند که کاش تو خود به این خواب رفته بودی! (22) آن خواب ((همانا هنوز ساعت من نیامده. (23) لیکن وقتی که بیاید همچنین به می‌روم؛ پس بزودی بیدار خواهم شد.)) (24) آنگاه یسوع فرمود تا سنگ را از قبر

بردارند. (25) مرثا گفت: ای آقا! گندیده؛ زیرا چهار روز است که او مرده فرمود: ((در این صورت چرا تا اینجا آمده ام؟ مگر ایمان نداری که است. (26) یسوع می‌کنم؟)) (27) مرثا گفت: می‌دانم که تو قدوس خدائی و او تو را به من او را بیدار فرستاده. (28) آنگاه یسوع دست های خود را بر آسمان بلند کرد و فرمود: این جهان پروردگار، خدای ابراهیم و خدای اسماعیل و اسحاق و خدای پدران ما! بر ((ای رحم کن و نام مقدس خودت را به بزرگواری بر ما عطا مصیبت این دوزن گفتند، یسوع به آواز فرمود: (30) ((ای لعازر! بیا بفرما.)) (29) همین که همه آمین برخاست. (32) یسوع به شاگردان خود فرمود: بیرون.)) (31) پس آن مرده، بعد از آن بود با جامه های قبر با دستمالی بر ((او را باز کنید.)) (33) زیرا او بسته شده دفن می‌کردند. (34) پس رویش؛ چنانکه عادت پدران ما بود که مردگان خود را آوردند؛ زیرا آن آیت پس جماعتی بسیار از یهود و بعضی از فریسیان به یسوع ایمان رفتند و رئیس بزرگ بود. (35) کسانی که بی ایمان ماندند برگشتند و به اورشلیم اند. (36) زیرا کاهنان را به برخاستن لعازر خبر دادند و به اینکه بسیاری ناصری شده کلمه ایشان اینچنین می‌خواندند کسانی را که واداشته می‌شدند بر توبه، بواسطه ی خدای که یسوع به آن بشارت داده است

#### فصل صد و نود و چهارم

کاتبان و فریسیان با رئیس کاهنان مشورت نمودند که لعازر را پس (1) بسیاری آئین خود را ترك نموده به کلمه ی یسوع ایمان بکشند. (2) زیرا افراد بود؛ چه لعازر با مردم گفت گو کرد و خورد و آوردند؛ زیرا آیت لعازر بزرگ اتباع داشت و با دو خواهرش مالك آشامید. (3) لیکن چون قوی بود و در اورشلیم بیت عنیا داخل شد به خانه ی مجدل و بیت عنیا بود ندانستند چه کنند. (4) یسوع در زیر پاهای یسوع نشسته لعازر؛ پس مرثا و مریم خدمت کردند او را. (5) روزی مریم نمی‌بینی که بود و به سخن او گوش می‌داد. (6) پس مرثا به یسوع گفت: ای آقا! مگر شاگردانت خواهر من به تو اهتمام ندارد و حاضر نمی‌کند آنچه را که بایست تو و را به بخورید. (7) یسوع در جواب فرمود: ((مرثا! مرثا! بصیرت پیدا کن در آنچه باید آن جا آوری؛ زیرا مریم بهره ای را اختیار نموده که از او تا ابد گرفته نخواهد شد.)) (8) آنگاه یسوع با جماعت بسیاری که به او ایمان آورده بودند بر سفره به سخن در آمده فرمود: ((ای برادرها! دیگر برای من با شما باقی نیست. (9) پس زمان؛ زیرا وقتی که در آن من از جهان روی گردان شوم نزدیک نمانده مگر کمی از شما می‌دهم سخن خدای را که به آن با حزقیال پیغمبر شده. (10) از این رو به یاد خدای جاوید شما هستم سوگند، همانا تکلم نموده، فرمود: به هستی خودم که کند نمی‌میرد؛ بلکه زنده نفسی که خطا می‌کند می‌میرد؛ لیکن هر خطاکار توبه دراز می‌ماند. (11) بنابراین پس مرگ حاضر مرگ نیست؛ بلکه نهایت مرگی است. (12) چنانکه جسد هنگامی که از حس جدا می‌شود در پنهان شدن او را مرده و دفن شده نیست؛ اگرچه در او نفس باشد؛ جز اینکه این دفن شده امتیازی بر که او را دوباره برخیزاند، و فاقد شعور منتظر برگشتن حس منتظر امر خداست صورت زندگانی حاضر همان مرگ است؛ زیرا شعور است. (13) پس ببینید که در این به خدای ندارد

#### فصل صد و پنجم

هرکس به من ایمان بیاورد ابداً نخواهد مرد. (2) زیرا ایشان بواسطه ی سخن من (1) خدای را در خودشان می‌شناسند و از این رو کار نجات خود را انجام جز کاری که آن را طبیعت به فرمان خدای می‌کند؛ چنانکه می‌دهند. (3) نیست مرگ گرفت و ریسمانش را در دست خود داشته اگر کسی گنجشك بسته شده ای را کرد؟ (5) پرواضح است که او باشد، (4) اگر رها شدن گنجشك را بخواهد، چه خواهد می‌رود. (6) همانا بالطبع دست را امر می‌کند به باز شدن و گنجشك بی درنگ بیرون گنجشکی است نفس ما تا هنگامی که انسان زیر نکه داری خدای بماند، همان مانند مانند که از دست صیاد بدر رفته باشد؛ چنانکه داوود پیغمبر می‌فرماید. (7) زندگی ما ریسمانی است که به آن، نفس به جسد انسان و حس وابسته می‌شود. (8) پس خدای بخواهد و به طبیعت امر بفرماید که باز شود، زندگی به انجام وقتی که دست فرشتگانی که خدای ایشان را برای قبض نفوس معین می‌رسد و نفس به شایسته نیست بر دوستان گریه کنند وقتی که فرموده می‌چهد. (9) از این رو فرموده. (10) بلکه هر وقتی که خطائی دوستی بمیرد؛ زیرا خدای ما آن را اراده

می‌میرد که از خدای، که او زندگی می‌کنند، باید لاینقطع گریه کنند؛ زیرا نفس وقتی نفس پژمرده و بیمناک حقیقی است، جدا شود. (11) پس هرگاه جسد بدون اتحاد با آن را با جمال می‌کند و باشد، همانا هولناک تر خواهد بود بدون اتحاد آن با خدائی که بگفت، شکر خدای آن را زنده می‌کند به نعمت و رحمت خود.)) (12) چون یسوع این است با نمود. (13) پس آن وقت لعازر گفت: ای آقا! این خانه مال خدای آفریدگار من آنچه در عهده ی من عطا فرموده برای خدمت نمودن به فقرا. (14) چون تو فقیری و عدد بسیاری از شاگردان داری، بیا و اینجا ساکن شو، هر وقتی که بخواهی و هر بخواهی. (15) زیرا خادم خدای در محبت خدای تو را چنانکه شاید، خدمت خواهد چند نمود.

#### فصل صد و ششم

ببینید که مرگ چه خوش چون یسوع این بشنید، خوشحال شد و فرمود: ((اکنون (1) را دانشمند ترین است! (2) همانا که لعازر همین يك بار مرد و تعلیمی‌آموخت که آن انسانی يك بار بشرها در جهان، که میان کتاب ها پیر شده، نمی‌داند. (3) ای کاش هر می‌مرد و به جهان بر می‌گشت مثل لعازر، تا می‌آموختند که چگونه زندگی کنند.)) (4) یوحنا گفت: ای معلم! آیا به من رخصت داده می‌شود که سخنی جواب فرمود: ((هزار بگو؛ زیرا چنانکه بر انسان واجب است که بگویم؟ (5) یسوع در خدای صرف کند، همچنین واجب است بر او که تعلیم را اموال خود را در خدمت بر او؛ زیرا سخن را توانائی بر این بود که صرف نماید. (6) بلکه این واجب تر است اموال نمی‌تواند که بر مرده زندگی را نفسی را وادار کند بر توبه در حینی که بر مساعدت فقیری و او را برگرداند. (7) بنابراین هر کس که قدرت داشته باشد قاتل بزرگ تر همان مساعدت ننماید تا آن فقیر بمیرد، پس او قاتل است. (8) لیکن و کسی است که با سخن خدای قدرت دارد بر برگردانیدن گنهکار به توبه برنگرداند؛ بلکه می‌ایستد، چنانکه خدای می‌فرماید: مثل سگ گنگ. (9) پس درباره ی خدای می‌فرماید: ای بنده ی خیانت پیشه! کار نفسی خطاکاری را که هلاک اینان مطالبه می‌کنم؛ زیرا تو سخن مرا از او کتمان نمودی. (10) پس در این می‌شود از تو خواهند بود کاتبان و فریسیان که کلید با ایشان است و خود صورت بر چه حالت می‌کنند کسانی را که می‌خواهند دخول در حیات داخل نمی‌شوند؛ بلکه منع یوحنا! که سخن بگوئی و حال آنکه تو جاوادانی را؟ (11) از من رخصت می‌طلبی ای من. (12) برآستی می‌گویم که مرا می‌سزد گوش داده ای به صد هزار کلام از سخن ای. (13) هر کس که به غیر که گوش دهم بر ده برابر آنچه تو به من گوش داده واجب است خودش گوش نمی‌دهد، پس او گناه می‌کند هر قدر سخن گوید. (14) زیرا عمل که با دیگران معامله کنیم به آنچه در آن رغبت داریم برای خود و اینکه به نیاوریم برای دیگران آنچه را که خوش نداریم رسیدن آن را به خود.)) (15) آن وقت یوحنا گفت: ای معلم! برای چه خدای به مردم انعام نکرد که يك بار بمیرند و سپس چنانکه به لعازر کرد - تا تعلیم بیابند و خود و آفریدگار خود را بشناسند؟ - برگردند صد و هفتم فصل

خداوند خانه ای یسوع در جواب فرمود: ((ای یوحنا سخن تو چیست درباره ی (1) نظرگاه خانه که به یکی از خدمتکاران خود تبر درستی داد که ببرد پیشه ای را که به من تبر ی او را حاجب شده بود. (2) لیکن کارگر تبر را فراموش کرد و گفت: اگر آقا من کهنه ای داده بود، هرآینه آن پیشه را به آسانی بریده بودمی. (3) ای یوحنا! به بگو که آقا چه گفت؟ (4) راستی که او به خشم درآمده، تبر کهنه ای را گرفته و بر او زده و گفت: ای کودن خبیث همانا به تو تبر خوبی دادم که با آن بی زحمت سر کنی. (5) باز تو اکنون این تبری را که با آن مرد به زحمت بزرگی دچار پیشه را قطع آن بریده شود بیهوده می‌رود و برای چیزی سود نخواهد داشت گردد و هرچه به چوب ها را به طریقی ببری که با آن کار تو نیکو می‌خواهی؟ (6) من می‌خواهم این در جواب گفت: همانا درست است در آید. (7) مگر این درست نیست؟ (8) یوحنا می‌فرماید: سوگند به هستی نهایت درستی. آن وقت یسوع فرمود: (9) ((خدای و آن منظره ی دفن خودم، که ابدی هستم، همانا من تبر خوبی به هر انسان داده ام از دل های مرده است. (10) پس هرکس این تبر را نیکو به کار برد، پیشه ی گناه را دریابد خود بی رنج خواهد بر انداخت. (11) پس ایشان از این رو نعمت و رحمت مرا داد. (12) لیکن و زندگانی جاوید را به ایشان و اعمال صالحه ی ایشان پاداش خواهم او کسی که فراموش می‌کند او نابود شونده است؛ با اینکه بارها می‌بیند که غیر

می‌میرد و باز می‌گوید که اگر مرا دیدار زندگی دیگر دست می‌دادي هرآینه کارهاي کردم؛ پس همانا خشم من بر او فرود آید و هرآینه او را به مرگ ابدی خواهم نیکو خیري نیابد.)) (13) پس آنگاه یسوع فرمود: ((ای یوحنا! چه بزرگ مزیت زد تا دیگر ((می‌گیرد از افتادن دیگران که چگونه باید بر دو پای خود بایستد دارد کسی که یاد هشتم فصل صد و نود و

آن وقت لعازر گفت: ای معلم! برآستی می‌گویم، همانا من نمی‌توانم درك كنم (1) عقوبتي را که مستحق می‌شود کسی که بارها می‌بیند مردگان را که به قبر حمل خدای آفریدگار ما نمی‌ترسند. (2) زیرا مثل این، برای چیز هاي جهاني می‌شوند و از بر او واجب است، به خشم می‌آورد آفریدگار خود را که به او هر که ترك آنها بالمره آنگاه یسوع به شاگردان خود فرمود: ((مرا معلم چیزی عطا فرموده. (3) پس را به زبان من تعلیم می‌فرماید. (4) لیکن می‌خوانید و خوب می‌کنید؛ زیرا خدای شما معلم همه ي معلمان است که در این لعازر را چگونه خواهید خواند؟ (9) حقاً که او نمودم که باید چگونه زندگانی جهان تعلیم نشر می‌نمایند. (6) بلی من به شما تعلیم خوش خوش کنید. (7) اما لعازر، پس به شما تعلیم می‌کند که چگونه

بمیرید. (8) سوگند به هستی خدای که همانا او موهبت پیغمبری را نایل شده گوش بدهید به سخن او در این صورت که آن حق است. (10) می‌باید است. (9) پس تر باشید به سزاواری؛ زیرا زندگانی خوب عبث خواهد که در گوش دادن بر او سخت بدی.)) (11) لعازر گفت: ای معلم! شکر می‌کنم تو را بود هرگاه انسان بمیرد به مرگ خودش؛ از این رو به تو خدای اجر بزرگی که حق را قرار می‌دهید به اندازه قدر می‌گوید در گفته ي خود به تو می‌دهد. (12) آن وقت نگارنده گفت: چگونه لعازر حق فرمودی که همانا انسان جز که تو به اجر خواهی رسید، با اینکه تو به نیقودیموس این صورت عقوبت چیزی را مستحق نمی‌شود؟! (13) پس مگر تو را خدای در قصاص خواهد کرد؟ (14) یسوع در جواب فرمود: ((شاید خدای بپسندد که من از به قصاصی برسم در این جهان؛ زیرا من خدمت نکرده ام او را به اخلاص خدای بر من بکنم. (15) لیکن چنان خدای مرا به رحمت خود دوست چنانکه شایسته است برداشته شده است؛ بیتی که من در شخص دیگری داشته که هر عقوبتي از من بودم؛ چه گروهی مرا خدای عذاب خواهم شد. (16). زیرا من شایسته قصاص خدای نیستم – چنانکه خوانند. (17) لیکن چون اعتراف نموده بودم نه فقط به اینکه این رو همان حق است – بلکه اعتراف نمودم به اینکه مسیا هم نیستم؛ پس از خدای عقوبت را از من برداشت. (18) پس شریري را قرار خواهد داد که عقوبت را به نام من بچشد؛ تا جایی که برای من از آن بجز عار نماند. (19) از این رو به تو می‌گویم برنابای من! وقتی که کسی سخن گوید از آنچه خدای آن را به یکی از نزدیکان ای باید بگوید که خویش من اهلیت آن دارد. (20) لیکن ببیند وقتی که می‌بخشد، پس خود او خدای خواهد بخشید، اینکه بگوید همانا خدای به من سخني گوید از آنچه به نظر داشته باشد که نگوید من اهلیت دارم. (22) زیرا خواهد بخشید. (21) اما نیکو به بندگان خود عطا فرماید، وقتی که ایشان خدای را خوش می‌آید که رحمت خود را اهلیت دوزخ دارند اعتراف نمایند که بواسطه ي گناهان خود

فصل صد و نود و نهم

خود که يك قطره اشك از کسی که همانا خدای چندان غني است در رحمت (1) دوزخ را خاموش می‌کند نوحه می‌کند بخاطر به خشم آوردن خود خدای را؛ همه ي آب هاي هزار دریا به آن رحمت بزرگی که خدای او را به آن امداد می‌فرماید، با اینکه اگر پدید شود کفایت نمی‌کند برای خاموش نمودن شراره ي از زبانه ي دوزخ. (2) پس از این رو خدای می‌خواهد برای حذلان شیطان و اظهار جود خود، در خود، هر عمل صالح را اجري حساب کند برای بنده ي مخلص حضرت رحمت ي خود که اینچنین با غیر خود معامله خود. (3) پس دوست می‌دارد از بنده اوست که حذر نماید از گفتن: من نمایم. (4) اما انسان در خصوص نفس خود، پس بر ((اجر دارم. زیرا او به سزاي خود خواهد رسید

دویستم فصل

برادر! اندکی آن وقت یسوع روی به لعازر کرده، فرمود: ((باید در این جهان، ای (1) درنگ نمایم. (2) پس وقتی که در نزدیکی خانه ي تو باشم به جاي دیگر هرگز نمی‌روم؛ زیرا تو مرا نه در محبت من، بلکه در محبت خدای خدمت نزدیک بود، از این رو یسوع به شاگردان خود فرمود: ((باید می‌کنی.)) (3) فصیح یهود

فصح را بخوریم.)) (4) پطرس و یوحنا را به شهر به اورشلیم برویم تا بره ی شهر، با کره خری خواهید فرستاده، فرمود: ماده خری به جانب دروازه اورشلیم بر آن سوار یافت. (5) پس آن را بند گشوده، اینجا بیاورید؛ زیرا باید تا می‌گشایید، به شوم. (6) پس هرگاه کسی از شما پرسید و گفت که برای چه آن را احضار ایشان بگوئید که معلم به آن محتاج است. آنکه راضی می‌شوند برای شما به آن. (7) پس آن دو شاگرد رفتند و یافتند همه ی آنچه را که یسوع در آن باب سخن رانده بود. (8) پس آن ماده خر و کره خر را حاضر نمودند. (9) آن دو شاگرد ردای بر کره خر نهاده و یسوع سوار شد. (10) چون اهل اورشلیم شنیدند که خودشان را می‌آید، مردم و کودک هایشان خوشحال شدند در حالتی که مشتاق یسوع ناصری خرما و زیتون در دست داشتند و مترنم به این بودند که دیدار او بودند و شاخه های خدای می‌آید! مرحبا به پسر داوود! (11) پس چون فرخنده آنکه بسوی ما به نام زیر پای ماده خر فرش نموده: مترنم یسوع به شهر رسید مردم جامه های خود را خدای می‌آید! مرحبا به پسر شدند فرخنده باد آنکه بسوی ما به نام پروردگار و نمی‌بینی به اینان داوود! (12) پس فریسیان یسوع را سرزنش نموده و گفتند: مگر فرمود: که چه می‌گویند؟ بفرما به ایشان که خاموش شوند. (13) آن وقت یسوع ((سوگند بر هستی خدائی که جانم در حضورش می‌ایستد، اگر اینان خاموش شدند، هراینه سنگ ها به فریاد برآمدند ی به کفر شریران بد.)) (14) همین که بفرمود سنگ های اورشلیم همگی به فریاد درآمدند به آواز بلند که یسوع این بسوی ما به نام پروردگار و خدای می‌آید. (15) با این همه، فریسیان فرخنده باد آنکه اصرار نمودند. (16) بعد از آنکه گرد آمدند مشورت کردند که به بر بی ایمانی خود سخن او بگیرند او را

## فصلهای 201 تا پایان

### فصل دویست و یکم

شد، نویسندگان و فریسیان زنی را حاضر نمودند پس از آنکه یسوع داخل هیكل (1) خودشان گفتند هرگاه او را نجات داد، آن ضد که در زنا گرفتار شده بود. (2) میان و هرگاه او را سزا دهد پس آن شریعت موسی است؛ پس نزد ما گنهکار خواهد شد می‌دهد. (3) آنگاه بسوی یسوع ضد تعلیم خودش است؛ زیرا او بشارت به رحمت حالتی که زنا پیش آمدند و گفتند: ای معلم! همانا این زن را یافتیم در می‌داد. (4) موسی امر فرموده که مثل این، سنگسار شود. (5) پس تو چه می‌گوئی؟ (6) در آنجا یسوع خم شد و به انگشت خود بر زمین آئینه ای ساخت که گناه خود را دید. (7) چونکه اصرار می‌نمودند به جواب، یسوع برخاست در آن هرکس نموده، فرمود: ((هر کس از شما بی گناه است او باید و به انگشت خود اشاره آن دوباره خم شده، آئینه را برگردانید. (9) همین اولین سنگ زننده باشد.)) (8) پس از شدند ابتدا از شیوخ؛ زیرا شرمنده شدند که که مردم این بدیدند، يك به يك بیرون ایستاد و کسی را جز همان زن پلیدی خودشان را بینند. (10) چون یسوع راست سزا دهند.)) (11) زن ندید، فرمود: ((ای زن! کجا شدند کسانی که تو را می‌خواستند کنی، همانا گریه کنان در جواب گفت: ای آقا! برگشتند، پس هرگاه از من گذشت من، به هستی خدای سوگند، بعد از این گناه نکنم. (12) آن وقت یسوع فرمود فرخنده باد نام خدای. (13) برو به راه خود بسلامت و بعد از این گناه مکن؛ زیرا (( مرا نفرستاده تا تو را سزا بدهم.)) (14) آن وقت نویسندگان و فریسیان گرد خدای یسوع به ایشان فرمود: ((به من بگوئید که اگر یکی از شما صد گوسفند آمدند؛ پس از آنها را گم کند مگر آن را جست و جو نمی‌کند در حالتی که داشته باشد و یکی می‌کند؟ (15) وقتی که آن را پیدا کرد مگر آن را بر دوش نود و نه تایی دیگر را ترك آنکه همسایگان را دعوت کرد، آیا به ایشان های خود نمی‌گذارد؟ (16) پس از گوسفندی را که گم کرده بودم پیدا نمی‌گوید که با من خوشحالی کنید؛ زیرا بگوئید که مگر خدای انسان کردم؟ (17) حقاً که چنین خواهد کرد. (18) همانا به من جهان را را کمتر از گوسفند دوست می‌دارد و حال آنکه خود برای او آفریده؟ (19) سوگند به هستی خدای که در حضور فرشتگان خدای اینچنین سروری خواهد داد، وقتی که يك گنهکار توبه می‌کند؛ زیرا گنهکاران رحمت خدای را آشکار رخ می‌نمایند

### فصل دویست و دوم

طیب، کسانی که مطلقاً هیچ به من بگوئید کدام يك بیشتر محبت دارند به (1)

خطرناك شفا داده مريض نشده اند، يا كساني كه طبيب ايشان را از بيماري هاي مي‌دارد؟ راستي است؟)) (2) فريسيان به او گفتند: چگونه تندرست طبيب را دوست مرض او را دوست مي‌دارد بواسطه ي اينكه او بيمار نيست و چونكه او معرفت به ندارد طبيب را دوست نميدارد، مگر اندكي. (3) آن وقت يسوع به نندي روح به سخن درآمده، فرمود: ((سوگند به هستي خداي كه زبان شما سزا مي‌دهد تكبر شما گنهكار، خداي ما را بيشتر از نيكوكار دوست مي‌دارد؛ چه او رحمت بزرگ را. (4) زيرا مي‌خواهد. (5) زيرا نيكوكار را شناسائي به رحمت خداي خداي را براي خود خوشحالي براي يك گنهكار كه توبه نيست. (6) از اين نزد فرشتگان خداي نيكوكاران در زمان ما؟ (8) سوگند مي‌كند، بيشتر است از نود و نه نيكوكار. (7) كجايند شماره ي نيكوكاران به هستي خدائي كه جانم در حضور او مي‌ايستد، همانا نانكوكار افزون است. (9) چه، حال ايشان به حال شيطان شبیه است.)) (10) نويسندگان و فريسيان گفتند: همانا ما گنهكاريم؛ از اين رو خداي ما را خواهد نمود. (11) چه، نويسندگان و فريسيان مي‌پنداشتند، بزرگ ترين اهانت رحمت ايشان گناهكار خوانده شوند. (13) پس آن وقت يسوع فرمود: ((همانا اين است كه زيرا هرگاه شما گناه كنيد و گناه (14). نيكوكار نانكوكار باشيد من مي‌ترسم كه شما در حالي كه خود را نيكوكار بخوانيد، پس شما نانكوكار خود را انكار نماييد دل خود نيكوكار پنداريد و به زبان بگوئيد كه گنهكار هستيد. (15) هرگاه خودتان را در نانيكوكار خواهيد شد.)) (16) همين كه نويسندگان و هستيد، پس در اينصورت دو بار يسوع و شاگردان به خانه ي سمعان فريسيان اين بشنيدند متحير شدند و بود، رفتند. (17) اهالي در خانه ي سمعان بيماران ابرص، كه او را از پيسي شفا داده نمودند براي شفا دادن بيماران. (18) آن وقت را جمع نمودند و از يسوع التماس بيماران را هراندازه كه باشند )): يسوع كه مي‌دانست ساعتش نزديك شده، فرمود آنان تواناست.)) (19) در جواب بخوانيد: زيرا خداي مهربان است و بر شفا دادن به يافت شوند. (20) يسوع گريه گفتند: نمي‌دانيم كه بيماران ديگر هم اينجا در اورشليم مي‌كنم؛ زيرا نمي‌داني روز كنان فرمود: ((اي اورشليم! اي اسرائيل! همانا بر تو گريه آفريدگار خود حساب خود را. (21) چه من، دوست داشتيم كه تو را به محبت خداي اين رو ببيندم؛ چنانكه مرغ جوجه خود را زير بال مي‌گيرد و تو نخواستي. (22) از خداي به تو چنين مي‌فرمايد

#### فصل دويست و سوم

برگشته عقل! همانا بنده ي خود را بسوي تو فرستادم تا تو اي شهر دل سخت (1) توبه كني. (2) ليكن تو، اي شهر شورش! فراموش كردي را برگرداند بسوي دلت تا آوردم براي محبت تو، اي اسرائيل! (3) بارهاي هرآنچه را به مصر و به فرعون فرود من از بيماري برهاند و تو مي‌خواهي كه بسيار به گريه درائي تا جسم تو را بنده ي را از گناه شفا بخشد. (4) مگر در بنده ي مرا بگشي؛ زيرا او مي‌خواهد كه نفس تو ابد زندگي خواهي اين صورت بي عقوبت من تنها خواهي ماند؟ (5) مگر تو تا البته. (8) زيرا من با كرد؟ (6) يا بزرگواريت تو را از دست من خواهد رهانيد؟ (7) نه را خواهند اميران و سپاه بر تو حمله خواهم آورد. (9) پس با قوت پيرامون تو آيد. (11) از پيران و گرفت. (10) تو را به دست آنها خواهم داد تا تكبر تو به دوزخ فرود كرد. (13) بلكه شما را بيوه زنان گذشت نخواهم كرد. (12) از كودكان گذشت نخواهم كه همگي تسليم گرسنگي و شمشير و استهزا خواهم نمود. (14) هيكلي را بسوي آن به مهرباني نگاه مي‌كردم، با شهر تباه خواهم كرد. (15) تا ميان امت ها و استهزا و مثل شويد. (16) اينچنين خشم من بر تو فرود خواهد شد و كينه حكايت ((نمي‌رود ي من به خواب

#### فصل دويست و چهارم

نمي‌دانيد كه بيماران ديگر هم يافت پس از آن يسوع برگشته، فرمود: ((مگر (1) كساني كه روان هایشان مي‌شوند؟ (2) سوگند به هستي خداي همانا در اورشليم بشناسيد به شما سالم است هرآينه كمترند از تن بيماران. (3) براي اينكه حق را برود.)) (4) پس همين مي‌گويم، اي جماعت بيماران! به نام خداي بيماري شما از شما اورشليم كه اين بفرمود، همانوقت شفا يافتند. (5) مردم چون از غضب خداي بر شنيدند، گريستند و براي رحمت زاري نمودند. (6) پس آن وقت يسوع فرمود: ((خداي مي‌فرمايد: هرگاه اورشليم بگريد و با نفس خود مجاهدت نمايد در حالي كه در راه رونده باشد، پس من هم از اين پس گناهان او را به ياد نياورم و به او هيچ هاي من

اي كه ذكر آن نمودم نمی‌رسانم.(7) لیکن اورشلیم بر هلاکت خود چیز از بلیه نسبت به من، که به آن با نام من کفران نموده میان امت می‌گیرید نه بر اهانت خود شعله ور شده است.(9) سوگند به هستی ها.(8) از این رو حرارت خشم من ایوب و ابراهیم و سمونیل و داوود خودم، منم ابدي که اگر برای این گروه بندگان من نمی‌گیرد.)) (10) پس از آنکه و دانیال و موسی دعا کنند، خشم من بر اورشلیم آرام یسوع این بفرمود، به خانه داخل شد و هرکسی ترسان ماند

#### فصل دویست و پنجم

بودند در خانه ی سمعان و در اثباتی که یسوع با شاگردان خود بر شام خوردن(1) شکسته و عطر بر ابرص، ناگاه مریم خواهر لعازر در خانه داخل شد.(2) پس ظرف را بدید، خواست تا سر یسوع و جامه های او بریخت.(3) همین که یهودای خیانتکار این نقدینه ها را حاضر مریم را از چنین عملی باز دارد و گفت: برو و این عطر را بفروش و می‌داری او ساز تا آنها را به فقرا بدهم.(4) یسوع فرمود: ((برای چه باز شما را؟(15) واگذار او را؛ زیرا شما مدت ها با هم خواهید بود؛ اما من همیشه با نیستم.)) (6) یهودا در جواب گفت: ای معلم! ممکن بود که عطر فروخته می‌شد به پاره از نقدینه.(7) پس بین در این صورت چقدر فقیر با آن مساعدت سیصد جواب فرمود: ((ای یهودا! من آگاهم از دل تو؛ پس کمی صبر کن می‌شد.(8) یسوع در هریک خوردند با ترس.(10) شاگردان محزون همه را به تو می‌دهم.)) (9) پس ایشان منصرف نشود، عن شدند؛ چه ایشان فهمیدند که زود باشد یسوع از فروخته قریب.(11) لیکن یهودا خشمگین شد؛ چه او دانست بواسطه ی عطری که نشد، سی پاره از نقدینه را زیان داشت.(12) زیرا او از هر چیزی که به یسوع داده می‌شد، ده يك را می‌برد.(13) پس رفت تا رئیس کاهنان را ببیند که با کاهنان و فریسیان در مجلس مشورت جمع بودند.(14) پس یهودا با ایشان به نویسندگان من می‌دهید تا یسوع را - که می‌خواهد خود را بر سخن درآمده، گفت: چه به کنم؟(15) در جواب گفتند: همانا چگونه به اسرائیل پادشاه گرداند - به شما تسلیم گفت: وقتی که دانستم در بیرون دست ما تسلیمش می‌کنی؟(16) یهودا در جواب که در آن یافت می‌شود شهر می‌رود تا نماز بخواند، شما را خبر می‌کنم و به جانی شما را دلالت می‌نمایم.(17) زیرا ممکن نیست گرفتن او در شهر، بدون فتنه.(18) رئیس کاهنان در جواب گفت: هرگاه او را به دست ما تسلیم نمودی، تو را از طلا خواهیم داد و خواهی دید که چگونه با تو بخوبی معامله خواهیم سی پاره کرد.

#### دویست و ششم فصل

مردم.(2) آنگاه همین که روز شد، یسوع بسوی هیکل برآمد با جماعت بسیاری از(1) آنچه رئیس کاهنان نزدیک او شد و گفت: ای یسوع! به من بگو فراموش کردی تمام را اقرار نمودی به آن، که من نه خداوند و نه پسر خدای و نه مسیا هستم؟(3) یسوع در جواب فرمود: ((نه البته؛ فراموش نکرده ام.(4) زیرا این همان اعتراف است که به در پیش کرسی جزای خدای در روز قیامت شهادت می‌دهم.(5) زیرا همه ی آنچه آن نوشته شده درست است، بتمام درستی؛ پس همانا که خدای در کتاب موسی خدایم و راغب هستم در خدمت نمودن رسول الله آفریدگار ما یکی است و من بنده کاهنان گفت: پس در این صورت مقصود از که شما او را مسیا می‌نامید.)) (6) رئیس تو می‌خواهی که خود را آمدن به هیکل با این جماعت بسیار چیست؟(7) شاید وارد شود.(9) یسوع در پادشاه بر اسرائیل بگردانی.(8) بیرهیز از اینکه خطری به تو ی خود در این جواب فرمود: ((اگر طالب بزرگواری خود بودم و راغب بودم که بهره جهان، هرآینه نمی‌گریختم وقتی که اهل نائین خواستند مرا پادشاه گردانند.(10) راستی مرا تصدیق کن که من در طلب چیزی در این جهان رئیس کاهنان گفت: دوست می‌داریم که چیزی از مسیا نیستم.)) (11) آن وقت و فریسیان گرد یسوع مثل میانبند جمع بفهمیم.(12) آنگاه کاهنان و نویسندگان می‌خواهید از مسیا شدند.(13) یسوع فرمود: ((چيست آن چیزی که شما دروغ بفهمید؟ شاید آنچه می‌شنوید دروغ باشد! (14) لیکن بدانید که من به شما نمی‌گویم.(15) زیرا اگر دروغ می‌گفتم، هرآینه تو و نویسندگان و فریسیان و همه ی اسرائیل مرا عبادت می‌نمودید.(16) لیکن مرا دشمن می‌دارید و می‌خواهید مرا به برسانید برای اینکه من به شما راست گفته ام.)) (17) رئیس کاهنان قتل پشت سر تو شیطانی هست.(18) زیرا تو سامری هستی گفت: اکنون می‌دانیم که

و. کاهن و خدای را احترام نمی‌کنی

فصل دویست و هفتم

من شیطانی یسوع در جواب فرمود: ((سوگند به هستی خدای که پشت سر(1) نیست؛ لیکن طالب هستم که شیطان را بیرون کنم.(2) پس بدین سبب شیطان بر من به هیجان می‌آورد.(3) زیرا من از این جهان نیستم.(4) بلکه طالب جهان را مرا بسوی جهان فرستاده تمجید کرده شود.(5) پس گوش هستم تا خدائی که که شیطان پشت سر اوست.(6) سوگند به بدهید به من تا خبر دهم شما بر کسی بحسب اراده ی هستی خدای که جانم در حضورش می‌ایستد، آن کسی که شیطان عمل می‌کند، پس شیطان پشت سر اوست، در حالتی که بر او لگام اراده ی خود را نهاده و او را هر جا که می‌خواهد می‌چرخاند و او می‌دارد او را که به سرعت بسوی هرگناهی.(7) چنانکه نام جامه به اختلاف صاحبش مختلف می‌شود و برود است، همچنین افراد بشر مختلف می‌باشند، با اینکه از یک آن جامه همان خودش انسان سر می‌زند.(8) هرگاه من خطائی کرده ماده هستند بسبب اعمالی که از مثل برادر سرزنش نکردید بجای باشم، چنانکه آن را خود می‌دانم، پس برای چه معاونت همدیگر اینکه مرا مثل دشمن، دشمن بدارید؟(9) حقا که اعضای جسد می‌کنند وقتی که با سر متحد باشند و آنچه از سر جدا شده به فریاد او نمی‌رسند.(10) زیرا دست های جسدی دیگر، آلم پاهای جسد دیگری را احساس پاهای جسدی که با هم متحدند این احساس را دارند.(11) سوگند به نمی‌کنند؛ بلکه حضورش می‌ایستد، همانا کسی که می‌ترسد و دوست هستی خدای که جانم در کسی که مهربانی می‌کند به او خدائی می‌دارد آفریدگار خود را، مهربانی می‌کند به را؛ بلکه مهلت می‌دهد که سر اوست.(12) چونکه خدای نمی‌خواهد مردن گناهکار من در او هر کسی را برای توبه نمودن.(13) پس اگر شما از آن جسدی بودید که متحد، هرآینه سوگند به هستی خدای که مرا مساعدت می‌نمودید تا بحسب خودم عمل می‌نمودم مشیت سر

فصل دویست و هشتم

کنید تا خدای شما را دوست داشته هرگاه گناهی داشته باشم مرا سرزنش(1) او.(2) لیکن هرگاه نتوانست کسی باشد؛ زیرا شما عامل خواهید شد بسبب اراده ی پسران ابراهیم نیستید مرا بر گناه من سرزنش نماید، پس آن دلیل است بر اینکه سری که ابراهیم آنگونه که خودتان ادعا می‌کنید.(3) پس شما متحد نیستید به آن بیثبی به آن متحد بود.(4) سوگند به هستی خدای ابراهیم خدای را دوست داشت که او اکتفا نکرد به درهم شکستن بتان باطل —چه درهم شکستنی!— و نه به دوری نمودن از پدر و مادر خود؛ لیکن او می‌خواست که پسر خود را برای طاعت خدای ذبح می‌کنم و طالب قتل تو کند.)) (5) رئیس کاهنان گفت: همین را از تو سؤال بگو که این پسر ابراهیم که بود؟(6) یسوع در جواب فرمود: ((ای نیستم. پس به ما آتش می‌زند و نمی‌توانم خاموش باشم.(7) راست خدای! غیرت شرف تو مرا که واجب است از نسل او بیاید مسیا می‌گویم که پسر ابراهیم همان اسماعیل بود زمین به وجود او برکت که ابراهیم به او وعده شده بود تا همه ی قبایل آمده، فریاد برآورد: ما یابند.)) (8) پس همین که رئیس کاهنان این بشنید به خشم در بر موسی و بر باید این فاجر را سنگسار کنیم زیرا او اسماعیلی است و همانا شریعت خدای کفر کرده.(9) پس هریک از نویسندگان و فریسیان با بزرگان قوم سنگ ها برگرفتند تا یسوع را سنگسار نمایند؛ پس او از چشم های ایشان پنهان هیکل بیرون آمد.(10) پس از آن بسبب شدت رغبت ایشان در قتل شد و از ایشان را؛ پس برخی از ایشان برخی را زدند، تا یسوع، خشم و دشمنی کور کرد نمودند.(11) اما شاگردان و مؤمنانی که هزار مرد مردند و هیکل مقدس را ناپاک ایشان پنهان نبود- پس تا خانه ی یسوع را دیدند که از هیکل بیرون شد- زیرا او از داد برای سلامت یسوع، که سمعان دنبال او رفتند.(12) نیقودیموس آنجا آمد و رای بستانی و خانه از اورشلیم بسوی پشت جوی قدرون بیرون رود و گفت: ای آقا! مرا بعضی ای پشت جوی قدرون است.(13) پس استدعا دارم از تو که در این حالت با از شاگردان خود آنجا بروی.(14) پس آنجا بمانی تا کینه ی کاهنان برطرف شود.(15) زیرا من برای تو آنچه لازم باشد تقدیم خواهم کرد.(16) شما نیز ای شاگردان! اینجا در خانه ی سمعان و در خانه من بمانید؛ زیرا خدای همه را جماعت فرمود.(17) پس یسوع اینچنین کرد و میل نمود در اینکه آنانی سرپرستی خواهد

شده اند با او باشند که در نخست رسولان نامیده

#### فصل دویست و نهم

عذرا مادر یسوع در نماز ایستاده بود، جبرئیل در این وقت در حین اینکه مریم(1) مقهوریت پسرش را حکایت نمود، فرمود: ای فرشته او را زیارت نمود. (2) به او خواهد فرمود. (3) پس مریم از ناصره مریم! مترس زیرا خدای او را از جهان نگهداری سالومه، خواهر خود در طلب پسر گریه کنان روان شد و به اورشلیم خانه ی مریم گوشه ای گرفته خویش درآمد. (4) لیکن چون یسوع پنهان در پشت جوی قدرون بود، در استطاعت او نشد تا یسوع را باز در این جهان ببیند، مگر بعد از آن، (5) هنگامی که جبرئیل فرشته به امر خدای با فرشتگان میخائیل و رفائیل و را نزد مریم حاضر نمود اوریل او

#### فصل دویست و دهم

گرفت بسبب رفتن یسوع، رئیس کاهنان بالای همین که در هیکل اضطراب آرام(1) اشاره به سکوت نمود، گفت: ای بلندی برآمد. (2) پس از آنکه با دست های خود به عمل شیطانی خود برادران! چه می کنید؟ (3) مگر نمی بینید که او جهان را تماماً برآستی که گمراه نموده؟ (4) پس اگر ساحر نباشد، چگونه اکنون پنهان شد؟ (5) پس آرزوی اگر پاك و پیغمبر بودی، هرآینه بر خدای و بر موسی خادم او، و بر مسیا که اسرائیل است کفر نمی کرد. (6) چه بگویم؟ (7) پس همانا که به همه ی کاهنی ما کرد. (8) راستی به شما می گویم که هرگاه او از جهان برداشته نشود، اسرائیل کفر شد و مارا خدای به امت ها واگذار خواهد کرد. (9) اکنون ببینید که ناپاك خواهد بسبب او ناپاك شده. (10) رئیس کاهنان به طریقه ای چگونه این هیکل مقدس یسوع اعراض نمودند. (11) پس بسبب سخن راند که بواسطه ی آن بسیاری از رئیس کاهنان خودش نزد آن، ستم نهانی به ستم آشکار بدل شد. (12) تا بدانجا که خود را بر هیروودس و نزد حاکم روم رفت و بر یسوع تهمت بست که او میل دارد اینجا اسرائیل پادشاه سازد. (13) بر این سخن گواهان دروغ نیز داشتند. (14) پس از انجمن عمومی بر ضد یسوع تشکیل یافت؛ زیرا وضع رومی ها ایشان را به ترس بود. (15) آن از این سبب بود که مجلس شیوخ روم دو فرمان درباره ی انداخته بود. (16) در یکی از آن دو، تهدید به مرگ کسی را که یسوع صادر نموده بخواند. (17) در آن دیگر، تهدید به مرگ می نمود کسی را ناصری، پیغمبر یهود را خدای یهود فتنه بر پا نماید. (18) پس از این سبب میان که درباره ی یسوع ناصری پیغمبر که دوباره شکایت از یسوع را به روم ایشان نزاع افتاد. (19) بعضی میل کردند حال خود وا گذاشت و از بنویسند. (20) دیگران گفتند که می باید یسوع را به معجزات چیزهایی که فرموده چشم پوشید که گویا او بی خرد است. (21) دیگران بزرگی را که کرده بود بیان کردند. (22) پس رئیس کاهنان امر کرد که هیچ کس به جانب داری از یسوع تفوه نکند؛ وگرنه به سزای لعنت گرفتار شود. (23) آنگاه هیروودس حاکم به سخن درآمدند که به هر حال پیش روی ما مشکلی است. (24) زیرا هرگاه و گنهگار را بکشیم، امر قیصر را مخالف نموده ایم. (25) هرگاه او را زنده بگذاریم ما این را پادشاه سازد، پس عاقبت چگونه خواهد بود؟ (26) پس هیروودس ایستاد و تا خود نموده، گفت: حذر کن از اینکه جانب داری تو از این مرد باعث هیجان این حاکم را تهدید شود. (27) زیرا که تو را در حضور قیصر به عصیان متهم خواهم نمود. (28) آنگاه بلاد مجلس شیوخ ترسید و با هیروودس صلح نمود و قبل از این یکی از آن دو، آن حاکم از می داشت تا سرحد مرگ. (29) پس با هم متحد شدند بر هلاک دیگری را دشمن وقتی تو را معلوم شد که آن شریر کجاست، نزد یسوع و به رئیس کاهنان گفتند که بدهیم. (30) این کرده شد تا نبوت داوود که از ما بفرست تا ما به تو سپاهیان شود که فرموده بود: فرماندهان زمین و یسوع، پیغمبر اسرائیل خبر داده بود تمام اسرائیل؛ زیرا او به نجات جهان ندا پادشاهان آن متحد شوند بر ضد یکانه قدوس یسوع در آن روز در تمام اورشلیم داده بود. (31) بنابراین تفتیش عمومی برای یافتن اتفاق افتاد

#### فصل دویست و یازدهم

که یسوع در خانه ی نیکودیموس پشت جوی قدرون بود، شاگردان خود را زمانی(1) همانا آن ساعتی که در آن از این جهان خواهم رفت نزدیک )) : تسلیم داده، فرمود محزون مباشید؛ زیرا من هرجا می روم محنتی شده است. (2) صبر کنید و برای نکونی حال من محزون در نیابم. (3) آیا شما دوست من خواهید بود اگر

خوشحال شوید؟ نه البته؛ بلکه دشمنانم باشید. (4) بسزاست هرگاه جهان شود، شما محزون شوید. (5) زیرا خوشحالی جهان به گریه منقلب می‌شود. (6) اما شما به خوشحالی بدل خواهید شد. (6) خوشحالی شما از هیچ کس انتزاع اندوه جهان هرگز نمی‌تواند سروری را که آن را دل از خدای نخواهد کرد. (8) زیرا کند. (9) ملتفت باشید که فراموش نکنید آن آفریدگارش ادراك می‌نماید انتزاع فرموده. (10) گواهان من باشید بر هر کلامی را که خدای بر شما با زبان من تکلم ام در انجیل خود بر جهان کسی که فاسد می‌کند شهادتی را که آن را شهادت داده ((و بر عاشقان جهان

#### فصل دویست و دوازدهم

دست های خود را بسوی پروردگار بلند نمود و دعا کرد و فرمود: ((خدای آنگاه (1) اسماعیل و اسحاق و خدای پدران ما! رحمت کن بر یارانی که به ابراهیم و خدای را از جهان خلاصی ده. (2) نمی‌گویم که ایشان را از من عطا فرموده ای و ایشان دهند بر کسانی که انجیل مرا فاسد جهان بگیر؛ زیرا ضروری است که شهادت شر شریر نگهداری می‌کنند. (3) لیکن تضرع می‌کنم بسوی تو که ایشان را از بر خانه فرمانی، (4) تا با من در روز جزا حاضر شوند و شهادت دهند بر جهان و غیرتمند، که اسرائیل که پیمان تو را فاسد نموده اند. (5) ای پروردگار و خدای توانای انتقام می‌کنشی در پرستیدن بتان از پسران پدران بت پرست تا پشت چهارم! (6) لعنت کن تا ابد هر کس را که فاسد کند انجیل مرا که به من داده می‌نویسند که من پسر توام؛ زیرا من آن گیل و خاک خدمتکار خدمتکاران ای، وقتی را خدمتکار صالحی برای تو نینداشته ام. (7) زیرا من نمی‌توانم تو توام و هرگز خود داده ای بشایستگی عبادت کنم؛ زیرا همه ی چیزها از آن را بر آنچه که مرا مهربان که اظهار رحمت می‌فرمائی تا هزار پشت توست. (8) ای پروردگار خدای کسانی را که ایمان می‌آورند به سخنی برای کسانی که از تو می‌ترسند! رحمت کن راستگوئی، همچنان سخن تو که که آن را به من داده ای. (9) زیرا چنانکه تو خدای است. (10) زیرا من تکلم من به آن تکلم نموده ام، راست است؛ زیرا آن از آن تو همان را که می‌نمودم همیشه مانند کسی که می‌خواند و نمی‌تواند بخواند مگر من نوشته شده است در کتابی که آن را می‌خواند. (11) اینچنین گفتم آن را که به عطا فرمودی. (12) ای پروردگار، خدای نجات دهنده! نجات ده یارانی را که به من عطا فرموده ای تا شیطان نتواند بر ضد ایشان کاری کند. (13) همین نه تنها ایشان را کن، بلکه هر کسی که ایشان را تصدیق می‌نماید. (14) ای پروردگار جواد و خلاص کرامت کن به خادم خود که در میان امت پیغمبر تو باشد در روز غنی؛ به رحمت من، بلکه همه ی آن کسانی را که به من ایمان خواهند آورد جزا. (15) همین نه تنها را پروردکارا برای ذات خود کن تا شیطان بر تو بواسطه ی مبشران. (16) این کار پروردگار، خدائی که به عنایت خود تمام لوازم را مفاخرت نکند، ای پروردگار! (17) ای می‌نمائی! باد کن همه ی قبایل زمین را که وعده برای قوم خودت اسرائیل تهیه بدهی که برای او جهان را آفریده فرموده ای آنها را به پیغمبر خود برکت پیغمبر خود تا از دشمنت ای. (18) رحم کن بر جهان و تعجیل کن به فرستادن مرتبه فرمود: شیطان توانائیش سلب شود. (( (19) بعد از آنکه یسوع این بگفت، سه گفتند: اینچنین باد ای پروردگار بزرگ مهربان! (( (20) پس همه ی شاگردان باد! اینچنین باد! مگر یهودا؛ زیرا او ایمان به چیزی نیاورده بود

#### فصل دویست و سیزدهم

ای را به بستان برای وقتی که روزه خوردن بره رسیده، نیقودیموس پنهانی بره (1) رئیس کاهنان یسوع و شاگردانش فرستاد. (2) همچنین هرچه را هیروُدس و والی و روح و امر به آن کرده بودند خبر داد. (3) پس از آنجا یسوع افروخته رخسار شد به فرمود: ((فرخنده با نام پاك تو ای پروردگار! زیرا تو مرا از شماره ی خدمتکاران خود، که ایشان را جهان خوار نمود و کشت جدا ننموده ای. (4) ای خدای من! تو را می‌کنم؛ زیرا من کار تو را تمام نمودم.)) (5) پس روی به یهودا کرد و فرمود: شکر دوست! چرا تأخیر می‌کنی؟ (6) همانا که وقت من نزدیک شد؛ پس برو و بکن ((ای بکنی.)) (7) شاگردان گمان کردند که یسوع یهودا را می‌فرستد تا آنچه را که می‌باید بخرد. (8) لیکن یسوع فهمیده بود که یهودا بسرعت در صد برای روز فصیح چیزی فرمود؛ زیرا دوست می‌داشت برگشتن از جهان تسلیم اوست. (9) از این رو اینچنین بخورم آنگاه بروم. (11) پس یسوع را، یهودا در جواب گفت: ای آقا! مرا مهلت ده تا

را بخورم قبل از اینکه از شما فرمود: ((باید بخوریم؛ زیرا بسی میل دارم که این بره خود را منصرف شوم.)) (12) آنگاه برخاست و دستمالی گرفت و کمر بست. (13) سپس آب در تشتی نمود و بنا کرد به شستن پاهای شاگردان نمود یسوع به یهودا و ختم نمود به پطرس. (15) پطرس گفت: ای خود. (14) ابتدا می‌نشویی؟! (16) یسوع در جواب فرمود: ((همانا که آنچه آقا! آیا تو پاهای مرا بعد از این خواهی دانست.)) (17) پطرس به می‌کنم اکنون آن را نمی‌فهمی؛ لیکن یسوع برخاست و فرمود: ((تو جواب گفت: هرگز پاهای مرا نشویی. (18) آن وقت گفت: تنها پاهای مرا هم به همراهی من نخواهی آمد در روز جزا.)) (19) پطرس نشست نشویی؛ بلکه دست‌ها و سرم را نیز بشوی. (20) پس از شستن شاگردان و ایشان بر سر سفره که بخورند، یسوع فرمود: ((همانا شما را شستم؛ زیرا همه ی پاك نیستید. (21) زیرا آب دریا پاك نمی‌سازد کسی را که مرا تصدیق شما این بگفت؛ زیرا می‌شناخت کسی را که او را تسلیم خواهد نمی‌کند.)) (22) یسوع ها محزون شدند. (24) باز یسوع فرمود: نمود. (23) پس شاگردان از این سخن خواهد نمود، پس مانند بره ای ((براستی می‌گویم، همانا یکی از شما مرا تسلیم تمام شود هرآنچه پدر ما فروخته خواهیم شد. (25) لیکن وای بر او؛ زیرا زود باشد که دیگران مهیا نموده داوود درباره او فرموده که: همانا او خود در گودالی که برای نگریسته، با اندوه خواهد افتاد.)) (26) پس از اینجا شاگردان برخی به برخی دیگر گفتند: کیست آنکه خائن خواهد شد؟ (27) پس آنکه یهودا گفت: آبا من آن هستم؟ (28) یسوع در جواب فرمود: ((همانا که به من گفتی که کیست آنکه مرا کرد.)) (29) اما یازده رسول نفهمیدند آن را. (30) پس همین که بره تسلیم خواهد یهودا سوار شد؛ پس از آن خانه بیرون شد و یسوع خورده شد، شیطان بر پشت ((آنچه تو به جا آورده آن هستی پیوسته می‌فرموده: ((تعجیل کن به انجام فصل دویست و چهاردهم

بیرون شد و بسوی بستان میل کرد تا نماز کند. صد بار بر زانوهای یسوع از خانه (1) مالید؛ مثل عادت دیرینه اش در نماز. (2) چونکه یهودا جائی را که روی خود را به خاک آنجا بود می‌دانست، نزد رئیس کاهنان رفت. (3) گفت: هرگاه یسوع با شاگردانش در ای، امشب به دست تو یسوع را که در طلب او بدهی به من آنچه را وعده کرده رفیق خود تنه‌است. (5) رئیس کاهنان هستی تسلیم می‌کنم. (4) زیرا او با یازده طلا. (7) پس آنکه رئیس کاهنان گفت: چقدر می‌خواهی؟ (6) یهودا گفت: سی پاره از نزد والی و هیروودس فوراً نقدینه‌ها را برای او شمرد. (8) آنکه يك نفر فریسی دادند؛ زیرا ایشان از فرستاد تا سپاهیان را حاضر سازد. (9) پس آنها به او لشکری اورشلیم با مشعل مردم ترسیده بودند. (10) پس از آنجا اسلحه‌ی خود را گرفته، از ها و جراح‌هایی که بر روی چوب‌ها بود بیرون شدند

پانزدهم فصل دویست و  
همین که لشکریان با یهودا نزدیک شدند به آن محلی که یسوع در آنجا (1) بود، یسوع شنید نزدیک شدن جماعت بسیاری را. (2) پس از این رو با احتیاط در خانه شد. (3) آن یازده تن در خواب بودند. (4) پس همین که خدای بر بنده‌ی خود داخل و میخائیل و رفائیل و اوریل، سفیران خویش را امر فرموده که خطر دید، جبرئیل برگیرند. (5) پس آن فرشتگان پاك آمدند و یسوع را از روزنه‌ای که یسوع را از جهان برگرفتند. (6) پس او را برداشتند و در آسمان سوم در صحبت مشرف بر جنوب بود. تسبیح می‌کنند گذاشتند فرشتگانی که تا ابد خدای را

فصل دویست و شانزدهم  
غرفه‌ای شد که از آن یسوع بالا برده شده یهودا بسرعت و هراسان داخل (1) خدای عجیب، کار عجیبی بود. (2) شاگردان همگی در خواب بودند. (3) پس یسوع شد، حتی اینکه کرد. (4) آنکه یهودا در گفتار و رخسار تغییر پیدا کرد و شبیه به بیدار نمود، مشغول ما اعتقاد نمودیم که او یسوع است. (5) اما او پس از آنکه ما را تفتیش شد تا ببیند معلم کجاست. (6) از این رو تعجب نمودیم و در جواب گفتیم: توئی ای آقا! همان معلم ما. (7) هم اکنون ما را فراموش فرموده‌ای؟! (8) او با تبسم گفت: مگر شما اینقدر کودن هستید که یهودای اسخریوطی را و گو بود که لشکریان داخل شدند و دست‌های خود نمی‌شناسید؟ (9) در این گفت جهت شبیه به یسوع بود. (10) اما، ما پس از آنکه را بر یهودا انداختند؛ زیرا او از هر را دیدیم، مانند دیوانگان سخن یهودا را شنیدیم و جماعت لشکریان

شد و گریخت. (12) همین گریختیم. (11) یوحنا که به لحافی از کتان پیچیده بود بیدار برهنه که يك سپاهی او را با لحاف کتان بر گرفت، لحاف کتان را گذاشت و گریخت. (13) زیرا خدای دعای یسوع را شنید و یازده تن را از شر آنان نجات داد فصل دویست و هفدهم

نمودند. (2) چه، او انکار پس لشکریان، یهودا را گرفته و او را سخریه کتان در بند (1) لشکریان در می نمود که او یسوع است و حال آنکه او راست می گفت. (3) پس تو را بر حالتی که او را ریشخند می کردند گفتند: ای آقا! مترس؛ زیرا ما آمده ایم تا می دانیم مملکت اسرائیل پادشاه کنیم. (4) همانا تو را از این رو در بند نموده ایم که اید! (6) شما با ما را ترك خواهی گفت. (5) یهودا در جواب گفت: شاید دیوانه شده آیا مرا سلاح و چراغ ها آمده اید که یسوع ناصری را بگیرید که گویا دزد است؛ پس در بند می کنید؟ من بودم که شما را دلالت می کردم که مرا پاداش دهید نه اینکه پادشاه بگردانید. (7) آن وقت صبر لشکریان تمام شد و بنای اهانت به یهودا را با کتک ها و لگد زدن ها به سینه و خشم بسیار او را به اورشلیم گذاشتند و پطرس دورادور به دنبال لشکریان رفتند و بطور تأکید به نگارنده کشیدند. (8) یوحنا و مشاهده کرده اند وقایعی را که یهودا، رئیس کاهنان و انجمن گفتند که ایشان بودند تا یسوع را بکشند، به جا آورده اند. (9) پس از اینجا فریسیان که اجتماع کرده وار بر زبان راند. (10) تا بدانجا که هر کسی خنده ی یهودا بسیار سخنان دیوانه بود او در حقیقت یسوع است و اینکه او ظاهراً غریبی می کرد، در حالتی که معتقد است. (11) از این رو نویسندگان چشم های او خود را از ترس مرگ به دیوانگی زده او گفتند: ای یسوع پیغمبر ناصری را به دستمالی بستند. (12) پس استهزا کتان به می خوانند - به ما بگو چه کسی تو را ها! - زیرا اینچنین مؤنن به یسوع را اینچنین کردند. (14) چون روز شد، انجمن زد؟ (12) آنکه او را سیلی زدند و به روی او تف کاهنان با فریسیان گواهان بزرگی از کاتبان و بزرگان قوم فراهم آمد. (15) رئیس یسوع است؛ پس به دروغی بر یهودا طلب نمودند، در حالتی که معتقد بودند او کردند که مطلب خود نرسیدند. (16) برای چه فقط بگویم که رؤسای کاهنان اعتقاد کردند! (18) از آن یهودا یسوع است؛ (17) بلکه تمام شاگردان با نگارنده آن را اعتقاد بودند. (19) حتی بیشتر، مادر یسوع آن عذرای بینوا با اقارب دوستانش بر این اعتقاد که اینکه حزن هر يك از حد تصور بالاتر رفته بود. (20) به هستی خدای سوگند نگارنده همه ی آنچه را که یسوع فرموده بود فراموش نموده بود، اینکه او از جهان برداشته می شود و اینکه شخص دیگری به نام او معذب خواهد شد و اینکه او تا انتهای جهان نخواهد مرد. (21) از این رو نگارنده با مادر یسوع و با یوحنا نزدیکی رفت. (22) پس رئیس کاهنان فرمان داد که یسوع را پیش روی او بند بسوی دار و از شاگردان او و از تعلیم او پرسید. (24) پس یهودا در آن شده، بیاورند. (23) از او که دیوانه شده بود. (25) آن وقت رئیس کاهنان او را به موضع هیچ جواب نگفت؛ گویا که به او راست بگوید. (26) یهودا در جواب خدای زنده ی اسرائیل سوگند داد اسخریوطی، که وعده داد تا به دست گفت: همانا که به شما گفتم که منم یهودای که به چه حيله ای دیوانه شما یسوع ناصری را تسلیم نماید. (27) اما شما نمی دانم یسوع شده اید. (28) زیرا شما به هر وسیله می خواهید که همین من باشم. (29) رئیس کاهنان در جواب گفت: ای گمراه گمراه کننده! همانا گمراه کردی ی اسرائیل را به تعلیم و آیات دروغ خود، از جلیل گرفته تا اورشلیم در همه آیا مگر به خیالت می رسد اکنون که از عقابی که مستحق هستی و اینجا. (30) پس نجات یابی بواسطه ی دیوانگی. (31) به هستی خدای چیزی که سزاواری به آن از آنکه این بگفت، خدمتکاران خود را امر سوگند که تو نجات نخواهی یافت. (32) پس عقل به سرش برگردد. (33) اینقدر کرد که او را سخت به سیلی و لگد نرم کنند تا از باور کردن استهزا بر او از طرف خدمتکاران رئیس کاهنان رسید که تا می گذرد. (34) زیرا ایشان اختراع نمودند اسلوب های تازه ی استهزا را بشدت مجلس را به خنده در آوردند. (35) پس او را جامه ی شعبده کار پوشیدند و او را ضرب دست ها و پاهای خود نرم کردند؛ تا بدانجا که خود کنعانیان اگر آن سخت به می دیدند بر او ترحم می نمودند. (36) لیکن دل های بزرگان کاهنان و منظره را بر یسوع بحدی سخت شده بود که بسی خوشحال بودند فریسیان و بزرگان قوم شده، در حالتی که معتقد بودند فی الحقیقه که او را ببیند که با او این معامله بند کرده شده بسوی والی کشاندند یهودا همان یسوع است. (37) پس از آن او را

می‌کردند که یهودا همان که او را در باطن دوست می‌داشت. (38) چون خود گمان کرد. پرسید که به چه یسوع است، او را به غرفه ی خود داخل نمود و با او تکلم جواب گفت: اگر به تو سبب او را بزرگان کاهنان و قوم تسلیم او کردند. (39) یهودا در خورده ای؛ چنانکه راست بگویم هرآینه مرا تصدیق نمی‌کنی؛ زیرا یقین تو هم فریب می‌خواهد از کاهنان و فریسیان فریب خورده اند. (40) والی به گمان اینکه او شریعت سخن بگوید، گفت: مگر نمی‌دانی که من یهودی نیستم؟ (41) لیکن کاهنان و بزرگان قوم تو را به دست من تسلیم کرده اند. (42) پس به من راست بگو تا به جای آنچه را که عدل است. (43) زیرا من تسلط دارم که تو را رها کنم، یا به قتل آورم دهم. (44) یهودا در جواب گفت: مرا تصدیق کن ای آقا! همانا هرگاه امر به قتل فرمان مرتکب ظلم بزرگی خواهی شد؛ زیرا تو بی گناهی را خواهی من نمائی اسخربوطی هستم نه یسوع که او جادوگر کشت. (45) چونکه من همان یهودای برگردانیده. (46) پس چون والی این است؛ چه او مرا به جادوی خود اینچنین کند. (47) از این رو والی بشنید، بسیار تعجب کرد تا جایی که می‌خواست او را رها نیست؛ بلکه بیرون آمد و با تبسم گفت: لااقل از یک جهت این آدم مستحق مرگ شفقت را شایسته است. (48) سپس والی گفت: این آدم می‌گوید که او یسوع نیست؛ بلکه یهوداست که لشکریان را کشانیده تا یسوع را گرفتار کنند. (49) می‌گوید یسوع جلیلی او را به جادوی خود به این صورت برگردانیده است. (50) پس که باشد کشتن او ظلم بزرگی خواهد بود؛ زیرا او بی گناه هرگاه این راست و انکار کند که او یسوع است، پس پرواضح است. (51) لیکن هرگاه او یسوع باشد ظلم است. (52) آنگاه بزرگان است که او عقل خود را گم کرده پس قتل دیوانه فریسیان سخت فریاد زدند و کاهنان با بزرگان قوم و بزرگان قوم با نویسندگان و می‌شناسیم. (53) زیرا اگر او گنهگار گفتند: همانا او یسوع ناصری است؛ چه ما او را نمی‌کردیم. (54) او دیوانه نیست؛ بلکه نبودی، هر آینه او را به دست تو تسلیم جنگ های ما نجات بشاستگی خبیث است؛ زیرا به این حيله می‌خواهد از بدتر از یابد. (55) همین که نجات بیابد، فتنه ای را که سپس بر می‌انگیزد، بسی نخستین خواهد بود. (56) اما پیلاتس محض اینکه از این دعوی خود را خلاص کند، گفت: همانا او جلیلی است و هیروودس پادشاه جلیل است. (57) پس حق من در این دعوی. (58) او را نزد هیروودس ببرید. (59) پس یهودا را نیست حکم نمودن مدت ها آرزو می‌کرد که یسوع به خانه ی او بسوی هیروودس کشانند که او داخل شود. (61) زیرا هیروودس برود. (60) یسوع هرگز نمی‌خواست که به خانه ی طبق طریقت های امت های از بیگانگان بود و خدایان باطل و دروغ را می‌پرستید و شد، هیروودس او را از ناپاک زندگانی می‌کرد. (62) پس وقتی که یهودا آنجا کشیده حالتی که منکر چیزهای بسیار سؤال نمود و یهودا درست از آنها جواب نگفت، در کردند بود او یسوع است. (63) آنگاه هیروودس او را با همه ی اهل مجلسش مسخره و فرمان داد تا او را جامه ی سفیدی بپوشانند، چنانکه به احمقان می‌پوشانند. (64) پس او را نزد پیلاتس فرستاده، گفت: به او در اعطای عدل به اسرائیل تقصیر مکن. (65) هیروودس این را برای آن نوشت که رؤسای جماعت فریسیان مبلغ بسیاری از نقدینه به او داده بودند. (66) پس همین کاهنان و کاتبان و خدمتکاران هیروودس فهمید که مطلب چنین است، آشکار کرد که که والی از یکی از به طمع اینکه چیزی از نقدینه به او هم او می‌خواهد یهودا را رها کند ایشان نقدینه داده بودند تا او را برسد. (67) پس به غلامان خود که کاتبان به خداوندی که تقدیر عواقب فرموده بکشند، فرمان داد که او را تازیانه بزنند؛ لیکن را که دیگری را سوی آن بود، یهودا را برای دار باقی گذارد تا آن مرگ هولناکی نپسندیدند، با اینکه تسلیم کرده بود بچشد. (68) پس مرگ یهودا را زیر تازیانه روان شد. (69) از لشکریان او را بسختی چنان تازیانه زدند که از همه ی تن او خون که پادشاه این رو به او جامه ی قدیم ارغوانی از روی استهزا پوشانیدند و گفتند خارهایی تازه ی ما را شایسته است که حله پوشانیده و تاج گذارده شود. (70) پس جمع کردند و تاجی شبیه به تاج طلا و جواهری که پادشاهان بر سر خود می‌گذاران ساختند. (71) آنگاه تاج خار بر سر یهودا گذاشتند. (72) یکی نی مانند عصای شاهان او نهاده، او را در جانی بلند نشانیدند. (73) از پیش روی او لشکریان در دست که سرهای خود را خم کرده بودند از روی استهزا و او را سلام گذشتند در حالتی پادشاه یهود می‌باشد. (74) دست های خود را دراز می‌نمودند می‌رسانند که گویا او

پادشاهان تازه عادت داشتند به دادن که تا آن بخشش ها را که نرسیدند، یهودا را زده، گفتند: چگونه ای آنها، بگیرند. (75) پس همین که به چیزی لشکریان و خدمتکاران خود پادشاه! صاحب تاج می‌باشی در صورتی که به فریسیان دیدند که بخششی نمی‌کنی؟! (76) پس چون رؤسای کاهنان با کاتبان و والی بخششی از او از تازیانه نمرد و هم می‌ترسیدند که پلاطس او را رها کند؛ به نمودند که گویا نقدینه دادند؛ پس او آن را گرفته، یهودا را به کاتبان و فریسیان تسلیم کشیدنش، در او مجرمی است که مستحق مرگ است. (77) آنها حکم نمودند بر دار کنار دو نفر دزد. (78) پس او را به کوه جمجمه، آنجا که مرسوم بود آویختن گناهکاران، کشانیدند و آنجا او را برهنه به دار کشیدند برای مبالغت در تحقیر وی. (79) یهودا کاری نکرد جز فریاد برآوردن که: ای وای برای چه مرا ترك نمودید؛ زیرا گنهگار نجات یافت؛ اما من پس از روی ظلم می‌میرم. (80) براستی می‌گویم که آواز روی او و شخص او به اندازه ی شباهت به یسوع رسانده بود، که شاگردان یهودا و به او همگی اعتقاد نمودند که او همان یسوع است. (81) از این رو و ایمان آورندگان تعلیم یسوع بیرون شدند به اعتقاد اینکه یسوع پیغمبر دروغ بود بعضی از ایشان از می‌آورد، همانا به جادوگری بود. (82) زیرا یسوع فرموده بود و اینکه معجزاتی را که به انقضای عالم. (83) چون او در آن وقت از جهان گرفته که او نخواهد مرد تا نزدیک تعلیم یسوع ثابت ماندند بشدت ایشان را خواهد شد. (84) پس آن کسانی که در تمامتر به یسوع می‌میرد؛ حتی ایشان به اندوه فراگرفت؛ زیرا دیدند که شبیه هرچه بود. (85) اینچنین با مادر یسوع به کوه جمجمه یاد نیاوردند آنچه را که یسوع فرموده اکتفا ننمودند؛ بلکه بواسطه ی نیقودیموس روان شدند. (86) پس فقط بر مرگ یهودا به دست آوردند تا دفنش کنند. (87) پس و یوسف اباریمائی از والی جسد یهودا را آن را کسی باور نمی‌کند. (88) آنکه او را آنجا او را از دار به زیر آوردند به گریه ای که رطل از عطریات معطر کردند، دفن در قبر تازه ی یوسف، بعد از آنکه او را به صد نمودند.

#### فصل دویست و هجدهم

ی خود بازگشت. (2) نگارنده و یعقوب و یوحنا برادرش با مادر هر يك به خانه (1) رفتند. (3) اما شاگردانی که از خدای نترسیدند، پس شبانه یسوع بسوی ناصره پنهان نموده، اشاعه دادند که یسوع رفتند و جسد یهودا را دزدیده و رئیس کاهان فرمان داد تا برخاست. (4) اضطرابی بسبب این، اتفاق افتاد. (5) سپس شد. (6) پس کسی از یسوع ناصری سخن نراند؛ اگر نه زیر شکنجه لعنت خواهد بیداد بزرگی حاصل شد و بسیاری سنگسار شدند و بسیاری چوب خوردند و نفی بلد شدند؛ زیرا ایشان در این امر ملازمت خاموشی ننمودند. (7) خبر به بسیاری چگونه یسوع، که یکی از اهل شهرشان بود، بعد از آنکه روی دار ناصره رسید که است. (8) پس نگارنده از مادر یسوع التماس کرد که راضی شود مرده بود برخاسته پسرش برخاسته؛ پس همین که مریم عذرا این و دست از گریه بردارد؛ زیرا برویم تا از پسر خود سراغ گیرم. (9) زیرا بشنید، گریه کنان فرمود: باید به اورشلیم. من هرگاه ببینمش با چشم روشن می‌میرم

#### فصل دویست و نوزدهم

فرمان رئیس کاهنان صادر پس عذرا با نگارنده و یعقوب و یوحنا در آن روزی که (1) کسانی که همراه شده بود، به اورشلیم بازگشت. (2) عذرا که از خدای می‌ترسید به فرمان رئیس او بودند وصیت فرمود که پسر او را فراموش کنند، با اینکه می‌دانست های کاهنان ظلم است. (3) چه اندازه هر يك متألم شدیم! (4) خدانی که مطلع به دل مردم است می‌داند که ما هلاک شدیم از تأسف بر مرگ یهودا که ما او را خود پنداشتیم، و میان تمنای اینکه او را دوباره ببینیم هلاک یسوع، معلم حراست کنندگان مریم بودند به آسمان سوم صعود شدیم. (5) فرشتگانی که بود و به او هر چیزی را حکایت نمودند؛ آنجائی که یسوع در صحبت فرشتگان که او را توانائی بدهد تا نمودند. (6) از این رو یسوع از خدای خود درخواست نمود فرشته ی مقرب خود مادر و شاگردانش را دیدار نماید. (7) پس خدای رحمان چهار که یسوع را به را، که ایشان جبرئیل و میخائیل و رفائیل و اوریل باشند، امر فرمود خانه مادرش حمل نمایند. (8) پس او را در آنجا سه روز متوالی حراست نمایند. (9) نگذارند کسی او را دیدار کند، جز کسانی که به تعلیم او ایمان آورده اند. (10) پس یسوع در حالتی که فرا گرفته شده بود بر فروغ، به غرفه ای که در آن

عذرا با دو خواهرش و مرثا و مریم مجدلیه و لعازر و نگارنده و یوحنا و یعقوب و مریم اقامت داشتند فرود آمد. (11) پس همه به روی درافتادند از شدت جزع، که پطرس: مردگانند. (12) پس یسوع مادر خود و دیگران را از زمین بلند نموده، فرمود گویا: مژسید؛ زیرا من همان یسوع هستم. (13) گریه مکنید؛ چه من زنده ام، نه (( هر کدام از ایشان زمان درازی دیوانه ماندند، بواسطه ی حاضر مرده. (14) پس اعتقاد تمام داشتند که یسوع مرده است. (16) پس آن شدن یسوع. (15) چه، ایشان بگو، ای پسرک من! علت چه بود که خدای مرگ تو وقت عذرا گریه کنان گفت: به من تو ننگ ملحق ساخت و به تعلیم تو ننگ را پسندید در حالتی که به اقربا و دوستان زنده کردن مردگان؟ (17) زیرا ملحق نمود و حال آنکه به تو قوت عطا فرمود بر هرکس که تو را دوست می‌دارد، مانند مرده شده

دویست و بیستم فصل

مادر! باور کن از یسوع دست به گردن مادر درآورد و در جواب فرمود: ((ای (1) ام. (2) چه، مرا خدای من؛ زیرا من به تو راست می‌گویم و همانا که من هرگز نمرده نمود از نگهداری فرموده تا نزدیکی انجام جهان.)) (3) چون این بفرمود، خواهش فرشتگان چهارگانه که آشکار شوند و گواهی بدهند که امر چگونه بوده فرشتگان در آنجا مانند مهر درخشان پدیدار شدند؛ آنگونه که هر کس است. (4) پس به روی درافتاد، که گویا مرده است. (5) پس یسوع چهار چادر از از شدت جزع دوباره را به آن بیوشند تا مادر و رفقاییش متمکن شوند از دیدار کتان به آنان داد که خود سخنان نشان، هنگامی که تکلم می‌کنند. (6) بعد از آنکه هر یک ایشان و گوش بدهند به تسلیت داده و فرمود: ((اینان همان فرستادگان از ایشان را بلند نمود، آنان را اعلان می‌کند. (8) میخائیل که با دشمنان خدایند. (7) جبرئیل که رازهای خدای را قبض می‌کند. (10) اوریل که روز رفائیل که روان مردگان را (خدای جنگ می‌کند. (9) عذرا حکایت کردند که داد خواهی خدای ندا می‌کند.)) آنگاه آن چهار فرشته برای برگردانیدن تا آن عذاب چگونه خدای آنان را برای یسوع فرستاد و صورت یهودا را گفت: ای معلم! آیا را، که برای آن دیگری را فروخته بود، بچشد. (12) آن وقت نگارنده تو با ما مقیم مرا جایز است که اکنون از تو سؤال کنم چنانکه جایز بود در وقتی که تو را بودی؟ (13) یسوع در جواب فرمود: ((ای برنابا! هر چه می‌خواهی سؤال کن که جواب خواهم گفت.)) (14) پس نگارنده گفت: ای معلم! خدائی که مهربان است، پس ما را این اندازه عذاب فرمود به اینکه ما را معتقد ساخت تو مرده برای چه مادرت گریست حتی مشرف به موت شد. (16) خدای پسندید که ای؟ (15) هرآینه که دزدان در کوه جمجمه و حال آنکه تو قدوس بیفتد بر تو ننگ کشته شدن میان برنابا! مرا تصدیق کن که خدا بر هر گناهی خدائی. (17) یسوع در جواب فرمود: ((ای باشد؛ زیرا خدای به غضب می‌آید از عقاب می‌فرماید عقاب بزرگی هر چند که کم من که با من بودند کمی مرا گناه. (18) پس از این رو چونکه مادر و شاگردان امنای بر این دوستی دوست داشتند به دوستی جهانی، خداوند نیکوکردار خواست که دوزخ. (19) پس آنان را عقاب کند به اندوه حاضر، تا عقاب نکند بر آن به شراره های بوم، خدای چون مرا مردم خدای و پسر خدای خواندند، با اینکه من در جهان بیزار معتقد خواست که مردم مرا استهزا کنند در این جهان به مرگ یهودا، در حالتی که روز باشند به اینکه من همانم که بردار مرده است تا شیاطین مرا استهزا نکنند درز فریب جزا. (20) این باقی خواهد بود تا بیاید محمد پیغمبر خدای، آنکه چون بیاید این را کشف خواهد فرمود بر کسانی که به شریعت خدای ایمان دارند.)) (21) پس از این سخن بگفت، فرمود: ((همانا تو ای پروردگار خدای ما! عادل؛ زیرا تنها تو اینکه ((اکرام و بزرگواری بدون نهایت راست

فصل دویست و بیست و یکم

نگارنده روی کرده، فرمود: ((ای برنابا! بر توست که انجیل مرا حتماً یسوع به (1) که درباره من اتفاق افتاده در مدت بودن من در جهان. (2) نیز بنویسی و آنچه را یهودا آمد تا مؤمن فریب نخورد و هرکسی تصدیق نماید بنویسی آنچه را که بر سر معلم! این شاء الله من خواهم نوشت. (4) لیکن حق را.)) (3) آنگاه نگارنده گفت: ای افتاده؛ زیرا همه چیز را ندیده ام. (5) یسوع در نمی‌دانم آنچه را که برای یهودا اتفاق را به چشم دیده اند اینجا هستند، پس جواب فرمود: ((یوحنا و پطرس که هرچیزی داد.)) (6) آنکه یسوع به ما وصیت آن دو تو را به هرچه اتفاق افتاده خبر خواهند دیدار کنند. (7) پس آن وقت یعقوب فرمود که شاگردان با اخلاص او را بخوانیم تا او را

و بسیاری از آن هفتاد و دو و یوحنا هفت شاگرد را با نیقودیموس و یوسف و دیگران روز سوم، یسوع فرمود: نفر را جمع نمودند و همگی با یسوع خوراک خوردند. (8) در آسمان صعود (( پروید با مادرم به کوه زیتون؛ (9) زیرا من از آنجا دوباره به می‌نمایم. (10) در آنجا خواهید دید چه کسانی مرا برمی‌دارند.)) (11) پس همگی رفتند، جز بیست و پنج نفر از هفتاد و دو نفر که از ترس به دمشق فرار کرده بودند. (12) در آنانی که همگی برای نماز ایستاده بودند، یسوع وقت ظهر با جماعت از فرشتگان که تسبیح خدای را می‌گفتند آمد. (13) فروغ روی او همه را بسیاری زمین به روی درافتادند. (14) لیکن یسوع ایشان را بلند کرد و سخت ترسانید و به فرمود: ((مترسید؛ من معلم شما هستم.)) (15) بسیاری را از آنان را دلداری داده او مرده و برخاسته، سرزنش نمود و گفت: ((مگر مرا کسانی که اعتقاد کرده بودند می‌کنید؟ (16) زیرا به من خدای بخشیده که زنده باشم تا و خدای را دروغگو گمان جهان، چنانکه به شما گفته ام. (17) حق می‌گویم به شما نزدیکی به پایان رسیدن خائن مرده است. (18) حذر کنید از شیطان که که همانا من نمرده ام؛ بلکه یهودای بغرید. (19) لیکن گواهان من باشید در تمام نهایت سعی خود را خواهد تا شما را چیزهانی که دیده اید و شنیده اید.)) (20) پس اسرائیل و در تمام عالم برای همه ی خلاص مؤمنین و انابت کنه‌کاران، همین که از آنکه این بغرمود، دعا کرد خدای را برای فرمود: ((سلام باد تو را ای مادر نماز تمام شد، با مادر خود معانقه نمود و توکل کن.)) (23) پس از آنکه این من! (22) بر خدانی که تو را آفریده و مرا آفریده خدای و رحمت او با شما بغرمود به شاگردان خود روی نموده و فرمود: ((نعمت بسوی آسمان باد!)) (24) آنگاه فرشتگان چهارگانه او را پیش چشم های ایشان بردند.

#### فصل دویست و بیست و دوم

در اطراف مختلفه ی اسرائیل و جهان پراکنده پس از آنکه یسوع رفت، شاگردان (1) جلوه داد.؛ چنانکه همیشه بر همین شدند. (2) اما حق مکروه شیطان بود، پس باطل اینکه ایشان نیز حال بوده است. (3) زیرا فرقه ای از اشرار و مدعیان به بشارت شاگردانند، بشارت دادند به اینکه یسوع مرده و برخاسته است و دیگران دادند به اینکه در حقیقت مرد و آنکه برخاست و دیگران بشارت دادند و همیشه بشارت می‌دهند به اینکه یسوع همان پسر خداست و در شماره ی ایشان پولس خورد. (4) اما من همانا بشارت می‌دهم، به آنچه نوشته ام، کسانی را که هم فریب در روز پسین از دادخواهی خدای خلاص شوند از خدای می‌ترسند تا

پایان

.....  
(حیدرقلی سردار کابلی از روی متنهای عربی و انگلیسی ترجمه مرحوم علامه)